



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا
علیها یصیبا

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

دار الفکر

پندرہ سو سو پندرہ

حضرت
رسول
جہا

اور حیات و خدمات رسول و شہداء

۹

احمد زرع قال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع)

نویسنده:

احمد فرخ فال

ناشر چاپی:

ذکری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد ۹	۱۴
مشخصات کتاب	۱۴
اشاره	۱۵
فهرست مطالب	۱۹
فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی	۲۵
اشاره	۲۵
بخش سوم: تعاملات زن و شوهر	۲۷
۱. ازدواج و تعاملات خانواده در اسلام	۲۷
۲. ازدواج و آرامش، مهربانی، و نزول رحمت الهی	۲۹
اشاره	۲۹
تفسیر	۳۰
۳. ازدواج و برطرف شدن فقر	۳۲
اشاره	۳۲
تفسیر	۳۳
ترغیب به ازدواج آسان	۳۳
نکته ها	۳۶
۱. ازدواج یک سنت الهی است	۳۶
۲. منظور از جمله «وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ»	۳۹
۳. عقد مکاتبه؟	۴۰
۴. ازدواج ولزوم رعایت عدالت	۴۱
اشاره	۴۱
تفسیر	۴۲
۱۵. ازدواج و جلوگیری از آتش افروزی غرائز جنسی	۵۰

- ۵۰ اشاره
- ۵۱ تفسیر
- ۵۶ تعدد زوجات یک ضرورت اجتماعی است
- ۶۱ سؤال
- ۶۱ پاسخ
- ۶۷ وجه آوردن جمله «بَغُضِّكُمْ مِنْ بَغْضٍ» در آیه شریفه «و من لم يستطع...»
- ۷۴ ۶. تأثیر کفویت در ارتباطات و تعاملات زن و شوهر
- ۷۴ اشاره
- ۷۵ تفسیر
- ۷۵ معنا و مراتب شرک و موارد استعمال کلمه «مشرک» و «کافر»
- ۷۷ اطلاق کلمه «مشرک» بر غیر اهل کتاب در قرآن کریم
- ۷۹ ظاهر آیه شریفه تحریم ازدواج با زن و مرد بت پرست است نه ازدواج با اهل کتاب
- ۷۹ عدم تعارض و عدم وقوع نسخ بین آیات سوره بقره و آیات سوره مائده و ممتحنه
- ۸۱ ملاک شایستگی در طرف ازدواج ایمان است نه مزایای اعتباری دیگر
- ۸۳ بحث روایتی در شأن نزول آیه شریفه
- ۸۵ تفسیر
- ۸۸ نکته ها
- ۸۸ ۱. مواردی که حکم زنا اعدام است
- ۸۹ ۲. چرا زانیه مقدم ذکر شده؟
- ۸۹ ۳. مجازات در حضور جمع چرا؟
- ۹۰ ۴. حد زانی قبلاً چه بوده است؟
- ۹۱ ۵. افراط و تفریط در اجرای حد ممنوع!
- ۹۱ ۶. شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه
- ۹۲ ۷. فلسفه تحریم زنا
- ۹۳ ۷. خواستگاری حضرت آدم از حواء، در محضر خدا
- ۹۴ ۸. تعامل حضرت شعیب و موسی(عهما)، و ازدواج موسی(علیه السلام) با دختر او

- ۹۴ اشاره
- ۹۵ تفسیر
- ۹۸ موسی(علیه السلام) در اعمال خود مراقبت شدید داشته و فقط رضای خدا را در نظر داشته است
- ۱۰۷ ۹. خطای بزرگ ترک ازدواج و رواج هم جنس بازی
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۷ تفسیر
- ۱۰۷ سرنوشت دردناک قوم لوط
- ۱۱۳ ۱۰. نقش عدالت محوری و احسان در تعاملات زن و شوهر
- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۴ تفسیر
- ۱۱۴ اشاره به اهتمام شدید در اسلام به اصلاح وضع جامعه
- ۱۱۵ اشاره به معنا و اقسام دو گانه عدل (فردی و اجتماعی)
- ۱۱۸ مراد از امر به احسان
- ۱۲۱ نهی از فحشاء و منکر و بغی در واقع امر به حفظ وحدت در مجتمع است
- ۱۲۲ ۱۱. جامع ترین تعاملات انسانی و اجتماعی
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۳۱ تفسیر
- ۱۳۱ دعوت اکید به عدالت
- ۱۳۳ عدالت، یک رکن مهم اسلام
- ۱۳۵ ۱۲. ازدواج و آرامش روحی و جسمی در جامعه
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۵ تفسیر
- ۱۴۲ خوابیدن در شب، تلاش در روز، رعد و برق، فرو فرستادن باران و...
- ۱۴۵ تفسیر
- ۱۴۵ شرح آیات مربوط به خلقت انسان از نفس واحده و نقض عهد والدین بعد از فرزند دار شدن
- ۱۴۷ شریک قائل شدن برای خدا، شرح حال نوع بشر

- ۱۵۰ بررسی این احتمال که آیات مذکوره درباره آدم و حوا باشد و اشکال وارد بر آن
- ۱۵۴ بحث روایتی
- ۱۵۶ ۱۳. نقش خوش بینی، در استحکام بنیان خانواده
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۶ تفسیر
- ۱۵۸ نهی از تجسس عیوب دیگران و از غیبت کردن و بیان مفسده غیبت و تجسس
- ۱۶۴ تفسیر
- ۱۶۶ ۱۴. تعاملات سازنده واجتناب از مواضع تهمت
- ۱۶۷ ۱۵. ارتباط و تعاملات شایسته و تداوم زناشویی سالم
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۶۸ تفسیر
- ۱۶۸ باز هم دفاع از حقوق زنان
- ۱۷۱ شرح روایت
- ۱۷۲ ۱۶. ارتباط و اظهار علاقه شوهر به همسر
- ۱۷۳ ۱۷. خوش صحبتی ومدارای شوهر با همسر
- ۱۷۳ ۱۸. پرهیز شوهر از تکبر و خشونت با همسر
- ۱۷۴ ۱۹. ارتباط محبت آمیز و خرید هدیه برای همسر
- ۱۷۵ ۲۰. خرید سوغات در مسافرتها برای همسر
- ۱۷۵ ۲۱. ورود به خانه با گشاده رویی وسبقت درسلام
- ۱۷۵ ۲۲. ارتباط خوب ودر کنار همسر نشستن
- ۱۷۶ ۲۳. تعاملات عاشقانه ولقمه در دهان همسر گذاردن
- ۱۷۶ ۲۴. ملاطفت نمودن و پرهیزازضرب وشتم
- ۱۷۷ ۲۵. تلاش شوهر و تهیه ی نیازهای همسر
- ۱۷۷ ۲۶. اطاعت و همدلی وتعاملات زن با شوهر
- ۱۷۹ ۲۷. ارتباط عاشقانه و محبت آمیز زن با شوهر
- ۱۸۰ ۲۸. کسب رضایت شوهر، و پرهیزازلججاری وادیت

۲۹. کمک دادن به شوهر ۱۸۱
۳۰. سازگاری، قناعت و انتظارات محدود ۱۸۲
۳۱. اجازه گرفتن در رفت و آمدها از شوهر ۱۸۲
۳۲. استقبال و بدرقه شوهر، همراهی با او ۱۸۳
۳۳. کد بانویی و مدیریت در خانه شوهر ۱۸۴
- اشاره ۱۸۴
- تفسیر ۱۸۵
- ایوب را از گرداب مشکلات رهایی بخشیدیم ۱۸۵
- نکته ها ۱۸۷
- خلاصه ای از داستان ایوب ۱۸۷
- بیماری نفرت انگیز برای پیامبران ممکن نیست ۱۸۹
- تفسیر ۱۹۰
- زندگی پر ماجرای ایوب(علیه السلام) و مقام صبرش ۱۹۰
- نکته ها ۱۹۸
۱. درس های مهمی از داستان ایوب ۱۹۸
۲. ایوب(علیه السلام) در قرآن و تورات ۲۰۱
۳. توصیف پیامبران بزرگ به اواب نبی ۲۰۲
۳۴. آراستن خود و آرایش برای شوهر ۲۰۴
۳۵. معطر بودن و طبخ غذای لذیذ ۲۰۴
۳۶. فضیلت عبادت زن در خانه ۲۰۴
۳۷. اهمیت و فضیلت شیر دادن توسط مادر ۲۰۵
- اشاره ۲۰۵
- شرح ۲۰۶
- شیر مادر بهترین شیر برای کودک ۲۰۸
۳۸. نهی زنان از شیر دادن با یک پستان ۲۱۱
۳۹. کم ترین مدت شیردهی و بیش ترین مدت آن ۲۱۲

۴۰. درخواست اجرت شیر، از شوهر و یا وصی او ۲۱۷
۴۱. مهریه، بدهی شرعی و قانونی شوهر ۲۱۸
- اشاره ۲۱۸
- تفسیر ۲۱۹
۴۲. مهریه، پشتوانه مالی و روانی برای زن ۲۲۰
۴۳. هفت نکته اساسی در ارتباط با مهریه بانوان ۲۲۳
۴۴. حقوق زن بعد از طلاق ۲۲۶
- اشاره ۲۲۶
- تفسیر ۲۲۷
- نکته ها ۲۳۱
۱. احکام «طلاق رجعی» ۲۳۱
۲. خدا تکلیف ما لا یطاق نمی کند ۲۳۱
۳. اهمیت نظام خانواده ۲۳۲
۴۵. دوازده نکته در مورد حقوق زن بعد از طلاق ۲۳۳
- جمع بندی و نظر نهائی ۲۳۳
۴۶. حقوق زن، بعد از فوت شوهر ۲۳۴
- اشاره ۲۳۴
- تفسیر ۲۳۵
- کلماتی که در قرآن کریم بر انواع ادراکات آدمی دلالت می کنند ۲۳۷
- درباره عقل و خردمندی انسان ۲۴۱
- مراد از تعقل در قرآن کریم، ادراک توأم با سلامت فطرت است، نه تعقل تحت تأثیر ۲۴۲
- بحث روایتی در ذیل آیات طلاق ۲۴۵
۴۷. حکمت تحریم رجوع بعد از طلاق سوم ۲۴۸
- اشاره ۲۴۸
- نظر خاصه و عامه در باره وقوع سه طلاق با یک لفظ یا در یک مجلس ۲۴۹
- روایاتی در مورد طلاق خلع و مبارات ۲۵۲

- ۲۶۰ روایاتی درباره شیر دادن به فرزند و احکام آن
- ۲۶۲ روایاتی راجع به عده زن مطلقه و شوهر مرده
- ۲۶۶ مراد از «صلاة وسطی» در «حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطٰی»
- ۲۷۱ حقوق و شخصیت و موقعیت اجتماعی زن، از نظر اسلام و دیگر ملل مذاهب
- ۲۷۲ ۴۸. نحوه تعامل با زنان در ملت های عقب مانده
- ۲۷۶ ۴۹. زندگی زن ها در امت های پیشرفته قبل از اسلام
- ۲۷۹ ۵۰. زن در میان کلدانیان، آشوریان، رومیان و یونانیان قدیم
- ۲۸۴ ۵۱. زن و تعاملات، در قبایل عرب
- ۲۸۸ ۵۲. زن و تحولات و تعاملات در اسلام
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۹۰ هویت زن در اسلام
- ۲۹۴ ۵۳. موقعیت اجتماعی زن در اسلام
- ۲۹۵ ۵۴. دو خصلت ویژه در آفرینش زن
- ۲۹۷ ۵۵. احکام مختص و مشترک زن و مرد در اسلام
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۹ حیات اجتماعی سعادتمندانه، حیات منطبق با خلقت و فطرت است
- ۳۰۱ فطرت در مورد وظائف و حقوق اجتماعی افراد و عدالت بین آنان چه اقتضایی دارد؟
- ۳۰۲ ۵۶. معنای تساوی در مورد حقوق زن و مرد
- ۳۰۲ اشاره
- ۳۰۵ عدم اجرای صحیح قانون به معنای نقص در قانونگذاری نیست
- ۳۰۷ آزادی زن در تمدن غرب
- ۳۰۸ ۵۷. تعاملات مرد و زن، و محکمه خانوادگی
- ۳۰۸ اشاره
- ۳۱۴ مراد و مفاد از «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّسَاءِ»
- ۳۱۷ ۵۸. نقش میانجی گر صالح(علیه السلام) در رفع اختلافات زن و شوهر
- ۳۱۸ ۵۹. گفتاری در معنای قیمومت مردان بر زنان

- ۳۱۸ اشاره
- ۳۲۱ روایاتی در ذیل آیات گذشته مربوط به مسأله فضل الهی، روابط زن و شوهر...
- ۳۲۹ سه نکته
- ۳۳۳ ۶۰. سرپرستی نظام خانواده در اسلام
- ۳۳۶ ۶۱. زنان متخلف و دستورات اسلام
- ۳۳۶ اشاره
- ۳۳۷ اشکال
- ۳۳۷ پاسخ
- ۳۳۹ محکمه صلح خانوادگی
- ۳۴۲ ۶۲. ده نکته مهم در برخورد با زن های ناشزه
- ۳۴۳ ۶۳. مجازات زنان منحرف شوهردار
- ۳۴۳ اشاره
- ۳۴۳ تفسیر
- ۳۴۶ تفسیر
- ۳۴۶ بیان آیات در باره زن و مرد زناکار
- ۳۵۱ بحث روایی
- ۳۵۳ ۶۴. تعاملات خاص پیامبر(صلی الله علیه و آله) و همسران آن حضرت
- ۳۵۳ اشاره
- ۳۵۵ تفسیر
- ۳۶۱ اثبات مراد از «اهل البيت»
- ۳۶۵ مفاد آیه تطهیر، معصوم بودن اهل بیت(علیهم السلام)
- ۳۶۷ فرق بین اسلام و ایمان
- ۳۷۰ بحث روایتی
- ۳۷۱ روایاتی در ذیل آیات مربوط به همسران پیامبر(صلی الله علیه و آله)
- ۳۷۲ ۶۵. ارتباطات و تعاملات همسران پیامبراسلام(صلی الله علیه و آله)
- ۳۷۵ ۶۶. ارتباط و تعامل ناصحیح دو نفر از همسران پیامبر(صلی الله علیه و آله)

۳۷۵ اشاره

۳۷۶ تفسیر

۳۷۹ افشای سرّ پیامبر(صلی الله علیه و آله)

۳۸۳ پشتیبانی و تأیید رسول الله(صلی الله علیه و آله)

۳۸۵ قوت اطاعت، ملاک برتری

۳۸۷ نکته ها

۳۸۷ اشاره

۳۸۷ ۱. اوصاف همسر شایسته

۳۸۹ ۲. منظور از «صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ» کیست؟

۳۹۱ ۳. نارضایی پیامبر(صلی الله علیه و آله) از بعضی از همسران خود

۳۹۲ ۴. افشای سر

۳۹۲ ۵. نباید حلال خدا را بر خود حرام کنید

۳۹۳ ۶۷. ممنوعیت نسبت افک به همسران پیامبر(صلی الله علیه و آله)

۳۹۳ اشاره

۳۹۴ تفسیر

۳۹۴ بیان آیات مربوط به داستان افک

۳۹۷ شناخته و رسوا شدن عناصر فاسد، برای مجتمع صالح و اسلامی خیر است

۳۹۸ توبیخ کسانی که وقتی اتهام دروغ (افک) را شنیدند آن را رد و تکذیب نکردند و بدون تحقیق و علم آن را شایع ساختند

۴۰۴ درباره مرکز

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد 9

مشخصات کتاب

سرشناسه: فرخ فال، احمد، 1337 -

عنوان و نام پدیدآور: دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل
بیت عصمت و طهارت علیهم السلام / احمد فرخ فال.

مشخصات نشر: قم: ذکر، 1400.

مشخصات ظاهری: 20 ج.

شابک: دوره : 978-6319-622-28-7 ؛ ج. 1 : 978-6319-622-27-0 ؛ ج. 2 : 978-6319-622-29-4 ؛ ج. 3 : 978-6319-622-30-0 ؛ ج. 4 : 978-6319-622-31-7 ؛ ج. 5 : 978-6319-622-32-4 ؛ ج. 6 : 978-6319-622-33-1 ؛ ج. 7 : 978-6319-622-34-8 ؛ ج. 8 : 978-6319-622-35-5 ؛ ج. 9 : 978-6319-622-36-2 ؛ ج. 10 : 978-6319-622-37-9 ؛ ج. 11 : 978-6319-622-38-6 ؛ ج. 12 : 978-6319-622-39-3 ؛ ج. 13 : 978-6319-622-40-9 ؛ ج. 14 : 978-6319-622-41-6 ؛ ج. 15 : 978-6319-622-42-3 ؛ ج. 16 : 978-6319-622-43-0 ؛ ج. 17 : 978-6319-622-44-7 ؛ ج. 18 : 978-6319-622-45-4 ؛ ج. 19 : 978-6319-622-46-1 ؛ ج. 20 : 978-6319-622-47-8

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: ج. 2 - 20 (چاپ اول: 1400) (فیا).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. 1 و 2. ارتباطات الهی و عالم هستی. - ج. 3. ارتباطات و تعاملات انبیاء علیهم السلام. - ج. 4 - 6. ارتباطات و تعاملات انبیاء، ائمه و اولیاء علیهم السلام. - ج. 7 و 8. ارتباطات و تعاملات انسان با خداوند متعال. - ج. 9. ارتباطات و تعاملات زن و شوهر. - ج. 10. ارتباطات و تعاملات والدین و فرزندان. - ج. 11 و 12. ارتباطات و تعاملات بین مردم. - ج. 13. ارتباطات و تعاملات مومنین و منافقین. - ج. 14. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و مذاهب. - ج. 15. ارتباطات و تعاملات مذاهب و امم اسلامی. - ج. 16. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و کفار. - ج. 17. ارتباطات و تعاملات حکومت اسلامی و مردم. - ج. 18 و 19. ارتباطات و تعاملات بین حکومت ها. - ج. 20. تعاملات در حکومت حضرت مهدی (عج).

موضوع: ارتباط -- جنبه های مذهبی -- اسلام

ارتباط -- جنبه های قرآنی

Communication -- Qur'anic teaching

ارتباط -- احادیث

Communication -- Hadiths

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های مذهبی -- اسلام

Interpersonal communication -- Religious aspects -- Islam

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های قرآنی

Interpersonal communication -- Qur'anic teaching

ارتباط بین اشخاص -- احادیث

Interpersonal communication -- Hadiths

رده بندی کنگره: BP11/6

رده بندی دیویی: 297/045

شماره کتابشناسی ملی: 7595511

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

دائرة المعارف ارتباطات وتعاملات خدا، انسان و جهان

از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

جلد نهم: ارتباطات و تعاملات زن و شوهر

احمد فرخ فال

ص: 3

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان

جلد پنجم : ارتباطات و تعاملات زن و شوهر

احمد فرخ فال

انتشارات ذكري / قم / 1400 ش

شمارگان 1000 نسخه

شابکین جلد ؛ 2-36-6319-622-978

شابک دوره؛ 7-28-6319-622-978

آدرس مرکز پخش : قم، خیابان معلم، انتشارات مرکز مدیریت حوزه های علمیه

تلفن مرکز پخش : 025-37735547

ص: 4

فهرست مطالب

فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

- بخش سوم: ارتباط و تعاملات زن و شوهر..... ۱۳
۱. ازدواج و تعاملات خانواده در اسلام ۱۳
۲. ازدواج و آرامش، مهربانی، و نزول رحمت الهی ۱۵
۳. ازدواج و برطرف شدن فقر ۱۸
۴. ازدواج و لزوم رعایت عدالت ۲۷
۵. ازدواج و جلوگیری از آتش افروزی غرائز جنسی ۳۶
۶. تأثیر کفویت در ارتباطات و تعاملات زن و شوهر ۶۰



۷. خواستگاری حضرت آدم از حواء، در محضر خدا ۷۹
۸. تعامل حضرت شعیب و موسی علیه السلام، و ازدواج موسی علیه السلام با دختر او ۸۰
۹. خطای بزرگ ترک ازدواج و رواج هم جنس بازی ۹۳
۱۰. نقش عدالت محوری و احسان در تعاملات زن و شوهر ۹۹
۱۱. جامع ترین تعاملات انسانی و اجتماعی ۱۰۸
۱۲. ازدواج و آرامش روحی و جسمی در جامعه ۱۲۱
۱۳. نقش خوش بینی، در استحکام بنیان خانواده ۱۴۲
۱۴. تعاملات سازنده و اجتناب از مواضع تهمت ۱۵۲
۱۵. ارتباط و تعاملات شایسته و تداوم زناشوئی سالم ۱۵۳
۱۶. ارتباط و اظهار علاقه شوهر به همسر ۱۵۸
۱۷. خوش صحبتی و مدارای شوهر با همسر ۱۵۹
۱۸. پرهیز شوهر از تکبر و خشنونت با همسر ۱۵۹
۱۹. ارتباط محبت آمیز و خرید هدیه برای همسر ۱۶۰
۲۰. خرید سوغات در مسافرتها برای همسر ۱۶۱

۱۶۱.....	۲۱. ورود به خانه با گشاده روئی و سبقت در سلام
۱۶۱.....	۲۲. ارتباط خوب و در کنار همسر نشستن
۱۶۲.....	۲۳. تعاملات عاشقانه و لقمه در دهان همسر گذاردن
۱۶۲.....	۲۴. ملاطفت نمودن و پرهیز از ضرب و شتم
۱۶۳.....	۲۵. تلاش شوهر و تهیه ی نیازهای همسر
۱۶۳.....	۲۶. اطاعت و همدلی و تعاملات زن با شوهر
۱۶۴.....	۲۷. ارتباط عاشقانه و محبت آمیز زن با شوهر
۱۶۵.....	۲۸. کسب رضایت شوهر، و پرهیز از لجبازی و اذیت
۱۶۶.....	۲۹. کمک دادن به شوهر
۱۶۷.....	۳۰. سازگاری، قناعت و انتظارات محدود
۱۶۷.....	۳۱. اجازه گرفتن در رفت و آمدها از شوهر
۱۶۸.....	۳۲. استقبال و بدرقه شوهر، و همراهی با او
۱۶۹.....	۳۳. کد بانوئی و مدیریت در خانه شوهر
۱۸۹.....	۳۴. آراستن خود و آرایش برای شوهر

۳۵. معطر بودن و طبخ غذای لذیذ ۱۸۹
۳۶. فضیلت عبادت زن در خانه ۱۸۹
۳۷. اهمیت و فضیلت شیر دادن توسط مادر ۱۹۰
۳۸. نهی زنان از شیر دادن با يك پستان ۱۹۶
۳۹. كم‌ترین مدّت شیردهی و بیش‌ترین مدّت آن ۱۹۷
۴۰. درخواست اجرت شیر، از شوهر و یا وصی او ۲۰۲
۴۱. مهریه، بدهی شرعی و قانونی شوهر ۲۰۳
۴۲. مهریه، پشتوانه مالی و روانی برای زن ۲۰۵
۴۳. هفت نکته اساسی در ارتباط با مهریه بانوان ۲۰۸
۴۴. حقوق زن بعد از طلاق ۲۱۱
۴۵. دوازده نکته در مورد حقوق زن بعد از طلاق ۲۱۸
۴۶. حقوق زن، بعد از فوت شوهر ۲۱۹
۴۷. حکمت تحریم رجوع بعد از طلاق سوم ۲۳۳
۴۸. نحوه تعامل با زنان در ملت‌های عقب مانده ۲۵۷

۲۶۱.....	۴۹. زندگی زن‌ها در امت‌های پیشرفته قبل از اسلام
۲۶۳.....	۵۰. زن در میان کلدانیان، آشوریان، رومیان و یونانیان قدیم
۲۶۹.....	۵۱. زن و تعاملات، در قبایل عرب
۲۷۳.....	۵۲. زن و تحولات و تعاملات در اسلام
۲۷۹.....	۵۳. موقعیت اجتماعی زن در اسلام
۲۸۰.....	۵۴. دو خصلت ویژه در آفرینش زن
۲۸۲.....	۵۵. احکام مختص و مشترک زن و مرد در اسلام
۲۸۷.....	۵۶. معنای تساوی در مورد حقوق زن و مرد
۲۹۳.....	۵۷. تعاملات مرد و زن، و محکمه خانوادگی
۳۰۲.....	۵۸. نقش میانجی‌گر صالح <small>علیه السلام</small> در رفع اختلافات زن و شوهر
۳۰۳.....	۵۹. گفتاری در معنای قیمومت مردان بر زنان
۳۱۸.....	۶۰. سرپرستی نظام خانواده در اسلام
۳۲۱.....	۶۱. زنان متخلف و دستورات اسلام
۳۲۷.....	۶۲. ده نکته مهم در برخورد با زن‌های ناشزه

۳۲۸.....	۶۳. مجازات زنان منحرف شوهردار
۳۳۸.....	۶۴. تعاملات خاص پیامبر ﷺ و همسران آن حضرت
۳۵۷.....	۶۵. ارتباطات و تعاملات همسران پیامبر اسلام ﷺ
۳۶۰.....	۶۶. ارتباط و تعامل ناصحیح دو نفر از همسران پیامبر ﷺ
۳۷۸.....	۶۷. ممنوعیت نسبت افک به همسران پیامبر ﷺ
۳۸۹.....	فهرست منابع و مآخذ

فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

اشاره

بخش سوم: تعاملات زن وشوهر

ص: 11

1. ازدواج و تعاملات خانواده در اسلام

یکی از انواع تعاملات بین انسان‌ها، ازدواج و تشکیل زندگی مشترک است و خداوند متعال ساختار بدن انسان‌ها و تداوم زیست بشر را منطبق بر اهداف خلقت عالم هستی بگونه‌ای خلق فرموده است که زندگی مشترک زن و مرد و ازدواج آن‌ها، تضمین‌کننده سلامت جامعه و موجب تشکیل کانون گرم خانواده‌ها در بین انسان‌ها خواهد بود.

بدیهی است، زن و شوهر از ارکان خانواده‌ای هستند که براساس وظائف گوناگون و انواع مختلف آن، هرکدام متکفل وظائف خاص خود خواهند بود، گرچه بعضی از وظائف عمومی است و هر دو به هم کمک خواهند کرد.

بطور قطع، اختصاص بعضی از وظائف به زن و یا شوهر بلحاظ ساختار تکوینی و توان و شرائط روحی و جسمی در این دو رکن خانواده می‌باشد و این تفاوت‌ها

در جهان آفرینش، خود عین عدالت است و تمرد از آن و جابجائی آن از بی خردی و بی تدبیری و آثار مخربی را در جامعه و خانواده، از خود باقی خواهد گذاشت.

نکته قابل توجه این است که اگر ما عبدیم و خدای متعال که حکیم و اعلم به امور مخلوقاتش هست را باور کرده ایم، باید گفته او را به جان بخریم، چرا که او اعلم به همه امور ماست ما آگاه به همه زوایای امور، نیستیم، کما این که فرمود:

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ (1)

«(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی [نماینده ای] قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم. پروردگار فرمود: من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.»

و هم چنین اگر نبی مکرم اسلام را معتقدیم که عالم به صلاح و فلاح امت است و از خود چیزی نمی گوید کما این که قرآن می گوید:

«وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى * مَا صَلَّ صَاحِبِكُمْ وَ مَا غَوَى * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى (4) عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَ هُوَ بِالْأُنْفُاقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ

ص: 14

ما رأی * أَفْتَمَارُونَهُ عَلِيَّ مَا يَرَى»؛ (1) «سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند، که هرگز دوست شما [محمد ص] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است، و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! آن چه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست! آن کس که قدرت عظیمی دارد [جبرئیل امین] او را تعلیم داده است؛ همان کس که توانایی فوق العاده دارد؛ او سلطه یافت... در حالی که در افق اعلی قرار داشت! سپس نزدیک تر و نزدیک تر شد... تا آن که فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کم تر بود؛ در این جا خداوند آن چه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود. قلب (پاک او) در آن چه دید هرگز دروغ نگفت. آیا با او درباره آن چه (با چشم خود) دیده مجادله می کنید؟!»

بنا بر این آن چه از ناحیه خداوند متعال در قرآن آمده است و یا توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده است به طور قطع برای ما حجت است و نباید با دانسته های احتمالی و غیر قطعی و با سلاقت شخصی، نسبت به آن علوم و حیاتی، بی توجهی شود.

2. ازدواج و آرامش، مهربانی، و نزول رحمت الهی

اشاره

قرآن کریم در آیات ذیل به بعضی از نکات مهمی تصریح کرده و می فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ (2)

«و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند!»

ص: 15

1- . نجم / 1 الی 12.

2- . روم / 21.

دومین آیه مورد بحث نیز بخش دیگری از آیات انفسی را که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده می‌فرماید: «دیگر از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در کنار آن‌ها آرامش بیابید»؛ «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا».

و از آن جا که ادامه این پیوند در میان همسران خصوصاً، و در میان همه انسان‌ها عموماً، نیاز به يك جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد به دنبال آن اضافه می‌کند: «و در میان شما مودت و رحمت آفرید»؛ «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً».

و در پایان آیه برای تأکید بیش‌تر می‌فرماید: «در این امور نشانه‌هایی است برای افرادی که تفکر می‌کنند»؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

جالب این که قرآن در این آیه هدف ازدواج را سکونت و آرامش قرار داده است، و با تعبیر پر معنی «لتسکنوا» مسائل بسیاری را بیان کرده و نظیر این تعبیر در آیه 189 سوره اعراف نیز آمده است.

به راستی وجود همسران با این ویژگی‌ها برای انسان‌ها که مایه آرامش زندگی آن‌ها است یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می‌شود.

این آرامش از این جا ناشی می‌شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می‌باشند به طوری که هر يك بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان يك موجود و مکمل وجود او چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

و از این جا می‌توان نتیجه گرفت آن‌ها که پشت پا به این سنت الهی می‌زنند

وجود ناقصی دارند، چرا که يك مرحله تکاملی آن‌ها متوقف شده (مگر آن‌که به راستی شرائط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند).

به هر حال این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است، و هم از نظر روحی هم از جنبه فردی و هم اجتماعی.

بیماری‌هایی که به خاطر ترك ازدواج برای جسم انسان پیش می‌آید قابل انکار نیست.

هم چنین عدم تعادل روحی و ناآرامی‌های روانی که افراد مجرد با آن دست به‌گریبانند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی افراد مجرد کم‌تر احساس مسئولیت می‌کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیش‌تر دیده می‌شود، و جنایات هولناک نیز از آن‌ها بیش‌تر سر می‌زند.

هنگامی که انسان از مرحله تجرد گام به مرحله زندگی خانوادگی می‌گذارد شخصیت تازه‌ای در خود می‌یابد، و احساس مسئولیت بیش‌تری می‌کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج.

و اما مسأله «مودت» و «رحمت» در حقیقت «ملاط» و «چسب» مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه از فرد فرد انسان‌ها تشکیل شده هم چون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگ‌ها تشکیل می‌گردد.

اگر این افراد پراکنده، و آن اجزاء مختلف، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند "جامعه" یا «ساختمانی» به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

فرق میان «مودت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد:

1. "مودت" انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان گردد و قادر بر خدمتی نباشد "رحمت" جای آن را می‌گیرد.

2. "مودت" در مورد بزرگ ترها است که می‌توانند نسبت به هم خدمت کنند اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه "رحمت" پرورش می‌یابند.

3. "مودت" غالباً جنبه متقابل دارد، اما رحمت يك جنبه و ایثارگرانه است؛ زیرا برای بقاء يك جامعه گاه خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن مودت است و گاه خدمات بلاعوض که نیاز به ایثار و «رحمت» دارد.

البته آیه مودت و رحمت را میان دو همسر بیان می‌کند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر «بینکم» اشاره به همه انسان‌ها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می‌شوند؛ زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی بدون این دو اصل یعنی «مودت» و «رحمت» امکان‌پذیر نیست، و از میان رفتن این دو پیوند، و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است. (1)

3. ازدواج و برطرف شدن فقر

اشاره

قرآن می‌فرماید:

ص: 18

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 16، ص: 392.

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ (1) «مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، هم چنین غلامان و کنیزان صالح و درست کارتان را؛ اگر فقیر و تنگ دست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است!»

تفسیر

ترغیب به ازدواج آسان

از آغاز این سوره تا به این جا طرق حساب شده مختلفی برای پیش گیری از آلودگی های جنسی مطرح شده است، که هر يك از آن ها تأثیر به سزایی در پیش گیری یا مبارزه با این آلودگی ها دارد.

در آیات مورد بحث به یکی دیگر از مهم ترین طرق مبارزه با فحشاء که ازدواج ساده و آسان، و بی ریا و بی تکلف است، اشاره شده؛ زیرا این نکته مسلم است که برای بر چیدن بساط گناه، باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرائز وارد شد، و به تعبیر دیگر هیچ گونه «مبارزه منفی» بدون «مبارزه مثبت» مؤثر نخواهد افتاد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: «مردان و زنان بی همسر را همسر دهید، و هم چنین غلامان و کنیزان صالح و درست کارتان را»؛ «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ».

«ایامی» جمع «ایم» (بر وزن قیم) در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد،

ص: 19

سپس به مردی که همسر ندارد نیز گفته شده است، و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخلند خواه بکر باشند یا بیوه.

تعبیر «انکحوا» (آن‌ها را همسر دهید) با این که ازدواج يك امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومی است که مقدمات ازدواج آن‌ها را فراهم سازید، از طریق کمکهای مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسأله ازدواج، و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درمی در این راه را شامل می‌شود.

بدون شك اصل تعاون اسلامی ایجاب می‌کند که مسلمانان در همه زمینه‌ها به یکدیگر کمک کنند، ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژه آن است.

اهمیت این مسأله تا به آن پایه است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «افضل الشفاعات ان تشفع بین اثین فی نکاح حتی یجمع الله بینهما؛ بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی‌گری کنی، تا این امر به سامان برسد!» (1).

در حدیث دیگری از امام کاظم موسی بن جعفر (علیه السلام) می‌خوانیم:

«ثلاثة يستظلون بظل عرش الله يوم القيامة، يوم لا ظل الا ظله، رجل زوج اخاه المسلم او اخدمه، او كتم له سرا؛ سه طایفه اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار

ص: 20

1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 14، ص: 27.

دارند، روزی که سایه ای جز سایه او نیست: کسی که وسائل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد، و کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد.»⁽¹⁾

و بالآخره در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: هر گامی انسان در این راه بر دارد و هر کلمه ای بگوید، ثواب يك سال عبادت در نامه عمل او می نویسند»

«كان له بكل خطوة خطاها، او بكل كلمة تكلم بها في ذلك، عمل سنة قيام ليلها و صيام نهارها»؛⁽²⁾

و از آن جا که يك عذر تقریباً عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده مسأله فقر و نداشتن امکانات مالی است قرآن به پاسخ آن پرداخته می فرماید: از فقر و تنگ دستی آن ها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید چرا که «اگر فقیر و تنگ دست باشند خداوند آن ها را از فضل خود بی نیاز می سازد»؛ «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ».

و خداوند قادر بر چنین کاری هست، چرا که «خداوند واسع و علیم است»؛ «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

قدرتش آن چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرا می گیرد، و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس مخصوصاً آن ها که به نیت حفظ عفت و پاکدامنی اقدام به ازدواج می کنند آگاه است، و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.

ص: 21

1- . همان.

2- . همان.

در این زمینه تحلیل روشنی داریم، و هم چنین روایات متعددی که در آخر این بحث خواهد آمد.

نکته ها

1. ازدواج يك سنت الهی است

گر چه امروز مسأله ازدواج آن قدر در میان آداب و رسوم غلط و حتی خرافات پیچیده شده که به صورت يك جاده صعب العبور یا غیر قابل عبور برای جوانان در آمده است، ولی قطع نظر از این پیرایه ها، ازدواج يك حکم فطری و هماهنگ قانون آفرینش است که انسان برای بقاء نسل و آرامش جسم و روح و حل مشکلات زندگی احتیاج به ازدواج سالم دارد.

اسلام که هماهنگ با آفرینش گام بر می دارد نیز در این زمینه تعبیّرات جالب و مؤثری دارد، از جمله حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله) است:

«تناكحوا، و تناسلوا تكثروا فانی اباهی بكم الامم یوم القیامه و لو بالسقط؛ ازدواج کنید تا نسل شما فزونی گیرد که من با فزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقط شده در قیامت به دیگر امت ها مباحثات می کنم!»⁽¹⁾

و در حدیث دیگر از آن حضرت می خوانیم:

«من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الباقی؛ کسی که همسر اختیار کند نیمی از دین خود را محفوظ داشته، و باید مراقب نیم دیگر باشد.»⁽²⁾

ص: 22

1- . قمی، عباس، سفینه البحار، ج 1، ص: 561.

2- . همان، ج 1، ص: 561.

چرا که گزینه جنسی نیرومندترین و سرکش‌ترین غرائز انسان است که به تنهایی با دیگر غرائز برابری می‌کند، و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان را به خاطر خواهد انداخت.

باز در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «شرارکم عزابکم؛ بدترین شما مجردانند.»⁽¹⁾

به همین دلیل در آیات مورد بحث و هم چنین روایات متعددی مسلمانان تشویق به همکاری در امر ازدواج مجردان و هر گونه کمک ممکن به این امر شده اند مخصوصاً اسلام در مورد فرزندان مسئولیت سنگینی بردوش پدران افکنده، و پدرانی را که در این مسأله حیاتی بی تفاوت هستند شریک جرم انحراف فرزندان شان شمرده است چنان که در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم:

«من ادرك له ولد وعنده ما يزوجه فلم يزوجه، فاحدث فالاثم بينهما!؛ کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند، و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه بر هر دو نوشته می‌شود!»⁽²⁾

و باز به همین دلیل دستور مؤکد داده شده است که هزینه های ازدواج را اعم از مهر و سایر قسمت ها سبک و آسان بگیرند، تا مانعی بر سر راه ازدواج مجردان پیدا نشود، از جمله در مورد مهریه سنگین که غالباً سنگ راه ازدواج افراد کم در آمد است.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «شوم المرأة غلاء مهرها؛ زن بد قدم زنی است که مهرش سنگین باشد.»⁽³⁾

ص: 23

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

2- . همان.

3- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 15، باب 5، ص: 10.

و باز در حدیث دیگری که در ذیل حدیث فوق وارد شده می‌خوانیم: «من شومها شدة مؤنتها؛ یکی از نشانه‌های شوم بودن زن آن است که هزینه زندگی (یا هزینه ازدواجش) سنگین باشد.»⁽¹⁾

و از آن جا که بسیاری از مردان و زنان برای فرار از زیر بار این مسئولیت الهی و انسانی متعذر به عذرهایی از جمله نداشتن امکانات مالی می‌شوند در آیات فوق صریحاً گفته شده است که «فقر» نمی‌تواند مانع راه ازدواج گردد؛ بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا و بی‌نیازی می‌شود.

دلیل آن هم با دقت روشن می‌شود؛ زیرا انسان تا مجرد است احساس مسئولیت نمی‌کند نه ابتکار و نیرو و استعداد خود را به اندازه کافی برای کسب در آمد مشروع بسیج می‌کند، و نه به هنگامی که در آمدی پیدا کرد در حفظ و بارور ساختن آن می‌کوشد و به همین دلیل مجردان غالباً خانه به دوش و تهی دستند! اما بعد از ازدواج شخصیت انسان تبدیل به یک شخصیت اجتماعی می‌شود و خود را شدیداً مسئول حفظ همسر و آبروی خانواده و تأمین وسائل زندگی فرزندان آینده می‌بیند، به همین دلیل تمام هوش و ابتکار و استعداد خود را به کار می‌گیرد و در حفظ درآمدهای خود و صرفه جویی، تلاش می‌کند و در مدت کوتاهی می‌تواند بر فقر چیره شود.

بی‌جهت نیست که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «الرزق مع النساء و العیال؛ روزی همراه همسر و فرزند است.»⁽²⁾

ص: 24

1- همان.

2- حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 3، ص: 595.

و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: مردی خدمت حضرتش رسید و از تهیدستی و نیازمندی شکایت کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «تزوج، فتزوج فوسع له؛ ازدواج کن، او هم ازدواج کرد و گشایش در کار او پیدا شد!»⁽¹⁾

بدون شك امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به كمك چنین افراد می آید که برای انجام وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می کنند.

هر فرد با ایمان می تواند به این وعده الهی دلگرم و مؤمن باشد، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده:

«من ترك التزويج مخافة العيلة فقد ساء ظنه بالله ان الله عز و جل يقول إن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ کسی که ازدواج را از ترس فقر ترك کند گمان بد به خدا برده است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «اگر آن ها فقیر باشند خداوند آن ها را از فضل خود بی نیاز می سازد.»⁽²⁾

البته روایات در منابع اسلامی در این زمینه فراوان است که اگر بخواهیم به نقل همه آن ها بپردازیم از بحث تفسیری خارج می شویم.

2. منظور از جمله «و الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ»

قابل توجه این که در آیات مورد بحث به هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی همسر به میان می آید به طور کلی دستور می دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت بردگان می رسد آن را مقید به «صالح بودن» می کند.

جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالیقدر تفسیر المیزان و هم چنین تفسیر

ص: 25

1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 14، ص: 25.

2- . همان، ج 14، ص: 24.

صافی) آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده اند، در حالی که اگر چنین باشد این قید در زنان و مردان آزاد نیز لازم است.

بعضی دیگر گفته اند که منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است چرا که صالحان از اهمیت ویژه ای در این امر برخوردارند، ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟

احتمال می دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن این که: در شرائط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پائینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند به طوری که هیچ گونه مسئولیتی در زندگی مشترك احساس نمی کردند، اگر با این حال اقدام به تزویج آن ها می شد همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می کردند، لذا دستور داده شده است در مورد آن ها که صلاحیت اخلاقی دارند اقدام به ازدواج کنید، و مفهومش این است که در مورد بقیه نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواجشان گردد.

3. عقد مکاتبه؟

گفتیم اسلام برنامه «آزادی تدریجی بردگان» را طرح کرده، و به همین دلیل از هر فرصتی برای آزاد ساختن آنان استفاده کرده است، یکی از مواد این برنامه مسأله «مکاتبه» است که به عنوان يك دستور در آیات مورد بحث به آن اشاره شده است.

«مکاتبه» از ماده «کتابت» و «کتابت» در اصل از ماده «کتب» (بر وزن کسب) به معنی «جمع» است، و این که نوشتن را کتابت می گویند به خاطر آن است که حروف و کلمات را در يك عبارت جمع می کند، و چون در مکاتبه قرار دادی میان «مولا» و «عبد» نوشته می شود آن را مکاتبه نامیده اند.

عقد مکاتبه يك نوع قرار داد است که میان این دو نفر بسته می شود، و عبد موظف می گردد که از طریق کسب آزاد، مالی تهیه کرده و به اقساطی که برای او قابل تحمل باشد به «مولا» بپردازد و آزادی خود را باز یابد، و دستور داده شده است که مجموع این اقساط بیش از قیمت عبد نباشد.

و نیز اگر به علی عبد از پرداختن اقساط عاجز شد باید از بیت المال و سهم زکات اقساط او پرداخته و آزاد گردد، حتی بعضی از فقهاء تصریح کرده اند که اگر زکاتی به مولا تعلق گیرد خود او باید اقساط بدهی عبد را از باب زکات حساب کند.

این عقد يك عقد لازم است و هیچ يك از طرفین حق فسخ آن را ندارد.

روشن است که با این طرح هم بسیاری از بردگان آزادی خود را باز می یابند و هم توانایی زندگی مستقل را در این مدت که ملزم به کار کردن و پرداخت اقساط هستند پیدا می کنند، و هم صاحبان آن ها به ضرر و زیان نمی افتند و عکس العمل منفی به زیان بردگان نشان نخواهند داد.

«مکاتبه» احکام و فروع فراوانی دارد که در کتب فقهی "کتاب المکاتبه" آمده است. (1)

4. ازدواج و لزوم رعایت عدالت

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِيَهُ طُؤًا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا»؛ (2)

ص: 27

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 14، ص: 457.

2- . نساء / 3.

«و اگر می ترسید که (به هنگام ازدواج با دختران یتیم،) عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان، چشم پوشی کنید و) با زنان پاك (دیگر) ازدواج ننمائید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها يك همسر بگیرید، و یا از زنانی که مالک آنهاست استفاده کنید، این کار، از ظلم و ستم بهتر جلوگیری می کند.»

تفسیر

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»؛ در مطالب گذشته به این نکته اشاره شد که در جاهلیت عرب به خاطر این که هیچ گاه جنگ و خونریزی و غارت و شبیخون و ترور قطع نمی شد و همیشه ادامه داشت، یتیم زیاد می شد، بزرگان و اقویای عرب دختران پدر مرده را با هر چه که داشتند می گرفتند و اموال آن ها را با اموال خود مخلوط نموده و می خوردند و در این عمل نه تنها رعایت عدالت را نمی کردند؛ بلکه گاه می شد که بعد از تمام شدن اموالشان خود آنان را طلاق می دادند و گرسنه و برهنه رهانشان می کردند در حالی که آن یتیمها نه خانه ای داشتند که در آن سکنی گزینند و نه رزقی که از آن ارتزاق نمایند و نه همسری که از عرض آنان حمایت کند، و نه کسی که رغبت به ازدواج با آنان نماید تا بدین وسیله مخارجشان را تکفل کند. این جا است که قرآن کریم با شدیدترین لحن از این عادت زشت و خبیث و از این ظلم فاحش نهی فرمود و در خصوص ظلم به ایتام و خوردن مال آنان نهی خود را شدیدتر کرد، و نهی از خوردن اموال آنان را در آیاتی دیگر تشدید و تأکید نمود از آن جمله است این آیات که:

ص: 28

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا»؛ (1)

و نیز فرموده:

«وَأَتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ، وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا».

نتیجه این تشدید آن شد که به طوری که گفته شده مسلمانان سخت در اندیشه شوند و از عواقب وخیم تصرف در اموال ایتام بترسند و ایتام را از خانه های خود بیرون کنند تا مبتلا به خوردن اموالشان نگردند و در رعایت حق آنان دچار کوتاهی نشوند و اگر هم کسی حاضر شود یتیمی را نزد خود نگه بدارد سهم آب و نان او را جدا کند، به طوری که اگر از غذای یتیم چیزی زیاد آمد از ترس خدای تعالی نزدیک آن نمی شدند تا فاسد می شد، در نتیجه از هر جهت به زحمت افتادند و شکایت نزد رسول (صلی الله علیه و آله) برده و چاره خواستند که این آیه نازل شد:

«وَيَسِّرْ لَكُمْ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنْ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ (2)

و در این آیه اجازه داد که یتیم ها را نزد خود جای دهند و از ایشان نگهداری

ص: 29

1- «همانا کسانی که اموال یتیمان را به ظلم می خورند در حقیقت آتش در باطن خود می کنند و به زودی ظاهرشان هم شعله ور خواهد شد.» (نساء / 10)

2- «از تو در مورد یتیمان می پرسند؟ بگو اصلاح امورشان خیر است و اگر بخواهید با آنان در زندگی مخلوط باشید، برادران شمایند و خدای تعالی می داند چه کسی مفسد و قصد خوردن مال یتیم را دارد و چه کسی مصلح است و اگر خدا می خواست شما را به تنگ می آورد، که خدا عزیز و حکیم است.» (بقره / 220)

نموده و به وضع زندگی شان برسند و با آنان مخالفت و آمیزش کنند، چون یتیمان برادران ایشانند. با این دستور گشایشی در کار مردم پدید آورده، رفع دلواپسی از ایشان نمود.

خواننده محترم اگر در این معنا دقت کند و آن گاه مجدداً به مطالعه آیه زیر برگردد که می فرماید:

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا»؛ آن وقت ارتباط آن را با آیه قبلش «وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ» خوب می فهمد و برایش روشن می شود که آن آیه در بین کلام جنبه ترقی را دارد و نهی در آیه قبلی را ترقی می دهد و معنای مجموع دو آیه چنین می شود: «در باره ایتام تقوا پیشه کنید، و خبیث را با طیب عوض ننمائید و اموال آنان را مخلوط با اموال خود مخورید، حتی اگر ترسیدید که در مورد دختران یتیم نتوانید رعایت عدالت بکنید و ترسیدید که به اموالشان تجاوز کنید و از ازدواج با آن ها به همین جهت دل چرکین بودید، می توانید آنان را به حال خود واگذار نموده و با زنانی دیگر ازدواج کنید با يك نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر.

بنا بر این جمله شرطیه که: «اگر ترسیدید که در مورد یتیمان عدالت را رعایت نکنید، پس زنان دیگری را به ازدواج خود در آورید...» به منزله این است که فرموده باشد: «اگر از ازدواج با دختران بی پدر کراهت دارید، چون می ترسید درباره آنان نتوانید عدالت را رعایت کنید، با آن ها ازدواج نکنید و زنانی و دختران دیگری را به عقد خود در آورید».

پس جمله «فانکحوا» در حقیقت در جای جزای حقیقی قرار گرفته، در جای «فلا تنکحوهن؛ پس با دختران بی پدر ازدواج مکنید» واقع شده و جمله «ما طاب»

لَكُمْ...» جمله ای است که با بودن آن، دیگر احتیاجی باقی نمی ماند که بفرماید: «پس با چگونه زنانی ازدواج کنید»؛ چون معلوم است وقتی از ازدواج با دختران یتیم کراهت دارند و به ایشان بفرماید، پس با هر کس که دلتان می خواهد ازدواج کنید، دیگر احتیاجی باقی نمی ماند به این که آن زنان را توصیف کند که چگونه زنانی باشند.

نکته ای که در این تعبیر هست به این که: به جای این که بفرماید: «فانكحوا من طاب لكم...»، فرمود: «ما طاب لكم» و این بدین خاطر بود که زمینه را برای بیان تعداد همسران فراهم کند. توضیح این که اگر فرموده بود: «پس با هر کس دلتان می خواهد ازدواج کنید»، دیگر جا برای گفتن: «یکی، دو تا، سه تا، چهار تا» باقی نمی ماند، لذا فرمود: «هر چه دلتان می خواهد ازدواج کنید، یکی، دو تا، سه تا، چهار تا».

نکته دیگر این که به جای این که بفرماید: «ان لم تطب لكم الازدواج بالیتامی»، فرمود: «ان خفتُم الا تُقسد طوافی الیتامی»؛ و این، از باب به کار بردن «سبب در جای مسبب» است و با «یک تیر دو هدف زدن» خواست بفهماند که علت بی رغبت بودن شما به ازدواج با دختران یتیم چیست، و نیز خواست که علت جزا را هم بیان کرده باشد و بفهماند این که در جمله جزا گفتیم «فانكحوا ما طاب لكم...» برای این است که در سایر زنان ترس از عدم قسط را ندارید.

عده ای از مفسرین در معنای آیه مورد بحث امور دیگری- غیر از آن چه که ما ذکر کردیم- یاد آور شده اند که خواننده محترم اگر علاقمند به آن ها باشد باید به تفاسیر مفصل و بسیار مراجعه کند.

از آن جمله گفته اند: عرب تا چهار و پنج و بیش تر زن می گرفت، و با خود می گفت، چرا نگیرم، مگر من از فلانی کم ترم؟! و وقتی که افراد تحت تکفل و نان خورش زیاد می شد و مالش تمام می گردید، به اموال دختران یتیمی که با مادرشان ازدواج کرده بود رو می آورد، از این رو خدای تعالی در این آیه دستور داد که کسی حق ندارد بیش از چهار زن بگیرد، و این دستور برای آن بود که آنان محتاج به اموال یتیمان نگشته و مرتکب ظلم در حق آنان نشوند.

و نیز گفته اند که: عرب بر یتیمان بسیار سخت می گرفت، و در امر زنان پدر دار، اگر چه سخت گیری نمی کرد، ولی عده زیادی از آنان را می گرفت و عدالت را در بینشان جاری نمی نمود آیه شریفه فرمود: اگر می ترسید که بر یتیمان ظلم روا بدارید، در امر غیر ایتم (زنان پدردار) هم بترسید و بیش از چهار زن نگیرید، تا بتوانید عدالت را رعایت کنید.

و عده ای گفته اند: عرب از سرپرستی ایتم سخت کراهت داشت و از خوردن اموال آنان پرهیز می کرد، خدای تعالی در این آیه فرمود: اگر از این کار پرهیز دارید، از زنا هم پرهیز کنید و به جای زنا کردن با هر زنی که دوست دارید ازدواج کنید.

قول دیگر این که گفته اند: معنای آیه این است که اگر از هم غذا و هم خرج شدن با ایتم کراهت دارید، از جمع بین چند همسر نیز خودداری کنید چرا که ممکن است نتوانید بین آن ها به عدالت رفتار نمائید و از زنان، تنها با کسانی ازدواج کنید که خود را نسبت به او ایمن از ظلم تشخیص می دهید.

بعضی دیگر گفته اند: معنای آیه این است که: اگر ترس آن دارید که نسبت به دختر یتیمی که با مادرش ازدواج کرده اید عدالت را رعایت نکنید، پس با دو تا،

سه تا و چهار تا از خود دختران یتیم که در میان اقوام و خویشاوندانتان سراغ دارید ازدواج کنید، این ها وجوهی بود که مفسرین در معنای آیه ذکر کرده اند و لیکن تو خواننده عزیز توجه داری که هیچ يك از آن ها با لفظ آیه آن طور که باید انطباق ندارد، پس وجه صحیح همان بود که قبلاً گذشت.

«مَثْنِي وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ»؛ کلمه «مثنی» بر وزن مفعول است و کلمه «ثلاث» و «رباع» بر وزن فعال است، و این دو وزن (مفعول و فعال) در باب اعداد، دلالت بر تکرار ماده می کند، در نتیجه معنای مثنی «دو تا دو تا» و معنای ثلاث «سه تا سه تا» و معنای رباع «چهار تا چهار تا» است و چون خطاب در آیه به تمامی مردم است، نه به يك نفر، لذا هر يك از این سه کلمه را با حرف «واو» از دیگری جدا کرد تا تخییر را برساند و این معنا را افاده کند که هر يك از مؤمنین اختیار دارند در این که دو یا سه و یا چهار نفر همسر برای خود انتخاب کنند، از آن جا که کل مردم در این جا مخاطب می باشند، عددهای «دو»، «سه» و «چهار» باید در قالب کلماتی ادا شوند که بیان گر تکرار است که آن کلمات عبارتند از: «مثنی»، «ثلاث» و «رباع».

با این بیان و با قرینه ای که در آیه هست یعنی جمله: «و اگر ترسیدید نتوانید رعایت عدالت کنید يك زن بگیرید و یا به کنیزی که دارید اکتفاء کنید» و هم چنین به قرینه آیه «و المحصنات»؛⁽¹⁾

این احتمال از بینمی رود که آیه خواسته باشد بفرماید: «شما می توانید با يك عقد دو یا سه و یا چهار زن را تزویج نمائید» و یا این احتمال که خواسته باشد بفرماید: «می توانید اول دو نفر را با هم بگیرید و سپس دو نفر دیگر را با هم به يك عقد بگیرید و هم چنین دو تای دیگر و...»، و یا بفرماید:

ص: 33

«می توانید سه تا اول و سه تا بعدا، یا چهار تا اول و چهار تا بعدا بگیرید»، و یا این که بفرماید: «بیش از يك مرد می تواند در يك زن شرکت داشته باشد، این ها احتمالاتی است که هیچ گاه از آیه شریفه استفاده نمی شود و این آیه به هیچ وجه تحمل این معنا را ندارد.

علاوه بر این که این معنا ضروری و بدیهی است که اسلام، داشتن بیش از چهار همسر را تجویز نکرده و نیز هرگز اجازه نمی دهد که دو نفر مرد با یکدیگر مشترکا يك زن را بگیرند.

و نیز با بیان ما این احتمال نیز دفع می شود که «واو» در آیه شریفه «مَثْنَى وَ ثُلَاثٌ وَ رُبَاعٌ»، «واو» جمع باشد (نه «واو» تفصیل) و خواسته باشد این معنا را برساند که جمع بین نه همسر- که حاصل جمع میان عدد دو و سه و چهار می باشد- جایز است.

در تفسیر مجمع البیان هم فرموده است که جمع به این معنا به هیچ وجه قابل قبول نیست؛ زیرا کسی که می گوید: مردم دو به دو و سه به سه و چهار به چهار وارد شهر شدند، هیچ شنونده ای از کلام او استفاده چنین نمی کند که، پس مردم نه نفر نه نفر داخل شده اند؛ زیرا اگر گوینده منظورش این بود خود کلمه نه را به کار می برد، و چرا کلمه ای را که برای عدد نه وضع شده (تسع) رها کند و به جای آن بگوید: مثنی و ثلاث و رباع (دو به دو و سه به سه و چهار به چهار)؟ و قطعاً اگر کسی چنین کاری را بکند به او می گویند عجب مرد ابلهی است، و کلام خدای عز و جل بزرگ تر از آن است که مرتکب چنین انحرافی بشود.

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»؛ یعنی اگر می ترسید نتوانید بین چند همسر

به عدالت رفتار کنید تنها يك زن بگیرید و نه بیش تر، در این جمله حکم مسأله را معلق به «خوف» کرد نه «علم»، فرمود: اگر «می ترسید» بین چند همسر... و نفرمود: اگر «می دانید» که نمی توانید عدالت برقرار کنید... و علتش این است که در این امور- که وسوسه های شیطانی و هواهای نفسانی اثر روشنی در آن دارد- غالباً علم برای کسی حاصل نمی شود و قهراً اگر خدای تعالی قید علم را آورده بود مصلحت حکم، فوت می شد.

«أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»؛ منظور از این تعبیر کنیزان زر خرید هستند، آیه می فرماید: آن کس که می ترسد بین همسران خود به عدالت رفتار نماید با يك زن ازدواج کند و اگر خواست که بیش از يك زن داشته باشد باید کنیز بگیرد، چرا که خداوند تعالی تقسیم (عدالت) را بر مردان در رابطه با کنیزان واجب نفرموده است.

و از این جا واضح می شود که منظور از این سفارش این نیست که بخواهد ظلم به کنیزان را تجویز کند (و بفرماید: رعایت عدالت در میان همسران آزاده لازم است، اما در بین کنیزان لازم نیست، و جایز است بین آنان به ظلم رفتار کنید)، چون در جای دیگر فرموده که: «خداوند ظالمان را دوست نمی دارد» و نیز فرموده: «لَيْسَ بِظُلْمٍ لِّلْعَبِيدِ»؛ «خدا نسبت به بندگان ظلم روا نمی دارد»؛ بلکه منظور همین است که چون تقسیم هم خوابگی در میان کنیزان تشریح نشده، رعایت عدالت در بینشان آسان تر است.

و به خاطر همین نکته، باید بگوئیم که منظور از ذکر "ملك یمین"؛ «برده» این است که مسلمانان به صرف این که کنیزان را به عنوان ملك یمین (و نه با نکاح) اخذ کرده و با آنان جماع می کنند، کافی است و اما مسأله ازدواج آنان تا چهار نفر

یا بیش تر مطلب مورد نظر، در این آیه نیست؛ بلکه آن نیز خود مطلب جداگانه ای است که به زودی در ذیل آیه «وَمَنْ لَمْ يَسَّ تَطْعَ مِنْكُمْ طَوْلًا»؛ (1) می آید و در آن جا متعرض این مسأله خواهد شد.

«ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا...»؛ کلمه «عول» مصدر فعل «تعولوا» و به معنای میل و انحراف است یعنی این طریقه به همین وجهی که تشریح شده است شما را به منحرف نشدن از راه میانه و حد وسط نزدیک تر می کند، و قهرا وقتی به این طریقه عمل کردید از انحراف دور و دورتر می شوید و دیگر به حقوق زنان تجاوز نمی کنید.

بعضی گفته اند که: کلمه «عول» به معنای سنگینی است، لیکن این معنا، نه با لفظ آیه سازگار است، و نه با معنایش.

جمله مورد بحث، جمله ای است که جنبه تعلیل دارد، یعنی حکمت تشریح قبلی را بیان می کند، و دلالت بر این می کند که اساس تشریح در احکام نکاح، بر قسط و عدالت و از بین بردن عول و انحراف و اجحاف در حقوق است. (2)

5. ازدواج و جلوگیری از آتش افروزی غرائز جنسی

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَمَنْ لَمْ يَسَّ تَطْعَ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضَ كُمْ مِنْ بَعْضٍ فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّجِدَاتٍ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَيْنَ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ

ص: 36

1- . نساء / 25.

2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 4، ص: 264.

ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ الْعِنْتِ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (1) «و آن ها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاك دامن باایمان را ندارند، می توانند با زنان پاك دامن از بردگان باایمانی که در اختیار دارید ازدواج کنند، خدا به ایمان شما آگاه تر است؛ و همگی اعضای يك پیکرید، آن ها را با اجازه صاحبان آنان تزویج نمایید، و مهرشان را به خودشان بدهید؛ به شرط آن که پاك دامن باشند، نه به طور آشکار مرتکب زنا شوند، و نه دوست پنهانی بگیرند. و در صورتی که «محصنه» باشند و مرتکب عمل منافی عفت شوند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت. این (اجازه ازدواج با کنیزان) برای کسانی از شماست که بترسند (از نظر غریزه جنسی) به زحمت بیفتند؛ و (با این حال نیز) خودداری (از ازدواج با آنان) برای شما بهتر است. و خداوند، آمرزنده و مهربان است.»

تفسیر

به دنبال دستوری که در آیه سابق برای حفظ اموال یتیمان داده شد در این آیه اشاره به یکی دیگر از حقوق آن ها می شود و آن این که: «اگر می ترسید به- هنگام ازدواج با دختران یتیم رعایت حق و عدالت را درباره حقوق زوجیت و اموال آنان ننمائید از ازدواج با آن ها چشم پپوشید و به سراغ زنان دیگر بروید».

با توجه به آن چه گفته شد تفسیر آیه کاملاً روشن است و پاسخ این سؤال که چرا آغاز آیه درباره یتیمان و پایان آن درباره ازدواج است و این دو ظاهراً با هم سازگار نیست روشن می گردد؛ زیرا صدر و ذیل آیه هر دو درباره ازدواج است منتها در آغاز آیه می گوید: اگر نمی توانید ازدواج با یتیمان را با اصول عدالت بیامیزید چه بهتر که از آن صرف نظر کنید سپس به سراغ زنان غیر یتیم بروید.

ص: 37

گرچه مفسران در این زمینه، سخن بسیار گفته اند، ولی آن چه از خود آیه به دست می آید همان است که در بالا اشاره شد یعنی خطاب در آیه متوجه به سرپرستان ایتام است که در آیه قبل برای حفظ اموال یتیمان دستورهای مختلفی به آن ها داده شده بود و در این آیه درباره ازدواج با یتیمان سخن می گوید که همان گونه که باید مراعات عدالت را درباره اموال آن ها بنمائید در مورد ازدواج با دختران یتیم نیز با نهایت دقت رعایت مصلحت آن ها را بکنید، در غیر این صورت از ازدواج با آن ها چشم پبوشید و زنان دیگری انتخاب کنید.

از جمله شواهدی که تفسیر فوق را درباره آیه روشن می سازد آیه 127 از همین سوره است که در آن صریحاً مسأله رعایت عدالت را درباره ازدواج با دختران یتیم ذکر کرده است و توضیح آن در ذیل همان آیه خواهد آمد.

روایاتی که در ذیل آیه در کتب مختلف نقل شده نیز گواه این تفسیر است (1).

و اما روایتی که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که میان اول و آخر این آیه مقدار زیادی از قرآن بوده و حذف شده است به هیچ وجه از نظر سند اعتبار ندارد و این گونه احادیث که دلالت بر تحریف یا اسقاط قسمت هایی از قرآن می کنند یا از مجعولات دشمنان اسلام و منافقان برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن است و یا بعضی از افراد چون نتوانسته اند ارتباط آغاز و انجام آیه را درک کنند چنین پنداشته اند که در این جا حذف یا اسقاطی در کار بوده و تدریجاً آن را به شکل روایتی جلوه داده اند، در حالی که دانستیم جمله های آیه کاملاً با یکدیگر ارتباط و پیوند دارد.

«مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعًا»؛ «مثنی» در لغت به معنی «دو تا دو تا» و «ثلاث» به

ص: 38

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 1، ص: 438.

معنی «سه تا سه تا» و «رباع» به معنی «چهار تا چهار تا» می باشد. و از آن جا که روی سخن در آیه به همه مسلمانان است معنی آیه چنین می شود که شما برای دوری از ستم کردن در حق دختران یتیم می توانید از ازدواج آن ها خودداری کنید و با زنانی ازدواج نمائید که موقعیت اجتماعی و فامیلی آن ها به شما اجازه ستم کردن را نمی دهد و می توانید از آن ها دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر به همسری خود انتخاب کنید. منتها چون مخاطب، همه مسلمانان بوده است تعبیر به دو تا دو تا و مانند آن شده است.

و گرنه جای تردید نیست که حد اکثر تعدد زوجات (آن هم با فراهم شدن شرائط خاصش) بیش از چهار نفر نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که «واو» در جمله بالا به معنی «او؛ یا» می باشد نه این که منظور این باشد که شما می توانید دو همسر به اضافه سه همسر به- اضافه چهار همسر که مجموع آن ها نه نفر می شود انتخاب کنید؛ زیرا اگر منظور این بود باید صریحاً عدد نه ذکر شود نه به این صورت از هم گسسته و پیچیده به علاوه از نظر فقه اسلام این مسأله جزو ضروریات است که زائد بر چهار همسر مطلقاً ممنوع است.

به هر حال آیه فوق دلیل صریحی است بر مسأله جواز تعدد زوجات منتها با شرائطی که به زودی به آن اشاره خواهد شد.

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»؛ سپس بلا فاصله می گوید: این در صورت حفظ عدالت کامل است، اما اگر نمی توانید عدالت را رعایت کنید به همان يك همسر اكتفاء نمائید تا از ظلم و ستم بر دیگران بر کنار باشید.

«أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»؛ و یا به جای انتخاب همسر دوم از کنیزی که مال شما است استفاده کنید؛ زیرا شرایط آن ها سبک تر است (اگر چه آن ها نیز باید از حقوق حقه خود برخوردار باشند).

«ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا»؛ این کار (انتخاب يك همسر و یا انتخاب کنیز) از ظلم و ستم و انحراف از عدالت، بهتر جلوگیری می کند، (در باره مسأله بردگی و نظر اسلام در این زمینه در آیات مناسب بحث کافی خواهیم کرد).

منظور از عدالت درباره همسران چیست؟

اکنون پیش از آن که فلسفه حکم تعدد زوجات را در اسلام بدانیم لازم است این موضوع بررسی شود که منظور از عدالت که جزو شرایط تعدد همسر ذکر شده است چیست؟

آیا این عدالت مربوط به امور زندگی از قبیل هم خوابگی و وسایل زندگی و رفاه و آسایش است یا منظور عدالت در حریم قلب و عواطف انسانی نیز هست؟

شك نیست که «عدالت» در محبت های قلبی خارج از قدرت انسان است چه کسی می تواند محبت خود را که عواملش در بیرون وجود اوست از هر نظر تحت کنترل در آورد؟ به همین دلیل رعایت این نوع عدالت را خداوند واجب نشمرده و در آیه 129 همین سوره نساء می فرماید: «وَلَكِنْ تَسْتَضِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ»؛ شما هر قدر کوشش کنید نمی توانید در میان همسران خود (از نظر تمایلات قلبی) عدالت و مساوات برقرار سازید.

بنا بر این محبت های درونی مادامی که موجب ترجیح بعضی از همسران بر

بعضی دیگر از جنبه های عملی نشود ممنوع نیست، آن چه مرد موظف به آن است رعایت عدالت در جنبه های عملی و خارجی است.

از این بیان روشن می شود: کسانی که خواسته اند از ضمیمه کردن آیه فوق (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً) به آیه 129 (وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ) چنین نتیجه بگیرند که تعدد زوجات در اسلام مطلقاً ممنوع است؛ زیرا در آیه نخست آن را مشروط به عدالت کرده، و در آیه دوم عدالت را برای مردان در این مورد امری محال دانسته است، سخت در اشتباهند.

زیرا همان طور که اشاره شد عدالتی که مراعات آن از قدرت انسان بیرون است عدالت در تمایلات قلبی است، و این از شرایط تعدد زوجات نیست و آن چه از شرایط است عدالت در جنبه های عملی است.

گواه بر این موضوع ذیل آیه 129 همین سوره می باشد آن جا که می گوید:

«فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ»؛ یعنی: «اکنون که نمی توانید مساوات کامل در محبت میان همسران خود رعایت کنید لا اقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه يك نفر از آنان نسازید که دیگری را به صورت بلا تکلیف در آورید».

نتیجه این که کسانی که قسمتی از این آیه را گرفته و قسمت دیگر را فراموش کرده اند گرفتار چنان اشتباهی در مسأله تعدد زوجات شده اند که برای هر محققى جای تعجب است. از این گذشته از نظر فقه اسلامى و منابع مختلف آن در میان شیعه و اهل تسنن مسأله تعدد زوجات با شرایط آن جای گفتگو و چانه زدن نیست و از ضروریات فقه اسلام محسوب می شود.

اکنون برگردیم به فلسفه این حکم اسلامی (تعدد زوجات).

تعدد زوجات يك ضرورت اجتماعی است

آیه فوق مسأله تعدد زوجات را (با شرائط سنگینی و در حدود معینی) مجاز شمرده است و در این جا با ایرادها و حملات مخالفان آن روبرو می شویم که با مطالعات زودگذر، و تحت احساسات حساب نشده به مخالفت با این قانون اسلامی برخاسته اند مخصوصاً غربی ها در این زمینه به ما بیش تر ایراد می کنند که اسلام به- مردان اجازه داده برای خود «حرم سرا» بسازند و به طور نامحدود همسر بگیرند.

در حالی که نه اسلام اجازه تشکیل حرم سرا به آن معنی که آن ها می پندارند داده، و نه تعدد زوجات را بدون قید و شرط و نامحدود قرار داده است.

توضیح این که: با مطالعه وضع محیط های مختلف قبل از اسلام، به این نتیجه می رسیم که تعدد زوجات به طور نامحدود امری عادی بوده و حتی بعضی از مواقع بت پرستان به هنگام مسلمان شدن، بیش از ده زن و یا کم تر داشته اند، بنا بر این تعدد زوجات از پیشنهادها و ابتکارات اسلام نیست؛ بلکه اسلام آن را در چهارچوبه ضرورت های زندگی انسانی محدود ساخته و برای آن قیود و شرائط سنگینی قائل شده است.

قوانین اسلام بر اساس نیازهای واقعی بشر دور می زند نه تبلیغات ظاهری و احساسات رهبری نشده، مسأله تعدد زوجات نیز از همین زاویه در اسلام مورد بررسی قرار گرفته؛ زیرا هیچ کس نمی تواند انکار کند که مردان در حوادث گوناگون

زندگی بیش از زنان در خطر نابودی قرار دارند و در جنگ ها و حوادث دیگر قربانیان اصلی را آن ها تشکیل می دهند.

و نیز نمی توان انکار کرد که عمر زندگی جنسی مردان، از زنان طولانی تر است؛ زیرا زنان در سنین معینی آمادگی جنسی خود را از دست می دهند در حالی که در مردان چنین نیست.

و نیز زنان به هنگام عادت ماهانه و قسمتی از دوران حمل، عملاً ممنوعیت جنسی دارند در حالی که در مردان این ممنوعیت ها وجود ندارد.

از همه گذشته زنانی هستند که همسران خود را به علل گوناگونی از دست می دهند و معمولاً نمی توانند به عنوان همسر اول، مورد توجه مردان قرار گیرند و اگر مسأله تعدد زوجات در کار نباشد آن ها باید برای همیشه بدون همسر باقی بمانند همان طور که در مطبوعات مختلف می خوانیم که این دسته از زنان بیوه با محدود شدن مسأله تعدد زوجات از نابسامانی زندگی خود شکایت دارند و جلوگیری از تعدد را یک نوع احساسات ظالمانه درباره خود تلقی می کنند.

با در نظر گرفتن این واقعیت ها در این گونه موارد که تعادل میان مرد و زن به عللی به هم می خورد ناچاریم یکی از سه راه را انتخاب کنیم:

1. مردان تنها به یک همسر در همه موارد قناعت کنند و زنان اضافی تا پایان عمر بدون همسر باقی بمانند و تمام نیازهای فطری و خواسته های درونی خود را سرکوب کنند.

2. مردان فقط دارای یک همسر قانونی باشند، ولی روابط آزاد و نامشروع جنسی را با زنانی که بی شوهر مانده اند به شکل معشوقه برقرار سازند.

3. کسانی که قدرت دارند بیش از يك همسر را اداره کنند و از نظر " جسمی" و «مالی» و «اخلاقی» مشکلی برای آن ها ایجاد نمی شود و قدرت بر اجراء عدالت کامل در میان همسران و فرزندان خود دارند به آن ها اجازه داده شود که بیش از يك همسر برای خود انتخاب کنند. مسلماً غیر از این سه راه، راه دیگری وجود ندارد.

اگر بخواهیم راه اول را انتخاب کنیم باید با فطرت و غرائز و نیازهای روحی و جسمی بشر به مبارزه برخیزیم و عواطف و احساسات این گونه زنان را نادیده بگیریم، این مبارزه ای است که پیروزی در آن نیست و به فرض که این طرح عملی شود جنبه های غیر انسانی آن بر هیچ کس مخفی نیست.

به تعبیر دیگر مسأله تعدد همسر را در موارد ضرورت نباید تنها از دریچه چشم همسر اول، مورد بررسی قرار داد؛ بلکه از دریچه چشم همسر دوم نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد، و آن ها که مشکلات همسر اول را در صورت تعدد زوجات عنوان می کنند کسانی هستند که يك مسأله سه زاویه ای را تنها از يك زاویه نگاه می کنند؛ زیرا مسأله تعدد همسر، هم از زاویه دید مرد و هم از زاویه دید همسر اول و هم از زاویه دید همسر دوم باید مطالعه شود و با توجه به مصلحت مجموع، در این باره قضاوت کنیم.

و اگر راه دوم را انتخاب کنیم باید فحشاء را به رسمیت بشناسیم و تازه زنانی که به عنوان معشوقه مورد بهره برداری جنسی قرار می گیرند نه تأمین کننده دارند و نه آینده ای، و شخصیت آن ها در حقیقت لگدمال شده است و این ها اموری نیست که هیچ انسان عاقلی آن را تجویز کند.

بنا بر این تنها راه سوم باقی می ماند که هم بخواسته های فطری و نیازهای

غریزی زنان پاسخ مثبت می دهد و هم از عواقب شوم فحشاء و نابسامانی زندگی این دسته از زنان بر کنار است و جامعه را از گرداب گناه بیرون می برد.

البته باید توجه داشت که جواز تعدد زوجات با این که در بعضی از موارد يك ضرورت اجتماعی است و از احکام مسلم اسلام محسوب می شود اما تحصیل شرائط آن در امروز با گذشته تفاوت بسیار پیدا کرده است؛ زیرا زندگی در سابق يك شکل ساده و بسیط داشت و، لذا رعایت کامل مساوات بین زنان آسان بود و از عهده غالب افراد برمی آمد، ولی در عصر و زمان ما باید کسانی که می خواهند از این قانون استفاده کنند مراقب عدالت همه جانبه باشند و اگر قدرت بر این کار دارند چنین اقدامی بنمایند. اساساً اقدام به این کار نباید از روی هوی و هوس باشد.

جالب توجه این که همان کسانی که با تعدد همسر مخالفند (مانند غربی ها) در طول تاریخ خود، به حوادثی برخوردند که نیازشان را به این مسأله کاملاً آشکار ساخته است، مثلاً بعد از جنگ جهانی دوم احتیاج و نیاز شدیدی در ممالک جنگ زده، و مخصوصاً کشور آلمان، به این موضوع احساس شد و جمعی از متفکران آن ها را وادار ساخت که برای چاره جویی و حل مشکل در مسأله ممنوعیت تعدد همسر، تجدید نظر کنند، و حتی برنامه تعدد زوجات اسلام را از دانشگاه "الازهر" خواستند و تحت مطالعه قرار دادند، ولی در برابر حملات سخت کلیسا مجبور به متوقف ساختن این برنامه شدند، و نتیجه آن همان فحشاء و حشنتناك و بی بند و باری جنسی وسیعی بود که سراسر کشورهای جنگ زده را فرا گرفت.

از همه این ها گذشته تمایل پاره ای از مردان را به تعدد همسر نمی توان انکار کرد، این تمایل اگر جنبه هوس داشته باشد قابل ملاحظه نیست اما گاه می شود

که بر اثر عقیم بودن زن، و علاقه شدید مرد به داشتن فرزند، این تمایل را منطقی می‌کند، و یا گاهی بر اثر تمایلات شدید جنسی و عدم توانایی همسر اول برای انجام این خواسته‌گریزی، مرد، خود را ناچار به ازدواج دوم می‌بیند، حتی اگر از طریق مشروع انجام نشود از طرق نامشروع، اقدام می‌کند در این گونه موارد نیز نمی‌توان منطقی بودن خواسته‌مرد را انکار کرد، و، لذا حتی در کشورهایی که تعدد همسر قانوناً ممنوع است، عملاً در بسیاری از موارد ارتباط با زنان متعدد رواج کامل دارد، و یک مرد در آن واحد با زنان متعددی ارتباط نامشروع دارد.

مورخ مشهور فرانسوی گوستاویلون قانون تعدد زوجات اسلام را که به صورت محدود و مشروط است یکی از مزایای این آئین می‌شمارد و به هنگام مقایسه آن را روابط آزاد و نامشروع مردان، با چند زن، در اروپا چنین می‌نویسد:

«در غرب هم با وجود این که آب و هوا و وضع طبیعت هیچ کدام ایجاب چنین رسمی (تعدد زوجات) نمی‌کند با این حال وحدت همسر چیزی است که ما آن را فقط در کتاب‌های قانون می‌بینیم! و الا گمان نمی‌کنم که بشود انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم نیست! راستی من متحیرم و نمیدانم که تعدد زوجات مشروع و محدود شرق، از تعدد زوجات سالوسانه غرب چه چیز کم دارد؟! بلکه من می‌گویم که اولی از هر حیث از دومی بهتر و شایسته‌تر است»⁽¹⁾.

البته نمی‌توان انکار کرد که بعضی از مسلمان‌نماها بدون رعایت روح اسلامی این قانون، از آن سوء استفاده کرده و برای خود حرم‌سراهای ننگینی بر پا نموده و به حقوق زنان و همسران خود تجاوز کرده‌اند، ولی این عیب از قانون نیست و اعمال

ص: 46

1- . گوستاویلون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، مترجم: فخر گیلانی، ص: 509.

آن‌ها را نباید به حساب دستورهای اسلام گذاشت، کدام قانون خوبی است که افراد سودجو از آن، بهره برداری نامشروع نکرده‌اند؟

سؤال

در این جا بعضی سؤال می‌کنند که ممکن است شرائط و کیفیاتی که در بالا گفته شد برای زن یا زنانی پیدا شود آیا در این صورت می‌توان به او اجازه داد که دو شوهر برای خود انتخاب کنند؟

پاسخ

جواب این سؤال چندان مشکل نیست.

اولاً: (بر خلاف آن چه در میان عوام معروف است) میل جنسی در مردان به-مراتب بیش از زنان است و از جمله ناراحتی‌هایی که در کتب علمی مربوط به مسائل جنسی درباره غالب زنان ذکر می‌کنند مسأله «سرد مزاجی» است در حالی که در مردان، موضوع بر عکس است، و حتی در میان جانداران دیگر نیز همواره دیده می‌شود که تظاهرات جنسی، معمولاً از جنس نر شروع می‌شود.

ثانیاً: تعدد همسر در مورد مردان هیچ‌گونه مشکل اجتماعی و حقوقی ایجاد نمی‌کند در حالی که درباره زنان اگر فرضاً دو همسر انتخاب کنند، مشکلات فراوانی به وجود خواهد آمد که ساده‌ترین آن‌ها مسأله مجهول بودن نسب فرزند است که معلوم نیست مربوط به کدام يك از دو همسر می‌باشد و مسلماً چنین فرزندى مورد حمایت هیچ يك از مردان قرار نخواهد گرفت و حتی بعضی از دانشمندان معتقدند:

فرزندى که پدر او مجهول باشد کم‌تر مورد علاقه مادر قرار خواهد گرفت، و با

این ترتیب چنین فرزندان از نظر عاطفی در محرومیت مطلق قرار می گیرند، و از نظر حقوقی نیز وضعشان کاملاً مبهم است.

و شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که توسل به وسائل پیش گیری از انعقاد نطفه به وسیله قرص یا مانند آن، هیچ گاه اطمینان بخش نیست و نمی تواند، دلیل قاطعی بر نیاوردن فرزند بوده باشد؛ زیرا بسیاری از زنانی که از این وسائل استفاده کرده و یا در طرز استفاده، گرفتار اشتباه شده و فرزند پیدا کرده اند، بنا بر این هیچ زنی نمی تواند به اعتماد آن، تن به تعدد همسر بدهد.

روی این جهات، تعدد همسر برای زنان نمی تواند منطقی بوده باشد، در حالی که در مورد مردان، با توجه به شرائط آن، هم منطقی است و هم عملی است. (1)

علامه طباطبائی (ره) در المیزان می فرماید:

«وَمَنْ لَمْ يَسَّ تَطْعُ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ...»؛ کلمه «طول» به معنای غنی و بی نیازی و یا زیادت در قدرت مالی است، و هر دو معنا با آیه شریفه می سازد، و مراد از محصنات زنان آزاد است، چون در مقابلش فتيات را آورده، که به معنای کنیزان است، و عین این مقابله شاهد بر آن است که مراد از محصنات زنان عقیف نیست، چون اگر آن بود شامل زنان آزاد و برده هر دو می شد، دیگر زنان برده را در مقابلش ذکر نمی کرد، و؛ بلکه در مقابل زنان عقیف زنان غیر عقیف را نام می برد و نیز منظور از آن، زنان شوهر دار نیست، برای این که زنان شوهر دار را نمی توان نکاح کرد و نیز منظور زنان گرویده به اسلام نیست و گرنه احتیاج نداشت بفرماید زنان محصنه؛ بلکه همان قید مؤمنات کافی بود؛ زیرا مؤمنات، مسلمات نیز هستند.

ص: 48

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 253.

و مراد از جمله «فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» کنیزانی است که در دست سایر مؤمنین هستند، نه آن هایی که در دست خود مردی است که می خواهد نکاح کند، چون نکاح کردن مرد با کنیز خودش باطل و غیر مشروع است، و اگر کنیزان را به عموم مؤمنین نسبت داده، و به مرد عرب فرموده با کنیز مؤمنین ازدواج کن با این که خود آن مرد عذب نیز جزء مؤمنین است، به خاطر این است که مؤمنین با اتحادی که در دین دارند گویا همه آنان یک شخصند، مصالح و منافعشان یکی است.

در جمله مورد بحث محصنات و هم چنین فتيات را مقید کرد به قید مؤمنات، تا اشاره کرده باشد به این که برای مسلمان جایز نیست با زن غیر مؤمنه یعنی اهل کتاب و مشرک ازدواج کند، نه با زن آزاد ایشان و نه با کنیزهاشان، که البته این مسأله تتمه ای دارد که به زودی انشاء الله (در اوایل سوره مائده) از نظر خواننده محترم خواهد گذشت.

و حاصل معنای آیه این شد: که هر مسلمانی نمی تواند از زنان مؤمنه و آزاد بگیرد؛ زیرا بنیه مالیش آن چنان زیاد نیست که بتواند سنگینی مهر و نفقه او را تحمل کند، می تواند با کنیزان مؤمنه ای که در دست سایر مسلمانان است ازدواج کند و مجبور نیست آن قدر خود را در فشار مجرد نگه دارد که خدای نخواستہ در معرض خطر فحشا و در نتیجه در معرض شقاوت و بدبختی قرار دهد.

بنا بر این مراد از این نکاح، نکاح دائم است، و آیه شریفه در زمینه تنزل دادن و آسان کردن تکلیف است، می فرماید اگر دسترسی به آن ندارید به این اکتفاء کنید.

در این جا ممکن است سؤالی به ذهن خواننده برسد، و آن این است: حال که آیه شریفه در مقام تنزل دادن تکلیف است، چرا با این که می تواند دوراه فرار از

فحشا (ازدواج با کنیزان، و ازدواج موقت با آزادگان) را پیشنهاد کند، به یکی از این دو اکتفاء نمود؟.

جوابش این است که بلی نکاح متعه هم علاج تجرد را می کند لیکن از آن جایی که ازدواج متعارف در نظر کسانی که می خواهند تشکیل خانواده داده، نسل نوی پدید آورند، و از خود جانشین به جای بگذارند طبعاً همان ازدواج دائمی است، لذا سخنی از متعه به میان نیاورد، و آن را به عنوان راه چاره پیشنهاد نکرد؛ زیرا تشریح متعه در حقیقت تسهیلی است برای مسلمانان که اگر در سفری یا در خانه ای، یا در روزگاری ناگزیر شدند با زنی تماس داشته باشند، و در عین حال مسئول نفقه و مهریه او هم نشوند، و این تماس احیاناً به صورت زنا واقع نشود؛ بلکه همین عمل را به صورت ازدواج موقت انجام دهند، آری تشریح متعه برای این بود که در هیچ شرایطی بهانه ای برای فحشا به دست بندگان خدا نباشد و ریشه فساد از بیخ قطع گردد.

در حقیقت، کلام در این آیه طبق زمینه غالب و معروف و آشنای به ذهن شنونده جریان یافته، نه این که متعه راه چاره نباشد؛ بلکه اصولاً در قرآن کریم عادت بر این است که در مقام تشریح احکام و قوانین جهت غالب و معروف را در نظر بگیرد، مثلاً در آیه شریفه «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»؛⁽¹⁾ با این که عذر برای خوردن روزه منحصر در سفر و بیماری نیست، این دو را نام برد، پس نام بردن خصوص این دو به معنای آن نیست که غیر

ص: 50

1- «پس هر کس از شما رمضان را درك کرد، روزه اش را بگیرد، و هر کس مریض یا مسافر بود به همان عده از روزهای دیگر بگیرد.»

از این دو هیچ بهانه و عذری، عذر نیست، و نیز در آیه شریفه «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»؛ (1) عذر مجوز تیمم را منحصر در نیافتن آب کرده، با این که منحصر به آن نیست؛ زیرا ممکن است آب باشد، ولی غصبی باشد، و یا وقت برای غسل و وضو تنگ باشد، پس عذرهای و سایر قیودی که برای کلام ذکر می شود همان طور که ملاحظه می فرمائید مبنی بر غالب و معروف است، و از این قبیل آیات باز هم هست.

همه این حرف ها بنا بر نظریه مفسرین است که آیه را حمل بر نکاح دائم کرده اند، خواستیم بگوئیم به فرضی که نظریه شما درست باشد ذکر عقد دائم دلیل بر انحصار نیست، و اما بنا به نظریه خود، که جمله «أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» هر دو نوع نکاح را شامل می شود، ولیکن منظور از آن، نکاح دائم است که دشوارتر و خرجش بیش تر است دیگر جایی برای این توجیه ها باقی نمی ماند، و نباید به خاطر همین که آیه شریفه خواسته است راهی آسانتر از نکاح دائم ارائه دهد کسی توهم کند که، پس آیه شریفه تنها شامل نکاح دائم می شود، چون اگر متعه هم مشروع بود باید آن را جزء نکاح های آسان تر بشمارد، پس معلوم می شود «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ» در مقام بیان حکم متعه نیست، هم چنان که بعضی این توهم را کرده اند- برای خاطر این که توسعه و راه آسان تر نشان دادن هر دو طرفش یعنی

ص: 51

1- . «و اگر مریض یا در راه سفر بودید یا از مستراح آمدید، یا با زنان تماس گرفته جنب شدید، و آبی نیافتید پس با خاکی پاک تیمم کنید.»
(نساء / 43)

«منزل عنه و منزل الیه؛ و یا بگو نکاح دشوار و نکاح آسان» در خود آیه مورد بحث آمده می فرماید: هر کس نمی تواند چنان کند، چنین کند.

«وَمَنْ لَمْ يَسَّ تَطْعُ...»؛ بلکه اگر منزل الیه- همان راه آسان تر- را نام ببرد، ولی در مورد بحث این طور نیست، حکم متعه در آیه قبلی بیان شده، و در آیه مورد بحث در مقابل راه دشوار نکاح دائم و راه آسانتر ازدواج با کنیز دیگران مقابله شده فرمود اگر قادر بر آن نیستید به این اکتفاء نمائید، و این چه ارتباطی به آیه قبلی دارد؟!.

علاوه بر این که گفتیم جمله «أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» هیچ امتناعی ندارد از این که شامل هر دو نوع نکاح یعنی دائم و متعه بشود، هم چنان که اگر در بقیه فقرات آیه دقت کنیم این معنا کاملاً روشن می شود.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»؛ از آن جایی که در جمله قبلی با آوردن قید «المؤمنات» ایمان، در متعلق حکم قید شده بود، و از آن جایی که ایمان امری قلبی است، لذا کسی نمی تواند به حقیقت ایمان دیگری اطلاع پیدا کند، چون برای این آگهی میزانی مانند میزان الحراره و سایر موازین مادی وجود ندارد، چه بسا مردمی توهم کنند که خدای تعالی با آوردن این قید کار مسلمانان را دشوار کرده، و؛ بلکه اصلاً جلو آن را گرفته، مسلمانان مکلف را دچار عسر و حرج ساخته، چون نمی توانند تشخیص دهند آیا زنی که می خواهند بگیرند ایمان قلبی دارد یا نه، لذا در این جمله که می فرماید: «خدا به ایمان بندگان مؤمنش آگاه است» به طور کنایه فهمانده، شما مکلفین مأمور به تشخیص واقع و حقیقت ایمان زنان نیستید، این کار خدا است و بس؛ بلکه تنها مأمورید بر طبق اسباب ظاهری عمل کنید اسبابی که نظیر شهادتین، و شرکت در جماعت مسلمین، و انجام وظائف عمومی

دین دلالت بر ایمان صاحبش می کند، و همین ایمان ظاهری معیار است نه ایمان باطنی.

وجه آوردن جمله «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» در آیه شریفه «وَمَنْ لَمْ يَسْتَعِمْ...»

و چون این جهت که تنها فقرا از مکلفین را هدایت کرد به این که با کنیزان ازدواج کنند باعث می شد که تأثیر گفتار در دل های ناقص و کوتاه شود و عموم مردم از این بیان نسبت به طبقه کنیزان احساس خواری و پستی و ذلت کنند، و خیال کنند خدای تعالی نیز این طبقه را خوار و بی مقدار می داند، و از سوی دیگر خود این طبقه هم از این خطاب دلگیر شوند، و عموم مردم نیز خود را بافته ای جدا تافته پنداشته، با طبقه بردگان معاشرت ننموده، و مخصوصاً مردان از ازدواج با کنیزان، و زنان از ازدواج با غلامان خودداری ورزند، و از این که آنان را شریک زندگی نموده گوشت و خون خود را با آن ها مخلوط سازند احساس ننگ کنند، لذا با جمله (بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ) از این سوء تفاهم جلوگیری نموده و به حقیقتی صریح اشاره کرد، که با دقت در آن، توهم فاسد نام برده از بین می رود؛ زیرا می فرماید: برده نیز مانند آزاد، انسان است، و از نظر انسانیت و معیاری که با آن یک موجود، انسان می شود هیچ تفاوتی با هم ندارند، برده نیز مانند آزاد واجد همه شؤون انسانیت است، تنها تفاوتی که بین این دو هست، در سلسله احکامی است که به منظور استقامت امر مجتمع انسانی در رساندن او به سعادتش تشریح شده، و این تفاوت ها به هیچ وجه نزد خدای تعالی معیار نیست، تنها چیزی که نزد خدای عز و جل معیار است، تقوا است، که باعث کرامت و حرمت نزد او می شود.

پس مردمی که به خدای عزیز ایمان دارند نباید تحت تأثیر این خلیجانات

ذهنی موهوم و افکار خرافی قرار گیرند، که این افکار آنان را از حقائق معارف که متضمن سعادت و رستگاری آنان است دور سازد، آری بیرون شدن از وسط طریق مستقیم هر چند که در بدو نظر و ابتدای امر حقیر و بی اهمیت است، لیکن همواره و به تدریج آدمی را از راه هدایت دور می سازد، تا سر انجام به وادی های هلاکتش بکشاند.

از این جا روشن می شود که ترتیبی که در ابتدای آیه مورد بحث به صورت مشروط و تنزل قرار گرفته، و فرموده: «وَمَنْ لَمْ يَسْتَعْطِجْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ...» در حقیقت سخن را به ترتیبی که در مجرای طبع و عادت هست آورده است، نه این که خواسته مردم را به امری غیر طبیعی و غیر عادی ملزم سازد، به این معنا که فرموده باشد جواز ازدواج با کنیزان مشروط بر این است که مسلمان توانایی ازدواج با زنان آزاد را نداشته باشد، نه، نمی خواهد این را بفرماید؛ بلکه مردم به حسب طبع خودشان این طور عمل می کنند، و به همین جهت خدای تعالی خطابشان کرده که اگر توانایی آن را ندارید که با زنان آزاد ازدواج کنید، می توانید- برای رهایی از فشار مجرد- با کنیزان ازدواج کنید، و از این کار دل چرکین نباشید، و در عین حال تذکر داد که آزاد و برده هر دو انسان و از جنس هم هستند.

و نیز از این جا روشن می شود که نظریه ای که بعضی از مفسرین در ذیل جمله «وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ» داده اند فاسد است، او گفته معنای جمله مذکور این است که اگر فشار مجرد را تحمل کنید، و با کنیزان ازدواج نکنید برایتان بهتر است، برای این که ازدواج با کنیزان نوعی تن به ذلت و خواری دادن و نوعی سبکی است.

و علت فاسد بودن این نظریه این است که جمله «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» به طور قطع با آن منافات دارد.

«فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَصَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ»؛ مراد از کلمه «محصنات» زنان عقیف است؛ زیرا زنان شوهردار قابل نکاح کردن نیستند، و مراد از مسافحات معنایی مقابل جمله «متخذات اخدان» است، و کلمه «أخدان» جمع کلمه «خدن» به کسره خا است، که به معنای دوست است و این کلمه مذکر و مؤنثش و مفرد و جمعش یکسان است، یعنی هم به دوست مذکر خدن گفته می شود، و هم به دوست مؤنث هم به جماعت دوستان خدن گفته می شود و هم به يك فرد، و اگر در مورد بحث به صیغه جمع آمده، برای این بود که در دلالت بر کثرت و زیادی تصریح داشته باشد، و بفهماند وقتی کسی به منظور فحشا و زنا کردن دوستی می گیرد، به او و به مثل او قناعت نمی کند، چون نفس آدمی حریص است، اگر قرار باشد خواست نفس را بر آورد، و آن را اطاعت کند حتما دوستان زیادی برای فحشا می گیرد.

بنا بر این وقتی کلمه «مسافحات» در مقابل کلمه «متخذات اخدان» قرار گرفته، معلوم می شود این دو یکمعنا ندارد، آن مفسری هم که گفته: مراد از سفاح زنای علنی، و مراد از گرفتن دوست، زنای پنهانی است به همین مقابله نظر داشته، چون مسأله دوست گیری در بین عرب، حتی در بین زنان آزاد و زنان برده آنان متداول بوده و مردم کسی را به این جهت ملامت و مذمت نمی کردند، ولی به خاطر زنای علنی با زنان آزاد ملامت می کردند.

و مراد از جمله «فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ» این است که مردم را ارشاد کند به

این که زنان برده را نکاح کنند، اما به شرطی که با اذن صاحب کنیز باشد، چون اختیار امور کنیزان تنها به دست صاحبان آنان است و نه فرد دیگر و اگر از صاحب کنیزان تعبیر فرمود به اهل آنان، خواست تا به مقتضای جمله «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» عمل کرده باشد، و بفهماند کنیز هم یکی از افراد خانواده مولا است، و مولای او اهل او است.

و مراد از این که فرمود: «وَ اتَّوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» این است که مهریه آنان را به طور کامل و تا دینار آخر بپردازید، البته پرداخت مهریه آنان به این است که آن مهریه را به مولایشان بپردازند، و با آوردن کلمه «معروف» به این معنا ارشاد فرمود که در دادن آن امروز و فردا نکنید، و به خاطر این که کنیز است مهریه را کم نگیرید، و او را آزرده خاطر نسازید.

«فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ»؛ کلمه «احصن» هم به ضمه همزه قرائت شده تا صیغه مجهول باشد، و هم به فتحه همزه تا صیغه معلوم، بنا بر قرائت اول معنایش این می شود که هر گاه کنیزان به وسیله شوهران حفظ شوند، و بنا بر قرائت دوم چنین می شود: «هر گاه کنیزان با اسلام آوردن خود را حفظ کنند» و این قرائت دوم بهتر است.

و احصان در این آیه اگر به معنای احصان ازدواج باشد جزء شرط قرار دادنش صرفاً برای این بوده که مورد سخن جایی است که قبل از ارتکاب فاحشه ازدواج صورت گرفته، چون مسأله شرعی چنین است که کنیز اگر مرتکب فحشا شود، چه شوهر دار باشد و چه نباشد حدش نصف حد زن آزاد است، و احصانش چیزی بر حد او اضافه نمی کند.

و اما اگر به معنای احصان اسلام باشد- که بعضی گفته اند- و قرائت با فتحه همزه هم مؤید آن است، معنایش روشنتر و بی نیاز از مؤونه زائد خواهد بود، و بنا بر این احتمال معنایش چنین می شود، کنیزان اگر زنا بدهند نصف عذاب آزادگان را دارند، چه شوهر داشته باشند و چه نداشته باشند.

و مراد از عذاب، تنها تازیانه است، نه سنگ سار، چون سنگ سار نصف نمی شود، و همین خود شاهد بر این است که مراد «از محصنات» در جمله «فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ...» زنان آزاد است، نه زنان شوهردار، که در اول آیه مورد بحث بدان معنا بود، و حرف الف و لام در این کلمه الف و لام عهد است،- یعنی همان محصناتی که در اول آیه نامش را بردیم. نه محصناتی که در آیه قبلی ذکر کردیم، چون محصنات در آیه قبلی به معنای زنان آزاد شوهردار بود، که می فرمود: ازدواج با آنان حرام است، و محصنات در آیه مورد بحث به معنای زنان آزاد بود که می فرمود: اگر توانایی آن را ندارید که با زن آزاد ازدواج کنید با کنیزان «ازدواج کنید».

در نتیجه معنای آیه چنین می شود: که اگر کنیزان مؤمن مرتکب زنا شدند، نصف عذابی که زنان آزاد و بی شوهر دارند خواهند داشت، و آن عبارت است از پنجاه تازیانه.

ممکن هم هست بگوئیم مراد از احصان در این جا احصان عفت باشد، به این بیان که در آن ایام کنیزان آزادی عمل نداشتند تا هر کاری که دلشان می خواست بکنند، چون تابع اوامر مولای خود بودند، و مخصوصاً در مسأله فحشا و فسق و فجور- اگر اتفاق می افتاد- به دستور مولایشان بوده که آن موالی می خواستند از راه ناموس فروشی کنیزان خود، عوایدی به دست آورند، و ما این معنا را از آیه شریفه

«وَلَا تُكْرَهُوا فَتْيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا»؛ (1) «و کنیزان خود را مجبور به دادن زنا نکنید در صورتی که خودشان می خواهند عقیف باشند» استفاده می کنیم، پس اگر در آن ایام کنیزی به دادن زنا عادت می کرد و این عمل را کاسبی خود قرار می داد. به امر مولایش بود، چون او نمی توانست از انجام فرمان مولایش تمرد کند، و اما اگر مولایش او را به این کار و نمی داشت، و کنیز هم کنیز با ایمانی بود، تقوای اسلامی هر چند تقوای ظاهریش نمی گذاشت مرتکب زنا شود (چون اسلام و ایمان او را به عفت دعوت می کرد) در چنین فرضی اگر کنیزی مرتکب زنا می شد، نصف حد زنان آزاد را داشت، پس می توان در حق چنین کنیزی گفت: «فَإِذَا أَحْصَيْنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ...»؛ یعنی اگر کنیزی که اسلام و ایمان او را دارای عفت کرده، با این همه زنا بدهد نصف حد زن آزاد را دارد. از این جا روشن می شود که آیه شریفه به خاطر شرطی که در آن هست مفهوم ندارد، - توضیح این که در علم اصول ثابت شده که مفهوم شرط، حجت است، و اگر گوینده ای مثلاً - به زیر دست خود فرمان دهد که اگر فلانی تو را احترام کرد تو نیز او را احترام کن، مفهوم آن این است که اگر او تو را احترام نکرد، تو نیز احترامش مکن، - حجت خواهد بود).

در این جا ممکن است کسی مفهوم بگیرد و بگوید اگر کنیزان نخواهند عفت خود را حفظ کنند شما می توانید آنان را مجبور به دادن زنا کنید، و لیکن این مفهوم در مورد آیه شریفه مورد بحث حجیت ندارد، و یا بگوینا بر معنایی که ما کردیم اصلاً مفهوم ندارد؛ زیرا کنیزان اگر نمی خواستند عفت به خرج دهند، از ناحیه مولایشان مجبور به زنا دادن می شدند، و دستور آنان را به رضا و رغبت خود اطاعت

ص: 58

می کردند، دیگر اکراهی فرض نداشت، هم چنان که آیه (33) سوره نور نیز، مفهوم ندارد چون وقتی خود کنیز نمی خواهد عقیف و پاک دامن باشد، و خودش از دادن زنا خوشش می آید دیگر موضوعی برای اکراهشان از ناحیه مولی باقی نمی ماند.

«ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَّ الْعَنْتَ مِنْكُمْ...»؛ کلمه «عنت» به معنای جهد و شدت و هلاکت می آید، و گویا مراد از آن زنا است، که نتیجه وقوع انسان در مشقت مجرد و شهوت نکاح است، و خود مایه هلاک آدمی است، و چون در زنا هم معنای جهد خوابیده و هم شدت و هم هلاکت، از این جهت آن را عنت خوانده اند.

و اشاره با کلمه «ذَلِكَ» به طوری که گفته اند به نکاح کنیزان است، که در آیه شریفه با عنوان «فتیات» ذکر شده، و بنا به گفته آنان معنای جمله: «وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ» این می شود که اگر از ازدواج با کنیزان صبر کنید و یا از زنا خویشتن داری نمائید، برایتان بهتر است، البته احتمال دیگری هست و آن این است که اشاره نام برده به وجوب ازدواج با کنیزان، و یا به وجوب مطلق ازدواج باشد، تا کدام يك از آیه، و سیاق آن استفاده شود، (و خدا داناتر است).

به هر حال بهتر بودن صبر بنا بر احتمال اول - یعنی صبر از نکاح با کنیزان - از این بابت است که صاحبان ایشان به شرحی که در فقه ذکر کرده اند در خود کنیزان و در فرزندان ایشان حق دارند، (برای این که به فتوای عامه و در شیعه به فتوای بعضی از علما و از آن جمله علامه (ره) - در کتاب قواعد - در صورتی که در ازدواج صاحب کنیز شرط کند که هر چه از این کنیز فرزند برایت متولد شود برده من باشد، این شرط لازم الوفاء است، و درباره خود کنیز هم مالك حق دارد کنیز شوهر داده اش را

به خدمت بگیرد، و حتی بفروش برساند، پس نهی از ازدواج با کنیزان از این بابت ها است).

و بنا بر احتمال دوم (یعنی صبر از ارتکاب زنا) بهتر بودن صبر روشن است، برای این که این صبر باعث تهذیب نفس و تهیه ملکه تقوا در نفس است، وقتی انسان خواسته نفس در عمل زنا را ترك کند چه ازدواج کرده باشد و چه نکرده باشد به تدریج نفسش دارای ملکه تقوا می شود.

«وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ با مغفرت خود آثار سویی که فکر زنا کردن در نفس دارد محو می سازد، و نفوس متقین از بندگانش را مشمول مغفرت و رحمت خود می کند. (1)

6. تأثیر کفویت در ارتباطات و تعاملات زن و شوهر

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»؛ (2) «و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید! (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید؛ زیرا) کنیز باایمان، از زن آزاد بت پرست، بهتر است؛ هر چند (زیبایی، یا ثروت، یا موقعیت او) شما را به شگفتی آورد. و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید! (اگر چه ناچار شوید آن ها را به همسری غلامان باایمان در آورید؛ زیرا) یک غلام باایمان، از یک مرد آزاد بت پرست، بهتر»

ص: 60

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 4، ص: 440.

2- . بقره / 221.

است؛ هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او)، شما را به شگفتی آورد. آن ها دعوت به سوی آتش می کنند؛ و خدا دعوت به بهشت و آموزش به فرمان خود می نماید، و آیات خویش را برای مردم روشن می سازد؛ شاید متذکر شوند!»

تفسیر

«وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ...»؛ راغب در مفردات می گوید کلمه نکاح در اصل لغت به معنای عقد نکاح بوده، بعداً به عنوان استعاره در عمل زناشویی استعمال شده، و این محال است که در اصل لغت به معنای عمل زناشویی بوده و سپس استعاره شده باشد در عقد ازدواج، برای این که تمامی الفاظی که عمل زناشویی را افاده می کنند، کنایات هستند (و هیچ لفظی در برابر این عمل وضع نشده)، چون همه مردم گفتگوی از آن را زشت می دانند، و با این حال محال است کسی که می خواهد به مخاطب خود از يك عمل مشروع و پسندیده خبر دهد، و بگوید: من با فلانی ازدواج کرده ام، تعبیری کند که تنها در هنگام فحش دادن استعمال می شود.

این بود گفتار راغب (1)

و گفتار درستی است، چیزی که هست باید این را هم می گفت، که منظور از عقد علقه زوجیت است، نه عقد لفظی (که بین هر ملت و مذهبی در هنگام مراسم ازدواج خوانده می شود).

معنا و مراتب شرك و موارد استعمال کلمه «مشرک» و «کافر»

و کلمه (مشرکات) اسم فاعل از مصدر اشراك، یعنی شريك گرفتن برای

ص: 61

1- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ذیل واژه «نون».

خدای سبحان است، و معلوم است که شریک گرفتن مراتب مختلفی از نظر ظهور و خفا دارد، همان طور که کفر و ایمان هم از این نظر دارای مراتبند.

مثلاً اعتقاد به این که خدا دو تا و یا بیش تر است و نیز بت ها را شفیعان درگاه خدا گرفتن، شرکی است ظاهر، و از این شرک کمی پنهان تر شرکی است که اهل کتاب دارند، و برای خدا فرزند قائلند، و مخصوصاً مسیح و عزیر را پسران خدا می دانند.

و به حکایت قرآن می گویند: «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»؛⁽¹⁾ و این نیز شرک است، از این هم کمی مخفی تر اعتقاد به استقلال اسباب است، این که انسان مثلاً دوا را شفا دهنده بیندارد، و همه اعتمادش به آن باشد، این نیز یک مرتبه از شرک است، و هم چنین ضعیف تر و ضعیف تر می شود، تا برسد به شرکی که به جز بندگان مخلص خدا احدی از آن بری نیست، و آن عبارت است از غفلت از خداوند تعالی و توجه به غیر خدای عز و جل، پس همه این ها شرک است.

اما این باعث نمی شود که ما کلمه (مشرك) را بر همه دارندگان مراتب شرک اطلاق کنیم، هم چنان که می دانیم اگر مسلمانی نماز و یا واجبی دیگر را ترك کند، به آن واجب کفر ورزیده، ولی کلمه (کافر) را بر او اطلاق نمی کنیم، مثلاً خدای تعالی ترك عمل حج را کفر خوانده، و فرموده: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»؛⁽²⁾ ولی چنین کسی را کافر نمی خوانیم؛

ص: 62

1- . «ما همه پسران خدا و دوستان اوئیم.»

2- . «برای خدا بر مردم- البته آن ها که استطاعت دارند- است که به زیارت خانه بروند، و هر کس کفر بورزد خدا از همه عالمیان بی نیاز است.» (آل عمران / 97)

بلکه فاسقی است که به یکی از واجبات خدا کفر ورزیده و بر فرض هم که بتوانیم اطلاق کنیم، باید بگوئیم فلانی کافر به حج است.

و هم چنین سایر صفاتی که در قرآن استعمال شده، مانند صالحین و قانتین، و شاکرین، و متطهرین، و یا فاسقین، و ظالمین، و و برابر و معادل افعالی که این صفات از آن‌ها مشتق شده نیستند، (کسی که يك عمل صالح، و يك عبادت، و يك شکر، و يك طهارت، و يك فسق، و يك ظلم کرده، صالح و قانت و شاکر و متطهر و فاسق و ظالم خوانده نمی‌شود) و این واضح است، پس این عناوین را نام یا صفت کسی کردن، حکمی دارد، و صرف نسبت دادن فعل به آن کس حکمی دیگر.

اطلاق کلمه «مشرک» بر غیر اهل کتاب در قرآن کریم

علاوه بر این که این معنا به روشنی معلوم نشده، که قرآن کریم کلمه مشرک را بر اهل کتاب هم اطلاق کرده باشد، به خلاف لفظ کافرین؛ بلکه تا آن جا که می‌دانیم این کلمه بر غیر اهل کتاب اطلاق شده، مثلاً فرموده: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، وَالْمُشْرِكِينَ مُتَّفَكِينَ، حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ»، (1) و یا فرموده: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ، فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ»، (2).

و یا فرموده: «كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ»، (3).

ص: 63

-
- 1- «آن‌هایی که از اهل کتاب کفر ورزیدند، و نیز مشرکین هرگز جدا نمی‌شدند تا آن که بلیه ای ببینند.» (بینه / 1)
 - 2- «جز این نیست که مشرکین نجسند، پس نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند.» (توبه / 29)
 - 3- «چگونه پیمان مشرکین احترام دارد.» (توبه / 7)

و نیز می فرماید: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» (1).

و باز می فرماید: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (2) و مواردی دیگر.

و اما این که فرمود: «وَقَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا، قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً، وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (3) منظور از مشرکین یهود و نصاری نیست، تا تعریضی بر اهل کتاب باشد، و در نتیجه با گفته ما منافات داشته باشد؛ بلکه ظاهراً منظور غیر اهل کتاب است، به قرینه این که در آیه ای دیگر فرموده: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (4).

چون از این آیه استفاده می شود کلمه «حنیف» تعریضی بر یهود و نصاری است، نه جمله «وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، چون حنیف به معنای بری و بودن ساحت ابراهیم از انحراف از وسط به طرف افراط و تقریط است، به طرف مادیت محضه یهود، و معنویت محضه نصارا، و کلمه «مسلم» تعریض بر مشرکین است، چون می فهماند که ابراهیم تنها تسلیم خدا بود، و چون بت پرستان برای او شریکی نمی گرفت.

و هم چنین آیات زیر که در آن ها کلمه مشرکین آمده، با گفتار ما منافاتی ندارد چون در این ها منظور از این کلمه معنای وصفی و اسمی آن نیست؛ بلکه منظور کسانی است که گاهی شرک از آنان سر می زند، و آن آیات این است:

ص: 64

1- «مشرکین را با همگیشان قتال کنید.» (توبه / 27)

2- «مشرکین را هر جا یافتید بکشید.» (توبه آیه 6)

3- «و گفتند یهودی و یا مسیحی باشید، تا راه یافته باشید، بگو: نه، بلکه باید به کیش ابراهیم حنیف بود، و او از مشرکان نبود.» (بقره /

135)

4- «ابراهیم یهودی و نصرانی نبود، ولیکن حنیف و مسلم بود، و از مشرکین نبود.» (آل عمران / 67)

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ، إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ (1) «إِنَّمَا سَدَّ لُطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ، وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»؛ (2) چون می دانیم مؤمنین هم که احیاناً گناه می کنند، در حال گناه در تحت تسلط شیطانند، پس این شرك شرك مشرکین اصطلاحی نیست، شرکی است که بعضی از مؤمنین و؛ بلکه همه آنان سوای افرادی انگشت شمار یعنی اولیای مقرب و عباد صالحین گرفتار آن می شوند.

ظاهر آیه شریفه تحریم ازدواج با زن و مرد بت پرست است نه ازدواج با اهل کتاب

پس از این بیان که قدری هم طولانی شد، این معنا روشن گردید که ظاهر آیه شریفه که می فرماید: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ» تنها می خواهد ازدواج با زن و مرد بت پرست را تحریم کند، نه ازدواج با اهل کتاب را.

عدم تعارض و عدم وقوع نسخ بین آیات سوره بقره و آیات سوره مائده و ممتحنه

پس از این جا فساد گفته بعضی روشن می شود که گفته اند: آیه شریفه ناسخ آیه سوره مائده است، که می فرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ، وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ، وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ، وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ، وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ»؛ (3) و نیز فساد این گفتار که گفته اند: آیه مورد بحث

ص: 65

- 1- «اکثر آنان به خدا ایمان نمی آورند مگر آن که مرتکب شرك هم می شوند.» (یوسف / 106)
- 2- «شیطان تنها بر کسانی تسلط دارد، که او را دوست می دارند، و کسانی که به خدا شرك آورند. (نحل / 100)
- 3- امروز دیگر هر چیز پاکیزه ای برایتان حلال شد، و طعام اهل کتاب برای شما، و طعام شما برای آنان، و زنان پارسای مؤمن، و زنان پارسایی که قبل از شما اهل کتاب بودند، حلال گردید.» (مائده / 6)

که می فرماید (با زنان مشرکه ازدواج نکنید)، و آیه «وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ»؛ (1) ناسخ آیه مائده هستند، و نیز این که گفته اند: آیه سوره مائده ناسخ دو آیه سوره بقره و ممتحنه هستند روشن می گردد.

و وجه فساد آن ها این است که آیه سوره بقره به ظاهرش شامل اهل کتاب نمی شود، و آیه سوره مائده تنها شامل اهل کتاب است، پس هیچ منافاتی میان آن دو نیست، تا بگوئیم آیه سوره بقره ناسخ آیه سوره مائده و یا منسوخ به آن است، و هم چنین آیه سوره ممتحنه، هر چند عنوان (زنان کافر) در آن مورد بحث واقع شده، و این عنوان، هم شامل اهل کتاب می شود، و هم مشرکین، چون کلمه (کافر) اهل کتاب را هم به این طور شامل می شود، که با صدق آن دیگر نام مؤمن برایشان صادق نباشد، به شهادت این که فرموده: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ»؛ (2)

الا این که ظاهر آیه به بیانی که در همان سوره خواهد آمد ان شاء الله تعالی این است که اگر مردی مسلمان شد، در حالی که زنی کافر در عقد دارد حرام است که دیگر به عقد آن زن وقعی بنهد، و خلاصه او را به همسری خود باقی بگذارد، مگر این که او نیز ایمان بیاورد آن وقت مرد می تواند به عقد سابق همسرش اعتبار قائل باشد، و این معنا هیچ دلالتی بر ازدواج ابتدایی با اهل کتاب ندارد.

و بر فرض که تسلیم شویم، و بگوئیم: دو آیه نام برده یعنی آیه بقره و آیه ممتحنه دلالت دارد بر حرمت ازدواج ابتدایی با زن اهل کتاب، باز هم ناسخ آیه

ص: 66

1- . «و به عقد زنان کافر اعتبار منهد». (ممتحنه / 10)

2- . «آن هایی که (یعنی اهل کتاب که) دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبریل و میکائیلند، بدانند که خدا هم دشمن کافران است». (بقره / 98)

مائده نمی شوند، برای این که آیه مائده به طوری که از سیاقش برمی آید در مورد امتنان و تخفیف نازل شده، و چنین موردی قابل نسخ نیست؛ بلکه تخفیفی که از آن استفاده می شود حاکم بر تشدید است که از آیه بقره فهمیده می شود، پس اگر نسخی در میان شده باشد، باید بگوئیم آیه سوره مائده ناسخ است.

علاوه بر این که سوره بقره اولین سوره ای است که بعد از هجرت در مدینه نازل شده، و سوره مائده آخرین سوره ای است که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل گشته، و این سوره نمی تواند منسوخ واقع شود، چون بعد از آن، آیه ای نازل نشده، و معنا ندارد آیات سوره های قبل ناسخ آن باشد.

ملاك شایستگی در طرف ازدواج ایمان است نه مزایای اعتباری دیگر

«وَلَا أُمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَا أَعْجَبَتْكُمْ»؛ ظاهراً مراد از امه مؤمنه کنیز باشد، که در مقابل حره (زن آزاد) است، و مردم در روزگاری که برده داری معمول بود کنیزان را خوار می شمردند، و از این که با آن ها ازدواج کنند عارشان می آمد، و اگر کسی این کار را می کرد سرزنشش می کردند، پس این که در آیه کنیز را مقید به مؤمنه کرد، ولی مشرکه را مقید به حریت نکرد، با این که گفتیم مردم کنیز را خوار می شمردند، و از ازدواج با آنان احتراز داشتند، خود دلیل بر این است که می خواهد بفرماید: زن با ایمان هر چند که کنیز باشد بهتر است از زن مشرک، و لو آزاد باشد، و دارای حسب و نسب و مال و سایر مزایایی باشد که عادتاً خوشایند انسان است.

بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از کلمه «امة» و هم چنین کلمه «عبد» در

جمله بعدی، کنیز و غلام نیست؛ بلکه کنیز خدا و بنده خدا است، ولی این حرف احتمال بعیدی است.

«وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا، وَ لَعَبُدُّ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ...»؛ گفتار در این جمله همان گفتاری است که در جمله قبلی گذشت.

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ، وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ...»؛ این جمله اشاره است به حکمت تحریم آن دو قسم ازدواج، می فرماید، مشرکین از آن جا که اعتقاد به باطل دارند راه ضلالت را طی می کنند، قهرا ملکات رذیله که باعث جلوه یافتن کفر و فسوق در نظر آدمی است، و انسان را از دیدن طریق حق و حقیقت کور می کند، در دل هاشان رسوخ می یابد، به طوری که گفتار و کردارشان دعوت به شرک می شود، و به سوی هلاکت راهنمایی می کند، و بالآخره آدمی را به آتش می کشاند.

پس مشرکین چه زن و چه مردشان به سوی آتش دعوت می کنند، ولی مؤمنین بر خلاف آن با سلوک راه ایمان و اتصافشان به لباس تقوا انسان را به زبان و عمل به سوی جنت و مغفرت می خوانند، و به اذن خدا هم می خوانند، چون خدا اجازه شان داده که مردم را به سوی ایمان دعوت کنند، و به رستگاری و صلاح که سرانجامش جنت و مغفرت است راه بنمایانند.

در این آیه جا داشت بفرماید: «اولئك يدعون الى النار، وهؤلاء يدعون الى الجنة والمغفرة»؛ آن ها به سوی آتش دعوت می کنند، و مؤمنین به سوی جنت و مغفرت، ولی فرمود و خدا به سوی جنت و مغفرت، و این بدان جهت بود که بفهماند مؤمنین در دعوتشان به سوی جنت و مغفرت و؛ بلکه در تمامی شؤون وجودشان

خود را مستقل از پروردگار خود نمی دانند، و خدا را، ولی خود می دانند، هم چنان که خدا هم فرمود: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (1) و در آیه شریفه وجهی دیگر است، و آن این است که بگوئیم: مراد از دعوت خدا به سوی جنت و مغفرت همان حکمی است که در صدر آیه تشریح کرده، و فرمود: با زنان مشرکه ازدواج نکنید، تا ایمان بیاورند...، چون همین نهی مؤمنین از هم نشینی و معاشرت با کسی که معاشرت و نزدیک شدن با او، و انس گرفتن با او، جز دوری از خدای سبحان ثمری ندارد و تحریک مؤمنین به معاشرت با کسی که نزدیکی با او نزدیک شدن به خدای سبحان، و یادآوری آیات او، و مراقبت امر و نهی او است، خود دعوتی است از خدا به سوی جنت، و مؤید این معنا تزییل آیه است به جمله «وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»؛ البته ممکن هم هست دعوت را اعم از دعوت اولی و دومی بدانیم، تا آیه شامل هر دو وجه بشود، که در این صورت سیاق خالی از لطفی مخصوص نخواهد بود.

بحث روایتی در شأن نزول آیه شریفه

در مجمع البیان در ذیل آیه مورد بحث آمده: که این آیه درباره مرثد بن ابی مرثد غنوی نازل شده، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را به مکه فرستاد تا عده ای از مسلمانان را از مکه بیاورد، و چون او مردی شجاع و قوی بود، در مکه زنی به نام عناق او را به سوی خود خواند، و مرثد از این کار امتناع ورزید، با این که در جاهلیت دوست هم بودند، عناق گفت، میل داری با من ازدواج کنی؟ مرثد گفت: باید از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجازه

ص: 69

بگیرم، و چون به مدینه برگشت: از آن جناب اجازه خواست تا با عناق ازدواج کند (این آیه نازل شد) (1). این معنا را سیوطی هم در الدر المنثور از ابن عباس روایت کرده.

و نیز در الدر المنثور است که واحدی در ذیل این آیه از طریق سدی از ابی مالک از ابن عباس روایت کرده که گفته آیه «وَلَا مَؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ» درباره عبد الله بن رواحه نازل شد، که کنیزی سیاه داشت، روزی بر کنیز خود خشم کرد، و او را لطمه ای زد، پس از آن که خشمش فرو نشست، نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد، و داستان خود را عرضه داشت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسید وضع کنیزت چگونه است؟ عرضه داشت روزه می گیرد، و نماز می خواند، و وضو را نیکو می گیرد، و شهادت به وحدانیت خدا و رسالت تو می دهد، فرمود: ای عبد الله کنیز تو مؤمنه است، عبد الله گفت حال که او را مؤمنه می دانی به آن خدایی که تو را به حق مبعوث فرموده: آزادش می کنم، و با او ازدواج می نمایم، و همین کار را کرد، مردم که این را شنیدند او را ملامت کردند، (که تو با کنیزی ازدواج کردی)؟ و این مردم ازدواج با زنان و مردان مشرک را به خاطر این که حسب و نسبی معین دارند دوست می داشتند، خدای تعالی این آیه را فرستاد، و در آن فرمود: «کنیز با ایمان بهتر است از زن آزاد مشرک»، (2).

و نیز در آن کتاب از مقاتل روایت کرده که در ذیل جمله «وَلَا مَؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ» گفته است: به ما چنین رسیده که منظور از امه نام برده کنیزی از حذیفه بود که حذیفه او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود. (3).

ص: 70

- 1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص: 317.
- 2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 256.
- 3- . همان.

میان این روایات که در شأن نزول آیه وارد شده منافات نیست، چون ممکن است چند نفر با کنیز خود ازدواج کرده باشند، و مورد ملامت واقع شده باشند آن گاه این آیه در پاسخ همه ایراد کنندگان نازل شده باشد.

البته در این میان روایات متعارضه ای هست که در خصوص جمله «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ...» وارد شده مبنی بر این که این جمله ناسخ آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ»، و یا منسوخ آن است، که ان شاء الله در تفسیر سوره مائده از نظر خواننده خواهد گذشت. (1)

وقرآن نیز می فرماید:

«الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»؛ (2) «مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی کند؛ و زن زناکار را، جز مرد زناکار یا مشرک، به ازدواج خود در نمی آورد؛ و این کار بر مؤمنان حرام شده است!»

تفسیر

از آن جا که در آیه مورد بحث سخن از مجازات زن و مرد زناکار در میان است، به همین مناسبت سؤالی پیش می آید که ازدواج مشروع با چنین زنان چه حکمی دارد؟ آیه سوم این سؤال را چنین پاسخ می گوید: «مرد زناکار جز با زن آلوده دامان یا مشرک و بی ایمان ازدواج نمی کند، همان گونه که زن آلوده دامان جز با مرد زانی یا مشرک پیمان همسری نمی بندد: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ»؛

ص: 71

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمداقبر، ج 2، ص: 303.

2- . نور / 3.

«و این کار بر مؤمنان تحریم شده است»؛ «و حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ».

در این که این آیه بیان یک حکم الهی است، یا خبر از یک قضیه خارجی و طبیعی؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند آیه تنها یک واقعیت عینی را بیان می کند که آلودگان همیشه دنبال آلودگان می روند، و هم جنس با هم جنس پرواز می کند، اما افراد پاک و با ایمان هرگز تن به چنین آلودگی ها و انتخاب همسران آلوده نمی دهند، و آن را بر خویشان تحریم می کنند، شاهد این تفسیر همان ظاهر آیه است که به صورت "جمله خبریه" بیان شده.

ولی گروه دیگر معتقدند که این جمله بیان یک حکم شرعی و الهی است مخصوصاً می خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار باز دارد، چرا که بیماری های اخلاقی هم چون بیماری های جسمی غالباً واگیردار است.

و از این گذشته این کار یک نوع ننگ و عار برای افراد پاک محسوب می شود.

به علاوه فرزندان که در چنین دامانهای لکه دار یا مشکوکی پرورش می یابند سر نوشت مبهمی دارند.

روی این جهات اسلام این کار را منع کرده است.

شاهد این تفسیر جمله «و حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» است که در آن تعبیر به تحریم شده.

و شاهد دیگر روایات فراوانی است که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و سایر پیشوایان معصوم (علیهم السلام) در این زمینه به ما رسیده و آن را به صورت یک حکم تفسیر کرده اند.

حتی بعضی از مفسران بزرگ در شأن نزول آیه چنین نوشته اند: «مردی از

مسلمانان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه خواست که با ام مهزول (زنی که در عصر جاهلیت به آلودگی معروف بود و حتی پرچمی برای شناسایی بر در خانه خود نصب کرده بود!) ازدواج کند، آیه فوق نازل شد و به آن ها پاسخ گفت» (1).

در حدیث دیگری نیز از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آلوده زنا بودند، خداوند مسلمانان را از ازدواج با آن ها نهی کرد، و هم اکنون نیز مردم مشمول این حکمند هر کس مشهور به این عمل شود، و حد الهی به او جاری گردد، با او ازدواج نکنید تا توبه اش ثابت شود» (2).

این نکته نیز لازم به یاد آوری است که بسیاری از احکام به صورت "جمله خبریه" بیان شده است، و لازم نیست همیشه احکام الهی به صورت جمله «امر» و «نهی» باشد.

ضمناً باید توجه داشت که عطف «مشرکان» بر «زانیان» در واقع برای بیان اهمیت مطلب است، یعنی گناه «زنا» هم طراز گناه «شرك» است، چرا که در بعضی از روایات نیز وارد شده که «شخص زناکار» در آن لحظه ای که مرتکب این عمل می شود از ایمان باز داشته می شود.

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«لا- یزن الزانی حین یزنی و هو مؤمن و لا- یسرق السارق حین یسرق و هو مؤمن فانه اذا فعل ذلك خلع عنه الايمان كخلع القميص؛ شخص زناکار به هنگامی که مرتکب

ص: 73

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه شریفه؛ و قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ذیل آیه شریفه.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه شریفه.

این عمل می شود، مؤمن نیست، و هم چنین سارق به هنگامی که مشغول دزدی است ایمان ندارد، چرا که به هنگام ارتکاب این عمل، ایمان را از او بیرون می آورند همان گونه که پیراهن را از تن!». (1)

نکته ها

1. مواردی که حکم زنا اعدام است

آن چه در آیه فوق در مورد حد زنا آمده است يك حکم عمومی است که موارد استثنایی هم دارد از جمله «زنای محصن و محصنه» است که حد آن با تحقق شرائط اعدام است.

منظور از «محصن» مردی است که همسری دارد و همسرش در اختیار او است، و «محصنه» به زنی می گویند که شوهر دارد و شوهرش نزد او است، هر گاه کسی با داشتن چنین راه مشروعی باز هم مرتکب زنا بشود حد او اعدام می باشد، شرائط و کیفیت اجرای این حکم در کتب فقهی مشروحا آمده است.

و نیز زنای با محارم حکم آن اعدام است.

هم چنین زنای به عنف و جبر که حکم آن نیز همین است.

البته در بعضی از موارد علاوه بر مسأله تازیانه، تبعید و پاره ای دیگر از مجازات ها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهیه خواند.

ص: 74

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 26 و حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 3، ص: 571.

2. چرا زانیه مقدم ذکر شده؟

بدون شك این عمل منافی عفت از همه کس قبیح است، ولی از زنان زشت تر و قبیحتر است، چرا که آن ها از حجب و حیای بیش تری برخوردارند، و شکستن آن دلیل بر تمرد شدیدتری است.

از این گذشته عواقب شوم این امر گرچه دامن گیر هر دو می شود اما در مورد زنان، عواقب شومش بیش تر است.

این احتمال نیز وجود دارد که سر چشمه و سوسه این کار بیش تر از ناحیه آن ها صورت می گیرد و در بسیاری از موارد عامل اصلی محسوب می شوند.

مجموع این جهات سبب شده که زن آلوده بر مرد آلوده در آیه فوق مقدم داشته شده است.

ولی زنان و مردان پاک دامن و با ایمان از همه این مسائل برکنارند.

3. مجازات در حضور جمع چرا؟

آیه فوق که به صورت " امر" است وجوب حضور گروهی از مؤمنان را به هنگام اجرای حد زنا می رساند، ولی ناگفته پیداست که قرآن شرط نکرده حتما در ملاء عام این حکم اجرا شود؛ بلکه بر حسب شرائط و مصالح متفاوت می گردد حضور سه نفر و بیش تر کافی است، مهم آن است که قاضی تشخیص دهد حضور چه مقدار از مردم لازم است (1).

فلسفه این حکم نیز روشن است؛ زیرا همان گونه که گفتیم اولاً درس عبرتی

ص: 75

1- . جمعی از فقهاء در وجوب حضور گروهی از مؤمنین به هنگام اجرای حد تردید کرده اند، در حالی که ظاهر امر وجوب است نه استحباب.

برای همگان است و سبب پاکسازی اجتماع ثانیاً شرم ساری مجرم مانع ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.

ثالثاً هر گاه اجرای حد در حضور جمعی انجام شود قاضی و مجریان حد متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد.

رابعاً حضور جمعیت مانع از خودکامگی و افراط و زیاده روی در اجرای حد می گردد.

خامساً ممکن است مجرم بعد از اجرای حد به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد بپردازد که حضور جمعیت موضع او را روشن ساخته و جلو فعالیت های تخریبی او را در آینده می گیرد و فوائد دیگر.

4. حد زانی قبلاً چه بوده است؟

از آیه 15 و 16 سوره نساء چنین بر می آید که قبل از نزول حکم سوره نور درباره زناکاران و زنان بد کار اگر محصنه بوده اند مجازات آن ها زندان ابد تعیین شده است؛ «فَأَمْسِدْ كَوْهْنًا فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ» و در صورتی که غیر محصن بوده اند مجازات آن ها ایذاء و آزار بوده است «فَأَذُوهُمَا».

ولی مقدار این آزار معین نشده است، اما آیه مورد بحث آن را در یکصد تازیانه محدود و معین نموده، بنا بر این حکم اعدام در مورد محصنه جایگزین زندان ابد، و حکم یکصد تازیانه حد و حدودی برای حکم آزار است. (1)

ص: 76

1- . جهت مطالعه بیش تر ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 306 به بعد.

5. افراط و تفریط در اجرای حد ممنوع!

بدون شك مسائل انسانی و عاطفی ایجاب می کند که حد اکثر کوشش به عمل آید که هیچ فرد بیگناهی گرفتار کیفر نگردد، و نیز تا آن جا که احکام الهی اجازه عفو و گذشت را می دهد عفو و گذشت شود، ولی بعد از ثبوت جرم و مسلم شدن حد باید قاطعیت به خرج داد و از احساسات کاذب و عواطف دروغین که برای نظام جامعه زیانبخش است پرهیزند.

مخصوصاً در آیه مورد بحث تعبیر به «فِي دِينِ اللَّهِ» شده، یعنی هنگامی که حکم، حکم خدا است کسی نمی تواند بر خداوند رحمان و رحیم پیشی گیرد.

در این جا از غلبه احساسات محبت آمیز نهی شده؛ زیرا اکثریت مردم دارای چنین حالتی هستند و احتمال غلبه احساسات محبت آمیز بر آن ها بیش تر است، ولی نمی توان انکار کرد که اقلیتی وجود دارند که طرف دار خشونت بیش تری می باشند، این گروه نیز - همان گونه که سابقاً اشاره کردیم - از مسیر حکم الهی منحرفند و باید احساسات خود را کنترل کنند، و بر خداوند پیشی نگیرند که آن نیز مجازات شدید دارد.

6. شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه

گفتیم ظاهر آیات فوق تحریم ازدواج با زانی و زانیه است، البته این حکم در روایات اسلامی مقید به مردان و زنانی شده است که مشهور به این عمل بوده و توبه نکرده اند، بنا بر این اگر مشهور به این عمل نباشند، یا از اعمال گذشته خود کناره گیری کرده و تصمیم بر پاکی و عفت گرفته، و اثر توبه خود را نیز عملاً نشان داده اند، ازدواج با آن ها شرعاً بی مانع است.

اما در صورت دوم به این دلیل است که عنوان «زانی» و «زانیه» بر آن ها صدق نمی کند، حالتی بوده است که زائل شده، ولی در صورت اول، این قید از روایات اسلامی استفاده شده و شأن نزول آیه نیز آن را تأیید می کند.

در حدیث معتبری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فقیه معروف «زراره» از آن حضرت پرسید تفسیر آیه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً...» چیست؟ امام فرمود:

«هن نساء مشهورات بالزنا ورجال مشهورون بالزنا، قد شهروا بالزنا و عرفوا به، و الناس اليوم بذلك المنزل، فمن اقيم عليه حد الزنا، او شهر بالزنا، لم ينبغ لاه حد ان يناكحه حتى يعرف منه توبته؛ این آیه اشاره به زنان و مردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند، و امروز نیز چنین است، کسی که حد زنا بر او اجرا شود یا مشهور به این عمل شنیع گردد سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند، تا توبه او ظاهر و شناخته شود.»⁽¹⁾

این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است.

7. فلسفه تحریم زنا

فکر نمی کنیم عواقب شومی که به خاطر این عمل دامان فرد و جامعه را می گیرد بر کسی مخفی باشد، ولی توضیح مختصری در این زمینه لازم است:

پیدایش این عمل زشت و گسترش آن بدون شك نظام خانواده را در هم می ریزد.

رابطه فرزند و پدر را مبهم و تاریک می کند.

فرزندان فاقد هویت را که طبق تجربه تبدیل به جنایتکاران خطرناکی می شوند در جامعه زیاد می کند.

ص: 78

این عمل ننگین سبب انواع برخوردارها و کشمکش ها در میان هوس بازان است.

به علاوه بیماری های روانی و آمیزشی که از آثار شوم آن است بر کسی پنهان نیست.

کشتن فرزندان، سقط جنین و جنایاتی مانند آن از آثار شوم این عمل می باشد (1). (2)

7. خواستگاری حضرت آدم از حواء، در محضر خدا

زراره از امام صادق (علیه السلام) نقل کرد که حضرت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِينٍ ثُمَّ ابْتَدَعَ لَهُ حَوَاءَ- فَجَعَلَهَا فِي مَوْضِعِ الثَّقَرَةِ الَّتِي بَيْنَ وَرِكَيْهِ وَذَلِكَ لِكَيْ تَكُونَ الْمَرْأَةُ تَبَعًا لِلرَّجُلِ فَقَالَ آدَمُ يَا رَبِّ مَا هَذَا الْخَلْقُ الْحَسَنُ الَّذِي قَدْ آتَسَ نَبِي قُرْبُهُ وَالتَّظَرُّ إِلَيْهِ فَقَالَ اللَّهُ يَا آدَمُ هَذِهِ أُمَّتِي حَوَاءُ- أَفْتَحِبُّ أَنْ تَكُونَ مَعَكَ تُؤْسِكُ وَتَحَدُّثُكَ وَتَكُونَ تَبَعًا لِأَمْرِكَ فَقَالَ نَعَمْ يَا رَبِّ وَ لَكَ بِذَلِكَ عَلَيَّ الْحَمْدُ وَ الشُّكْرُ مَا بَقِيَتْ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاحْطُبْهَا إِلَيَّ فَإِنَّهَا أُمَّتِي وَقَدْ تَصَلَّحُ لَكَ أَيْضًا زَوْجَةً لِلشَّهْوَةِ وَ أَلْقَى اللَّهُ عَلَيْهِ الشَّهْوَةَ وَقَدْ عَلَّمَهُ قَبْلَ ذَلِكَ الْمَعْرِفَةَ بِكُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ يَا رَبِّ فَإِنِّي أَحْطُبُهَا إِلَيْكَ فَمَا رِضَاكَ لِذَلِكَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رِضَائِي أَنْ تُعَلِّمَهَا مَعَالِمَ دِينِي فَقَالَ ذَلِكَ لَكَ عَلَيَّ يَا رَبِّ إِنْ شِئْتَ ذَلِكَ لِي فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدْ شِئْتُ ذَلِكَ وَقَدْ رَوَّجْتُهَا فَضَمَّهَا إِلَيْكَ؛ (3) خداوند متعال آدم را از گل آفرید سپس حواء را خلق نمود و او را در کنار پاهای او قرار داد و این به خاطر این بود که زن تابع مرد است. پس آدم به خداوند عرض

ص: 79

1- . جهت مطالعه بیش تر ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیه 32 سوره مبارکه اسراء.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 14، ص: 362.

3- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 20، ص: 15

حَجَّجَ فَإِنْ أَتَمَّمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَ مَا أَرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»؛ (1) «و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند! و هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آن جا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند؛ و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی شوند؛ موسی) به آن دو گفت: کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید؟! گفتند: ما آن ها را آب نمی دهیم تا چوپانها همگی خارج شوند؛ و پدر ما پیر مرد کهنسالی است (و قادر بر این کارها نیست.)! موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: پروردگار! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیاز مندم! ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت، گفت: «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (به گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد. هنگامی که موسی نزد او [شعیب] آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت: نترس، از قوم ظالم نجات یافتی! یکی از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است)! (شعیب) گفت: من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی؛ و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه توست؛ من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم؛ و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت.»

تفسیر

بیان آیات مربوط به فصل سوم داستان موسی: بیرون شدن از مصر به سوی مدین و ملاقات با شعیب (علیه السلام) و ازدواج با دختر او:

ص: 81

این آیات فصل سوم از داستان موسی (علیه السلام) است، در این داستان بیرون شدنش از مصر به طرف مدین را آورده که بعد از کشتن قبطی از ترس فرعون رهسپار آن جا شد، و در آن جا با دختر پیر مردی کهن سال ازدواج کرد، و در قرآن کریم نام آن پیر مرد نیامده، لیکن در روایات امامان اهل بیت (علیهم السلام) و پاره ای از روایات اهل سنت آمده که او شعیب، پیغمبر مدین بوده.

«وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْتَدِيَنِي سِوَاءَ السَّبِيلِ»؛ در مجمع البیان آمده که کلمه «تلقاء» به معنای برابر و مقابل هر چیز است، و نیز گفته می شود: فلانی این کار را از تلقاء خود کرد، یعنی از قبل خود و به داعی نفس خود کرد، و کلمه «سِوَاءَ السَّبِيلِ» به معنای وسط راه، و یا راه وسط است (1).

و کلمه «مدین» به طوری که در کتاب مراصد الاطلاع آمده، نام شهری بوده که شعیب در آن جا می زیسته، و این شهری بوده در کنار دریای «قلم» و روبروی «تبوک» که از تبوک تا آن جا شش منزل مسافت بوده، و از تبوک بزرگ تر، چاهی هم که گوسفندان شعیب از آن آب داده می شد در همان جا بوده (2).

و بعضی (3)

دیگر گفته اند: «این شهر در هشت منزلی مصر بوده، و از قلمرو حکومت فرعون خارج بوده، و به همین جهت موسی (علیه السلام) متوجه آن جا شده است».

و معنای آیه این است که: وقتی موسی (علیه السلام) بعد از بیرون شدن از مصر متوجه مدین شد، گفت: از پروردگرم امیدوارم که مرا به راه وسط هدایت کند، و دچار انحراف از آن و میل به غیر آن، نگشته و گمراه نشوم.

ص: 82

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 7، ص: 246.

2- . بغدادی، عبد المؤمن بن عبد الحق، مراصد الاطلاع علی أسماء الأمکنة و البقاع، ص: 362.

3- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 7، ص: 247.

از سیاق- به طوری که ملاحظه می فرمایید- برمی آید که آن جناب قصد مدین را داشته، ولی راه را بلد نبوده، از پروردگارش امید داشته که او را به راه مدین هدایت کند.

«وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ...»؛ کلمه «تذودان» تشبیه «تذود» است و آن مضارع است از ماده «ذود»، که به معنای حبس و منع است، و مراد از آن، این است که: آن دوزن گوسفندان خود را از این که به طرف آب بروند، و یا از این که با گوسفندان مردم مخلوط شوند، جلوگیری می کردند، هم چنان که مراد از کلمه «یسقون» آب دادن به گوسفندان و چهارپایان است و کلمه «رعاء» به معنای چوپان است، که کارش چرانیدن گوسفندان می باشد.

و معنای آیه این است که: وقتی موسی به آب «مدین» رسید، در آن جا جماعتی از مردم را دید که داشتند گوسفندان خود را آب می دادند، و در نزدیکی آن ها دو نفر زن را دید که گوسفندان خود را از این که به طرف آب بروند، جلوگیری می کردند، موسی از راه استفسار و از این که چرا نمی گذارند گوسفندان به طرف آب بیایند و از این که چرا مردی همپای گوسفندان نیست، پرسش کرد، و گفت: «ما حَطْبُكُمْ؟؛ چه می کنید؟» گفتند: ما گوسفندان خود را آب نمی دهیم تا آن که چوپانها از آب دادن گوسفندان خود فارغ شوند، یعنی ما عادتمان این طور است، و پدرمان پیر مردی سالخورده است، او نمی تواند خودش متصدی آب دادن به گوسفندان باشد، و، لذا ما این کار را می کنیم.

موسی (علیه السلام) در اعمال خود مراقبت شدید داشته و فقط رضای خدا را در نظر داشته است

«فَسَدَقْتُمَا لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»؛ موسی (علیه السلام) از گفتار آن دو دختر فهمید که واپس شدن آن دو از آب دادن گوسفندان، هم به خاطر نوعی تعفف و تحجب آن دو است و هم به خاطر ستم مردم به آن دو، لذا پیش رفت و برای آنان آب کشید، و گوسفندان ایشان را سیراب کرد.

«ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»؛ یعنی، پس از آب دادن گوسفندان برگشت به طرف سایه، تا استراحت کند، چون حرارت هوا بسیار زیاد بود، آن گاه گفت: «پروردگارا من به آن چه از خیر به سویم نازل کرده ای محتاجم» و بیش تر مفسرین این دعا را حمل بر درخواست طعام کرده اند، تا سد جوعش شود، بنا بر این بهتر آن است که بگوییم مراد از «ما» در جمله «لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ» نیروی بدنی است، که بتواند با آن اعمال صالح و کارهایی که موجب رضای خداست انجام دهد، مانند دفاع از اسرائیلی، و فرار از فرعون به قصد مدین، و آب دادن به گوسفندان شعیب، و «لام» بر سر کلمه «ما» به معنای «الی» است.

و این اظهار فقر و احتیاج به نیرویی که خدا آن را به وی نازل کرده و به افاضه خودش به وی داده، کنایه است از اظهار فقر به طعامی که آن نیروی نازله و آن موهبت را باقی نگهدارد.

از این بیان روشن می شود که موسی (علیه السلام) در اعمال خود مراقبت شدیدی داشته، که هیچ عملی انجام نمی داده، و حتی اراده اش را هم نمی کرده، مگر برای رضای پروردگارش، و به منظور جهاد در راه او، حتی اعمال طبیعی اش را هم به این

منظور انجام می‌داده، غذا را به این منظور می‌خورده که برای جهاد، و تحصیل رضای خدا نیرو داشته باشد.

و این نکته از سراپای داستان او به چشم می‌خورد، چون بعد از زدن قبطنی بلافاصله از این که نیرویش صرف یاری مظلوم و کشتن ظالمی شده، به عنوان شکرگزاری فرموده: «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ» و نیز وقتی که از مصر بیرون آمد از در انزجار از ستم و ستم‌کار گفت: «رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» و نیز وقتی که به راه افتاد از شدت علاقه به راه حق، و ترس از انحراف از آن راه، اظهار امیدواری کرد که: «عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» و باز وقتی که گوسفندان شعیب را آب داد، و به طرف سایه رفت از در مسرت از این که نیرویی که خدا به او داده، صرف در راه رضای خدا شده، و دریغ از این که این نیرو را از کف بدهد، و نخوردن غذا آن را سست کند، گفت: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»، و نیز وقتی که خود را اجیر شعیب (علیه السلام) کرد و دختر او را به عقد درآورد، گفت: «وَاللَّهِ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ»؛ «خدا بر آن چه در این قرارداد می‌گوییم وکیل است».

و این که بعضی از مفسرین «لام» در کلمه «لما» را لام تعلیل گرفته‌اند، و نیز این که بعضی گفته‌اند: مراد از کلمه «خیر» خیر دینی، یعنی نجات از ستم کاران است، بعید است و سیاق، آن را افاده نمی‌کند.

«فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ...»؛ ضمیر در «احدیهما؛ یکی از آن دو» به کلمه «امراتین» برمی‌گردد، و اگر کلمه «استحیاء» را نکره، بدون الف و لام- آورد، برای رساندن عظمت آن حالت است، و مراد از این که راه رفتش بر «استحیاء» بوده، این است که: عفت و نجابت از طرز راه رفتش پیدا بود، و حرف «ما» در جمله

«لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا» مصدریه است، و به جمله چنین معنا می دهد که: پدر ما تو را می خواند تا به تو جزای آب دادنت به گوسفندان ما را بدهد.

جمله «فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ...»؛ اشاره دارد به این که شعیب در برخورد با موسی (علیه السلام) نخست احوال او را پرسیده، و سپس موسی (علیه السلام) داستان خود را بدو گفت، و شعیب به او تسکین نفس داد به این که از شر آنان نجات یافته، چون فرعونیان بر مدین تسلطی نداشتند.

در این جا استجابت خداوند از آن سه دعایی را که قبلاً موسی (علیه السلام) کرده بود، کامل شده، چون یکی از درخواست هایش این بود که خدا او را از مصر و از شر مردم ستم گر نجاتش دهد، که شعیب در این آیه به وی مژده داد که نجات یافتی، دوم از درخواست هایش این بود که امیدوار بود خدا به «سَوَاءَ السَّبِيلِ» راهنمایی اش کند، که این خود به منزله دعایی بود، و وارد "مدین" شد درخواست سومش رزق بود، که در این جا شعیب او را دعوت کرد که مزد آب کشیدنش را به او بدهد، و علاوه بر این خداوند رزق ده سال او را تأمین کرد، و همسری به او داد، که مایه سکونت و آرامش خاطرش باشد.

«قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبْتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»؛ این که «استیجار» را بدون قید ذکر فرموده، این معنا را می فهماند که مراد این بوده که موسی (علیه السلام) اجیر او شود، در همه حوائج او، و خلاصه قائم مقام خود شعیب باشد، در همه کارهایش، هر چند که به اقتضای مقام تنها مسأله چراندن گوسفندان به نظر بیاید.

جمله «إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ...» در مقام تعلیل برای جمله «استاجر»

است، و این از باب به کار بردن سبب در جای مسبب است، و تقدیر آیه چنین است: «یا ابت استاجرہ لانه قوی امین، و خیر من استاجرت هو القوی الامین؛ ای پدر او را اجیر کن که مردی نیرومند و امین است، و معلوم است که بهترین اجیر آن کسی است که قوی و امین باشد».

و از این که دختر شعیب موسی (علیه السلام) را قوی و امین معرفی کرد، فهمیده می شود که آن دختر از نحوه عمل موسی (علیه السلام) در آب دادن گوسفندان طرز کاری دیده که فهمیده او مردی نیرومند است، و هم چنین از عفتی که آن جناب در گفتگوی با آن دو دختر از خود نشان داد، و از این که غیرتش تحریک شد، و گوسفندان آنان را آب داد، و نیز از طرز به راه افتادن او تا خانه پدرش شعیب چیزهایی دیده که به عفت و امانت او پی برده است.

از این جا معلوم می شود که: گوینده جمله «یا اَبْتِ اسَدٍ تَأْجِرُهُ...» همان دختری بوده که به دستور پدرش رفت و موسی (علیه السلام) را به خانه دعوت کرد، هم چنان که روایات امامان اهل بیت (علیهم السلام) و نیز نظریه جمعی از مفسرین همین را می گوید.

«قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكَحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيْ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَجٍ...»؛ در این آیه شعیب (علیه السلام) پیشنهادی به موسی (علیه السلام) می کند، و آن این که خود را برای هشت و یا ده سال اجیر او کند، در مقابل او هم یکی از دو دختر خود را به همسری به عقد وی درآورد، البته این قرارداد عقد قطعی نبوده، به شهادت این که شعیب (علیه السلام) معین نکرده که کدام یک از آن دو همسر وی باشند.

و از جمله «إِحْدَى ابْنَتَيْ هَاتَيْنِ»؛ «یکی از این دو دخترم» برمی آید که دختران

در آن هنگام حاضر بوده اند، و معنای جمله «عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ» این است که:

می خواهم یکی از این دو دخترم را به نکاح درآورم، در مقابل این که تو هم خودت را اجیر کنی برای من در مدت هشت سال، و کلمه «حجج» جمع حجة است، که مراد از آن يك سال است، و این که سال را حجه خواند به این عنایت است که در هر سال يك بار حج بیت الحرام انجام می شود.

و از همین جا روشن می گردد که مسأله حج خانه خدا جزو شریعت ابراهیم (علیه السلام) بوده، و در نزد مردم آن دوره نیز معمول بوده است.

«فَإِنْ أَتَمَّمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ»؛ یعنی اگر این هشت سال را به اختیار خودت به ده سال رساندی، کاری است که خودت زاید بر قرارداد کرده ای، بدون این که ملزم بدان باشی.

«وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ»؛ شعیب (علیه السلام) در این جمله خبر می دهد از نحوه کاری که از او می خواهد، و می فرماید که من مخدومی صالح هستم، و نمی خواهم تو در خدمت گزاری من خود را به زحمت و مشقت اندازی.

«سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»؛ یعنی من از صالحین هستم، و ان شاء الله تو هم این معنا را در من خواهی یافت، پس استثناء (ان شاء الله) مربوط به صلاحیت او فی نفسه نیست؛ بلکه متعلق است به دریافت موسی. (1)

این تعامل مفید و سازنده بحدی مورد سفارش اسلام قرار گرفته است که فقهاء و مراجع، فتوا به استحباب بلکه استحباب مؤکد آن داده اند:

ص: 88

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 16، ص: 33.

«النکاح مشروع، بل مستحب لمن تاقت و اشتاقت نفسه إليه، من الرجال و النساء کتاباً(1)»

و سنة (2)

مستفیضة أو متواترة، و إجماعاً بقسمیه من المسلمین فضلاً عن المؤمنین، أو ضرورة من الذهب بل الدین. قال الله تعالى «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛(3)

فإن أمر الأولياء شرعاً أو عرفاً و السادات بانکاح الأیامی أي العزاب من الأحرار مطلقاً و خصوص الصالحین من العبيد و الإمام و الترغيب فيه ليس إلا لفضيلة النکاح و رجحانه في نفسه، و كون الإنکاح سبباً لوجوده و مؤدياً إلى حصوله، فلو لم يكن النکاح مندوباً إليه و لا مرغبا فيه لزم أن يكون مقدمة المباح مندوبية من حيث أن ها مقدمة له، و فساده ظاهر، خصوصاً مع ملاحظة قوله تعالى «إِنْ يَكُونُوا» إلى آخره. الظاهر في أنه رد لما عسى أن يمنع من النکاح و يزهد الناس فيه من خوف العيلة بأن الله الواسع العليم يغنيهم من فضله، و لذا قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): «اطلبوا الغنا في هذه الآية» و قال (صلى الله عليه و آله) أيضاً: «من ترك التزويج مخافة العيلة فقد أساء ظنه بالله، إن الله عز و جل يقول إِنْ يَكُونُوا» إلى آخره.(4)

و روایات ذیل به عنوان نمونه، در اهمیت و استحباب ازدواج و تأکید بر آن ذکر می شود:

امام علی (عليه السلام) فرمودند: «تَزَوَّجُوا فَإِنَّ التَّزْوِيجَ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَإِنَّهُ كَانَ

ص: 89

1- . نور / 32.

2- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، باب 1، من أبواب مقدمات النکاح.

3- . نور / 32.

4- . نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام، ج 29، ص: 8.

يَقُولُ مَنْ كَانَ يُحِبُّ أَنْ يَتَّبِعَ سُنَّتِي فَإِنَّ مِنْ سُنَّتِي التَّرْوِيجَ؛ (1)

ازدواج کنید چرا که ازدواج سنت رسول خداست، چون پیامبر خدا همواره می فرمود: کسی که دوست دارد پیرو سنت من باشد بداند که ازدواج از سنت های من است.»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «تَزَوَّجُوا فَإِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمْ الْأُمَّمَ غَدًا فِي الْقِيَامَةِ حَتَّىٰ إِنَّ السَّقَطَ يَجِيءُ مُجْبِطًا عَلَىٰ بَابِ الْجَنَّةِ - فَيَقَالُ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّةَ - فَيَقُولُ لَا حَتَّىٰ يَدْخُلَ أَبُوَايَ الْجَنَّةَ قَبْلِي؛ (2) ازدواج کنید چون من به کثرت شما اتمم در روز قیامت، افتخار می کنم، حتی فرزندان من که از شما سقط می شود در روز قیامت بر درب بهشت منتظر می ماند، پس به او گفته می شود وارد بهشت شو، وی می گوید وارد نمی شوم تا پدر و مادرم وارد بهشت شوند.»

عبد الحمید می گوید: سکین نخعی که عابد و ترک دنیا و زن و طعام کرده بود از امام صادق (علیه السلام) این روش را سؤال کرد، حضرت پاسخ دادند: «أَمَّا قَوْلُكَ فِي السَّيِّئَاتِ فَقَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ السَّيِّئَاتِ وَ أَمَّا قَوْلُكَ فِي الطَّعَامِ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَأْكُلُ اللَّحْمَ وَ الْعَسَلَ؛ (3) اما راجع به زن، پس بنگر که پیامبر (صلی الله علیه و آله) چگونه همسر داری نمود، و اما در مورد زندگی و طعام، پس بدان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره گوشت و عسل میل می فرمود.»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ؛ (4) کسی که ازدواج کند، نصف دین خود را به دست آورده است.»

ص: 90

- 1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 20، ص: 15.
- 2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص: 383.
- 3- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 20، ص: 16.
- 4- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 5، ص: 328.

امام صادق(علیه السلام)(علیه السلام) فرمودند: «رَكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً يُصَلِّيْهَا أُعْزَبُ؛ (1) دو رکعت نماز متأهل، برترست از هفتاد رکعت نماز فدی که عزب و مجرد است.»

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمودند: «رُذَالٌ مَوْتَاكُمُ الْعُرَابُ؛ (2)

بدترین و رذل ترین مرده های شما، عزب ها و مجردهای شما هستند.»

آن حضرت(صلی الله علیه و آله) در جاری دیگری فرمودند: «أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ الْعُرَابُ؛ (3)

بیش ترین کسانی که در آتش جهنم می سوزند، عزبها و مجردها هستند.»

نکته قابل توجه این است که اگر ما عبدیم و خدای متعال که حکیم و اعلم به امور مخلوقاتس هست را باور کرده ایم، باید گفته او را به جان بخیریم، چرا که او اعلم به همه امور ماست ما آگاه به همه زوایای امور، نیستیم، کما این که فرمود:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ (4) «(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی [نماینده ای] قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و

ص: 91

1- . همان.

2- . همان.

3- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص: 384.

4- . بقره / 30.

حمد تورا به جا می آوریم، و تورا تقدیس می کنیم. پروردگار فرمود: من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.»

و هم چنین اگر نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) را معتقدیم که عالم به صلاح و فلاح امت است و از خود چیزی نمی گوید کما این که قرآن می گوید:

«وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ * وَ هُوَ بِالْأَعْلَىٰ فَهُوَ الْغَلَىٰ * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ * أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ؟» (1) «سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند، که هرگز دوست شما [محمد (صلی الله علیه و آله)] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است، و هرگز از روی پهلوی نفس سخن نمی گوید! آن چه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست! آن کس که قدرت عظیمی دارد [جبرئیل امین] او را تعلیم داده است؛ همان کس که توانایی فوق العاده دارد؛ او سلطه یافت... در حالی که در افق اعلیٰ قرار داشت! سپس نزدیک تر و نزدیک تر شد... تا آن که فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کم تر بود؛ در این جا خداوند آن چه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود. قلب (پاک او) در آن چه دید هرگز دروغ نگفت. آیا با او درباره آن چه (با چشم خود) دیده مجادله می کنید؟!»

بنا بر این آن چه از ناحیه خداوند متعال در قرآن آمده است و یا توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده است به طور قطع برای ما حجت است و نباید با دانسته های احتمالی و غیر قطعی و با سلائق شخصی، نسبت به آن علوم و حیاتی، بی توجهی شود.

ص: 92

اشاره

قرآن کریم در مذمت گمراهانی که از نکاح و ازدواج با زنان پرهیز می کنند و به لواط و هم جنس بازی روی می آورند می فرماید:

«وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَّ بِكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ * إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ... وَآمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ»؛ (1) «و (به خاطر آورید) لوط را، هنگامی که به قوم خود گفت: آیا عمل بسیار زشتی را انجام می دهید که هیچ يك از جهانیان، پیش از شما انجام نداده است؟! آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان؟! شما گروه اسرافکار (و منحرفی) هستید! و (سپس چنان) بارانی (از سنگ) بر آن ها فرستادیم؛ (که آن ها را در هم کوبید و نابود ساخت.)، پس بنگر سرانجام کار مجرمان چه شد!»

تفسیر

سردشت دردناک قوم لوط

در این آیات، قرآن، صحنه عبرت انگیز دیگری از سرگذشت پیامبران را بازگو می کند و هدف آیات پیشین را تعقیب و تکمیل می نماید، و آن سرگذشت پیامبر بزرگ خدا «لوط» و قوم او است.

این ماجرا در چندین سوره قرآن از جمله سوره «هود» و «حجر» و «شعراء» و «انبیاء» و «نمل» و «عنکبوت» آمده است.

در این جا در ضمن پنج آیه، به فشرده گفتگوهای لوط و قومش اشاره شده

ص: 93

است و چنین برمی آید که در این سوره اعراف تنها هدف این بوده که عصاره ای از درگیری های این پیامبران و گفتگوهای آنان با جمعیت های سرکش، منعکس گردد، ولی شرح کامل سرگذشت آنان به سوره های دیگر قرآن موکول شده است (ما هم به خواست خداوند مشروح سرگذشت این جمعیت را در سوره هود و حجر خواهیم آورد).

اکنون به تفسیر آیات مورد بحث توجه کنید.

در آیه نخست می گوید: «به خاطر بیاورید لوط پیامبر را هنگامی که به قوم خود گفت: آیا شما عمل زشت و ننگینی انجام می دهید که احدی از جهانیان تاکنون مرتکب آن نشده است؟!» «أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ».

اشاره به این که این گناه علاوه بر این که خود يك عمل زشت و فوق العاده ننگین است قبل از شما در هیچ قوم و ملتی سابقه نداشته است، و این زشتی آن را چند برابر می کند؛ زیرا پایه غلط و سنت شوم و وسیله ای برای گناه دیگران در آینده نزدیک و دور خواهد بود.

از آیه فوق به خوبی برمی آید که این عمل زشت، از نظر تاریخی به قوم لوط منتهی می شود که مردمی بودند ثروت مند و مرفه و شهوتران و هواپرست که شرح آن را در ذیل سوره هایی که در بالا اشاره کردیم به خواست خدا خواهیم داد.

در آیه بعد گناهی را که در آیه قبل به طور سربسته ذکر شده بود، تشریح می کند و می گوید: «شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، و از زنان صرف نظر می کنید»؛ «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ».

چه انحرافی از این بدتر و بالاتر که وسیله تولید نسل را که آمیزش زن و مرد

است و خداوند آن را به طور غریزی در هر انسانی قرار داده، رها کنند، و سراغ «جنس موافق» بروند کاری که اصولاً بر خلاف فطرت و ساختمان طبیعی جسم و روح انسان و غریزه تحریف نیافته او است و نتیجه اش عقیم ماندن هدف آمیزش جنسی است، و به تعبیر دیگر، تنها اثرش يك اشباع کاذب جنسی و از بین بردن هدف اصلی یعنی ادامه نسل بشر می باشد، و در پایان آیه به عنوان تأکید می گوید:

«شما جمعیت اسراف کارید» یعنی از حدود الهی قدم بیرون گذارده و در سنگلاخ انحراف و تجاوز از مرز فطرت سرگردان شده اید؛ «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ».

ممکن است این جمله اشاره به آن باشد که آن ها نه تنها در مورد غریزه جنسی راه اسراف را می پیموندند؛ بلکه در همه چیز و همه کار گرفتار چنین انحراف و زیاده روی بودند.

جالب توجه این که آیه نخست، مطلب را به طور سربسته، و آیه دوم به وضوح بیان می کند، و این یکی از فنون بلاغت برای بیان مسائل مهم می باشد، هر گاه کسی کار بسیار بدی انجام دهد، سرپرست آگاه و بیدارش برای اهمیت موضوع به او می گوید تو گناه بزرگی انجام داده ای! و هر چه می گوید: چه کرده ام؟ باز می گوید گناه بزرگی انجام داده ای! سرانجام پرده از روی آن برداشته و آن را تشریح می کند، این طرز بیان فکر طرف را تدریجاً آماده می سازد تا به اهمیت عمل خلاف خویش واقف گردد.

در آیه بعد اشاره به جواب لجوجانه و غیر منطقی قوم لوط کرده، می گوید:

آن ها هیچ گونه جوابی در برابر دعوت این پیامبر خیرخواه و دل سوز و مصلح نداشتند جز این که با خشم و عصبانیت: «گفتند لوط و پیروان او را از شهر خود بیرون

کنید، گناهشان چیست؟ گناهشان این است که مردمی پاکند و گناه نمی کنند!» و نه تنها با ما هم صدا نمی شوند؛ بلکه مزاحم ما نیز هستند! «وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَنْطَهَرُونَ».

و این جای تعجب نیست که يك جمعیت آلوده و گناه کار، افراد پاك دامن را به جرم پاکدامنی از خود برانند، آن ها چنین افرادی را مزاحم شهوات خویش می بینند، و نقاط قوت و افتخار چنین پاکدامنانی در نظر آن ها نقطه ضعف و عیب بود!

این احتمال نیز در تفسیر جمله «إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَنْطَهَرُونَ» وجود دارد، که قوم لوط می خواستند این پیامبر و پیروانش را متهم به تظاهر و ریاکاری کنند، همان طور که بسیار شنیده ایم و در اشعار خوانده ایم که افراد شرابخوار آلوده افراد پاك را متهم به ریاکاری می کنند، و «خرقه آلوده به شراب خویش» را از «سجاده زاهد» برتر می شمارند، و این يك نوع تبرئه کاذب است که این آلودگان بدبخت برای خود دست و پا می کنند.

با توجه به آن چه در سه آیه فوق بیان شد، هر داور منصفی می تواند حکم محکومیت چنین قوم و ملتی را صادر کند که در برابر پند و اندرز منطقی و نصیحت و خیرخواهی يك مصلح بزرگ اجتماعی، تنها متوسل به زور و تهدید و تهمت شوند، لذا در آیه بعد خداوند می فرماید: «چون کار به این جا رسید ما لوط و پیروان واقعی و خاندانش را که پاك دامن بودند، نجات بخشیدیم جز همسرش که او را در میان قوم تبهکار رها ساختیم؛ زیرا او هم از نظر عقیده و آئین و مذهب با آنان هماهنگ بود»؛ «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» (1).

ص: 96

1- . «غابر» به کسی می گویند که همراهانش بروند و او باقی بماند، همان طور که خانواده لوط با او رفتند و تنها همسر او در شهر باقی ماند و به سرنوشت گنه کاران گرفتار شد.

بعضی گفته اند کلمه «اهل» گرچه معمولاً به خویشاوندان نزدیک گفته می شود، ولی در آیه بالا به پیروان راستین او نیز اطلاق شده یعنی آن ها نیز جزء خانواده او محسوب شده اند، ولی به طوری که از آیه 36 سوره ذاریات برمی آید هیچ کس از قوم لوط جز خانواده و کسان نزدیک او ایمان نیاوردند، بنا بر این «اهل» در این جا به همان معنی اصلی یعنی بستگان نزدیک است. از آیه 10 سوره تحریم اجمالاً استفاده می شود که همسر لوط در آغاز زن سر به راهی بود، سپس راه خیانت را پیش گرفت و دشمنان لوط را جرئت بخشید.

در آخرین آیه اشاره بسیار کوتاه و پر معنی به مجازات شدید و وحشتناک این قوم کرده می گوید: «ما بارانی بر آن ها فرستادیم»، اما چه بارانی؟! بارانی از سنگ که آن ها را درهم می کوبید و نابود می کرد؛ «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا».

گرچه در آیه فوق نوع این باران بیان نشده است اما از ذکر کلمه «مطرا» (بارانی) به طور سربسته روشن می شود که از بارانهای معمولی نبوده؛ بلکه بارانی از سنگ بوده چنان که در آیه 83 سوره هود آمده است.

«اکنون تماشا کن بین سرانجام کار مجرمان به کجا کشید»؛ «فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ».

گرچه روی سخن در این جا به پیامبر است اما پیدا است که هدف عبرت گرفتن همه افراد با ایمان می باشد.

مشروح سرگذشت این جمعیت و هم چنین ضررهای گوناگون عمل شنیع "لواط و هم جنس گرایی" و حکم آن از نظر قوانین اسلام در ذیل آیات سوره هود و حجر بیان خواهد شد. (1)

ص: 97

لذا شریعت اسلام و مذهب تشیع در مذمت و تقبیح رفع نیازهای جنسی از طریق حیوانات نیز، احکام سخت و باز دارنده ای را بیان فرموده است که در باب احکام و رساله های عملیه به تفصیل آمده است و امثال روایات ذیل در مذمت این عمل ناپسند، فراوان خواهد بود.

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الرَّجُلِ؛ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ نَظَرَ إِلَى رَاعٍ نَزَا عَلَى شَاةٍ قَالَ إِنْ عَرَفَهَا ذَبَحَهَا وَأَحْرَقَهَا وَإِنْ لَمْ يَعْرِفَهَا قَسَمَهَا نِصْفَيْنِ أَوَّلًا حَتَّى يَقَعَ السَّهْمُ بِهَا فَتُذَبِّحُ وَتُحْرَقُ وَقَدْ نَجَتْ سَائِرُهَا» (1).

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الرَّجُلِ يَأْتِي بَهِيمَةً أَوْ شَاةً أَوْ نَاقَةً أَوْ بَقْرَةً فَقَالَ (عليه السلام) عَلَيْهِ أَنْ يُجْلَدَ حَدًّا غَيْرَ الْحَدِّ ثُمَّ يُنْفَى مِنْ بِلَادِهِ إِلَى غَيْرِهَا وَذَكَرُوا أَنَّ لَحْمَ تِلْكَ الْبَهِيمَةِ مُحَرَّمٌ وَ لَبَنُهَا» (2).

«وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) سُئِلَ عَنِ الْبَهِيمَةِ الَّتِي تُنْكَحُ قَالَ حَرَامٌ لَحْمُهَا وَ لَبَنُهَا» (3).

در این گونه روایات، بر اثر ارتباط جنسی انسان با حیوان، امام (علیه السلام) دستور می فرماید: حیوان را از بین ببرند و بعد از مردن، آن را آتش بزنند، چرا که دیگر گوشت و شیر حیوان قابل استفاده نخواهد بود و چه بسا مشکلاتی را از نظر بهداشتی و غیره ایجاد می کند.

ص: 98

1- . طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 9، ص: 43.

2- . الکافی، ج 7، ص: 204؛ و طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 10، ص: 60.

3- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 24، ص: 170.

و حتی اگر آن حیوان به عنوان مرکب استفاده می شده است، باید از آن مکان به مکان دور دستی برده شود.

و از همه مهم تر این که: ترک ازدواج مشروع در جامعه، برخلاف اهداف خلقت و تشکیل جوامع انسانی و تکامل روح و جسم بشر است.

قرآن در بیان هدف از خلقت می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ (1) «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!»

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ * فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ»؛ (2) «آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما باز نمی گردید؟ پس برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از این که شما را بی هدف آفریده باشد)! معبودی جز او نیست؛ و او پروردگار عرش کریم است!»

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ (3) «من جنّ و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)!»

10. نقش عدالت محوری و احسان در تعاملات زن و شوهر

اشاره

عدالت و قانون، و هم چنان احسان و ایثار و از خود گذشتگی، این دو، سهم به سزائی را در تعاملات سازنده و مفید بین انسان ها، ایفا می کنند.

ص: 99

1- . حجرات / 13.

2- . مؤمنون / 115 و 116.

3- . ذاریات / 56.

قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ (1) «خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد؛ و از فحشا و منکر و ستم، نهی می کند؛ خداوند به شما اندرز می دهد، شاید متذکر شوید!»

تفسیر

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ»؛ خدای سبحان ابتدا آن احکام سه گانه را که مهم ترین حکمی هستند که اساس اجتماع بشری با آن استوار است، و از نظر اهمیت به ترتیب یکی، پس از دیگری قرار دارند ذکر فرموده است؛ زیرا از نظر اسلام مهم ترین هدفی که در تعالیمش دنبال شده صلاح مجتمع و اصلاح عموم است، چون هر چند انسان ها فرد فردند، و هر فردی برای خود شخصیتی و خیر و شری دارد، و لیکن از نظر طبیعتی که همه انسان ها دارند یعنی طبیعت مدنیت، سعادت هر شخصی مبنی بر صلاح و اصلاح ظرف اجتماعی است که در آن زندگی می کند، به طوری که در ظرف اجتماع فاسد که از هر سو فساد آن را محاصره کرده باشد رستگاری يك فرد و صالح شدن او بسیار دشوار است، (و یا به تعبیر دیگر عادات محال است).

اشاره به اهتمام شدید در اسلام به اصلاح وضع جامعه

به همین جهت اسلام در اصلاح اجتماع اهتمامی ورزیده که هیچ نظام غیر

ص: 100

اسلامی به پای آن نمی‌رسد، منتها درجه جد و جهد را در جعل دستورات و تعالیم دینی حتی در عبادات از نماز و حج و روزه مبذول داشته، تا انسان‌ها را، هم در ذات خود و هم در ظرف اجتماع صالح سازد.

در جمله «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» دستور به عدل و داد می‌دهد، و عدل مقابل ظلم است، راغب در مفردات می‌گوید: عدالت و معادله لفظی است که معنای مساوات را اقتضاء می‌کند، و به اعتبار اضافه و نسبت، استعمال می‌شود، و عدل- به فتحه عین-، و عدل- به کسره عین- از نظر معنا نزدیک به هم هستند، چیزی که هست عدل- به فتحه عین- در جایی استعمال می‌شود که با بصر و حس دیده می‌شود، مانند عدل شدن این کفه ترازو با آن کفه اش یا این لنگه بار با آن لنگه اش، یا این عدد از گردو با آن عددش، یا این مقدار گندم با مقداری دیگر از آن، پس بنا بر این می‌توان گفت عدل به معنای تقسیط و تقسیم به طور مساوی است.

اشاره به معنا و اقسام دو گانه عدل (فردی و اجتماعی)

اشاره به معنا و اقسام دو گانه عدل (فردی و اجتماعی) و بیان این که امر به عدل در «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» امر به عدالت اجتماعی است:

سپس اضافه کرده که عدل دو قسم است:

یکی مطلق که عقل اقتضای حسن آن را دارد، و در هیچ زمان و عصری منسوخ نمی‌شود و بهیچ وجه اعتداء و ظلم شمرده نمی‌شود، مانند احسان به هر کس که به تو احسان کرده، و آزار نکردن کسی را که او از آزار تو خودداری نموده.

دوم عدلی که عقل، عدالت بودن آن را تشخیص نداده؛ بلکه به وسیله شرع شناخته می‌شود، مانند قصاص و ارش و دیه جنایت، و اصل مال مرتد، که این

قسم از عدالت قابل نسخ هست، و در بعضی از زمان ها منسوخ می شود، و به همین جهت قرآن کریم همین عدالت را اعتداء و سیئه خوانده، يك جا فرموده: «فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ»؛ «پس هر کس به شما تجاوز کرد شما (هم) به او تجاوز کنید» و جای دیگر فرموده: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا»؛ «جزای بدی، بدی دیگری است مثل آن».

و این نحو از عدالت همان است که در آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» منظور است، چون عدل به معنای مساوات در تلافی است، اگر خیر است خیر، و اگر شر است شر، و احسان به معنای این است که خیری را با خیری بیش تر از آن تلافی کنی، و شری را به شری کم تر از آن جواب گویی، این بود آن مقدار از کلام راغب که مورد حاجت ما بود. (1)

و این گفتار با تفصیلی که داده برگشتش به يك جمله معروف است که می گویند:

عدالت میانه روی و اجتناب از دو سوی افراط و تفریط در هر امری است، و این در حقیقت معنا کردن کلمه است به لازمه معنای اصلی؛ زیرا معنای اصلی عدالت اقامه مساوات میان امور است به این که به هر امری آن چه سزاوار است بدهی تا همه امور مساوی شود، و هر يك در جای واقعی خود که مستحق آن است قرار گیرد، پس عدالت در اعتقاد این است که به آن چه حق است ایمان آوری، و عدالت در عمل فردی آن است که کاری کنی که سعادتت در آن باشد، و کاری که مایه بدبختی است به خاطر پیروی هوای نفس انجام ندهی، و عدالت در مردم و بین مردم این است که هر کسی را در جای خود که به حکم عقل و یا شرع و یا عرف

ص: 102

1- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، مادة «عدل».

مستحق آن است قرار دهی، نیکوکار را به خاطر احسانش احسان کنی، و بدکار را به خاطر بدیش عقاب نمایی، و حق مظلوم را از ظالم بستانی و در اجرای قانون تبعیض قائل نشوی. از این جا روشن می گردد که عدالت همیشه مساوی با حسن، و ملازم با آن است، چون ما برای حسن، معنایی جز آن چه طبع بدان میل کند و به سویش جذب شود قائل نیستیم، و قرار دادن هر چیزی در جایی که سزاوار آن است از این جهت که در جای خود قرار گرفته چیزی است که انسان متمایل آن است، و به خوبی آن اعتراف دارد، و اگر احیاناً مخالف آن را مرتکب شود عذر خواهی می کند، و حتی دو نفر از افراد انسان در آن اختلاف نمی کنند، هر چند که مردم در مصداق آن با هم اختلاف دارند، و خیلی هم اختلاف دارند، و لیکن این اختلاف ناشی از اختلاف در روش زندگی ایشان است.

و نیز این معنا روشن می شود که راغب در کلام خود اعتداء و سیئه را عدالت خوانده، و این خالی از مسامحه نیست؛ زیرا اعتداء و سیئه ای که کیفر اعتداء و سیئه دیگری است، برای آن دیگری اعتداء و سیئه است، اما نسبت به کسی که این طور کیفرش می دهد پیمودن راه وسط و میانه روی و از خصائل پسندیده است، چون او با این عمل خود میان خوب و بد فرق گذاشته و هر يك را در جای خود قرار داده، پس نسبت به او تجاوز و بدی نیست.

پس به هر حال عدالت هر چند که به دو قسم منقسم می شود یکی عدالت انسانی فی نفسه و یکی عدالتش نسبت به دیگران، یکی عدالت فردی، یکی عدالت اجتماعی، و نیز هر چند لفظ عدالت مطلق است و شامل هر دو قسم می شود و لیکن ظاهر سیاق آیه این است که مراد از عدالت، عدالت اجتماعی است، و

آن عبارت از این است که با هر يك از افراد جامعه طوری رفتار شود که مستحق آن است و در جایی جای داده شود که سزاوار آن است، و این خصلتی اجتماعی است که فرد فرد مکلفین مأمور به انجام آنند، به این معنا که خدای سبحان دستور می دهد هر يك از افراد اجتماع عدالت را بیاورد، و لازمه آن این می شود که امر متعلق به مجموع نیز بوده باشد، پس هر فرد مأمور به اقامه این حکمند، و هم جامعه که حکومت عهده دار زمام آن است.

مراد از امر به احسان

امر به احسان در «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» احسان نسبت به دیگران است و امر به «إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى»، «امر به احسان به خویشاوندان است.

و در این که فرمود: «و الاحسان» آن چه درباره عدل گفته شد می آید، یعنی مقصود از احسان هم احسان به غیر است نه این که فرد کار را نیکو کند؛ بلکه خیر و نفع را به دیگران برساند، آن هم نه بر سبیل مجازات و تلافی؛ بلکه همان طور که گفتیم به این که خیر دیگران را با خیر بیش تری تلافی کند، و شر آنان را با شر کم تری مجازات کند، و نیز ابتداء و تبرعا به دیگران خیر برساند.

و احسان صرف نظر از این که مایه اصلاح مسکینان و بیچارگان و درماندگان است، و علاوه بر این که انتشار دادن رحمت و ایجاد محبت است، هم چنین آثار نیک دیگری دارد که به خود نیکوکار بر می گردد، چون باعث می شود ثروت در اجتماع به گردش در آید، و امنیت عمومی و سلامتی پدید آید، و تحیب قلوب شود.

«وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى»؛ یعنی دادن مال به خویشاوندان که خود یکی از افراد احسان است، و اگر خصوص آن را بعد از ذکر عموم احسان ذکر نمود برای این بود

که بر مزید عنایت به اصلاح این مجتمع کوچک خاندان دلالت کند؛ زیرا تشکیل صحیح این مجتمع کوچک است که باعث اصلاح مجتمع مدنی بزرگ می شود، هم چنان که مجتمع ازدواج یعنی تشکیل خانواده، مجتمعی کوچک تر از مجتمع خاندان و دودمان است، و سببی است مقدم بر آن، و مایه به وجود آمدن آن.

بنا بر این، جوامع بزرگ بشری در آغاز از جوامع خانه ای که گره آن ازدواج است تشکیل می شود، سپس بعد از گسترش توالد و تناسل و توسعه افراد خانواده رفته رفته جامعه ای بزرگ تر تشکیل می شود به نام قبیله و عشیره و دودمان، و هم چنین این اجتماع رو به کثرت و تزاید می گذارد تا به صورت امتی عظیم در آید، پس مراد از «ذِي الْقُرْبَى» فرد نیست؛ بلکه جنس خویشاوند است، و این خود عنوانی است عام که- به طوری که گفته اند(1)-

شامل تمامی خویشاوندان می شود.

و در تفسیری (2)

که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده آمده است که مراد از «ذِي الْقُرْبَى»، امام از قرابت رسول الله است.

و مراد از «ایته»، دادن خمس است که خدای تعالی آن را واجب کرده و فرموده

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ...»؛ (3) و تفسیر آن گذشت.

و شاید تعبیر به مفرد در ذی القربی با این که در آیه «وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا

ص: 105

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 14، ص: 218.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 6، ص: 380.

3- . «بدانید که آن چه از هر چیزی سود می برید به درستی که خمس آن برای خدا و رسول و ذی القربی و یتامی و مساکین است...»

الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ»؛ (1) و آیه «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ»؛ (2) جمع آورده مؤید این روایت باشد.

و احتمال این که مقصود از آن مفرد که در آیه خمس است جنس ذی القربی است احتمالی است بعید؛ زیرا اگر چنین بود جا داشت «یتامی» و «مساکین» را هم مفرد بیاورد؛ زیرا نکته خاصی در ذی القربی نبود که آن را مفرد بیاورد و جنس را اراده کند، ولی بقیه را جمع بیاورد.

علاوه بر این، در آیه قرینه روشنی نیست بر این که مراد از ایتاء، احسان آن هم مطلق احسان باشد (و خدا داناتر است).

«وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ راغب در مفردات گفته است: کلمه فحش و فحشاء و فاحشه به معنای کردار و گفتار زشتی است که زشتیش بزرگ باشد. و بعید نیست که اصل در معنای آن خروج از حد در کار غیر سزاوار باشد، و، لذا گفته می شود: غبن فاحش یعنی بیش از حد تحمل مغبون شدن (3).

و معنای منکر، آن کاری است که مردم در جامعه خود آن را نشناسند، یعنی در جامعه متروک باشد، حال یا به خاطر زشتیش و یا به خاطر این که جرم و گناه است، مانند عمل موافقه و یا کشف عورت در انظار مردم، آن هم در جوامع اسلامی.

و کلمه «بغی» در اصل به معنای طلب است، ولی چون زیاد در طلب

ص: 106

1- . نساء / 8.

2- . بقره / 177.

3- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، مادة «فحش».

حق دیگران با زور و تعدی استعمال شده، لذا فعلاً از این کلمه معنای استعلاء و استکبار و گردن کلفتی نسبت به دیگران و ظلم و تعدی نسبت به آنان فهمیده می شود، و چه بسا که به معنای زنا هم به کار برود، لیکن در آیه مورد بحث معنای تعدی و ظلمبر غیر است.

این سه عنوان یعنی فحشاء و منکر و بغی هر چند از نظر مصداق غالباً یکی هستند، مثلاً هر کاری که فحشاء باشد غالباً منکر هم هست، و هر کاری که بغی باشد، غالباً فحشاء و منکر نیز هست، لیکن نهی در آیه متعلق به آن ها شده به خاطر عنوانی که دارند، چون وقوع اعمالی که یکی از این سه عنوان را دارد در مجتمع باعث شکاف عمیق میان اعمال اجتماعی صادره از اهل آن اجتماع می شود، و اعمال اجتماع از هم پاشیده شده نیروها هدر می رود و آن التیام و وحدت عمل از هم گسیخته گشته، نظام فاسد، و مجتمع دچار انحلال می شود، هر چند که در ظاهر و صورت به پا ایستاده باشد، و وقتی نظام از هم پاشیده شد هلاک سعادت افراد حتمی است.

نهی از فحشاء و منکر و بغی در واقع امر به حفظ وحدت در مجتمع است

پس نهی از فحشاء و منکر و بغی، امری است در معنا به اتحاد مجتمع، تا اجزای یکدیگر را از خود بدانند، و اعمال افراد همه یک نواخت باشد، بعضی بر بعضی دیگر استعلاء نکنند، و دست ستم به سوی یکدیگر دراز نکنند، از یکدیگر جز خوبی یعنی عملی که آن را می شناسند نبینند، در این هنگام است که رحمت در آنان جایگیر گشته همه به هم محبت و الفت می ورزند، و نیرو و شدت یک

جا متمرکز می شود خشم و عداوت و نفرت و هر خصلت بدی که منجر به تفرقه و هلاکت شود از میانشان رخت بر می بندد.

خدای سبحان این آیه را با جمله «يَعْظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» ختم فرمود که معنایش این می شود که تا متذکر شوید و بدانید آن چه خدا شما را بدان می خواند مایه حیات و سعادت شما است. (1)

11. جامع ترین تعاملات انسانی و اجتماعی

اشاره

در تعقیب آیه گذشته که قرآن را بیان گر همه چیز می شمرد، در این آیات، نمونه ای از جامع ترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی، و انسانی و اخلاقی بیان شده است.

در نخستین آیه به شش اصل مهم که سه اصل، جنبه مثبت و مأمور به، و سه اصل جنبه منفی و منهی عنه دارد، دیده می شود.

در آغاز می گوید: «خداوند فرمان به عدل و احسان می دهد و (هم چنین) بخشش به نزدیکان»؛ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى».

چه قانونی از «عدل» وسیع تر و گیراتر و جامع تر تصور می شود؟ عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می گردد، آسمان ها و زمین و همه موجودات با عدالت بر پا هستند (بالعدل قامت السماوات و الارض).

جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی تواند از این قانون عالم شمول، بر کنار باشد، و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد.

ص: 108

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 12، ص: 477.

می دانیم عدل به معنی واقعی کلمه آن ست که هر چیزی در جای خود باشد، بنا بر این هر گونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران بر خلاف اصل عدل است.

يك انسان سالم کسی است که تمام دستگاه های بدن او هر يك کار خودش را بدون کم و زیاد انجام دهد، اما به محض این که يك یا چند دستگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، فوراً آثار اختلال در تمام بدن نمایان می شود، و بیماری حتمی است.

کل جامعه انسانی نیز همانند بدن يك انسان است، که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود.

اما از آن جا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تأثیر عمیقش در مواقع بحرانی و استثنایی به تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به احسان را پشت سر آن می آورد.

به تعبیر روشنتر در طول زندگی انسان ها مواقع حساسی پیش می آید که حل مشکلات به کمک اصل عدالت به تنهایی امکان پذیر نیست؛ بلکه نیاز به ایثار و گذشت و فداکاری دارد، که با استفاده از اصل " احسان " باید تحقق یابد.

فی المثل دشمن گذاری به جامعه ای حمله کرده است، و یا طوفان و سیل و زلزله، بخشی از کشوری را ویران نموده، اگر مردم در چنین شرائطی بخواهند در انتظار آن بنشینند که مثلاً مالیات های عادلانه و سایر قوانین عادی، مشکل را حل کند، امکان پذیر نیست، این جاست که باید همه کسانی که دارای امکانات بیش تر از نظر نیروی فکری و جسمانی و مالی هستند، دست به فداکاری بزنند، و تا آن جا که در

قدرت دارند، ایثار کنند، و گرنه دشمن جبار ممکن است کل جامعه آن ها را از بین ببرد و یا حوادث دردناک طبیعی، جمع کثیری را به کلی فلج کند.

اتفاقاً این دو اصل در سازمان بدن يك انسان نیز به طور طبیعی حکومت می کند، در حال عادی تمام دستگاه های بدن نسبت به یکدیگر خدمت متقابل دارند و هر عضوی برای کل بدن کار می کند و از خدمات اعضای دیگر نیز بهره مند است (این همان اصل عدالت است).

ولی گاه عضوی مجروح می شود و توان متقابل را از دست می دهد، آیا ممکن است در این حال، بقیه اعضا او را به دست فراموشی بسپارند، به خاطر این که از کار افتاده است؟ آیا ممکن است دست از حمایت و تغذیه عضو مجروح بردارند؟ مسلماً نه (و این همان احسان است).

در کل جامعه انسانی نیز این دو حالت باید حاکم باشد و گرنه جامعه سالمی نیست.

در اخبار اسلامی و هم چنین گفتار مفسران در فرق میان این دو یعنی عدل و احسان بیانات مختلفی دیده می شود که شاید غالباً به آن چه در بالا گفتیم باز می گردد.

در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم:

«العدل الانصاف، و الاحسان التفضل؛ عدل آن ست که حق مردم را به آن ها برسانی، و احسان آن است که بر آن ها تفضل کنی.»⁽¹⁾

این همان است که در بالا اشاره شد.

ص: 110

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله 231.

بعضی گفته اند عدل، اداء واجبات و احسان انجام مستحبات است.

بعضی دیگر گفته اند عدل، توحید است، و احسان اداء واجبات (طبق این تفسیر عدل به اعتقاد اشاره می کند و احسان به عمل).

بعضی گفته اند عدالت، هماهنگی ظاهر و باطن است، و احسان آن است که باطن انسان از ظاهر او بهتر باشد.

بعضی دیگر عدالت را مربوط به جنبه های عملی دانسته اند و احسان را مربوط به گفتار:

ولی همان گونه که گفتیم بعضی از این تفسیرها با تفسیری که در بالا آوردیم هماهنگ است و بعضی دیگر نیز منافات با آن ندارد و قابل جمع:

اما مسأله نیکی به نزدیکان (إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى) در واقع بخشی از مسأله احسان است با این تفاوت که احسان در کل جامعه است، «و إيتاءِ ذِي الْقُرْبَى» در خصوص خویشاوندان و بستگان که جامعه کوچک محسوب می شود، و با توجه به این که جامعه بزرگ از جامعه کوچک تر یعنی جامعه فامیلی ترکیب شده، هر گاه، این واحدهای کوچک تر از انسجام بیش تری برخوردار گردند، اثر آن در کل جامعه ظاهر می شود، و در واقع وظائف و مسئولیت ها به صورت صحیحی در میان مردم تقسیم می گردد، چرا که هر گروه در درجه اول به ضعفای بستگان خود می پردازد، و از این طریق همه این گونه اشخاص زیر پوشش حمایت نزدیکان خود قرار می گیرند.

در بعضی از احادیث اسلامی می خوانیم که منظور از ذی القربی، نزدیکان پیامبر یعنی امامان اهل بیتند، و منظور از «إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى»، اداء خمس می باشد.

این تفسیر هرگز نمی خواهد مفهوم آیه را محدود کند؛ بلکه هیچ مانعی ندارد

آیه به مفهوم وسیعش باقی باشد و این قسمت نیز یکی از مصادیق روشن آن مفهوم عام محسوب گردد.

بلکه اگر ما «ذی القربی» را به معنی مطلق نزدیکان اعم از نزدیکان در فامیل و نسب و یا نزدیکان دیگر بدانیم، آیه مفهوم وسیع تری پیدا می کند که حتی همسایگان و دوستان و مانند آن را شامل می شود (هر چند معروف در معنی ذی القربی، خویشاوندان است) مسأله کمک به جامعه های کوچک (یعنی بستگان و خویشاوندان) از آن نظر که از پشتوانه عاطفی نیرومندی برخوردار است، از ضمانت اجرایی بیش تری بهره مند خواهد بود.

بعد از تکمیل این سه اصل مثبت به سه اصل منفی و منهی می پردازد و می گوید: «خداوند از فحشاء و منکر و بغی، نهی می کند»؛ «و يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ». پیرامون این تعبيرات سه گانه «فحشاء»، «منکر» و «بغی» نیز مفسران سخن بسیار گفته اند، اما آن چه مناسب تر با معنی لغوی و قرینه مقابله این صفات با یکدیگر به نظر می رسد آن است که «فحشاء» اشاره به گناهان پنهانی "منکر" اشاره به گناهان آشکار، و بغی، هر گونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خود برترینی نسبت به دیگران است.

بعضی از مفسران (1)

گفته اند: سرچشمه انحرافات اخلاقی، سه قوه است:

قوه شهوانی و غضبی و نیروی وهمی شیطانی.

ص: 112

اما قوه شهوانی، انسان را به لذت گیری هر چه بیش تر می خواند، و غرق در «فحشاء» و زشتی ها می کند.

قوه غضبیه، انسان را به انجام «منکرات» و آزار مردم وا می دارد.

اما قوه وهمیه شیطانیه، حس برتری طلبی و ریاست خواهی و انحصار جویی و «تجاوز به حقوق دیگران» را در انسان زنده می کند و او را به این اعمال وا می دارد.

خداوند با تعبیرهای سه گانه فوق نسبت به طغیان این غرائز، هشدار داده و با يك بیان جامع که همه انحرافات اخلاقی را در بر می گیرد به راه حق، هدایت نموده است.

و در پایان آیه، به عنوان تأکید مجدد روی تمام این اصول ششگانه می فرماید: «خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکر شوید»؛
«يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

جامع ترین آیات خیر و شر جاذبه محتوای این آیه و طرز بیان آن چنان است که در روایتی می خوانیم، «عثمان بن مظعون» که از صحابه معروف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است می گوید:

«من در آغاز، اسلام را تنها به طور ظاهری پذیرفته بودم نه با قلب و جان، دلیل آن هم این بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرارا پیشنهاد اسلام به من کرد و من هم از روی حیا پذیرفتم، این وضع هم چنان ادامه یافت تا این که روزی خدمتش بودم، دیدم سخت در اندیشه فرو رفته است ناگهان چشم خود را به طرف آسمان دوخت، گویی پیامی را دریافت می دارد، وقتی به حال عادی بازگشت از ماجرا پرسیدم، فرمود: آری هنگامی که با شما سخن می گفتم ناگهان جبرئیل را مشاهده کردم که این آیه را برای من آورد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى...»؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیه

را تا آخر برای من خواند، چنان محتوای آیه در قلب من اثر گذاشت که از همان ساعت اسلام در جان من نشست، من به سراغ ابو طالب عمومی پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدم و جریان را به او خبر دادم، فرمود:

ای طایفه قریش از محمد (صلی الله علیه و آله) پیروی کنید که هدایت خواهید شد؛ زیرا او شما را جز به مکارم اخلاق دعوت نمی کند، سپس به سراغ «ولید بن مغیره» (دانشمند معروف عرب و یکی از سران شرك) آمدم و همین آیه را بر او خواندم، او گفت اگر این سخن از خود محمد (صلی الله علیه و آله) است بسیار خوب گفته و اگر از پروردگار او است باز هم بسیار خوب است. (1)

در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) این آیه را برای ولید بن مغیره خواند، ولید گفت: فرزند برادر (2)

دو باره بخوان، پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکرار کرد، ولید گفت: ان له لحلاوة، و ان علیه لطلاوة، و ان اعلاه لمثمر، و ان اسفله لمغدق، و ما هو قول البشر؛ شیرینی خاصی دارد و زیبایی و درخشندگی مخصوصی، شاخه هایش پر بار، و ریشه هایش پر برکت است، و این گفتار بشر نیست. (3)

در حدیث دیگر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «جماع التقوی فی قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ؛ مجموعه تقوا در این گفتار خدا است، که می فرماید: خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد.» (4)

از احادیث بالا و احادیث متعدد دیگر به خوبی استفاده می شود که آیه فوق

ص: 114

- 1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه شریفه.
- 2- . این تعبیر به خاطر آن است که ولید بن مغیره عمومی ابو جهل و هر دو از قریش بودند.
- 3- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه شریفه.
- 4- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 3، ص: 78.

به عنوان يك دستور العمل کلی اسلامی و یکی از مواد قانون اساسی اسلام و منشور جهانی آن، همواره مورد توجه مسلمانان بوده است، تا آن جا که طبق حدیثی، هر گاه امام باقر (علیه السلام) نماز جمعه می خواند آخرین سخنش در خطبه نماز همین آیه بود و به دنبال آن چنین دعا می کرد:

«اللهم اجعلنا ممن يَذْكُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ؛ خداوندا ما را از کسانی قرار ده که اندرزها را می شنوند و به حالشان مفید است " سپس از منبر فرود می آمد.» (1)

احیای اصول سه گانه عدل و احسان (وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى) و مبارزه با انحرافات سه گانه فحشاء و منکر و بغی در سطح جهانی، کافی است که دنیایی آباد و آرام و خالی از هر گونه بدبختی و فساد بسازد، و اگر از ابن مسعود صحابی معروف نقل شده که «این آیه جامع ترین آیات خیر و شر در قرآن است» به همین دلیل است.

محتوای آیه فوق ما را به یاد حدیث تکان دهنده ای از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می اندازد که فرمود:

«صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی؛ دو گروه از امت منند که اگر اصلاح شوند امت من اصلاح می شوند و اگر فاسد شوند امت من فاسد می شوند.»

عرض کردند ای رسول خدا این دو گروه کیانند؟ فرمود: «الفقهاء و الامراء؛ دانشمندان و زمامداران!»

مرحوم «محدث قمی» در «سفینة البحار» بعد از نقل این حدیث، حدیث مناسب دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند:

ص: 115

«قال تكلم النار يوم القيامة ثلاثة: اميرا، وقاريا، وذا ثروة من المال، فيقول للامير يا من وهب الله له سلطانا فلم يعدل، فتزدرده كما تزدرد الطير حب السمسم، و تقول للقارى يا من تزين للناس و بارز الله بالمعاصى فتزدرده، و تقول للغنى يا من وهب الله له دنيا كثيرة واسعة فيضا و سأله الحقير اليسير قرضا فابى الا بخلا فتزدرده؛ در روز رستاخيز آتش دوزخ با سه گروه سخن می گوید، زمامداران، دانشمندان و ثروت مندان؛ به زمامداران می گوید ای کسانی که خدا به شما قدرت داد اما اصول عدالت را به کار نیستید، و در این هنگام آتش آن ها را می بلعد همان گونه که پرندگان دانه کنجد را! و به دانشمند می گوید ای کسی که ظاهر خود را برای مردم زیبا ساختی، اما به معصیت خدا پرداختی، سپس او را می بلعد؛ و به ثروت مند می گوید ای کسی که خداوند به تو امکانات وسیعی بخشید و از تو خواست مختصری از آن را انفاق کنی اما تو بخل کردی سپس او را نیز می بلعد.»⁽¹⁾

در زمینه عدالت که يك ركن بسیار مهم اسلامی است در ذیل آیه 8 سوره مانده بحث مشروحی آوردیم.⁽²⁾

استاد بزرگوارم که از مراجع عظام این زمان هستند می فرمودند:

عدل در این آیه بمعنای رعایت قانون ومقررات است، لذا براساس این آیه، زن وشوهر با رعایت تنها مقررات وقوانین زنا شوئی ویدون احسان وانصاف وایثار واز خود گذشتگی، هرگز نمی توانند یک زندگی مشترک سالم وبا نشاط ونورانی داشته باشند، سپس استاد خاطره تلخی را از استاد خود مرحوم آیت الله حائری یزدی (مؤسس حوزه علمیه قم) به شرح ذیل نقل کردند:

ص: 116

1- . قمی، عباس، سفینه البحار، ج 1، ص: 30.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 11، ص: 367.

مرحوم آیت الله حائری فرموده بودند: گاهی انسان از شمر بدتر می شود، ایشان گفته بودند زمانی که به قم نیامده بودم با فردی مواجه شدم که در صف اول نماز جماعت حاضر می شد، اما در یک مسأله زناشویی، بگونه عمل کرد که موجب جوان مرگ شدن یک دختر و پسر جوان شد، و وقتی به وی متذکر شدم، گفت: من طبق قانون عمل کردم، ایشان فرموده بودند: به نظر من این افراد از شمر بدترند. (1)

قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نًا قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ (2) «ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید! دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترك عدالت نکشاند! عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیک تر است! و از (معصیت) خدا پرهیزید، که از آن چه انجام می دهید، با خبر است!»

تفسیر

دعوت اکید به عدالت

این آیه دعوت به قیام به عدالت می کند و نخست خطاب به افراد با ایمان کرده و می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید همواره قیام برای خدا کنید و به حق و عدالت گواهی دهید»؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ».

سپس به یکی از عوامل انحراف از عدالت اشاره نموده، به مسلمانان چنین

ص: 117

1- . مؤلف.

2- . مائده / 8.

هشدار می دهد که: «نباید کینه ها و عداوت های قومی و تصفییه حساب های شخصی مانع از اجرای عدالت و موجب تجاوز به حقوق دیگران گردد؛ زیرا عدالت از همه این ها بالاتر است»؛ «و لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا».

بار دیگر به خاطر اهمیت موضوع روی مسأله عدالت تکیه کرده، می فرماید: «عدالت پیشه کنید که پرهیزگاری نزدیک تر است»؛ «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ».

و از آن جا که عدالت مهم ترین رکن تقوا و پرهیزگاری است، برای سومین بار به عنوان تأکید اضافه می کند «از خدا پرهیزید؛ زیرا خداوند از تمام اعمال شما آگاه است»؛ «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ».

تفاوتی که میان این آیه و آیه ای که در سوره نساء آمده است از چند جهت می باشد:

نخست این که در آیه نساء، دعوت به قیام به عدالت و گواهی دادن برای خدا شده، اما در این جا دعوت به قیام برای خدا شده و گواهی دادن به حق و عدالت، و شاید این تفاوت به خاطر آن باشد که در آیه نساء، هدف این بوده که گواهی ها برای خدا باشد نه برای بستگان و خویشاوندان و نزدیکان، اما در این جا چون سخن از دشمنان در میان بوده تعبیر به گواهی به عدالت و قسط شده یعنی نه به ظلم و ستم.

دیگر این که در سوره نساء اشاره به یکی از عوامل انحراف از عدالت شده و در این جا اشاره به عامل دیگری، در آن جا حب افراطی بی دلیل، و در این جا بغض افراطی بی جهت، ولی هر دو در موضوع پیروی از هوا و هوس که در سوره نساء با جمله «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا» آمده است جمعند؛ بلکه پیروی از هوا سرچشمه وسیع تری برای ظلم و ستم است؛ زیرا گاهی ظلم و ستم به خاطر هوا

پرستی و حفظ منافع شخصی است نه به خاطر حب و بغض دیگران، بنا بر این ریشه واقعی انحراف از عدالت همان پیروی از هوا است که در گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) چنین آمده است: «اما اتباع الهوی فیسد عن الحق؛ هوا پرستی شما را از حق باز می دارد.»⁽¹⁾

عدالت، يك ركن مهم اسلام

کم تر مسأله ای است که در اسلام به اهمیت عدالت باشد؛ زیرا مسأله «عدل» همانند مسأله «توحید» در تمام اصول و فروع اسلام ریشه دوانده، یعنی همان طور که هیچ يك از مسائل عقیده ای و عملی، فردی و اجتماعی، اخلاقی و حقوقی، از حقیقت توحید و یگانگی جدا نیست، هم چنین هیچ يك از آن ها را خالی از روح «عدل» نخواهیم یافت.

بنا بر این جای تعجب نیست که «عدل» به عنوان یکی از اصول مذهب و یکی از زیر بناهای فکری مسلمانان شناخته شود، گر چه عدالتی که جزء اصول مذهب است یکی از صفات خدا است و در اصل خداشناسی که نخستین اصل از اصول دین است مندرج می باشد، ولی ممتاز ساختن آن بسیار پر معنی است و به همین دلیل در مباحث اجتماعی اسلام روی هیچ اصلی به اندازه عدالت تکیه نشده است.

ملاحظه احادیث زیر به عنوان نمونه برای درک اهمیت این موضوع کافی است.

ص: 119

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، خطبه 42.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «ایاکم و الظلم فان الظلم عند الله هو الظلمات يوم القيامة»؛ (1) از ظلم پرهیزید؛ زیرا در روز رستاخیز که هر عملی بشکل مناسبی مجسم می شود ظلم در شکل ظلمت تجسم خواهد یافت و پرده ای از تاریکی، اطراف ظالمان را فرا خواهد گرفت.» و می دانیم هر خیر و برکتی هست در نور است و ظلمت منبع، هر گونه عدم و فقدان می باشد.

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «بالعدل قامت السموات و الارض؛ آسمان ها و زمین بر اساس عدل استوارند.» (2)

این تعبیر رساترین تعبیری است که درباره عدالت ممکن است بشود یعنی نه تنها زندگی محدود بشر در این کره خاکی بدون عدالت برپا نمی شود؛ بلکه سرتاسر جهان هستی و آسمان ها و زمین همه در پرتو عدالت و تعادل نیروها و قرار گرفتن هر چیزی در مورد مناسب خود برقرار هستند و اگر لحظه ای، و به مقدار سرسوزنی، از این اصول منحرف شوند رو به نیستی خواهند گذارد. شبیه همین مضمون را در حدیث معروف دیگری می خوانیم که می فرماید: «الملك يبقی مع الكفر و لا يبقی مع الظلم؛ حکومت ها ممکن است کافر باشند و دوام یابند اما اگر ظالم باشند دوام نخواهند یافت.» زیرا ستم چیزی است که اثر آن در همین زندگی سریع و فوری است توجه به جنگ ها، اضطراب ها، ناراحتی ها، هرج و مرج های سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، بحران های اقتصادی در دنیای امروز نیز به خوبی این حقیقت را ثابت می کند.

ص: 120

1- . قمی، عباس، سفینة البحار، مادة «ظلم».

2- . فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر صافی، ذیل آیه 7 سوره الرحمن.

اما آن چه باید کاملاً به آن توجه داشت این است که اسلام تنها «توصیه به عدالت» نمی کند؛ بلکه مهم تر از آن «اجرای عدالت» است، خواندن این آیات و روایات تنها بر فراز منابر و یا نوشتن در کتب، و یا گفتن آن ها در لابلائی سخنرانی ها به تنهایی درد بی عدالتی و تبعیض و فساد اجتماعی را در جامعه اسلامی درمان نمی کند؛ بلکه آن روز عظمت این دستورها آشکار می گردد که در متن زندگی مسلمانان پیاده شود. سپس در آیه بعد- طبق سنت قرآن- که، پس از احکام خاصی برای تأکید و تکمیل آن اشاره بقوانین و اصول کلی می کند در این جا نیز برای تأکید مسأله اجرای عدالت و گواهی به حق چنین می فرماید: «خداوند به کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند وعده آمرزش و پاداش عظیم داده است.»(1)

12. ازدواج و آرامش روحی و جسمی در جامعه

اشاره

قرآن مجید می فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛(2)

«و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند!»

تفسیر

دومین آیه مورد بحث نیز بخش دیگری از آیات انفسی را که در مرحله بعد از

ص: 121

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 300.

2- . روم / 21.

آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده می فرماید: «دیگر از نشانه های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در کنار آن ها آرامش بیابید»؛ «و مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا».

و از آن جا که ادامه این پیوند در میان همسران خصوصاً، و در میان همه انسان ها عموماً، نیاز به يك جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد به دنبال آن اضافه می کند: «و در میان شما مودت و رحمت آفرید»؛ «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً».

و در پایان آیه برای تأکید بیش تر می فرماید: «در این امور نشانه هایی است برای افرادی که تفکر می کنند»؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

جالب این که قرآن در این آیه هدف ازدواج را سکونت و آرامش قرار داده است، و با تعبیر پر معنی «لتسكنوا» مسائل بسیاری را بیان کرده و نظیر این تعبیر در آیه 189 سوره اعراف نیز آمده است.

به راستی وجود همسران با این ویژگی ها برای انسان ها که مایه آرامش زندگی آن ها است یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می شود.

این آرامش از این جا ناشی می شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند به طوری که هر يك بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان يك موجود و مکمل وجود او چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

و از این جا می توان نتیجه گرفت آن ها که پشت پا به این سنت الهی می زنند وجود ناقصی دارند، چرا که يك مرحله تکاملی آن ها متوقف شده (مگر آن که به راستی شرائط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند).

به هر حال این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است، و هم از نظر روحی هم از جنبه فردی و هم اجتماعی.

بیماری هایی که به خاطر ترك ازدواج برای جسم انسان پیش می آید قابل انکار نیست.

هم چنین عدم تعادل روحی و ناآرامی های روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبانند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی افراد مجرد کم تر احساس مسئولیت می کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیش تر دیده می شود، و جنایات هولناک نیز از آن ها بیش تر سر می زند.

هنگامی که انسان از مرحله مجرد گام به مرحله زندگی خانوادگی می گذارد شخصیت تازه ای در خود می یابد، و احساس مسئولیت بیش تری می کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج.

و اما مسأله «مودت» و «رحمت» در حقیقت «ملاط» و «چسب» مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه از فرد فرد انسان ها تشکیل شده هم چون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگ ها تشکیل می گردد.

اگر این افراد پراکنده، و آن اجزاء مختلف، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند "جامعه" یا «ساختمانی» به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

فرق میان «مودت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد:

1. «مودت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان گردد و قادر بر خدمتی نباشد «رحمت» جای آن را می‌گیرد.

2. «مودت» در مورد بزرگ‌ترها است که می‌توانند نسبت به هم خدمت کنند اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه «رحمت» پرورش می‌یابند.

3. «مودت» غالباً جنبه متقابل دارد، اما رحمت یک‌جانبه و ایثارگرانه است؛ زیرا برای بقاء یک جامعه گاه خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن مودت است و گاه خدمات بلاعوض که نیاز به ایثار و «رحمت» دارد.

البته آیه مودت و رحمت را میان دو همسر بیان می‌کند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر «بینکم» اشاره به همه انسان‌ها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می‌شوند؛ زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی بدون این دو اصل یعنی «مودت» و «رحمت» امکان‌پذیر نیست، و از میان رفتن این دو پیوند، و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است. (1)

در تفسیر المیزان آمده است:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...»؛ راغب گفته: «کلمه «زوج» به هر يك از نر و ماده حیوانات در صورتی که جفت هم شده باشند اطلاق می‌شود، هم چنان که به هر يك از دو قرین چه حیوان و چه غیر حیوان نیز

ص: 124

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 16، ص: 392.

زوج گفته می شود، خدای تعالی فرموده: «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى»؛ «خدا از آن دو زوج قرار داد، یکی نر و یکی ماده.» و نیز فرمود: به آدم گفتیم که تو و زوجت در بهشت منزل کنید، و اگر به ماده از حیوانات و مخصوصاً انسان زوجه می گویند، لغت نازیبا و غیر فصیح است، که جمعش زوجات می آید،- تا آن جا که گفته- و جمع زوج ازواج می آید. (1)

پس این که فرمود: «أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»، معنایش این است که برای شما و یا برای این که به شما نفع برساند از جنس خودتان زوج آفرید.

آری هر يك از مرد و زن دستگاه تناسلی دارند که با دستگاه تناسلی دیگری کامل می گردد و از مجموع آن دو توالد و تناسل صورت می گیرد، پس هر يك از آن دو فی نفسه ناقص، و محتاج به طرف دیگر است، و از مجموع آن دو، واحدی تام و تمام درست می شود، و به خاطر همین نقص و احتیاج است که هر يك به سوی دیگری حرکت می کند، و چون بدان رسید آرام می شود، چون هر ناقصی مشتاق به کمال است، و هر محتاجی مایل به زوال حاجت و فقر خویش است، و این حالت همان شهوتی است که در هر يك از این دو طرف به ودیعت نهاده شده.

«وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً»؛ کلمه «مودت» تقریباً به معنای محبتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد، در نتیجه نسبت مودت به محبت نسبت خضوع است به خشوع، چون خضوع آن خشوعی را گویند که در مقام عمل اثرش هویدا

ص: 125

1- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، مادة «زوج».

شود، به خلاف خشوع که به معنای نوعی تاثیر نفسانی است، که از مشاهده عظمت و کبریایی در دل پدید می آید.

و «رحمت»، به معنای نوعی تاثیر نفسانی است، که از مشاهده محرومیت محرومی که کمالی را ندارد، و محتاج به رفع نقص است، در دل پدید می آید، و صاحب‌دل را وادار می کند به این که در مقام برآید و او را از محرومیت نجات داده و نقصش را رفع کند.

یکی از روشن ترین جلوه گاه ها و موارد خودنمایی مودت و رحمت، جامعه کوچک خانواده است، چون زن و شوهر در محبت و مودت ملازم یکدیگرند، و این دو با هم و مخصوصاً زن، فرزندان کوچک تر را رحم می کنند، چون در آن ها ضعف و عجز مشاهده می کنند، و می بینند که طفل صغیرشان نمی تواند حوائج ضروری زندگی خود را تأمین کند، لذا آن محبت و مودت وادارشان می کند به این که در حفظ و حراست، و تغذیه، لباس، منزل، و تربیت او بکوشند، و اگر این رحمت نبود، نسل به کلی منقطع می شد، و هرگز نوع بشر دوام نمی یافت.

نظیر این مورد مودت و رحمتی است که در جامعه بزرگ شهری، و در میان افراد جامعه مشاهده می شود، یکی از افراد وقتی هم شهری خود را می بیند، با او انس می گیرد، و احساس محبت می کند، و به مسکینان و ناتوانان اهل شهر خود که نمی توانند به واجبات زندگی خود قیام کنند، ترحم می نماید.

و به طوری که از سیاق برمی آید مراد از «مودت و رحمت» در آیه همان مودت و رحمت خانوادگی است، هر چند که اطلاق آیه شامل دومی نیز می شود.

«لَايَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ چون وقتی قومی درباره اصول تکوینی خویش

بیندیشند که آن اصول مرد و زن را وادار کرده به این که تشکیل جامعه خانوادگی دهند، و نیز آن دورا به مودت و رحمت واداشت، و آن مودت و رحمت نیز اجتماع مدنی و شهری را پدید آورد، و چه آثاری بر این اجتماع مترتب شد، نوع بشری بقاء یافت، و زندگی دنیایی و آخرتی انسان به کمال رسید، آن وقت متوجه می شوند که چه آیات عجیبی در آن ها هست، و خدای تعالی چه تدابیری در امر این نوع از موجودات به کار برده، تدابیری که عقل را حیران و دهشت زده می کند.

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافُ اللَّسَانِ الَّذِي يَنْتَكُمُ وَاللَّوَانِ الَّذِي يَلْوَنَكُمُ...»؛ ظاهراً مراد از اختلاف لسانها، اختلاف واژه ها باشد، که یکی عربی، و یکی فارسی، و یکی اردو، و یکی چیز دیگر است، و نیز مراد از اختلاف الوان اختلاف نژادهای مختلف از نظر رنگ باشد که یکی سفید پوست، دیگری سیاه، یکی زرد پوست، و دیگری سرخ پوست است.

البته ممکن است اختلاف لسان شامل اختلاف در لهجه ها، و اختلاف آهنگ صداها نیز بشود، چون می بینیم که در يك زبان بین این شهر و آن شهر، و حتی این ده و ده مجاورش اختلاف در لهجه هست، هم چنان که اگر دقت شود خواهیم دید که تن صدای دو نفر مثل هم نیست، و هم چنین ممکن است اختلاف الوان شامل افراد از يك نژاد نیز بشود، چون اگر دقت شود دو نفر از يك نژاد رنگشان عین هم نیست، و این معنا از نظر علمای این فن مسلم است.

پس متفکرین و اهل بحث که پیرامون عالم کبیر بحث می کنند، در نظام خلقت، به آیاتی دقیق برمی خورند که دلالت می کند بر این که عالم صنع و ایجاد با

نظامی که در آن جاری است ممکن نیست پدید آید مگر از ناحیه خدا، و نیز ممکن نیست منتهی شود مگر به سوی او.

خوابیدن در شب، تلاش در روز، رعد و برق، فرو فرستادن باران و...

«وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ...»؛ کلمه «فضل» به معنای زیادتر از مقدار حاجت از هر چیز است، و بر «عطیه» نیز اطلاق می شود، چون صاحب عطا آن چه زاید بر مقدار حاجتش می باشد عطا می کند و مراد از این کلمه در آیه شریفه رزق است. و معنای "ابتغاء فضل" طلب رزق است.

و در این که انسان دارای قوای فعال خلق شده که او را وادار می کند به این که در جستجوی رزق باشد، و حوائج زندگی خود را به خاطر بقای خود تحصیل کند، از جای برخیزد، و تلاش کند و نیز در این که به سوی استراحت و سکون هدایت شده، تا به وسیله آن، خستگی تلاش خود را بر طرف نموده و تجدید و تجهیز قوا کند، و باز در این که شب و روز پشت سر هم قرار داده شده برای تلاش و برای این که خستگی هر روز را در شب همان روز بر طرف سازد، و باز در این که برای پدید آمدن شب و روز اوضاع جوی به وسیله زمین و خورشید پدید آمده، آیت ها و نشانه های سودمندی است برای کسی که دارای گوشی شنوا باشد، و در آن چه می شنود تعقل کند، و چون آن را حق دید پیروی نماید.

در کشاف گفته: «در آیه شریفه لف و نشر مرتب به کار رفته- که معنای آن در سایر مجلدات فارسی این کتاب گذشت- برای این که تقدیر آیه چنین است» و من آیاته منامکم و ابتغواکم من فضله باللیل و النهار- یکی از آیات او خواب شما، و کار و کسب شماست در شب و در روز، یعنی خوابتان در شب، و کار و کسبتان در روز»،

چیزی که هست جمله «بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» بین دو قرین «منامکم و ابتغاؤکم» فاصله شده، برای این که هر دو از جنس زمانند، و زمان و آن چه در زمان واقع می شود شیء واحد است، علاوه بر این خود لف، بر مسأله اتحاد کمک می کند.

احتمال هم دارد که لف و نشری در کار نباشد، و معنای آیه این باشد که: یکی از آیات خدا خواب شما در شب و روز، و کار و کسبتان در شب و روز است، و لیکن معنای اول روشن تر است، چون در قرآن کریم مکرر آمده، و بهترین معانی آن معنایی است که قرآن بر آن دلالت کند. (1)

و از آن چه گذشت معلوم شد که چرا در ذیل آیه فرمود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ»؛ «وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا، وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ ظاهراً کلمه «یریکم» که فعل است، در جای مصدر نشسته، برای این که باید می فرمود: یکی دیگر از آیات او نشان دادن برق به شما است، ولی فرموده یکی از آیات او این است که برق را به شما نشان می دهد، پس فعل «نشان می دهد» در جای «نشان دادن» نشسته، و به همین جهت نفرمود: «ان یریکم» هم چنان که در چند آیه قبل فرمود: «ان خلقکم» و «أَنْ خَلَقَ لَكُمْ» برای این که خود فعل، کار مصدر را کرده، و دیگر احتیاج به «ان» مصدریه نیست.

و نشستن فعل در جای مصدر از لغت های خوب عرب است، و مثل معروف در زبان ها را هم که می گویند: «تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه» نام معیدی را از دور بشنوی بهتر است از این که ببینی. بر همین لغت حمل می کنند، و می گویند معنایش این است که: شنیدنت بهتر از دیدنت مر او راست، و هیچ عیبی ندارد، که کلام

ص: 129

خدا را بر این معنا حمل کنیم، چون خدای تعالی در اول آیات مورد بحث تعبیرهای گوناگون کرده، يك جا بدون "أن" مصدریه آورده و فرموده «یریکم»، و يك جا با «ان» آورده و فرموده: «أَنْ تَقُومَ» يك جا خود مصدر را آورده و فرموده: «مناکم».

البته در خصوص کلمه «یریکم» احتمال هست که حرف «ان» مصدریه در آن حذف شده، و تقدیر «ان یریکم» باشد، مؤید این احتمال این است که بعضی (1)

کلمه مزبور را با نصب خوانده اند.

احتمال هم دارد از باب حذف مضاف باشد، و تقریر آن «و من آیاته آیه ان یریکم البرق؛ و یکی از آیات او آیت نشان دادن برق به شما است.» باشد، هم چنان که احتمال دارد تقدیر آن «و من آیاته آیه البرق» باشد، و جمله «يُرِيكُمْ الْبَرْقَ...» جمله استینافی باشد، و نیز احتمال دارد جمله «من آیاته» متعلق باشد به جمله «یریکم» و تقدیر کلام «یریکم من آیاته البرق» باشد، و نیز احتمال دارد «من آیاته» حال از «البرق» باشد و تقدیر کلام «و یریکم البرق حال کون البرق من آیاته» باشد، یعنی برق را به شما نشان می دهد، در حالی که برق یکی از آیات اوست.

این ها وجوه متفرقی است که خواننده خود به دوری آن ها از ذهن آگاه است، علاوه بر این بعضی از آن ها کلام را در این آیه از سیاق آیات سابق که نظیر همین آیه هستند خارج می سازد، مانند دو وجه اخیر.

و جمله «خَوْفًا وَ طَمَعًا» معنایش «خوفا من الصاعقه، و طمعا فی المطر؛ ترس از صاعقه و طمع به باران.» است، و تفسیر جمله «و يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» مکرر در این کتاب گذشت، و معنای جمله «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ

ص: 130

يَعْقِلُونَ» این است که: کسانی که اهل تعقل هستند، می فهمند که در این میان عنایتی به این نظام که سراپا مصلحت است می باشد، و پدید آمدن، صرفاً از باب تصادف و اتفاق نیست. (1)

در همین موضوع، قرآن می فرماید:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»؛ (2)

«او خدایی است که (همه) شما را از یک فرد آفرید؛ و همسرش را نیز از جنس او قرار داد، تا در کنار او بیاساید. سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت، که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می داد؛ و چون سنگین شد، هر دو از خداوند و پروردگار خود خواستند؛ اگر فرزند صالحی به ما دهی، از شاکران خواهیم بود!»

تفسیر

شرح آیات مربوط به خلقت انسان از نفس واحدة و نقض عهد والدین بعد از فرزند دار شدن

زمینه کلام در این آیات همان زمین های است که در سایر آیات این سوره بود، و آن عبارت بود از بیان میثاق های نوع انسانی و این که اغلب و اکثر افراد این نوع میثاق ها را شکستند.

ص: 131

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 16، ص: 250.

2- . اعراف / 189.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ...»؛ این دو آیه مثلی است که برای بنی آدم در رفتارشان و این که عهد ازلی خود را شکسته و به آیات خدا ظلم کردند زده شده است.

و معنای آن این است که «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ»؛ ای گروه بنی آدم خدای تعالی آن کسی است که شما را آفرید «مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»؛ از تن واحدی که پدرتان بود «وَ جَعَلَ مِنْهَا»؛ و از آن یعنی از نوع آن «رَوْجَهَا لَيْسَ كُنَّ إِلَيْهَا»؛ همسرش را آفرید تا آن مرد به داشتن آن همسر آرامش دل یابد «فَلَمَّا تَعَشَّاهَا»؛ پس وقتی با او در آمیخت - غشی به معنای جماع است - «حَمَلْتُ حَمَلًا خَفِيًّا»؛ بار سبکی که عبارت بود از نطفه برداشت «فمرت به» (و هم چنان این بار را داشت و با آن آمد و شد و نشست و برخاست می کرد تا آن که نطفه در رحمش رشد نموده به حد جنین رسید و سنگین شد، و همسر آدم احساس سنگینی آن را می کرد «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا»؛ پس وقتی سنگین شد الله را که پروردگارشان باشد بخواندند و با او عهد و پیمان بستند که «لَئِنْ آتَيْتَنَا»؛ اگر روزی کنی ما را فرزندی «صالحاً» صالح برای زندگی و بقاء به این که فرزندی تام الخلقه و بی عیب و آفت باشد - چون در هنگام فرزنددار شدن و روزهای ولادت فرزند آرزوی انسان این است - نه این که صالح دینی باشد «لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»؛ در این صورت از شکرگزاران خواهیم بود، نعمت را اظهار می کنیم، و در امور خود از هر چیز به سویت منقطع می شویم، و به هیچ سببی جز تو ننگرئیده و به هیچ چیز جز تو دست نمی آویزیم.

«فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا»؛ پس وقتی خداوند آن فرزند دل خواهشان را به ایشان داد، و او را انسانی تام الخلقه و صالح برای بقاء قرار داد و به وسیله او چشم آن دو را روشن

کرد، پدر و مادر «جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا»؛ در فرزنددار شدن خود برای خدا شريك قرار دادند، و جهتش این بود که علاقه و شفقت به آن فرزند ایشان را وادار کرد تا به هر سببی غیر خدا دست آویخته، و در برابر هر چیزی غیر خدا خاضع شوند، با این که با خدا شرط کرده بودند که از شاکرین او باشند، و نعمت او و ربوبیتش را کفران نکنند، لیکن عهد خود را شکستند، و شرط خود را نادیده گرفتند.

و جز آن کسانی که خداوند به ایشان رحم کرده همه مردم این طورند، یعنی همه همت و نیروی خود را صرف تقض عهد و خلف وعده و شکستن عهدی می کنند که با خدا بسته اند «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ».

در این قصه چند احتمال است، اول این که منظور بیان حال ابوین از نوع بشر در موقع فرزنددار شدن و بیان هم، بیان عام نوعی باشد، چون تمامی انسان هایی که می آیند و می روند همه مولود پدر و مادری هستند، پس می توان گفت که کثرت این نوع، نتیجه توالد پدر و مادر است، هم چنان که فرموده: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ» (1).

شريك قائل شدن برای خدا، شرح حال نوع بشر

داستان شريك قائل شدن برای خدا بعد از فرزند دار شدن، مربوط به آدم و حوا نیست؛ بلکه شرح حال نوع بشر است و غالباً حال پدر و مادر مخصوصاً با در نظر گرفتن این که نسبت به فرزندشان محبت و شفقت دارند این طور است که طبعاً در امر فرزندشان متوجه و منقطع به سوی خدا می شوند، هر چند خودشان

ص: 133

1- «هان ای مردم ما شما را از نر و ماده ای آفریدیم و اینطور به صورت نژادها و قبائل مختلف در آوردیم.» (حجرات / 13)

به تفصیل توجه و انقطاع خود التفات نداشته باشند، عیناً نظیر دریانوردی هستند که در هنگام طوفان و تلاطم دریا و آن جا که امواج با سرنوشت او بازی می کند تمام توجهش معطوف به پروردگارش می شود، هر چند تا آن روز پروردگاری را بندگی نکرده باشد، و خودش هم نفهمد که الآن دلش به کجا تکیه دارد، چون این حالت قلبی و درونی است که خواه ناخواه با توجه و بی توجه به انسان دست می دهد.

پدر و مادر نیز نسبت به فرزند همین حال را دارند، و از سویدای دل منقطع به سوی پروردگارشان هستند، و چنین زبانه‌حالی دارند که «پروردگارا اگر به ما فرزندی صالح و مطابق دل خواهمان روزی کنی البته از شکرگزارانت خواهیم شد» و وقتی خداوند این خواسته درونی ایشان را مستجاب می کند و فرزند صالحی به ایشان ارزانی می دارد همین پدر و مادر در امر این فرزند برای خدا شریک قائل شده و در حفظ و تربیت او به هر دست آویزی دست زده و به هر پناهگاهی پناهنده می شوند.

مؤید این معنایی که برای آیه کریم ذیل خود آیه است که می فرماید: «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ چون اگر مقصود از «نفس» و «زوج آن» - که در صدر آیه بود- دو نفر معین از افراد انسان مثلاً از قبیل آدم و حوا باشد حق کلام این بود که در ذیل آیه بفرماید: «فتعالی الله عما اشركا» و یا بفرماید: «عن شرکهما»، پس بزرگ تر است خدا از آن چیزی که آن دو برای خدا شریک گرفتند و یا بزرگ تر است از شرکی که آن دو ورزیدند؛ «و چون به صیغه جمع آورد معلوم می شود آیه راجع به سرگذشت آدم و حوا نیست؛ بلکه راجع به شرح حال نوع انسانی است.

علاوه بر این، خدای تعالی بعد از آیه مورد بحث آیات دیگری قرار داده که

همه شرك را مذمت و مشركين را توبيخ می کند، و مخصوصاً ظاهر از آن ها این است که منظور از شرك در آن ها پرستیدن غیر خدا است، و حاشا که آدم صفی الله غیر خدا را پرستیده باشد، با این که خداوند خودش تصریح کرده به این که آدم را برگزیده و هدایت فرموده، و نیز خودش تصریح کرده به این که هر که او هدایت کند دیگر گمراهی در او راه ندارد، و چه گمراهی بالاتر از پرستیدن غیر خدا است؟

خداوند متعال يك جا فرموده: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى»؛ (1) و جای دیگری می فرماید: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ»؛ (2) و يك جا هم می فرماید: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ (3).

از این آیات به خوبی استفاده می شود که به هیچ وجه ضلالت و پرستیدن غیر خدا را نمی شود به آدم نسبت داد هر چند آدم را پیغمبر هم ندانیم و یا درباره پیغمبران قائل به عصمت نباشیم.

تا این جا گفتگوی ما در این بود که آیه راجع به داستان دو فرد از افراد بشر به نام آدم و حوا نبوده؛ بلکه راجع به شرح حال نوع بشر است، حالا می گوئیم ممکن هم هست آیه را مربوط به داستان شخصی آن دو گرفت و لیکن به این بیان که مقصود از این که فرمود: «برای خدا شرکاء گرفتند» این است که سرگرم تربیت فرزند خود شده و درباره او به تدبیر اسباب و عوامل پرداخته، و همین معنا ایشان را از خلوص در بعضی از توجهات که به پروردگار خود داشتند باز داشت.

ص: 135

1- «پس پروردگارش او را برگزید، و بازگشتش را پذیرفت و او را هدایت کرد.» (طه / 122)

2- «و کسی که خدا او را هدایت کند پس او است هدایت یافته.» (اسرى / 97)

3- «کیست گمراه تر از کسی که غیر خدا کسی را می خواند که تا روز قیامت هر چه از او بخواهد او برآورده نمی کند.» (احقاف / 5)

بررسی این احتمال که آیات مذکوره درباره آدم و حوا باشد و اشکال وارد بر آن

و این احتمال را جمله «لَنْكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» هم که حکایت کلام آن دو است تأیید می کند، توضیح این که در تفسیر اوائل این سوره در ذیل جمله «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ...»، گفته شد که «شاکرین» در عرف قرآن «مخلصون» - به فتح لام- هستند که ابلیس راهی برای اغوای ایشان نداشته و غفلت در دل ایشان رخنه نمی کند، پس عتابی که در جمله «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» به آن دو شده به خاطر شرک یعنی اشتغال به غیر خدا از قبیل اسباب هستی، و باز ماندن از اخلاص در توجه به خدا است. لیکن يك اشکال در این احتمال باقی می ماند، و آن این است که اگر مقصود این بود چرا جمله فوق را به صورت جمع آورده و علاوه، بعد از آیه مورد بحث هم صحبت را کشانید به توییح از شرکی که ظاهرش پرستش غیر خدا است.

این دو اشکال را بعضی از مفسرین چنین جواب داده اند. این آیه در این که اول درباره خصوص آدم صحبت کرده و در آخر بیان را عمومی کرده است عکس آیه «هُوَ الَّذِي يُسَبِّحُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ»؛ (1) می باشد؛ زیرا اول، خطاب را به عامه مردم متوجه نموده و دربار هرگرداندن ایشان در خشکی و تری صحبت کرده و در آخر خطاب را مختص دریانوردان کرده است.

آیه مورد بحث هم اول خصوص داستان آدم و همسرش را ذکر کرده و مقصودش از جمله «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» تنها آن دو بوده و

ص: 136

1- «او آن کسی است که شما را در خشکی و دریا می گرداند، تا آنجا که در کشتی قرار می گیرید، و کشتی ها با وزش بادهای مطبوع، ایشان را به راه می اندازد.» (یونس / 22)

لیکن بعد از تمام شدن داستان آن دو خصوصاً مشرکین از بنی آدم را که از خدا فرزند خواسته و سپس به وی شرک ورزیده اند منظور کرده است تا بفهماند هر دو نفری از بنی آدم که فرزنددار می شوند حالشان چنین است که عهد می بندند و سپس آن را نقض می کنند.

و لیکن این تشبیه صحیح نیست، برای این که اگر بیان در آیه «هُوَ الَّذِي يُسَبِّحُكُمْ...» نخست عام بوده و در آخر خاص شده قرینه قطعیه ای در آن بوده که دلالت بر مقصود نموده و از اشتباه جلوگیری می نماید، بخلاف عمومی شدن تدریجی بیان خاص در آیه مورد بحث که چون باعث اشتباه است نمی توان کلام بلیغی آن هم مانند قرآن را حمل بر آن کرد، مگر این که بگوییم در این آیه نیز قرینه هست، و آن جمله «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» و سایر آیات بعد از آن است.

و به هر حال این وجه در حقیقت مثل این است که از دو وجه اول استفاده شده و مفسر مزبور صدر آیه را حمل بر وجه ثانی کرده و ذیل آن را حمل بر وجه اول نموده است (و یک وجه جداگانه ای نیست).

و چه بسا اعتراض سابق ما (عمومی شدن تدریجی بیان خاص بدون قرینه) بدین صورت دفع شود که در آیه شریفه حذف و ایصال و تقدیر به کار رفته و تقدیر آن چنین بوده: «فلما آتاهما جعل اولادهما له شركاء؛ پس وقتی خداوند به آدم و حوا فرزند داد اولاد آن دو برای خدا شریک قرار دادند.» سپس مضاف (اولاد) حذف شده و مضاف الیه که همان ضمیر تشبیه مستفاد از کلمه «جعلاً» باشد به جای مضاف قرار گرفته، و لیکن دلیلی بر این حذف و ایصال و تقدیر نیست.

و چه بسا بعضی از مفسرین که ملتزم به اشکال شده و تسلیم شده اند به

این که منظور همان آدم و حوا هستند که به خدا شرك ورزیدند، و این التزامشان به خاطر این است که خواسته اند به روایاتی که از بعضیها نقل شده عمل کرده باشند، غافل از این که این روایات جعلی و مخالف با قرآن است، و به همین جهت نمی توان به امثال آن ها عمل کرد.

«أَيُّ شَيْءٍ كُنَّا مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلِقُونَ...»؛ هر چند صدر آیات احتمال دارد که شرك در آن، عبارت از پرستش بت ها و یا غیر خدا چیزهای دیگری باشد که اعتماد بر آن ها نوعی شرك است، و لیکن ذیل آن ظاهر در این است که منظور شرك به صنم و آلهه متخذه از جمادات است، چون می فرماید: این بت ها قدرت ندارند که خودشان را و پرستش کنندگان خود را یاری کنند، و دعا کردن و نکردن ایشان را نمی فهمند.

«إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ... يَسْتَمْعُونَ بِهَا...»؛ در این آیه به مضمون آیات سه گانه قبل احتجاج نموده و معنایش این است که اگر گفتیم: «این بت ها مخلوقند و قدرت بر هیچ کاری ندارند، چون خودشان مثل شما بندگان هستند، همان طور که شما مخلوقید و تدبیر امورتان به دست غیر است هم چنین آن بت ها" دلیلش این است که اگر شما آن ها را بخوانید دعایتان را مستجاب نمی کنند، بخوانید آن ها را اگر راست می گوید که بت ها علم و قدرت دارند، گر چه مشرکین صریحاً ادعای علم و قدرت برای بت ها نکرده اند، و لیکن ادعاهای دیگر کرده اند که دلالت می کند بر چنین اعتقادی در ایشان و چطور مستجاب می کنند و حال آن که دست و پایی که شما برای آن ها تراشیده اید حرکت نداشته نه آن از خود قدرتی نشان می دهد و نه این راه می رود، و نه چشمی که برایشان درست کرده اید

می بیند، و نه گوشی که برای آن ها ساخته اید می شنود، البته این را هم باید تذکر دهیم که در این آیات به جماد هم اطلاق «عبد» شده است.

﴿قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ...﴾؛ سپس دستور می دهد تا به منظور تحدی و واداشتن به اظهار عجز، ایشان را تحریک کند به این که از خدایان خود یاری بطلبند، تا بدین وسیله راه و روش خودش را از راه آنان جدا و متمایز سازد، و بفهماند که پروردگار او آن خدایی است که تمام علم و قدرت از او است و خدایان ایشان دارای هیچ علمی نیستند تا به وسیله آن راه به جایی ببرند، و هیچ قدرتی ندارند تا آن را در یاری ایشان اعمال کنند.

لذا فرمود: به ایشان بگو خدایان خود را بخوانید تا شما را یاری کنند آن گاه با کمک آن ها با من کید و دشمنی نموده و به هیچ وجه مرا مهلت ندهید؛ زیرا پروردگارم مرا یاری نموده و کید شما را از من دفع می کند، چون او کسی است که کتاب نازل کرده تا بشر را هدایت کند، و او خودش کار مردم صالح را می کند و نصرتشان می دهد، او همان کسی است که فرموده: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ»؛ (1) و من از همان مردمم، پس قطعاً مرا یاری خواهد کرد، بخلاف خدایان شما که هیچ قدرتی بر یاری شما و حتی بر یاری خود نداشته، نه می شنوند و نه می بینند، پس آن ها علم و قدرتی ندارند.

و در این آیات به رسول خدا دستور می دهد به آن ها خبر دهد که وی از صالحین است، و در هیچ موردی که قرآن از صالح بودن پیغمبری خبر می دهد

ص: 139

سابقه ندارد که چنین بیانی را در صلاح پیغمبری غیر از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به کار برده باشد.

در این آیات علیه اصنام و پرستش کنندگان آن ها تحدی شده هم چنان که غیر آن جناب از سایر انبیاء(علیهم السلام) نیز این تحدی را کرده اند.

بحث روایتی

در کتاب عیون به سند خود از ابی الصلت هروی از حضرت رضا(علیه السلام) روایت کرده که در ضمن حدیثی مأمون از حضرتش سؤال کرد که معنای آیه «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا» چیست؟ حضرت در جوابش فرمود: حوا برای آدم پانصد شکم فرزند آورد و در هر شکم یک پسر زائید و یک دختر، و آدم و حوا با خدا عهد کرده و از او درخواست کرده بودند که «لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»؛ «اگر فرزند صالحی به ما ارزانی بداری البته از شکرگزاران خواهیم بود»، «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا»؛ «و وقتی که فرزندی صحیح الخلقه و سالم از آفت و مرض به ایشان ارزانی داشت» این فرزندان در هر شکم دو صنف یعنی پسر و دختر به دنیا می آمدند، و «فِيمَا آتَاهُمَا» در میان این فرزندی که خدا به آن دو می داد دو صنف از ایشان «جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ» برای خدا شریک قائل شدند، و مانند پدر و مادرشان شکر خدا را نکردند: «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»، پس بزرگ تر است خدا از آن چه که ایشان برای او شریک گرفتند.

مأمون وقتی این بیان را شنید گفت: من شهادت می دهم که تو حقاً فرزند رسول خدایی (1).

ص: 140

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا(علیه السلام)، ج 1، ص: 156.

مؤلف: برگشت این روایت به یکی از جوهی است که قبلاً در دفع اشکال وارد بر آیه ایراد شد، و البته تعدادی روایت در تفسیر این آیه از سمرة بن جندب و ابی و زید و ابن عباس نقل شده، و در آن ها دارد آدم و حوا هر چه فرزند برایشان متولد می شد نمی ماند، شیطان به ایشان و یا تنها به حوا گفت: این دفعه اسم فرزندت را "عبد الحارث" نام بگذار تا برایت بماند- و حارث اسم شیطان بود در آن موقعی که در آسمان زندگی می کرد- و در بعضی از این روایات دارد که گفت: اسمش را "عبد الشمس"- بنده آفتاب- بگذار، و در بعضی دیگر دارد که وی حوا را تهدید کرد که اگر اسم او را عبد الحارث و یا عبد الشمس نگذارد در شکم بعدی بچه شتر و یا گوساله و یا چارپای دیگری خواهد زائید، و با او شرط کرد که اگر این اسامی را انتخاب کند بچه در شکمش انسانی تام الخلقه خواهد بود، و لیکن این احادیث همه جعلی و از دسیسه هایی است که اسرائیلی ها در روایات ما کرده اند.

و در مجمع البیان (1)

از تفسیر عیاشی (2)

از معصومین (علیهم السلام) روایت شده که فرموده اند: «شرك ایشان ترك در اطاعت بود نه شرك در معصیت» و ظاهر این روایت این است که جاری مجرای همان احادیث موضوعه است و حال این هم حال همان ها است، برای این که مگر اطاعت با عبادت فرق دارد، آن هم اطاعت و عبادت ابلیس که خدای تعالی در باره اش فرموده: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي».

و با همه این احوال بعضی از مفسرین این احادیث را قبول کرده و گفته اند

ص: 141

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 4، ص: 510.

2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 2، ص: 43.

روایات مزبور بیش تر از این دلالت ندارد که آدم و حوا در صرف اسم شرك ورزیده اند و این نه کفر است و نه معصیت، و این وجه را طبری هم قبول کرده. (1)

13. نقش خوش بینی، در استحکام بنیان خانواده

اشاره

یکی از اموری که موجب تفرقه و جدائی بین زن و شوهر می شود بد بینی و سوء ظن است.

قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ»؛ (2) «ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها پرهیزید، چرا که بعضی از گمان ها گناه است؛ و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ يك از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است!»

تفسیر

مقصود از «اجتناب از ظن» و مفاد قید «کثیرا» در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ...»:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...»؛ مراد از

ص: 142

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمداقبر، ج 8، ص: 488.

2- حجرات / 12.

ظنی که در این آیه مسلمین مأمور به اجتناب از آن شده اند، ظن سوء است، و گر نه ظن خیر که بسیار خوب است، و به آن سفارش هم شده، هم چنان که از آیه «لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا»؛ (1) هم استفاده می شود.

و مراد از «اجتناب از ظن» اجتناب از خود ظن نیست، چون ظن، خود نوعی ادراک نفسانی است، و در دل باز است، ناگهان ظنی در آن وارد می شود و آدمی نمی تواند برای نفس و دل خود دری بسازد، تا از ورود ظن بد جلوگیری کند، پس نهی کردن از خود ظن صحیح نیست. بله، مگر آن که از پاره ای مقدمات اختیاری آن نهی کند، پس منظور آیه مورد بحث نهی از پذیرفتن ظن بد است، می خواهد بفرماید: اگر درباره کسی ظن بدی به دلت وارد شد آن را نپذیر و به آن ترتیب اثر مده.

و بنا بر این، پس این که فرمود بعضی از ظن ها گناه است، باز خود ظن را نمی گوید (چون ظن به تنهایی چه خوش و چه بدش گناه نیست، برای این که گفتیم اختیاری نیست)؛ بلکه ترتیب اثر دادن به آن است که در بعضی موارد گناه است، (مثل این که نزد تو از کسی بدگویی کنند، و تو دچار سوء ظن به او شوی و این سوء ظن را بپذیری، و در مقام ترتیب اثر دادن بر آمده او را توهین کنی، و یا همان نسبت را که شنیده ای به او بدهی و یا اثر عملی دیگری بر مظنه ات بار کنی که همه این ها آثاری است بد و گناه و حرام).

و مراد از این که فرمود «كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ» با در نظر گرفتن این که کلمه «کثیرا» را نکره آورده، تا دلالت کند بر این که ظن گناه فی نفسه زیاد است، نه با مقایسه

ص: 143

1- «چرا مؤمنین و مؤمنات وقتی تهمت ها را می شنوند به یکدیگر حسن ظن نمی ورزند.» (نور / 12)

با سایر مصادیق ظن که همان بعض ظنی است که فرموده گناه است-، پس ظن گناه فی نفسه زیاد است، هر چند که بعضی، از مطلق ظن است، و نسبت به مطلق ظن اندک است.

ممکن هم هست که مراد اعم از خصوص ظن گناه باشد، مثلاً خواسته باشد بفرماید از بسیاری از مظنه ها اجتناب کنید، چه آن هایی که می دانید گناه است، و چه آن هایی که نمی دانید تا در نتیجه یقین کنید که از ظن گناه اجتناب کرده اید، که در این صورت امر به اجتناب از بسیاری از ظن ها، امری احتیاطی خواهد بود، (مثل این که بگوییم از مالهایی که نمی دانی حلال است اجتناب کن، چه از آن هایی که می دانی حرام است، و چه از آن ها که نمی دانی حرام است یا حلال، تا در نتیجه یقین کنی که از مال حرام دوری جسته ای).

نهی از تجسس عیوب دیگران و از غیبت کردن و بیان مفسده غیبت و تجسس

«وَلَا تَجَسَّسُوا»؛ کلمه «تجسس» - با جیم- به معنای پی گیری و تفحص از امور مردم است، اموری که مردم عنایت دارند پنهان بماند و تو آن ها را پی گیری کنی تا خبردار شوی.

کلمه «تجسس» - با حاء بی نقطه- نیز همین معنا را می دهد، با این تفاوت که تجسس- با جیم- در شر استعمال می شود، و تجسس- با حاء- در خیر به کار می رود، و به همین جهت بعضی (1) گفته اند: معنای آیه این است که: دنبال عیوب

ص: 144

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص: 137.

مسلمانان را نگیرید، و در این مقام بر نیاید که اموری را که صاحبانش می خواهند پوشیده بماند تو آن ها را فاش سازی.

«وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضاً أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ»؛ کلمه «غیبت» - به طوری که در مجمع البیان (1) معنا کرده - عبارت است از این که در غیاب کسی عیبی از او بگویی که حکمت و وجدان بیدار تو را از آن نهی کند. البته فقهاء این کلمه را به خاطر اختلافی که در مصداقیش از حیث وسعت دارد، به عبارتهای مختلفی تفسیر کرده اند که برگشت همه آن عبارتها به این است که در غیاب کسی درباره او چیزی بگویی که اگر بشنود ناراحت شود. و به همین جهت بدگویی دنبال سرفردی که تظاهر به فسق می کند را جزء غیبت نشمرده اند (چون اگر بشنود که دنبال سرش چنین گفته اند ناراحت نمی شود).

و شارع اسلام از این جهت از غیبت نهی فرموده که: غیبت اجزای مجتمع بشری را یکی، پس از دیگری فاسد می سازد، و از صلاحیت داشتن آن آثار صالحی که از هر کسی توقعش می رود ساقط می کند، و آن آثار صالح عبارت است از این که هر فرد از افراد جامعه با فرد دیگر بیامیزد و در کمال اطمینان خاطر و سلامتی از هر خطری با او یکی شود، و ترسی از ناحیه او به دل راه ندهد، و او را انسانی عادل و صحیح بداند، و در نتیجه با او مانوس شود. نه این که از دیدن او بیزار باشد و او را فردی پلید بشمارد. در این هنگام است که از تك تك افراد جامعه آثاری صالح عاید جامعه می گردد، و جامعه عینا مانند يك تن واحد متشکل می شود. و اما اگر در اثر غیبت و بدگویی از او بدش بیاید و او را مردی معیوب بیندارد، به همین مقدار

ص: 145

1- . همان.

با او قطع رابطه می کند، و این قطع رابطه را هر چند اندک باشد، وقتی در بین همه افراد جامعه در نظر بگیریم، آن وقت می فهمیم که چه خسارت بزرگی به ما وارد آمده، پس در حقیقت عمل غیبت و این بلای جامعه سوز به منزله خوره ای است که در بدن شخص راه یابد، و اعضای او را یکی، پس از دیگری بخورد، تا جایی که به کلی رشته حیاتش را قطع سازد.

و انسان که از روز ازل به حکم ضرورت، اجتماع تشکیل داد، برای این تشکیل داد که یک زندگی اجتماعی داشته باشد، و در اجتماع دارای منزلتی شایسته و صالح باشد، منزلتی که به خاطر آن دیگران با او بیامیزند، و او با دیگران بیامیزد، و از خیر دیگران بهره مند، و دیگران از خیر او برخوردار شوند. و غیبت عامل مؤثری است برای این که او را از این منزلت ساقط کند و این هویت را از او بگیرد. در آغاز یک فرد را از عدد مجتمع صالح کم کند، و سپس فرد دوم و سوم را، تا آن جا که در اثر شیوع غیبت تمامی افراد جامعه از صلاحیت زندگی اجتماعی ساقط شوند، و صلاح جامعه به فساد مبدل گردد، و آن وقت دیگر افراد جامعه با هم انس نگیرند، و از یکدیگر ایمن نباشند، و به یکدیگر اعتماد نکنند، آن وقت است که دواء که همان تشکیل جامعه از روز نخست بود، به صورت دردی بی دواء درمی آید.

پس غیبت در حقیقت ابطال هویت و شخصیت اجتماعی افرادی است که خودشان از جریان اطلاعی ندارند و خبر ندارند که دنبال سرشان چه چیزهایی می گویند، و اگر خبر داشته باشند و از خطری که این کار برایشان دارد اطلاع داشته باشند از آن احتراز می جویند و نمی گذارند پرده ای را که خدا بر روی عیوبشان انداخته به دست دیگران پاره شود، چون خدای سبحان این پرده پوشی ها را بدین منظور

کرده که حکم فطری بشر اجراء گردد، یعنی این که فطرت بشر او را وامی داشت تا به زندگی اجتماعی تن در دهد، این غرض حاصل بشود، و افراد بشر دور هم جمع شوند، با یکدیگر تعاون و معاضدت داشته باشند، و گر نه اگر این پرده پوشی خدای تعالی نبود، با در نظر گرفتن این که هیچ انسانی منزله از تمامی عیوب نیست، هرگز اجتماعی تشکیل نمی شد.

و جمله «أَيُّجِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ»؛ در ضمن مثالی به همین حقیقت اشاره می کند. در این جمله نخست استفهام انکاری به کار برده، و حب منفی را به «احد» یعنی یکی از مسلمانان نسبت داده، و نه به بعضی از مسلمانان، یعنی فرموده: «أَيُّجِبُّ بَعْضَكُمْ» و یا تعبیری دیگر تا مشمول نفی واضح تر شود. و باز به همین منظور نفی مذکور را با جمله «كَرِهْتُمُوهُ» تأکید فرمود، و با این که می توانست همین کراهت را به احد نسبت داده بفرماید «فَكَرِهَهُ».

و حاصل معنای آیه این است که: غیبت کردن مؤمن به منزله آن است که يك انسانی گوشت برادر خود را در حالی که او مرده است بخورد. حال چرا فرمود گوشت برادرش؟ برای این که مؤمن برادر او است، چون از افراد جامعه اسلامی است که از مؤمنین تشکیل یافته، و خدای تعالی فرموده: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»؛ و چرا او را مرده خواند؟ برای این که آن مؤمن، بی خبر از این است که دارند از او غیبت می کنند. و این که فرمود «فَكَرِهْتُمُوهُ» و فرمود «فَتَكْرِهُونَهُ»، اشعار دارد به این که کراهت شما امری است ثابت و محقق، و هیچ شکی در این نیست که شما هرگز راضی نمی شوید يك انسانی را که برادر شما است و مرده است، بخورید، پس همان طور که این کار مورد کراهت و نفرت شما است، باید غیبت کردن برادر مؤمنان، و

بدگویی در دنبال سر او نیز مورد نفرت شما باشد، چون این هم در معنای خوردن برادر مرده شما است.

این را نیز بدان که همین تعلیلی که در جمله «أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ...» برای حرمت غیبت آمده، تعلیل برای حرمت تجسس نیز هست، چون فرق غیبت با تجسس تنها در این است که غیبت اظهار عیب مسلمانی است برای دیگران - چه این که عیش را خود ما دیده باشیم و چه این که از کسی شنیده باشیم - و تجسس عبارت است از این که به وسیله ای علم و آگاهی به عیب او پیدا کنیم، ولی در این که هر دو عیب جویی است مشترکند، در هر دو می خواهیم عیبی پوشیده بر ملا شود. در تجسس برای خود ما بر ملا شود، و در غیبت برای دیگران. و به همین جهت بعید نیست که جمله «أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا...» تعلیل باشد برای هر دو جمله، یعنی هم جمله «وَلَا تَجَسَّسُوا» و هم جمله «وَلَا يَغْتَابَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا».

این را هم باید دانست که در این کلام اشعار و یا دلالتی هست بر این که حرمت غیبت تنها درباره مسلمان است، به قرینه این که در تعلیل آن عبارت «لَحْمَ أَخِيهِ» را آورده، و ما می دانیم که اخوت تنها در بین مؤمنین است.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ»؛ ظاهر این عبارت این است که عطف باشد بر جمله «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ». البته این ظهور در صورتی است که مراد از تقوی، اجتناب از همین گناہانی باشد که قبلاً مرتکب شده بودند، و بعد از نزول این دستور از آن توبه کنند، آن وقت معنای «إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» این می شود که:

خدا بسیار پذیرای توبه است، و نسبت به بندگان تائب که به وی پناهنده می شوند مهربان است.

و اما اگر مراد از تقوی اجتناب و پرهیز از مطلق گناهان باشد- هر چند که تاکنون مرتکب آن نشده باشند- آن وقت مراد از جمله «إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» این می شود که: خدا بسیار به بندگان با تقوایش مراجعه نموده در صدد هدایت بیش تر آنان برمی آید، و هر لحظه با فراهم کردن اسباب، آنان را از این که در مهلکه های شقاوت قرار گیرند، حفظ می کند، و نسبت به ایشان مهربان است.

و این که گفتیم دو احتمال دارد، بدین جهت است که توبه از جانب خدا دو گونه است: یک توبه خدا قبل از توبه بنده است، و آن به این است که به بنده خود رجوع نموده، او را موفق به توبه می نماید، هم چنان که فرموده: «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا»؛ (1) و یک توبه دیگرش بعد از توبه بنده است، یعنی وقتی بنده اش توبه کرد، دوباره به او رجوع می کند تا او را بیامرزد و توبه اش را بپذیرد، هم چنان که فرموده: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ» (2). (3)

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»؛ (4) «آن ها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی پایه پیروی می کنند با این که «گمان» هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند!»

ص: 149

1- «سپس به ایشان مراجعه می کند تا ایشان توبه کنند.» (توبه / 118)

2- «پس هر کس بعد از ظلم و گناهِش توبه کند و خود را اصلاح نماید خدا هم به او برمی گردد، و توبه اش می پذیرد.» (مائده / 39)

3- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 18، ص: 484.

4- نجم / 28.

کلمه «علم» به معنای تصدیقی است صد در صد که مانع از تصدیق به ضدش باشد، به خلاف کلمه «ظن» که به معنای تصدیق مثلاً شصت درصد است، که چهل درصد احتمال خلاف آن نیز هست، که این چهل درصد و یا کم تر را وهم می گویند (و اما احتمالی که با احتمال مخالفش پنجاه، پنجاه باشد شك و تردید است)، و اعتقاد به زن بودن فرشتگان همان طور که برای مشرکین معلوم و تصدیقی صد درصد نیست، هم چنین مظنون و شصت درصد هم نیست؛ زیرا ده درصد اضافی دلیل می خواهد، که نداشتند، ولی از آن جایی که این اعتقاد موافق با هوای نفسشان بوده همین هوای نفس آن را در دل هایشان رسوخ داده، و زینت داده بود و همین باعث شد که متوجه خلاف آن نشوند و هر قدر احتمال خلاف آن به ایشان گوشزد شود از آن اعراض کنند و به همان چیزی که دوست می داشتند بچسبند، و به همین جهت قرآن کریم آن را ظن نامیده و گرنه (اگر به واقع مطلب بنگری اعتقاد به شرك اصلاً اعتقاد نیست، نه تنها علم و احتمال صد در صد نیست، و نه تنها مظنه و احتمال شصت درصد و بالاتر نیست، و نه تنها احتمال مساوی یعنی شك نیست، و نه تنها احتمال مرجوح یعنی وهم و چهل درصد و پائین تر نیست؛ بلکه فقط و فقط) تصویری است بدون تصدیق.

با این بیان درستی گفتار آن مفسر(1)

که گفته: ظن در این آیه و در آیه سابق که می فرمود: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ» به معنای توهم است نه اعتقاد راجح، روشن می شود. و گفتار خود را به آن چه از کلام راغب به دست می آید تأیید

ص: 150

کرده است، چون راغب گفته: بسیار می شود که کلمه «ظن» بر توهم هم اطلاق می شود(1).

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»؛ کلمه «حق» به معنی واقعیت هر چیز است، و همه می دانیم که واقعیت هر چیزی جز به علم یعنی اعتقاد مانع از تقيض، و یا به عبارت دیگر احتمال صد در صد درك نمی شود، و غیر علم که یا ظن است و یا شك و یا وهم، واقعیت چیزی را نشان نمی دهد، پس هیچ مجوزی نیست که انسان در درك حقایق به آن اعتماد کند، خدای تعالی هم فرموده: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»(2).

و اما این که در احکام عملی دینی به مظنه عمل می کنیم، از این جهت است که در خصوص این مورد دلیلی از ناحیه شارع رسیده، که اطلاق آیه شریفه را مقید کرده، از خصوص این يك مورد گذشته در هیچ يك از امور اعتقادی نمی توانیم ظن را پیروی کنیم، چون اطلاق آیه در آن باره محفوظ است.

بعضی(3)

از مفسرین گفته اند: این که در آیه مورد بحث به جای اکتفاء به ضمیر، اسم ظاهر را آورده، و با این که می توانست بفرماید: «انه لا یغنی من الحق شیئاً» دو باره کلمه «ظن» را آورده برای این بود که جمله مذکور به عنوان مثلی آورده شود(4).

ص: 151

1- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ماده «ظن».

2- «چیزی را که علم بدان نداری پیروی مکن.» (اسری / 36)

3- آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 27، ص: 59.

4- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 19، ص: 65.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ دَخَلَ مَوْضِعًا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهْمَةِ فَاتُّهِمَ لَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ؛ (1)»

هرکس مواظبت نکند و داخل شود در موقعیتی که موضع تهمت است و به او تهمت زده شود، جز خود، کسی را ملامت نکند.»

و در شرح ابن ابی الحدید آمده است: امام علی (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ؛ (2)»

هر کس خود را در موضع تهمت قرار دهد، پس ملامت نکند کسانی را که به او سوء ظن برند.»

«رَأَى بَعْضَ الصَّحَابَةِ رَسُولَ اللَّهِ صَ وَأَقْفًا فِي دَرْبِ مَنْ دَرُوبِ الْمَدِينَةِ وَ مَعَهُ امْرَأَةٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ فَلَمَّا جَاوَزَهُ نَادَاهُ فَقَالَ هَذِهِ زَوْجَتِي فَلَانَةٌ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ فِيكَ يَظُنُّ فَقَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ؛ پیامبر با همسر خود نزدیک یکی از درهای مدینه ایستاده بودند که یکی از صحابه از آن جا گذر کرد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) سلام کرد، حضرت جواب دادند و سپس فرمودند: این خانم همسر فلانی می باشد، آن صحابی گفت یا رسول الله مگر به شما هم کسی سوء ظن می برد، حضرت فرمودند: شیطان مثل خون در رگهای انسان جریان می یابد.»

امام صادق (علیه السلام) از قول پدر بزرگوارشان فرمودند:

«مَنْ يَصْحَبُ صَاحِبَ السَّوِّءِ لَا يَسْلَمُ وَ مَنْ يَدْخُلُ مَدَاخِلَ السَّوِّءِ يُتَّهِمُ وَ مَنْ لَا

ص: 152

1- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، آمالی، ص: 497.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ص: 159.

يَمْلِكُ لِسَانَهُ يَنْدَمُ (1)؛ (2) کسی که همنشین افراد ناصالح شود سالم نمی ماند، و کسی که در مواضع بد وارد شود، متهم می شود، و کسی که زبانش را کنترل نکند پشیمان می شود.»

15. ارتباط و تعاملات شایسته و تداوم زناشویی سالم

اشاره

بدیهی است زندگی مشترک زن و شوهر باتوجه به سلائق متفاوت و مشکلات متعدد، نیازمند به صبوری و رفتار شایسته و با کرامت دارد.

قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُوهُنَّ لَوْ هُنَّ لَمَّوْهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا»؛ (3) «ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آن ها)، ارث ببرید! و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آن چه را به آن ها داده اید (از مهر)، تملک کنید! مگر این که آن ها عمل زشت آشکاری انجام دهند. و با آنان، به طور شایسته رفتار کنید! و اگر از آن ها، (بجهتی) کراهت داشتید، (فوراً تصمیم به جدایی نگیرید!) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد!»

ص: 153

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الخصال، ج 1، ص: 80.

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 72، ص: 90.

3- نساء / 19.

باز هم دفاع از حقوق زنان

«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا»؛ در آغاز سوره گفتیم که آیات این سوره با بسیاری از اعمال ناروای دوران جاهلیت مبارزه می کند، در آیه مورد بحث بچند عادت ناپسند آن دوران اشاره گردیده است و به مسلمانان هشدار داده شده که آلوده آن ها نشوند:

1. زنان را به خاطر اموالشان زندانی نکنید- همان طور که در شأن نزول گفته شد یکی از رفتارهای ظالمانه مردان، در دوران جاهلیت این بود که با زنان ثروت مندی که از زیبایی بهره ای نداشتند ازدواج می کردند، سپس آن ها را به حال خود وامی گذاردند، نه آن ها را طلاق می دادند و نه هم چون یک همسر با آن ها رفتار می نمودند، به امید این که مرگشان فرارسد و اموالشان را تملک کنند، آیه فوق می گوید: «ای افراد با ایمان برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه و ایجاد ناراحتی، ارث ببرید» و به این ترتیب عمل فوق را محکوم ساخته است.

2. زنان را برای حلال کردن مهر خود تحت فشار قرار ندهید- یکی دیگر از عادات نکوهیده آن ها این بود که زنان را با وسائل گوناگون، تحت فشار می گذاشتند تا مهر خود را ببخشند و طلاق گیرند، این کار مخصوصاً بیش تر در موقعی بود که زن مهریه سنگینی داشت، آیه فوق با جمله «وَلَا تَعْضُدُّ لَوْهَنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ» این کار را ممنوع ساخته و می فرماید: «آن ها را تحت فشار قرار ندهید، به خاطر این که قسمتی از آن چه را به آن ها پرداخته اید تملک کنید».

ولی این حکم استثنایی دارد که در جمله «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ» به آن

اشاره شده است و آن این که اگر آن‌ها مرتکب عمل زشت و ننگینی گردند شوهران می‌توانند آن‌ها را تحت فشار قرار دهند، تا مهر خود را حلال کرده و طلاق بگیرند و در حقیقت این کار يك نوع مجازات و شبیه به گرفتن غرامت در برابر کارهای ناروای این دسته از زنان است.

آیا منظور از فاحشه مبینه (عمل زشت آشکار) در آیه فوق، خصوصاً اعمال منافی عفت است یا هر گونه ناسازگاری شدید؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی در حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده تصریح گردیده که هر گونه مخالفت شدید زن و نافرمانی و ناسازگاری او را شامل می‌شود⁽¹⁾.

(البته منظور هر مخالفت جزئی نیست؛ زیرا در مفهوم کلمه «فاحشه» اهمیت و فوق العادگی افتاده است و ذکر کلمه «مبینه» نیز آن را تأکید می‌کند).

3. با آن‌ها به طور شایسته معاشرت کنید؛ با جمله «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» دستور معاشرت شایسته و رفتار انسانی مناسب با زنان را صادر می‌کند، و به دنبال آن اضافه می‌نماید: «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا»؛ یعنی حتی اگر بجهاتی از همسران خود رضایت کامل نداشته باشید و بر اثر اموری آن‌ها در نظر شما ناخوش آیند باشند، فوراً تصمیم به جدایی و یا بد رفتاری نگیرید و تا آن جا که در قدرت دارید مدارا کنید؛ زیرا ممکن است شما در تشخیص خود گرفتار اشتباه شده باشید، و آن چه را نمی‌پسندید خداوند در آن خیر و برکت و سود فراوانی قرار داده باشد" بنا بر این تا کارد به استخوان شما نرسد سزاوار است معاشرت به معروف و رفتار شایسته را ترك نکنید به خصوص این که

ص: 155

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 1، ص: 257.

بسیار می شود که همسران درباره یکدیگر گرفتار سوء ظن های بی دلیل و حب و بغض های بی جهت می گردند و قضاوت های آن ها در این حال غالباً نادرست می باشد، تا آن جا که خوبی ها در نظرشان بدی و بدی ها در نظرشان خوبی جلوه می کند، ولی با گذشت زمان و مدارا کردن، تدریجاً حقایق آشکار می شود.

ضمناً باید توجه داشت تعبیر به خیرا کثیرا که در آیه به همسرانی که مدارا می کنند نوید داده شده مفهوم وسیعی دارد که یکی از مصادیق روشن آن فرزندان صالح و با لیاقت و ارزش مند است. (1)

در مصباح الشریعه آمده است؛ امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«العاقل من كان ذلولا عند اجابة الحق، منصفاً بقوله، جموحاً عند الباطل، خصيماً بقوله، يترك دنياه ولا يترك دينه، و دليل العاقل شيئا، صدق القول، و صواب الفعل، و العاقل لا يحدث بما ينكره العقول، و لا يتعرض للتهمة، و لا يدع مداراة من ابتلى به، و يكون العلم دليله في اعماله، و الحلم رفيقه في احواله، و المعرفة يقينه في مذاهبه، و الهوى عدو العقل، و مخالف للحق، و قرين الباطل، و قوة الهوى من الشهوات، و اصل علامات الهوى من اكل الحرام و الغفلة عن الفرائض، و الاستهانة بالسنة، و الخوض في الملاهي؛ عاقل کسی است که در اجابت حق و اطاعت فرمان وی، در نهایت همواری باشد و حرف حق از هر که بشنود، قبول کند و سر از او نیچد، و در گفتار به انصاف باشد و هر چه مشتمل به ظلم و تجاوز از حق باشد، از کسی نشنود و در اطاعت باطل سر سخت باشد و سر به اطاعت او فرو نیارد. و به انصاف باشد و در صدد آن نباشد که هر چه گوید خواه حق و خواه باطل، به جا نشاند؛ بلکه هر گاه ظاهر شود که خطا کرده است، برگردد

ص: 156

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 320.

و تا ممکن باشد از برای نفع دنیا، ترك آخرت نکند و به خسران آخرت، راضی نشود و خسران دنیا را بر خسران آخرت اختیار نماید.»

شرح روایت

«و دلیل العاقل شیئان، صدق القول، و صواب الفعل؛ نشانه عاقل دو چیز است، گفتار راست، و کردار درست.»

«و العاقل لا یحدّث بما ینکره العقول، و لا یتعرض للتهمة، و لا یدع مداراة من ابتلی به؛ عاقل باید حرفی نگوید که هر گاه به سمع عقلا رسد، انکار کنند، و نیز باید که در عرضه تهمت، نشود.»

و به حکم: «اتقوا مواضع التّهم» از گفتار و کرداری که مظنه تهمت باشد، احتراز کند، و نیز باید با مردم مدارا کند و به همواری سلوک نماید، و با موافق و مخالف و دوست و دشمن، این طریقه را از خود فوت نکند.

«و یکون العلم دلیله فی اعماله، و الحلم رفیقه فی احواله، و المعرفة یقینه فی مذاهبه»؛ عاقل باید علم، دلیل او باشد در کردارش. یعنی: هر چه کند موافق علم باشد و علم را مرشد و هادی خود داند و هر چه کند به اشاره او کند و در هیچ کار دست از او بر ندارد.

و نیز حلم باید رفیق او باشد و در جمیع حالات از درشتی و بد خلقی، محترز باشد و در همه حال، خواه صحت و خواه مرض و خواه در خلأ و خواه در ملاء ملازم یقین و معرفت باشد و از مقتضای معرفت و یقین منحرف نشود، و خلل در او راه ندهد، و هر کدام از این فقرات، خیرند و به معنی انشاء، و از برای کمال رغبت و

میل به وقوع مضمون این ها، تعبیر به خبر شده است، چنان که در عربیت مذکور است.

«و الهوی عدوّ العقل، و مخالف للحق، و قرین الباطل»؛ هوای نفس و پیروی خواهش های نفسانی، دشمن عقل است و عقل را نابود می کند، و نیز مقتضای هوا، متابعت باطل و مخالفت حق است، چنان که معلوم است.

«و قوّة الهوی من الشّهوات»؛ و قوّت هوا و زور آن، از شهوت نفس است. یعنی: پیروی کردن لذّتهای نفسانی و مرتکب شدن شهوت های جسمانی، قوّت می دهد هوای نفس را، زیاد می کند طول امل و آرزوها را.

«و اصل علامات الهوی من اکل الحرام و الغفلة عن الفرائض، و الاستهانة بالسّنن، و الخوض في الملاهي»؛ سبب حدوث هوی و طول امل، سه چیز است: یکی؛ خوردن حرام و اجتناب ننمودن از حرام و مغشوش.

دوم؛ مسامحه کردن در فرایض و واجبات، سهل گرفتن آن ها، خواه ترك کردن، یا کردن و خوب نکردن، و آداب و قواعد آن را اهتمام ننمودن.

سوم؛ فرورفتن در ملامهی و مکروهات، و کارهای لغو و بی فایده کردن. (1)

16. ارتباط و اظهار علاقه شوهر به همسر

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

«مَا أَظُنُّ رَجُلًا يَزِدُّهُ فِي الْإِيمَانِ خَيْرًا إِلَّا أَزْدَادَ حُبًّا لِلنِّسَاءِ؛ هر آن چه انسان ایمانش زیاد شود، محبتش به همسر افزون خواهد شد.»

ص: 158

1- . گیلانی، عبدالرزاق بن محمدها شم، شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة (منسوب به امام صادق(علیه السلام)، ص: 252.

آن حضرت (علیه السلام) در جای دیگری فرمودند:

«مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ حُبُّ النَّسَاءِ»؛ (1)

از اخلاق انبیاء علی نبینا وآله وعلیهم السلام، محبت به همسر است.»

17. خوش صحبتی و مدارای شوهر با همسر

امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در وصیتی به فرزندشان محمد حنفیه، فرمودند:

«يَا بُنَيَّ إِذَا قَوَيْتَ فَأَقْوِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَإِذَا ضَعُفْتَ فَاصْغُرْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ... وَأَحْسِنِ لِحَالِهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ فَدَارِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَأَحْسِنِ الصُّحْبَةَ لَهَا لِيَصْفُوَ عَيْشُكَ»؛ (2) ای فرزندم! هنگام قوت، در انجام اطاعت خدا، قوی باش و هنگام ضعف، در معصیت خدا، ضعیف باش...؛ سپس در مورد همسر، فرمودند: به او نیکی کن چون همسر هم چون ریحانه معطر و ظریف می باشد، و با وی در همه حالات، مدارا کنو به نیکی باوی مصاحبت نما، تا در نتیجه، زندگی باصفائی داشته باشی.

18. پرهیز شوهر از تکبر و خشونت با همسر

قرآن کریم می فرماید:

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنْبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً»؛ (3) «و خدا را پرستید! و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید! و به پدر و مادر، نیکی کنید؛ هم چنین به خویشاوندان و یتیمان و

ص: 159

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 10، ص: 561.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص: 556.

3- . نساء / 36.

مسکینان، و همسایه نزدیک، و همسایه دور، و دوست و هم نشین، و واماندگان در سفر، و بردگانی که مالک آن ها هستید؛ زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند)، دوست نمی دارد.»

«فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ»؛ (1)

«به آن ها گفته می شود: اکنون از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود! چه جای بدی است جایگاه مستکبران!»

و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«خَيْرُ الرَّجَالِ مِنْ أُمَّتِي الَّذِينَ لَا يَتَطَاوَلُونَ عَلَى أَهْلِيهِمْ وَ يَحْتَنُونَ عَلَيْهِمْ وَ لَا يَظْلُمُونَهُمْ»؛ (2) بهترین امت من، کسانی هستند که به همسران و خانواده خود، تکبر نمی کنند و همواره به آن ها ترحم و تمایل نشان می دهند و به آن ها ستم نمی کنند.»

19. ارتباط محبت آمیز و خرید هدیه برای همسر

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَكْسِبُ ثُمَّ يُنْفِقُ عَلَى عِيَالِهِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ يُنْفِقُهُ عَلَى عِيَالِهِ سَبْعِمِائَةَ ضِعْفٍ»؛ (3) خداوند متعال در مقابل هر درهمی که شوهر به همسر خود دهد، هفتصد برابر خواهد داد.»

آن حضرت در جای دیگری فرمودند: «مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى تُحْفَةً فَحَمَلَهَا إِلَى عِيَالِهِ كَانَ كَحَامِلِ صَدَقَةٍ إِلَى قَوْمٍ مَحَاوِيحٍ»؛ (4) کسی که وارد بازار شود و برای

ص: 160

1- . نحل / 29.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، مکارم الأخلاق، ص: 217.

3- . همان.

4- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، آمالی، ص: 577.

همسرش، سوغات خریداری کند و به او دهد همانا مثل کسی است که صدقه ای را به عده ای محتاج داده است.»

20. خرید سوغات در مسافرتها برای همسر

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

«إذا سافر أحدكم فقدم من سفره فليأت أهله بما تيسر؛ (1) هرگاه به سفر رفتید، برای همسر و خانواده خود، سوغاتی را به اندازه وسعتان، بیاورید.»

21. ورود به خانه با گشاده روئی و سبقت در سلام

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

«إِذَا دَخَلْتَ مَنْزِلَكَ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَاللَّهِ وَعَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ أَهْلِكَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ رَسُولِ الصَّالِحِينَ؛ (2)

هرگاه وارد منزل شدید بگوئید: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَاللَّهِ وَعَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ وَبِرَّ هَمْسَرِ وَأَهْلِ خَانِهِ، سلام کنید و به گونه ای مناسب از ورود خود، خبر دهید و چنان چه کسی در منزل نیست، بگوئید: بِسْمِ اللَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ رَسُولِ الصَّالِحِينَ.»

22. ارتباط خوب و در کنار همسر نشستن

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«جُلُوسُ الْمَرْءِ عِنْدَ عِيَالِهِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ مِنْ اعْتِكَافٍ فِي مَسْجِدِي هَذَا؛ (3) نشستن مرد در کنار همسر، از اعتکاف در مسجدالنبی نزد خدا، محبوب تر است.»

ص: 161

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 277.

2- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 73، ص: 11.

3- . ورام، مسعود بن عیسی، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، ج 2، ص: 122.

پیامبر فرمودند:

«ان الرجل لیؤجر فی رفع اللقمة الی فی امرأته؛ (1) مرد در قبال لقمه ای که در دهان همسر خود می گذارد، أجر می برد.»

24. ملاطفت نمودن و پرهیز از ضرب و شتم

داستان خوله و شوهرش: «وَقَالَتْ خَوْلَةُ (2) لِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) إِنِّي أَتَعَطَّرُ لِزَوْجِي كَأَنِّي عَرُوسٌ أُزْفُ إِلَيْهِ فَآتِيهِ فِي لِحَافِهِ فَيُؤَلِّي عَنِّي ثُمَّ آتِيهِ مِنْ قِبَلِ وَجْهِهِ فَيُؤَلِّي عَنِّي فَأَرَاةً فَدَا أَبْغَضَ نَبِيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَاذَا تَأْمُرُنِي قَالَ اتَّقِي اللَّهَ وَ أَطِيعِي زَوْجَكَ، قَالَتْ: فَمَا حَقِّي عَلَيْهِ، قَالَ ص حَقُّكَ عَلَيْهِ أَنْ يُطْعِمَكَ مِمَّا يَأْكُلُ وَيَكْسُوكَ مِمَّا يَلْبَسُ وَلَا يَلْطِمَ وَلَا يَصِحَّ فِي وَجْهِكَ...؛ (3) بانویی به نام خوله خدمت پیامبر (صلى الله عليه و آله) رسید و مشکلی که بین او و شوهرش به وجود آمده بود مطرح کرد و نظر پیامبر را خواست، حضرت او را به تقوا و پیروی از شوهر، سفارش فرمودند، وی گفت: پس حق من به شوهرم چیست؟، حضرت فرمودند: حق تو بر شوهرت این ست که

ص: 162

1- . فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، المحججه البيضاء فی احیاء الاحیاء، ج3، ص: 70.

2- . خولة: جماعة من الصحابيات، منهن: خولة بنت الأسود المكناة بأُم حرملة الخزاعية و خولة بنت ثامر الأنصارية. و خولة بنت ثعلبة. و خولة بنت حكيم الأنصارية. و خولة بنت حكيم ابن أمية السلمية زوجة عثمان بن مظعون. و خولة بنت اليمان العباسية اخت حذيفة بن اليمان. و خولة بنت عمرو. و خولة بنت قيس بن فهد النجارية زوجة حمزة بن عبد المطلب. و خولة بنت مالك بن بشر الزرقية. و خولة بنت المنذر بن زيد. و خولة بنت الهذيل بن هبيرة التغلبية او الثعلبية. و خولة خادمة رسول الله (صلى الله عليه و آله). و خولة بنت الصامت و غيرهن و لعل المراد بها هنا هي خولة بنت عاصم زوجة هلال ابن أمية التي لا عنها ففرق النبي بينهما.

3- . طبرسی، فضل بن حسن، مکارم الأخلاق، ص: 218.

شوهرت با تو مهربان و از آن چه که می خورد و می پوشد از تو دریغ نکند و هرگز تو را مورد ضرب و شتم قرار ندهد.»

25. تلاش شوهر و تهیه ی نیازهای همسر

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

«الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ (1) کسی که برای همسر و عیال خود تلاش و زحمت بکشد، همانند کسی است که در راه خدا جهاد کند.»

تا اینجا، موضوع ارتباطات و تعاملات شوهر با همسر، مورد بحث بود و اینک ارتباطات و تعاملات زن با شوهر، به بحث گذاشته می شود.

26. اطاعت و همدلی و تعاملات زن با شوهر

سفارش پیامبر(صلی الله علیه و آله) به حولاء:

«فَقَالَ: يَا حَوَّلَاءُ... وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَرَسُولًا إِنَّ لِلرَّجُلِ حَقًّا عَلَى امْرَأَتِهِ إِذَا دَعَاها تَرْضِيهِ وَإِذَا أَمَرَهَا لَا تَعْصِيهِ وَلَا تُجَاوِبُهُ بِالْخِلَافِ وَ لَا تُخَالِفُهُ وَلَا تَبِيْتُ وَرُؤُجَهَا عَلَيْهَا سَاخِطُ؛ (2)

ص: 163

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 5، ص: 88.

2- . عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ رَجُلٍ قَالَ: إِنَّ الْحَوَّلَاءَ كَانَتْ امْرَأَةً عَطَّارَةً لِأَلِ رَسُولِ اللَّهِ، ص: فَلَمَّا كَانَتْ يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ أَمَرَهَا رُؤُجَهَا بِمَعْرُوفٍ فَأَنْتَهَرَتْهُ فَأَمَسَّتْ وَهُوَ سَاخِطٌ عَلَيْهَا فَلَمَّا دَخَلَ الْمَسْجِدَ لِلصَّلَاةِ تَبِعْتَهُ فَأَعْرَضَ عَنْهَا فَمَسَّتْ إِلَيْهِ وَ قَبَّلَتْ يَدَهُ الْيُمْنَى وَ قَبَّلَتْ رَأْسَهُ فَأَعْرَضَ عَنْهَا فَعَلِمَتْ أَنَّهُ سَاخِطٌ عَلَيْهَا فَلَطَمَتْ وَجْهَهَا وَ عَفَّرَتْ حَدَّهَا وَ بَكَتْ بُكَاءً شَدِيداً وَ انْتَحَبَتْ وَ رَجَفَتْ بِنَفْسِهَا مَخَافَةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ خَوْفاً مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ يَوْمَ وَضَعَ الْمَوَازِينَ وَ نَشَرَ الدَّوَابِّ وَ إِسْمَاقاً مِنْ عَذَابِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ فَآتَتْ بِسَطْفٍ فِيهِ عِطْرٌ وَ طِيبٌ فَتَعَطَّرَتْ وَ تَطَيَّبَتْ كَمَا تَفْعَلُ الْعُرُوسُ حِينَ تُزْفُّ إِلَى رُؤُجِهَا ثُمَّ وَطِئَتِ الْفِرَاشَ وَ تَنَجَّزَتْ [4] لَهُ اللَّحَافُ فَدَخَلَتْ وَ عَرَضَتْ نَفْسَهَا عَلَيْهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا فَانْكَبَتْ عَلَيْهِ تُقْبِلُهُ فَحَوْلَ وَجْهَهَا عَنْهَا فَلَطَمَتْ وَجْهَهَا وَ بَكَتْ بُكَاءً شَدِيداً خَوْفاً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِسْمَاقاً مِنْ عَذَابِهِ وَ فَرَعاً وَ فَرَعاً مِنْ نَارٍ وَ قُودَهَا النَّاسِ وَ الْحِجَارَةَ وَ لَمْ تَذُقْ تِلْكَ اللَّيْلَةَ نَوْمًا وَ كَانَتْ تِلْكَ اللَّيْلَةَ أَطْوَلَ عَلَيْهَا مِنْ يَوْمِ الْحِسَابِ لِسَخَطِ رُؤُجِهَا عَلَيْهَا وَ مَا أُوجِبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا مِنَ الْحَقِّ فَلَمَّا أَصْبَحَ الصَّبَاحُ قَضَتْ صَلَاتَهَا وَ تَبَرَّعَتْ وَ أَخَذَتْ عَلَى رَأْسِهَا رِدَاءً وَ خَرَجَتْ سَائِرَةً إِلَى دَارِ رَسُولِ اللَّهِ، ص: فَلَمَّا وَصَلَتْ أَنْشَأَتْ تُنَادِي السَّلَامَ عَلَيْكُمْ آلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنِ الْعِلْمِ وَ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ أَتَأذَنُونَ لِي بِالْدُخُولِ عَلَيْكُمْ رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَسَمِعَتْ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا كَلَامَهَا فَعَرَفَتْهَا فَقَالَتْ لِجَارِيَتِهَا اخْرُجِي فَاتَّحِي لَهَا الْبَابَ فَفَتَحَتْهَا لَهَا فَدَخَلَتْ فَقَالَتْ أُمَّ سَلَمَةَ مَا سَأَلْتِ يَا حَوَّلَاءُ وَ كَانَتْ الْحَوَّلَاءُ أَحْسَنَ أَهْلِ زَمَانِهَا فَقَالَتْ يَا سَيِّئَةَ خَائِفَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّ الْعَالَمِينَ غَضِبَ رُؤُجِي عَلَيَّ فَخَشِيْتُ أَنْ أَكُونَ لَهُ مُبْغِضَةً فَقَالَتْ لَهَا أُمَّ سَلَمَةَ أَفْعَدِي لَا تَبْرَجِي حَتَّى يَجِيءَ رَسُولُ اللَّهِ، ص: فَجَلَسَتْ حَوَّلَاءُ تَتَحَدَّثُ مَعَ أُمَّ سَلَمَةَ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ، ص: فَقَالَ إِنِّي لِأَجِدُ الْحَوَّلَاءَ عَذَابَكُمْ فَهَلْ طَيَّبْتِكُمْ مِنْهَا بِطِيبٍ فَقَالُوا لَا وَ اللَّهُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ بَلْ جَاءَتْ سَائِلَةً عَنْ حَقِّ رُؤُجِهَا ثُمَّ قَصَّتْ لَهُ الْقِصَّةَ فَقَالَ يَا حَوَّلَاءُ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَ رَسُولًا إِنَّ لِلرَّجُلِ حَقًّا عَلَى امْرَأَتِهِ إِذَا دَعَاها تَرْضِيهِ وَإِذَا أَمَرَهَا لَا تَعْصِيهِ وَلَا تُجَاوِبُهُ

بِالْخِلَافِ وَلَا تُخَالِفُهُ وَلَا تَبَيِّتْ وَزَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ. (نورى، حسين بن محمد تقى، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 14، ص:

(243)

پیامبر(صلی الله علیه و آله) به حواء فرمودند: قسم به خدائی که مرا مبعوث فرمود، حق شوهر بر همسر این است که هر گاه شوهر او را فراخواند، پاسخ مثبت دهد و هر گاه از او چیزی خواست، مخالفت نکند و شوهر او از ویناراحت نباشد.

قابل ذکر است که خواسته های شوهر باید مشروع و ممکن باشد.

27. ارتباط عاشقانه و محبت آمیز زن با شوهر

امام رضا(علیه السلام) فرمودند:

«وَاعْلَمَنَّ أَنَّ النِّسَاءَ شَتَّى فَمِنْهُنَّ الْغَنِيْمَةُ وَالْغَرَامَةُ وَهِيَ الْمُتَحَبِّبَةُ لِزَوْجِهَا وَ

ص: 164

العَاشِقَةُ لَهُ؛ (1) بدان که بعضی از زن ها دستاوردی گران بها و ارزش مندند، و عاشق شوهر بوده، با وی با محبت و علاقه زندگی می کنند.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«الرَّجُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ أَنْ تَلْزَمَ بَيْتَهُ وَ تَوَدَّهَ وَ تُحِبَّهُ وَ تُشْفِقَهُ وَ تَجْتَنِبَ سَخَطَهُ وَ تَتَّبِعَ مَرْضَاتَهُ وَ تُوفِيَ بَعْدَهُ وَ وَعْدَهُ؛ (2)

حق شوهر این ست که، همسرش همواره نزد او باشد و به او محبت و نیکی کرده، از ناراحت کردن وی پرهیز و رضایت او را دنبال و به عهد و پیمانی که با او بسته است پایبند باشد.»

28. کسب رضایت شوهر، و پرهیز از لجبازی و اذیت

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«خَيْرُ نِسَائِكُمُ الْوُدُودُ الْوُلُودُ الْمَوَاتِيَةُ وَ شَرُّهَا اللَّجُوجُ؛ (3)

بهترین زن، زنی است که با محبت، فرزند آور و سازگار باشد، و بدترین آن ها زنی است که لجباز باشد.»

آن حضرت (صلی الله علیه و آله) در جای دیگری فرمودند:

«خَيْرُ نِسَائِكُمُ الْوُلُودُ الْوُدُودُ الْمَوَاتِيَةُ إِذَا اتَّقَيْنَ اللَّهَ وَ شَرَّ نِسَائِكُمُ الْمَتَبَرِّجَاتُ الْمَتَخَيَّلَاتُ وَ هُنَّ الْمَنَاقِقَاتُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْهُنَّ إِلَّا مِثْلُ الْغُرَابِ الْأَعْصَمِ؛ (4)

بهترین زنان شما زن بچه آور و مهربان است که شریک و مطیع شوهر باشد اگر از

ص: 165

1- . علی بن موسی (علیه السلام) (اما م هشتم)، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (علیه السلام)، ص: 234.

2- . نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 14، ص: 244.

3- . همان، ج 14، ص: 162.

4- . پا ینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، ص: 475.

خدا بترسند و بدترین زنان شما آرایش کنان و متکبرانند و آنان منافقانند و از آن ها جز باندازه کلاغی که خط سفید بگردن دارد بیهشت نمی روند.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آخرین خطبه ای که ایراد فرمودند سفارشات متعددی را واز جمله به زن ها در مورد شوهرانشان داشتند و فرمودند:

«مَنْ كَانَ لَهُ امْرَأَةٌ تُؤْذِيهِ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ صِدْقَ لَاتِهَا وَلَا حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا حَتَّى تُعِينَهُ وَ تُرْضِيَهُ وَإِنْ صَامَتِ الدَّهْرَ وَقَامَتِ اللَّيْلَ وَ أَعْتَقَتِ الرَّقَابَ وَ أَنْفَقَتِ الْأَمْوَالَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ كَانَتْ أَوَّلَ مَنْ يَرِدُ النَّارَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) وَ عَلَى الرَّجُلِ مِثْلُ ذَلِكَ مِنَ الْوِزْرِ وَ الْعَذَابِ إِذَا كَانَ لَهَا مُؤْذِيًا؛ (1)

زنی که به شوهرش اذیت کند، خداوند نماز او را نمی پذیرد و هیچ کار نیکی را از وی نمی پذیرد و اول کسی خواهد بود که وارد آتش جهنم می شود، مگر این که آن زن، شوهرش را راضی کند، سپس حضرت فرمودند: و همین مطلب و مجازات برای شوهر است اگر نسبت به همسر خود اذیت و آزار کند.»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«و لَا شَفِيعَ لِلْمَرْأَةِ أَنْجَحَ عِنْدَ رَبِّهَا مِنْ رِضَا زَوْجِهَا؛ (2)

نزد خداوند متعال، هیچ شفیعی برای زن، بهتر از رضایت شوهر، نیست.»

29. کمک دادن به شوهر

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«إِذَا صَلَّتِ الْمَرْأَةُ خَمْسَهَا وَ صَامَتْ شَهْرَهَا وَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا وَ أَطَاعَتْ بَعْلَهَا

ص: 166

1- . دیلمی، حسن بن ابی الحسن، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص: 415.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الخصال، ج 2، ص: 588.

فَلْتَدْخُلْ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شَاءَتْ؛ (1)

زنی که نماز و روزه خود را پیای دارد و عقیف باشد و اطاعت شوهر کند، از هر دری که از بهشت بخواهد، وارد بهشت می شود.»

آن حضرت (صلی الله علیه و آله) در جای دیگری فرمودند:

«أَيُّمَا امْرَأَةً أَعَانَتْ زَوْجَهَا عَلَى الْحَجِّ وَالْجِهَادِ أَوْ طَلَبِ الْعِلْمِ أَعْطَاهَا اللَّهُ مِنَ الثَّوَابِ مَا يُعْطِي امْرَأَةً أَيُّوبَ (عليه السلام)؛ (2) هر زنی که به شوهرش در امور حج و جهاد و فراگیری علم کمک کند، خداوند ثوابی را که به همسر ایوب نبی داد، به او عطا خواهد کرد.»

30. سازگاری، قناعت و انتظارات محدود

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«يَا حَوْلَاءُ لَا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُكَلِّفَ زَوْجَهَا فَوْقَ طَاقَتِهِ... يَا حَوْلَاءُ يَجِبُ عَلَى الْمَرْأَةِ أَنْ تَصْبِرَ عَلَى زَوْجِهَا عَلَى الصَّرِّ وَالنَّفْعِ وَتَصْبِرَ عَلَى الشَّدَةِ وَالرِّخَاءِ كَمَا صَبَرَتْ زَوْجَةُ أَيُّوبَ الْمُبْتَلَى صَبْرَتْ عَلَى خِدْمَتِهِ ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً؛ (3) سزاوار نیست که زن، بیش از توان شوهر، از او مطالبه کند، و واجب است در زیان ها و منفعت ها، و سختی ها و آسانی ها، صبوری کند همان گونه که همسر ایوب نبی، هجده سال در خدمت به ایوب، صبوری کرد.»

31. اجازه گرفتن در رفت و آمدها از شوهر

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«جَاءَتْ امْرَأَةً إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقُّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ؟

ص: 167

1- . طبرسی، فضل بن حسن، مکارم الأخلاق، ص: 201.

2- . همان.

3- . نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 14، ص: 242.

فَقَالَ: لَيْسَ لَهَا أَنْ تَصُومَ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْنِي تَطَوُّعاً وَ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ؛ (1) زنی آمد خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از حقوق شوهر، سؤال کرد حضرت فرمودند: بدون اجازه شوهر، روزه غیر واجب نگیرد، و از منزل خارج نشود.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در خطبه حجة الوداع فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِنِسَاءِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ حَقًّا حَقُّكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُوطِئَنَّ أَحَدًا فُرْشَكُمْ وَ لَا يُدْخِلَنَّ أَحَدًا تَكْرَهُونَهُ بُيُوتَكُمْ إِلَّا بِإِذْنِكُمْ»؛ (2) زن و شوهر حقوقی به یکدیگر دارند و یکی از حقوق شوهر این است که مراوده های زن، با اجازه شوهر باشد.»

32. استقبال و بدرقه شوهر، و همراهی با او

مردی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و از خوبی های همسر خود و استقبال و بدرغه آن و دل داری های او در ناملايمات، خبر داد، حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«بَشَّرَهَا بِالْجَنَّةِ وَقُلَّ لَهَا إِنَّكَ عَامِلَةٌ مِنْ عَمَالِ اللَّهِ وَ لَكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ أَجْرٌ سَبْعِينَ شَهِيداً وَ فِي رِوَايَةٍ أَنْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَمَّالًا وَ هَذِهِ مِنْ عَمَّالِهِ لَهَا نِصْفُ أَجْرِ الشَّهِيدِ؛ (3)

بهشت را بر آن بانو، بشارت ده، و سپس فرمودند: به او بگو برای هر روز، خداوند اجر هفتاد شهید را به تو عطا خواهد کرد.»

آن حضرت (صلی الله علیه و آله) در جای دیگری فرمودند:

«حَقُّ الرَّجُلِ عَلَى الْمَرْأَةِ إِتَارَةُ السَّرَّاجِ وَ إِصْلَاحُ الطَّعَامِ وَ أَنْ تَسْتَقْبِلَهُ عِنْدَ بَابِ

ص: 168

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 5، ص: 508.

2- . حرّانی، ابن شعبه، تحف العقول، ص: 33.

3- . طبرسی، فضل بن حسن، مکارم الأخلاق، ص: 200.

بَيْتِهَا فَتُرْحَبَ.... وَأَنْ لَا تَمْنَعَهُ نَفْسَهَا إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ؛ (1) حق شوهر بر همسر، ایجاد روشنایی در منزل و آماده سازی غذا واستقبال شوهر به نیکی، و خود را در اختیار شوهر گذاردن، در صورتی که مانع نباشد.» قابل ذکر است که حقوق مذکور اعم است از حقوق واجب و مستحب.

33. کد بانوی و مدیریت در خانه شوهر

اشاره

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«أَيُّمَا امْرَأَةً رَفَعَتْ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ تُرِيدُ بِهِ صَدَاحًا نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهَا وَ مَنْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهَا لَمْ يُعَذِّبْهُ؛ (2) همسری که در خانه شوهر به صلاح، تدبیر نماید مورد نظر و توجه خداوند است و مورد عذاب واقع نمی شود.»

یکی از بانوانی که در مشکلات متعدد، با تدبیر و تلاش و جدیت فراوان، زندگی مشترک خود با شوهر را، نجات داد و مشمول عنایات حق تعالی قرار گرفت، همسر پر تلاش حضرت ایوب نبی بود.

قرآن کریم می فرماید:

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذَكَرُوا لِلْعَابِدِينَ؛ (3) «و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت): بد حالی و مشکلات به من روی آورده؛ و تو مهربان ترین مهربانانی! ما دعای او را مستجاب کردیم؛ و ناراحتی هایی

ص: 169

1- . نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 14، ص: 254.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، امالی، ص: 411.

3- . انبیاء / 83 و 84.

را که داشت برطرف ساختیم؛ و خاندانش را به او بازگردانیدیم؛ و همانندشان را بر آن‌ها افزودیم؛ تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای عبادت کنندگان باشد.»

تفسیر

ایوب را از گرداب مشکلات رهایی بخشیدیم

دو آیه فوق از یکی دیگر از پیامبران بزرگ خدا و سرگذشت آموزنده او سخن می‌گویند، او «ایوب» است و دهمین پیامبری است که در سوره انبیاء اشاره به گوش‌های از زندگانی او شده است.

«ایوب» سرگذشتی غم‌انگیز، و در عین حال پرشکوه و با ابهت دارد، صبر و شکیبایی او مخصوصاً در برابر حوادث ناگوار عجیب بود، به گونه‌ای که «صبر ایوب» یک ضرب‌المثل قدیمی است.

ولی در آیات مورد بحث مخصوصاً به مرحله نجات و پیروزی او بر مشکلات و به دست آوردن مواهب از دست رفته اشاره می‌کند، تا درسی باشد برای همه مؤمنان در هر عصر و زمان که در کام مشکلات فرو می‌روند، به خصوص مؤمنان مکه که به هنگام نزول این آیات، سخت در محاصره دشمن بودند.

می‌فرماید: «به یاد آور ایوب را هنگامی که پروردگار خود را خواند و عرضه داشت ناراحتی و درد و بیماری و مشکلات و گرفتاری به من روی آورده است، و تو ارحم الراحمین»؛ «وَإِيُوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».

«ضر» (بر وزن حر) به هر گونه بدی و ناراحتی که به روح و جان یا جسم انسان برسد، و هم چنین نقص عضو، از بین رفتن مال، مرگ عزیزان، پایمال شدن

حیثیت، و مانند آن گفته می شود، و چنان که بعداً خواهیم گفت: ایوب گرفتار بسیاری از این ناراحتی ها شد.

ایوب همانند سایر پیامبران به هنگام دعا برای رفع این مشکلات طاققت فرسا نهایت ادب را در پیش گاه خدا به کار می برد، حتی تعبیری که بوی شکایت بدهد نمی کند، تنها می گوید: من گرفتار مشکلاتی شده ام و تو ارحم الراحمین هستی، حتی نمی گوید مشکلم را برطرف فرما؛ زیرا می داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می داند.

آیه بعد می گوید: «به دنبال این دعای ایوب، خواسته اش را اجابت کردیم و رنج و ناراحتی او را برطرف ساختیم»؛ «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ».

«و خانواده او را به او بازگرداندیم، و همانندشان را به آن ها افزودیم»؛ «و آتیناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ».

«تا رحمتی از ناحیه ما بر آن ها باشد و هم یادآوری و تذکری برای عبادت کنندگان پروردگار»؛ «رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرًا لِلْعَابِدِينَ».

تا مسلمانان بدانند مشکلات هر قدر زیاد باشد و گرفتاری ها هر قدر فراوان دشمنان هر قدر فشرده باشند و نیروهاشان متراکم باز با گوش های از لطف پروردگار همه این ها برطرف شدنی است، نه تنها زیانها جبران می شود؛ بلکه گاهی خداوند به عنوان پاداش صابران با استقامت همانند آن چه از دست رفته نیز بر آن می افزاید و این درسی است برای همه مسلمانان مخصوصاً مسلمانانی که به هنگام نزول این آیات سخت در محاصره دشمن و انبوه مشکلات قرار داشتند.

خلاصه ای از داستان ایوب

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «کسی پرسید بلائی که دامن گیر ایوب شد برای چه بود؟».

امام صادق(علیه السلام) پاسخی فرمود که خلاصه اش چنین است: بلائی که بر ایوب وارد شد به خاطر این نبود که کفران نعمتی کرده باشد؛ بلکه به عکس به خاطر شکر نعمت بود که ابلیس بر او حسد برد و به پیش گاه خدا عرضه داشت اگر او این همه شکر نعمت تو را به جا آورد، به خاطر آن ست که زندگی وسیع و مرفهی به او داده ای، و اگر مواهب مادی دنیا را از او بگیری هرگز شکر تو را به جا نخواهد آورد.

مرا بر دنیای او مسلط کن تا معلوم شود که مطلب همین است.

خداوند برای این که این ماجرا سندی برای همه رهروان راه حق باشد، به شیطان این اجازه را داد، او آمد و اموال و فرزندان ایوب را یکی، پس از دیگری از میان برداشت، ولی این حوادث دردناک نه تنها از شکر ایوب نکاست؛ بلکه شکر او افزون شد! شیطان از خدا خواست بر زراعت و گوسفندان او مسلط شود، این اجازه به او داده شد و او تمامی آن زراعت را آتش زد و گوسفندان را از بین برد، باز هم حمد و شکر ایوب افزون شد.

سرانجام شیطان از خدا خواست که بر بدن ایوب مسلط گردد و سبب بیماری شدید او شود، و این چنین شد، به طوری که از شدت بیماری و جراحی قادر به حرکت نبود، بی آن که کمترین خللی در عقل و درک او پیدا شود.

خلاصه، نعمت‌ها یکی بعد از دیگری از ایوب گرفته می‌شد، ولی به موازات آن مقام شکر او بالا می‌رفت.

تا این که جمعی از رهبان‌ها به دیدن او آمدند و گفتند: بگو ببینیم تو چه گناه بزرگی کرده‌ای که این چنین مبتلا شده‌ای؟ (و به این ترتیب شماتت این و آن آغاز شد و این امر بر ایوب سخت‌گرا آمد) ایوب گفت: به عزت پروردگارم سوگند که من هیچ لقمه غذایی نخوردم مگر این که یتیم و ضعیفی بر سر سفره با من نشسته بود، و هیچ طاعت الهی پیش نیامد مگر این که سخت‌ترین برنامه آن را انتخاب نمودم.

در این هنگام بود که ایوب از عهده تمامی امتحانات در مقام شکیبایی و شکرگزاری برآمده بود، زبان به مناجات و دعا گشود و حل مشکلات خود را با تعبیری بسیار مؤدبانه و خالی از هر گونه شکایت از خدا خواست (تعبیری که در آیات فوق گذشت: (رَبِّهِ أَتَى مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ).

در این هنگام درهای رحمت الهی گشوده شد، مشکلات به سرعت برطرف گشت و نعمت‌های الهی افزون‌تر از آن چه بود به او رو آورد(1).

آری مردان حق با دگرگون شدن نعمت‌ها، افکار و برنامه‌هایشان دگرگون نمی‌شود، آن‌ها در آسایش و بلا، در حال آزادی و زندان، در سلامت و بیماری، در قدرت و ضعف، و خلاصه در همه حال، متوجه پروردگارند و نوسانات زندگی تغییری در آن‌ها ایجاد نمی‌کند، روح آن‌ها هم چون اقیانوس کبیر است که طوفان‌ها، آرامش آن‌ها را برهم نمی‌زند.

ص: 173

1- ر.ک: قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ذیل آیه شریفه.

هم چنین آن ها هرگز از انبوه حوادث تلخ مأیوس نمی شوند، می ایستند و استقامت می کنند تا درهای رحمت الهی گشوده شود، آن ها می دانند حوادث سخت آزمایش های الهی است که گاه برای بندگان خاصش فراهم می سازد تا آن ها را آبدیده تر کند.

در تفسیر جمله «آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ»، معروف میان مفسرین این است که خداوند، فرزندان او را به حیات نخست بازگردانید، و علاوه بر آن فرزندان دیگری نیز به او داد (در بعضی از روایات نیز می خوانیم که خداوند هم فرزندان را که در این ماجرا از بین رفته بودند به او مرحمت کرد و هم فرزندان را که از قبل از بین رفته بودند به او برگرداند)⁽¹⁾.

بعضی نیز احتمال داده اند که خداوند فرزندان تازه و نوه هایی به ایوب داد که جای خالی فرزندان از دسترفته اش را پر کردند.

بیماری نفرت انگیز برای پیامبران ممکن نیست

در بعضی از روایات غیر معتبر می خوانیم که بر اثر بیماری شدید بدن ایوب آن چنان عفونت یافته بود که مردم نمی توانستند به او نزدیک شوند، ولی این معنی صریحاً در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده نفی شده است دلیل عقل نیز بر همین معنی دلالت می کند چرا که اگر پیامبر، حالت یا صفتی نفرت انگیز داشته باشد با برنامه رسالت او سازگار نیست، او باید چنان باشد که همه مردم بتوانند به خوبی با او تماس پیدا کنند و کلمات حق را بشنوند، پیامبر همیشه جاذبه دارد.⁽²⁾

ص: 174

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 3، ص: 448.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 13، ص: 478.

«وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ * أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ * وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِبُولِي الْأَلْبَابِ * وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاصِّدْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَا صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»؛ (1) «و به خاطر بیاور بنده ما ایوب را، هنگامی که پروردگارش را خواند (و گفت: پروردگارا!) شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است. (به او گفتیم:) پای خود را بر زمین بکوب! این چشمه ابی خنک برای شستشو و نوشیدن است! و خانواده اش را به او بخشیدیم، و همانند آن ها را بر آنان افزودیم، تا رحمتی از سوی ما باشد و تذکری برای اندیشمندان. (و به او گفتیم:) بسته ای از ساقه های گندم (یا مانند آن) را بگیر و با آن (همسرت را) بزن و سوگند خود را مشکن! ما او را شکیبیا یافتیم؛ چه بنده خوبی که بسیار بازگشت کننده (به سوی خدا) بود!»

تفسیر

زندگی پر ماجرای ایوب (علیه السلام) و مقام صبرش

در آیات گذشته سخن از سلیمان و حشمت او بود که قدرت خداداد را نشان می داد و این خود نویدی بود برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان مکه که آن روز در فشار سختی قرار داشتند.

در آیات مورد بحث سخن از ایوب است که الگوی صبر و استقامت می باشد، تا به مسلمانان آن روز و امروز و فردا درس مقاومت در برابر مشکلات و ناراحتی های زندگی دهد، و به پایمردی دعوت کند، و عاقبت محمود این صبر را روشن سازد.

ص: 175

ایوب سومین پیامبری است که در این سوره گوش های از زندگی او مطرح شده، و پیامبر بزرگ ما موظف گردید سرگذشت او را به یاد آورد، و برای مسلمانان بازگو کند تا از مشکلات طاقتفرسا نهرا سندن، از لطف و رحمت خدا هرگز مأیوس نشوند.

نام یا سرگذشت ایوب در چندین سوره از قرآن آمده است: در سوره نساء آیه 163، در سوره انعام آیه 84 تنها به ذکر نام او در ردیف پیامبران دیگر اکتفاء شده که مقام نبوت او را تثبیت و تبیین می کند، بر خلاف تورات کنونی که او را در زمره پیامبران شمرده؛ بلکه بنده ای متمکن و نیکوکار دارای اموال و فرزندان بسیار می داند.

در سوره انبیاء آیات 83 و 84 توضیح کوتاهی درباره زندگی او آمده، و در آیات مورد بحث از «سوره ص» مشروح تر از هر جای دیگر قرآن شرح حال او ضمن چهار آیه بیان شده است.

نخست می گوید: «بنده ما ایوب را به یاد آور هنگامی که پروردگارش را خواند و عرض کرد: شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده»، «وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا اَيُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنِّیْ مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بُنْصَبٍ وَّ عَذَابٍ».

«نصب» (بر وزن عسر) و «نصب» (بر وزن حسد) هر دو به معنی بلا و شر است.

از این آیه اولاً مقام والای ایوب در پیش گاه خدا به عنوان «عبدنا» (بنده ما) به خوبی استفاده می شود، ثانیاً اشاره سربسته ای است به گرفتاری های شدید و طاقتفرسا و درد و رنج فراوان ایوب.

شرح این ماجرا در قرآن نیامده، ولی در کتب معروف حدیث و در تفاسیر ماجرا به این صورت نقل شده است:

کسی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: بلائی که دامن گیر ایوب شد برای چه بود؟

(شاید فکر می کرد کار خلافی از او سر زده بود که خداوند او را مبتلا ساخت). امام در پاسخ او جواب مشروحی فرمود که خلاصه اش چنین است:

ایوب به خاطر کفران نعمت گرفتار آن مصائب عظیم نشد؛ بلکه به عکس به خاطر شکر نعمت بود؛ زیرا شیطان به پیش گاه خدا عرضه داشت که اگر ایوب را شاکر می بینی به خاطر نعمت فراوانی است که به او داده ای، مسلماً اگر این نعمت ها از او گرفته شود او هرگز بنده شکرگزاری نخواهد بود! خداوند برای این که اخلاص ایوب را بر همگان روشن سازد، و او را الگویی برای جهانیان قرار دهد که به هنگام «نعمت» و «رنج» هر دو شاکر و صابر باشند به شیطان اجازه داد که بر دنیای او مسلط گردد. شیطان از خدا خواست اموال سرشار ایوب، زراعت و گوسفندانش و هم چنین فرزندان او از میان بروند، و آفات و بلاها در مدت کوتاهی آن ها را از میان برد، ولی نه تنها از مقام شکر ایوب کاسته نشد؛ بلکه افزوده گشت! او از خدا خواست که این بار بر بدن ایوب مسلط گردد، و آن چنان بیمار شود که از شدت درد و رنجوری به خود پیچد و اسیر و زندانی بستر گردد.

این نیز از مقام شکر او چیزی نکاست؛ ولی جریانی پیش آمد که قلب ایوب را شکست و روح او را سخت جریحه دار ساخت، و آن این که جمعی از راهبان بنی اسرائیل به دیدنش آمدند و گفتند:

تو چه گناهی کرده ای که به این عذاب الیم گرفتار شده ای؟! ایوب در پاسخ

گفت: به پروردگرم سوگند که خلافی در کار نبوده، همیشه در طاعت الهی کوشا بوده ام، و هر لقمه غذایی خوردم یتیم و بینوایی بر سر سفره من حاضر بوده.

درست است که ایوب از این شماتت دوستان بیش از هر مصیبت دیگری ناراحت شد، ولی باز رشته صبر را از کف نداد، و آب زلال شکر را به کفران آلوده نساخت، تنها رو به درگاه خدا آورد و جمله های بالا را بیان نمود، و چون از عهده امتحانات الهی به خوبی برآمده بود خداوند درهای رحمتش را بار دیگر به روی این بنده صابر و شکیبیا گشود، و نعمت های از دست رفته را یکی، پس از دیگری و حتی بیش از آن را به او ارزانی داشت، تا همگان سرانجام نیک صبر و شکیبایی و شکر را دریابند. (1)

بعضی از مفسران بزرگ احتمال داده اند که رنج و آزار شیطان نسبت به ایوب از ناحیه وسوسه های مختلف او بود، گاه می گفت: بیماری تو طولانی شده، خدایت تو را فراموش کرده! گاه می گفت: چه نعمت های عظیمی داشتی؟ چه سلامت و قدرت و قوتی؟

همه را از تو گرفت، باز هم شکر او را به جا می آوری؟! شاید این تفسیر به خاطر آن باشد که تسلط شیطان را بر پیامبری هم چون ایوب و بر جان و مال و فرزندش بعید دانسته اند، اما با توجه به این که این سلطه اولاً به فرمان خدا بوده، و ثانیاً

ص: 178

1- . این روایت در تفسیر نور الثقلین، از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده، و همین مضمون در تفسیر قرطبی و تفسیر فخر رازی، و تفسیر صافی و تفاسیر دیگر، و اعلام القرآن با تفاوت هایی آمده است، در کتب عهد عتیق در کتاب ایوب مطالبی شبیه آن دیده می شود هر چند تفاوت هایی با آن چه در منابع اسلامی آمده است دارد.

محدود و موقتی بوده و ثالثاً برای آزمایش این پیامبر بزرگ و ترفیع درجه او صورت گرفته، مشکلی ایجاد نمی کند.

به هر حال، می گویند: ناراحتی و رنج و بیماری او هفت سال و به روایتی هیجده سال طول کشید و کار بجایی رسید که حتی نزدیک ترین یاران و اصحابش او را ترك گفتند، تنها همسرش بود که در وفاداری نسبت به ایوب استقامت به خرج داد.

و این خود شاهدی است بر وفاداری بعضی از همسران! اما در میان تمام ناراحتی ها و رنجها آن چه بیش تر روح ایوب را آزار می داد مسأله شماتت دشمنان بود، لذا در حدیثی می خوانیم: بعد از آن که ایوب سلامت خود را بازیافت و درهای رحمت الهی به روی او گشوده شد از او سؤال کردند بدترین درد و رنج تو چه بود؟

گفت شماتت دشمنان!

سرانجام ایوب از بوته داغ این آزمایش الهی سالم به درآمد، و فرمان رحمت خدا از این جا آغاز شد که به او دستور داد «پای خود را بر زمین بکوب، چشمه ای می جوشد که هم خنک است برای شستشوی تنت، و هم گواراست برای نوشیدن»؛ «ازْ كُضِّ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ».

«ارکض» از ماده «رکض» (بر وزن مکث) به معنی کوبیدن پا بر زمین، و گاه به معنی دویدن آمده است، و در این جا به معنی اول است.

همان خداوندی که چشمه زمزم را در آن بیابان خشک و سوزان از زیر پاشنه پای اسماعیل شیرخوار بیرون آورد، و همان خداوندی که هر حرکت و هر سکونی، هر نعمت و هر موهبتی، از ناحیه اوست، این فرمان رانیز در مورد ایوب صادر کرد،

چشمه آب جوشیدن گرفت چشم های خنک و گوارا و شفابخش از بیماری های «برون» و «درون».

بعضی معتقدند این چشمه دارای يك نوع آب معدنی بوده که هم برای نوشیدن گوارا بوده، و هم اثرات شفابخش از نظر بیماری ها داشته، هر چه بود لطف و رحمت الهی بود، درباره پیامبری صابر و شکیبا.

«مغتسل» به معنی ابی است که با آن شستشو می کنند، و بعضی آن را به معنی محل شستشو دانسته اند، ولی معنی اول صحیح تر به نظر می رسد، و به هر حال توصیف آن آب به خنک بودن شاید اشاره ای باشد به تأثیر مخصوص شستشو با آب سرد برای بهبود و سلامت تن، همان گونه که در طب امروز نیز ثابت شده است.

و نیز اشاره لطیفی است بر این که کمال آب شستشو در آن است که از نظر پاکی و نظافت هم چون آب نوشیدنی باشد! شاهد این سخن این که در دستورهای اسلامی نیز آمده؛ «قبل از آن که با ابی غسل کنید جرعه ای از آن بنوشید!»⁽¹⁾

نخستین و مهم ترین نعمت الهی که عافیت و بهبودی و سلامت بود به ایوب بازگشت، نوبت بازگشت مواهب و نعمت های دیگر رسید، و در این زمینه قرآن می گوید: «ما خانواده اش را به او بخشیدیم»؛ «و وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ».

«و همانند آن ها را با آن ها قرار دادیم»؛ «و مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ».

«تا رحمتی از سوی ما باشد، و هم تذکری برای صاحبان فکر و اندیشه»؛ «رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ».

در این که چگونه خاندان او به او بازگشتند؟ تفسیرهای متعددی وجود دارد،

ص: 180

1- حزر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 1، باب 13، ح 1.

مشهور این است که آن‌ها مرده بودند خداوند بار دیگر آن‌ها را به زندگی و حیات بازگرداند.

ولی بعضی گفته‌اند آن‌ها بر اثر بیماری ممتد ایوب از گرد او پراکنده شده بودند، هنگامی که ایوب سلامت و نشاط خود را بازیافت بار دیگر گرد او جمع شدند.

این احتمال نیز داده شده است که همه یا عده‌ای از آن‌ها نیز گرفتار انواع بیماری‌ها شده بودند، رحمت الهی شامل حال آن‌ها نیز شد، و همگی سلامت خود را بازیافتند، و هم چون پروانگانی گرد شمع وجود پدر جمع گشتند.

افزودن "همانند آن‌ها بر آن‌ها" اشاره به این است که خداوند کانون خانوادگی او را گرمتر از گذشته ساخت و فرزندان بیش تری به او مرحمت فرمود.

گرچه در مورد اموال ایوب در این آیات سخنی به میان نیامده است، ولی قرائن حال نشان می‌دهد که خداوند آن‌ها را به صورت کامل‌تر نیز به او بازگرداند.

قابل توجه این که ذیل آیه فوق هدف بازگشت مواهب الهی به ایوب را دو چیز می‌شمرد: یکی «رحمت الهی بر او» که جنبه فردی دارد، و در حقیقت پاداش و جاززه‌ای است که از سوی خداوند به این بنده صابر و شکیبا، و دیگر «دادن درس عبرتی به همه صاحبان عقل و هوش در تمام طول تاریخ» تا در مشکلات و حوادث سخت، رشته صبر و شکیبایی را از دست ندهند، و همواره به رحمت الهی امیدوار باشند.

تنها مشکلی که برای ایوب مانده بود سوگندی بود که در مورد همسرش خورده بود و آن این که تخلفی از او دید و در آن حال بیماری سوگند یاد کرد که هر گاه

قدرت پیدا کند یکصد ضربه یا کم تر بر او بزند، اما بعد از بهبودی می خواست به پاس وفاداریها و خدماتش او را ببخشد، ولی مسأله سوگند و نام خدا در میان بود.

خداوند این مشکل را نیز برای او حل کرد و چنان که قرآن می گوید:

«بسته ای از ساقه های گندم (یا مانند آن) را بگیر، و به او بزن و سوگند خود را مشکن!»؛ «وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاصْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ».

«ضغث» (بر وزن حرص) به معنی دست های از چوب های نازک ساقه گندم و جو و یا رشته های خوشه خرما و یا دسته گل و مانند آن است.

در این که تخلف همسر ایوب که طبق روایتی نامش «لیا» دختر یعقوب بود، چه بوده است؟ باز در میان مفسران گفتگو است.

از ابن عباس مفسر معروف نقل شده که شیطان (یا شیطان صفتی) به صورت طبیعی بر همسرش ظاهر شد گفت من شوهر تو را معالجه می کنم تنها به این شرط که وقتی بهبودی یافت به من بگوید تنها عامل بهبودیش من بوده ام، و هیچ مزد دیگری نمی خواهم! همسرش که از ادامه بیماری شوهر سخت ناراحت بود پذیرفت و این پیشنهاد را به ایوب کرد، ایوب که متوجه دام شیطان بود سخت بر آشفت و سوگندی یاد کرد همسرش را تنبیه کند.

بعضی دیگر گفته اند ایوب او را دنبال انجام کاری فرستاد، و او دیر کرد، او که از بیماری رنج می برد سخت ناراحت شد و چنان سوگندی یاد کرد.

ولی به هر حال اگر او از يك نظر مستحق چنین کیفری بوده، از نظر وفاداریش در طول خدمت و پرستاری استحقاق چنان عفو را نیز داشته است.

درست است که زدن يك دسته ساقه گندم یا چوب های خوشه خرما مصداق واقعی سوگند او نبوده است، ولی برای حفظ احترام نام خدا و عدم اشاعه

قانون شکنی او این کار را انجام داد، و این تنها در موردی است که طرف مستحق عفو باشد و انسان می خواهد در عین عفو، حفظ ظاهر قانون را نیز بکند، و گرنه در مواردی که استحقاق عفو نباشد هرگز چنین کاری مجاز نیست (1).

و بالاخره در آخرین جمله از آیات مورد بحث که در واقع عصاره ای است از آغاز و پایان این داستان می فرماید: «ما او را صابر و شکیبا یافتیم، چه بنده خوبی بود ایوب که بسیار بازگشت کننده به سوی ما بود»؛ «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ».

ناگفته پیداست که دعای او به درگاه خدا، و تقاضای دفع وسوسه های شیطان، و رنج و محنت و بیماری، منافات با مقام صبر و شکیبایی ندارد، آن هم بعد از هفت سال یا به روایتی هیجده سال با درد و بیماری و فقر و ناداری ساختن و تحمل کردن و شاکر بودن.

قابل توجه این که در این جمله، حضرت ایوب به سه وصف مهم توصیف شده است که در هر کس باشد انسان کاملی است:

1. مقام عبودیت 2. صبر و شکیبایی و استقامت 3. بازگشت پی در پی به سوی خدا.

نکته ها

1. درس های مهمی از داستان ایوب

با این که مجموع سرگذشت این پیامبر شکیبا تنها در چهار آیه این سوره آمده، اما همین مقدار که قرآن بیان داشته الهام بخش حقایق مهمی است:

ص: 183

1- . نظیر این معنی در، باب حدود اسلامی و اجرای آن در مورد بیماران خطاکار نیز آمده است (کتاب الحدود ابواب حد الزنا).

الف. آزمون الهی آن قدر وسیع و گسترده است که حتی انبیاء بزرگ با شدیدترین و سخت ترین آزمایش ها آزموده می شوند، چرا که طبیعت زندگی این

جهان بر این اساس گذارده شده، و اصولاً بدون آزمایش های سخت استعداد های نهفته انسان ها شکوفا نمی شود.

ب. «فرج بعد از شدت» نکته دیگری است که در این ماجرا نهفته است هنگامی که امواج حوادث و بلا از هر سو انسان را در فشار قرار می دهد، نه تنها نباید مأیوس و نومید گشت؛ بلکه باید آن را نشانه و مقدمه ای بر گشوده شدن درهای رحمت الهی دانست، چنان که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

«عند تناهی الشدة تكون الفرجة، وعند تضایق حلق البلاء یكون الرخاء؛ به هنگامی که سختی ها به اوج خود می رسد فرج نزدیک است، و هنگامی که حلقه های بلا تنگ تر می شود راحتی و آسودگی فرا می رسد.»⁽¹⁾

ج. از این ماجرا به خوبی بعضی از فلسفه های بلاها و حوادث سخت زندگی روشن می شود، و به آن ها که وجود آفات و بلاها را ماده تقضی بر ضد برهان نظم در بحث توحید می شمرند پاسخ می دهد، که وجود این حوادث سخت گاه در زندگی انسان ها از پیامبران بزرگ خدا گرفته، تا افراد عادی يك ضرورت است، ضرورت امتحان و آزمایش و شکوفا شدن استعداد های نهفته، و بالآخره تکامل وجود انسان.

لذا در بعضی از روایات اسلامی از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

«ان اشد الناس بلاء الانبياء ثم الذی یلونهم الامثل فالامثل؛ بیش از همه مردم

ص: 184

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله 351.

پیامبران الهی گرفتار حوادث سخت می شوند، سپس کسانی که پشت سر آن ها قرار دارند، به تناسب شخصیت و مقامشان.» (1)

و نیز از همان امام بزرگوار (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«ان فی الجنة منزلة لا يبلغها عبد الا بالابتلاء؛ در بهشت مقامی هست که هیچ کس به آن نمی رسد مگر در پرتو ابتلائات و گرفتاری هایی که پیدا می کند.» (2)

د. این ماجرا درس شکیبایی به همه مؤمنان راستین در تمام طول زندگی می دهد، همان صبر و شکیبایی که سرانجامش پیروزی در تمام زمینه هاست، و نتیجه اش داشتن «مقام محمود» و «منزلت والا» در پیش گاه پروردگار است.

ه. - آزمونی که برای يك انسان پیش می آید در عین حال آزمونی است برای دوستان و اطرافیان او، تا میزان صداقت و دوستی آن ها به محك زده شود که تا چه حد وفادارند، ایوب هنگامی که اموال و ثروت و سلامت خود را از دست داد دوستانش نیز خسته و پراکنده شدند، و دوستان و دشمنان زبان به شماتت و ملامت گشودند، و بهتر از هر زمان خود را نشان دادند، و دیدیم که رنج ایوب از زبان آن ها بیش از هر رنج دیگر بود، چرا که طبق مثل معروف زخم های نیزه و شمشیر التیام می یابد، ولی زخمی که زبان بر دل می زند التیام پذیر نیست!

و. دوستان خدا کسانی نیستند که تنها به هنگام روی آوردن نعمت به یاد او باشند، دوستان واقعی کسانی هستند که در «سراء» و «ضراء» در بلا و نعمت، در

ص: 185

1- . قمی، عباس، سفینه البحار، ج 1، ص: 105.

2- . همان.

بیماری و عافیت، و در فقر و غنا به یاد او باشند، و دگرگونی های زندگی مادی ایمان و افکار آن ها را دگرگون نسازد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در آن خطبه غرا و پرشوری که در اوصاف پرهیزگاران برای دوست باصفایش «همام» بیان کرد، و بیش از یکصد صفت برای متقین برشمرد، یکی از اوصاف مهمشان را این می شمرد:

«نزلت انفسهم منهم فی البلاء کالتی نزلت فی الرخاء؛ روح آن ها به هنگام بلا همانند حالت آسایش و آرامش است» (و تحولات زندگی آن ها را دگرگون نمی سازد).

ز. این ماجرا بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند نه از دست رفتن امکانات مادی و روی آوردن مصائب و مشکلات و فقر دلیل بر بی لطفی خداوند نسبت به انسان است، و نه داشتن امکانات مادی دلیل بر دوری از ساحت قرب پروردگار؛ بلکه انسان می تواند با داشتن همه این امکانات بنده خاص او باشد، مشروط بر این که اسیر مال و مقام و فرزند نگردد، و با از دست دادن آن زمام صبر از دست ندهد.

2. ایوب (علیه السلام) در قرآن و تورات

چهره پاک این پیامبر بزرگ را که مظهر صبر و شکیبایی است، تا آن پایه که صبر ایوب در میان همه ضرب المثل است، در قرآن مجید دیدیم، که چگونه خداوند در آغاز و پایان این داستان بهترین تجلیل را از او به عمل می آورد.

ولی متأسفانه سرگذشت این پیامبر بزرگ نیز از دستبرد جاهلان و یا دشمنان دانا مصون نمانده، و خرافاتی بر آن بسته اند که ساحت قدس او از آن پاک و منزّه است، از جمله این که ایوب به هنگام بیماری بدنش کرم برداشت، و آن قدر متعفن و بدبو شد که اهل قریه او را از آبادی بیرون کردند! بدون شك چنین روایتی مجعول

است هر چند در لابلای کتب حدیث ذکر شده باشد؛ زیرا رسالت پیامبران ایجاب می کند که مردم در هر زمان بتوانند با میل و رغبت با آن ها تماس گیرند، و آن چه موجب تنفر و بیزارى مردم و فاصله گرفتن افراد از آن ها می شود، خواه بیماری های تنفر آمیز باشد، و یا عیوب جسمانی، و یا خشونت اخلاقی، در آن ها نخواهد بود، چرا که با فلسفه رسالت آن ها تضاد دارد.

قرآن مجید در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می گوید: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ (1)

«در پرتو رحمت الهی برای آن ها نرم و مهربان شدى که اگر خشن و سنگدل بودى از گرد تو پراکنده مى شدند.»

این آیه دلیل بر آن است که پیامبر نباید چنان باشد که از اطرافش پراکنده شوند.

ولى در تورات کتاب مفصلی در باره «ایوب» دیده می شود که قبل از «مزامیر داود» قرار دارد، این کتاب مشتمل بر 42 فصل است، و در هر فصل بحث های مشروحی وجود دارد، در بعضی از این فصول مطالب زننده ای به چشم می خورد، از جمله این که در فصل سوم می گوید: ایوب زبان به شکایت باز کرد و شکوه بسیار نمود، در حالی که قرآن او را به مقام صبر و شکیبایی ستوده است.

3. توصیف پیامبران بزرگ به اواب نبی

در سوره «ص» سه نفر از پیامبران بزرگ به عنوان «اواب» توصیف شده اند:

ص: 187

داود و سلیمان و ایوب، و در سوره ق آیه 32 این وصف برای همه بهشتیان ذکر شده است؛ «هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ».

این تعبیرات نشان می‌دهد که مقام اوابین مقام والا و ارجمندی است، و هنگامی که به منابع لغت مراجعه می‌کنیم می‌بینیم «اواب» از ماده «اوب» (بر وزن قول) به معنی رجوع و بازگشت است.

این رجوع و بازگشت - مخصوصاً با توجه به صیغه اواب که صیغه مبالغه است دلالت بر تکرار و کثرت دارد - اشاره به این است که «اوابین» در برابر عواملی که آن‌ها را از خدا دور می‌سازد اعم از زرق و برق جهان ماده، یا وسوسه‌های نفس و شیاطین، حساسیت بسیار دارند، اگر لحظه‌ای دور شوند بلافاصله متذکر شده به سوی او باز می‌گردند، و اگر لحظه‌ای غافل گردند به یاد او می‌افتند و جبران می‌کنند.

این بازگشت می‌تواند به معنی بازگشت به اوامر و نواهی الهی باشد یعنی مرجع و تکیه‌گاه آن‌ها همه جا فرمان‌های اوست، و از همه جا به سوی او باز می‌گردند.

از آیه «يَا جِبَالُ أَوَّيْ مَعَهُ وَ الطَّيْرُ»؛ [\(1\)](#)

که درباره داود (علیه السلام) است معنی دیگری نیز برای اواب استفاده می‌شود و آن هم صدا شدن و هم آواز گردیدن است؛ زیرا می‌گوید ای کوه‌ها و ای پرندگان! با داود هم صدا شوید، بنا بر این «اواب» کسی است که هم صدا و هماهنگ با قوانین آفرینش، اوامر الهی و حمد و تسبیح عمومی موجودات جهان باشد و اتفاقاً یکی از معانی ایوب نیز اواب است. [\(2\)](#)

ص: 188

1- . سبأ / 10.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 19، ص: 294.

34. آراستن خود و آرایش برای شوهر

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«إِنَّ مِنْ خَيْرِ نِسَائِكُمْ... الْمُتَبَرِّجَةَ مَعَ زَوْجِهَا الْحَصَانَ مَعَ غَيْرِهِ؛ (1)»

بهترین زنان شما، زنی است که برای شوهر آرایش و تزئین کند و از نامحرم، خود را می پوشاند.»

آن حضرت (صلی الله علیه و آله) در جای دیگری فرمودند:

«وَعَلَيْهَا أَنْ تَطَيَّبَ بِأَطْيَبِ طَبِيحِهَا وَتَلْبَسَ أَحْسَنَ ثِيَابِهَا وَتَزَيَّنَ بِأَحْسَنِ زِينَتِهَا وَتَعْرِضَ نَفْسَهَا عَلَيْهِ غُدُوَّةً وَ عَشِيَّةً؛ (2)»

وظیفه زن هست که، برای شوهر، خود را معطر، و به بهترین وجه آرایش کند و لباس خوب بپوشد و خود را صبح و شام در اختیار شوهر بگذارد.»

35. معطر بودن و طبخ غذای لذیذ

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«خَيْرُ نِسَائِكُمُ الطَّيِّبَةُ الرَّيْحِ، الطَّيِّبَةُ الطَّبِيخِ؛ (3)»

بهترین زنان شما، زنی است که خوش بو و معطر باشد و خوب آشپزی کند.»

36. فضیلت عبادت زن در خانه

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«صَلَاةُ الْمَرْأَةِ وَحَدَّهَا فِي بَيْتِهَا كَفَضْلِ صَلَاتِهَا فِي الْجَامِعِ خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً؛ (4) نماز زن تنها بیست و پنج بار از نماز جماعت او بهتر است.»

ص: 189

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص: 389.

2- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 5، ص: 508.

3- همان، ج 10، ص: 573.

4- طبرسی، فضل بن حسن، مکارم الأخلاق، ص: 234.

«ما صلّت امرأة صلاة أحبّ إلى الله من صلاتها في أشدّ بيتها ظلمة؛(1) نمازی که زن در تاریکترین گوشه خانه خود انجام دهد از همه نمازهای او نزد خدا محبوب تر است.»

«لأنّ تصلّي المرأة في بيتها خير لها من أن تصلّي في حجرتها، ولأنّ تصلّي في حجرتها خير من أن تصلّي في الدار، ولأنّ تصلّي في الدار خير لها من أن تصلّي في المسجد؛(2)»

این که زن در اطاق خویش نماز کند برای او بهتر است تا در ایوان خویش نماز کند و این که در ایوان خویش نماز کند بهتر است تا در صحن خانه نماز کند و این که در صحن خانه نماز کند برای وی بهتر است تا در مسجد نماز کند.»

لازم به ذکر است که گاهی بر اساس وظیفه دینی واجتماعی، امور بسیار مهم و تعیین کننده و سرنوشت سازی به عهده بانوان گذاشته می شود، چه در جنگ ها و امور دفاعی و چه در بهداشت و درمان و طبابت و یا در تمشیت امور خانواده، و در تاریخ ثبت شده است که بانوان متعهد در همه این موارد، بسیار خوب عمل کرده اند.

37. اهمیت و فضیلت شیر دادن توسط مادر

اشاره

خداوند کریم در قرآن می فرماید:

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِينَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ

ص: 190

1- . پا ینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول(صلی الله علیه و آله)، ص: 690.

2- . همان، ص: 622.

بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛⁽¹⁾ «مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند. (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند. و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده [پدر]، لازم است خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته (در مدت شیر دادن پردازد؛ حتی اگر طلاق گرفته باشد). هیچ کس موظف به بیش از مقدار توانایی خود نیست! نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حق ضرر زدن به کودک را دارد، و نه پدر. و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد [هزینه مادر را در دوران شیرخوارگی تأمین نماید]. و اگر آن دو، با رضایت یکدیگر و مشورت، بخواهند کودک را (زودتر) از شیر بازگیرند، گناهی بر آن ها نیست. و اگر (با عدم توانایی، یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست؛ به شرط این که حق گذشته مادر را به طور شایسته پردازید. و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و بدانید خدا، به آن چه انجام می دهید، بیناست!»

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است:

«لَا تُجْبِرُ الْحَرَّةَ عَلَى إِرْضَاعِ الْوَلَدِ وَ تُجْبِرُ أُمَّ الْوَلَدِ؛⁽²⁾

همسر آزاد را بدادن شیر بنوزادش مجبور نکنند، ولی کنیزی که از صاحبش دارای فرزند گشته است مجبورش می نمایند.»

شرح

خداوند متعالی می فرماید: «وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ»؛ «بر پدر کودک است خوراک و پوشاک فرزند به طور متعارف.» و اجرت رضاع را باید وی بدهد، و مادر می تواند در مقابل دادن شیر به فرزندش اجرت مطالبه نماید.

ص: 191

1- . بقره / 233.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 6، ص: 41.

در ادامه این حدیث آمده است:

«وَمَتَّى وَجَدَ الْأَبُ مَنْ يُرْضِعُ الْوَلَدَ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ وَقَالَتِ الْأُمُّ لَا أَرْضِعُهُ إِلَّا بِخَمْسَةِ دَرَاهِمٍ فَإِنَّ لَهُ أَنْ يَنْزِعَهُ مِنْهَا إِلَّا أَنْ الْأَصْلَحَ لَهُ وَالْأَرْفَقَ بِهِ أَنْ يَتْرُكَهُ مَعَ أُمِّهِ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَمَسْتُرْضِعْ لَهُ أُخْرَى؛ (1)»

«و هر گاه پدر طفل دایه ای یافت که به چهار درم حاضر بود نوزاد را شیر دهد، و مادر کودک گفت: من او را شیر نمی دهم مگر به پنج درم، پدر حق دارد فرزند را از او بازستاند و به دایه دهد، اما اگر نوزاد را به مادر واگذارد آن بهتر و نرمتر است برای او، و خداوند عز و جل فرموده است: و چنان چه تنگ دست بودید (و مادر رضا داد) دیگری را برای شیر دادن بطلبید.»

امیر مؤمنان (علیه السلام) در مورد مردیکه از دنیا رفته بود و فرزند شیر خواری داشت که برای او دایه گرفته بودند حکم فرمود:

«أَنَّ أَجْرَ رِضَاعِ الصَّبِيِّ مِمَّا يَرِثُ مِنْ أَبِيهِ وَأُمِّهِ؛ (2)»

اجرت دایه از مالی که نوزاد از پدر و مادر ارث برده است داده می شود.»

و در روایت سکونی از امام صادق از پدرش (عهما) آمده که مردی نزد امیر مؤمنان (علیه السلام) آمد و عرض کرد که کنیز من پسر را شیر کامل داده است، و آهنگ فروش او کرده ام؟ حضرت فرمود:

«خُذْ بِبَيْدِهَا وَقُلْ مَنْ يَشْتَرِي مِنِّي أُمَّ وَوَلَدِي؛ (3) دست او را بگیر و بگو: چه کسی خریدار این مادر فرزند من است؟» (4)

ص: 192

1- . همان، ج 6، ص: 45.

2- . همان.

3- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص: 480.

4- . همان، ج 5، ص: 154.

در کتاب «جامع أحاديث الشيعة» از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است:

«ان رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال أيما امرأة رفعت من بيت زوجها شيئاً من موضع إلى موضع تريد به صلاحاً نظر الله عز وجل إليها ومن نظر الله إليه لم يعدّبه فقالت أم سلمة ذهب الرجال بكلّ خير فأى شىء للنساء المساكين فقال (عليه السلام) بلى إذا حملت المرأة كانت بمنزلة الصائم القائم المجاهد بنفسه وماله في سبيل الله فإذا وضعت كان لها من الأجر مالا تدرى ما هو لعظمه فإذا أرضعت كان لها بكلّ مصّة كعدل عتق محرّر من ولد إسماعيل فإذا فرغت من رضاعه ضرب ملك على جنبها (جنبها خ) وقال استأنفى العمل فقد غفر لك؛ (1)

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود: هر زنی که از خانه شوهرش چیزی بردارد از جایی و در جایی بگذارد و منظورش سامان دهی باشد خداوند عز و جل به او می نگرند و هر کس که خدا به او بنگرد او را عذاب نمی کند. ام سلمه گفت: مردان همه خوبی ها را بردند، پس چه چیزی برای زنان بیچاره است؟ حضرت فرمود: آری اگر زن حامله شود او به سان روزه دار شب زنده داری است که با جان و مال در راه خدا جهاد می کند و چون زایمان کند پاداشی دارد که از بس بزرگ است نمی داند آن پاداش چیست و چون شیر می دهد در برابر هر مکیدن برای او مشابه يك آزاد سازی از فرزندان اسماعیل است و چون از شیر دادن فارغ گردد فرشته ای بر پهلوى او می زند و می گوید: از نو آغاز به کار کن که بخشیده شده ای.»

امام صادق (علیه السلام) در روایتی طولانی درباره قصه حضرت آدم و حواء می فرماید:

«... فقالت حواء أسئلك يارب أن تعطينى كما أعطيت آدم فقال الربّ تعالى

ص: 193

إني وهبتك الحياء والرّحمة والانس وكتبت لك من ثواب الإغتسال والولادة ما لو رأيته من الثّواب الدائم والنّعيم المقيم والملك الكبير لقرت عينك يا حوّاء أيما امرأة ماتت في ولادتها حشرتها مع الشّهداء يا حوّاء أيما امرأة أخذها الطّلق إلا كتبت لها أجر شهيد فإن سلمت وولدت غفرت لها ذنوبها ولو كانت مثل زبد البحر ورمل البرّ وورق الشّجر وإن ماتت صارت شهيدة وحضرتها الملائكة عند قبض روحها وبشروها بالجنة وتزوّت إلى بعلها في الآخرة وتفضل على الحور العين بسبعين فقالت حوّاء حسبي ما أعطيت الخبر؛ (1) ... حوّاء گفت: ای پروردگار من! از تو می خواهم که همان گونه که به آدم دادی به من هم بدهی. پروردگار متعال فرمود: من به تو حياء، رحمت و انس را بخشیدم و برای تو از ثواب غسل کردن و زاییدن چیزی نوشتم که اگر آن را ببینی که چه پاداش دائم و نعمت همیشگی و پادشاهی بزرگی است چشمت روشن می شود. ای حوّاء! هر زنی که به هنگام زایمانش بمیرد او را با شهیدان محشور می کنم. ای حوّاء! هر زنی که درد زایمان او را بگیرد پاداش شهید برایش می نویسم و اگر سالم بماند و زایمان کند گناهانش را برایش می آمرزم گرچه به اندازه کف دریا و ریگ بیابان و برگ درختان باشد و اگر بمیرد شهید می گردد و فرشته ها به هنگام قبض روحش نزد وی حاضر می شوند و او را به بهشت بشارت می دهند و در آخرت او را نزد شوهرش می برند و هفتاد برابر برتر از حورالعین است. حوّاء گفت: آن چه داده ای مرا کافی است...»

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

«قال ذکر رسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله) الجهاد فقالت امرأة لرسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله) یا رسول اللّٰه فما للنساء من هذا شیء فقال بلی للمرأة ما بین حملها إلى وضعها إلى فطامها من الأجر

ص: 194

1- . نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 15، ص: 214.

كالمربط في سبيل الله فإن هلكت فيما بين ذلك كان لها مثل منزلة الشهيد؛(1)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از جهاد یاد کرد. زنی به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) گفت: ای رسول خدا! از این جهاد برای زنان نیست؟ حضرت فرمود: برای زن در فاصله حاملگی تا زایمانش و تا از شیر گرفتن فرزندش اجری است چونان اجر کسی که خود را در راه خدا (و جهاد) قرار داده است، پس اگر در این فاصله بمیرد موقعیت شهید را دارد.»

از امام صادق(علیه السلام) درباره شیر دادن سؤال شد. حضرت فرمود:

«لا تجبر الحرّة علی رضاع الولد وتجبر امّ الولد؛(2) زن آزاد بر شیردهی فرزند مجبور نمی شود، ولی کنیز ام ولد مجبور می شود.»

امیر مؤمنان علی(علیه السلام) فرمود:

«يجبر الرجل علی التّفقة علی امرأته فإن لم يفعل حبس وتجبر المرأة علی أن ترضع ولدها وتجبر علی أن تخبز له وتخدمه داخل بيتها؛(3) مرد بر دادن نفقه به همسرش مجبور می شود اگر انجام ندهد زندانی می گردد و زن بر شیردهی فرزندش و نیز بر تهیه نان برای همسرش مجبور می شود و در داخل خانه اش به مرد خدمت می کند.»

امیر مؤمنان علی(علیه السلام) فرمود:

«ما من لبن يرضع به الصبّي أعظم بركة عليه من لبن امّه؛(4)

هیچ شیری برای کودک با برکت تر (سودمندتر) از شیر مادرش نیست.»

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

ص: 195

1- . طبرسی، فضل بن حسن، مکارم الأخلاق، ص: 234.

2- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 21، ص: 452.

3- . نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 15، ص: 157.

4- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 6، ص: 40.

«لیس للصبی لبن خیر من لبن امه؛ (1)» بر بچه شیری بهتر از شیر مادرش نیست.»

در روایت چهل و ششم از باب دوم از باب های اذان این روایت آمده: «ده تن نمی پوسند؛ یکی از آن ها زنی است که در حال نفاس (پس از زایمان) بمیرد.»

و نیز در روایت چهارم از باب سی و هفتم از باب های مباشرت با زنان فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که:

«به آن کس که مرا به حق به پیامبری و رسالت و تبشیر و انذار برانگیخت زنی نیست که از شوهرش به فرزندى حامله شود مگر این که در سایه خداوند عز و جل است تا آن که درد زایمان به او برسد که در این صورت در برابر هر دردی آزاد سازی يك انسان مؤمن برای اوست و چون زایمان کند و شروع به شیردهی نماید فرزند از شیر مادرش نمی مکد مگر این که در برابر زن در روز قیامت نوری فروزان است که از اولین و آخرین هر کس آن را ببیند شگفت زده می شود و این زن روزه دار شب زنده دار محسوب می شود گر چه روزه نباشد و روزه همه عمر و شب زنده داری همه عمر برایش نوشته می شود و چون فرزندش را از شیر می گیرد، حق جَلّ ذکره می گوید: ای زن! همه گناهان پیشین تو را برایت بخشیدم کار را از نو آغاز نما.»

38. نهی زنان از شیر دادن با يك پستان

امّ اسحاق گوید:

«نظر إلیّ ابو عبدالله (علیه السلام) وأنا أرضع أحد بنی محمّداً أو إسحاق فقال یا امّ إسحاق لا ترضعیه من ثدی واحد وأرضعیه من کلیهما یکون أحدهما طعاماً والآخر شراباً؛ (2)»

در حالی که یکی از دو پسر محمد یا اسحاق را شیر می دادم امام صادق (علیه السلام) به من نگریست

ص: 196

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص: 34.

2- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص: 475.

و فرمود: ای ام اسحاق! فرزندت را از یک پستان شیر مده؛ بلکه از هر دو پستان به او شیر بده یکی از پستان ها غذاست و دیگری آب است.» رسول خدا (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا وَقَعَ الْوَلَدُ فِي جَوْفِ أُمِّهِ صَارَ وَجْهَهُ قِبَلَ ظَهْرِ أُمِّهِ (إِلَى أَنْ قَالَ) وَجَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ رِزْقَهُ فِي ثَدْيِي أُمِّهِ فِي إِحْدَاهُمَا شَرَابَهُ وَفِي الْآخَرَى طَعَامَهُ؛ (1)»

هنگامی که فرزند در دل مادرش قرار می گیرد چهره اش رو به پشت مادرش می گردد... تا آن که گوید: و خداوند متعال روزی او را در دو پستان مادرش می دهد در یکی آبش را قرار داد و در دیگری خوراکش را.»

39. کم ترین مدت شیردهی و بیش ترین مدت آن

قرآن کریم می فرماید:

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ (2)

«مادران فرزند خود را دو سال تمام شیر می دهند (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیر دادن را تکمیل کند و آن کس که فرزند برای او متولد شده [پدر] باید خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته (در مدت شیر دادن) بپردازد (البته) هیچ کس تکلیفی بیش از مقدار توانایی خود ندارد (بنابراین) نباید

ص: 197

1- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 42، ص: 259.

2- . بقره / 233.

بر مادر و فرزندش به خاطر یکدیگر زمانی وارد شود و نه بر پدر و فرزندش (از ناحیه یکدیگر ضرری وارد آید) و بر وارث (او نیز) لازم است مثل این کار را انجام دهد [هزینه مادر را در دوران شیر دادن تأمین نماید] و اگر آن دو با رضایت یکدیگر و مشورت بخواهند (کودک را زودتر) از شیر باز گیرند گناهی بر آن ها نیست و اگر خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید گناهی بر شما نیست به شرط این که حق مادران را به طور شایسته بپردازید و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و بدانید خدا، به آن چه انجام می دهید، بیناست.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«لیس للمرأة أن تأخذ في رضاع ولدها أكثر من حولین کاملین فإن أرادا الفصال قبل ذلك عن تراضٍ منهما فهو حسن والفصال الفطام؛ (1) زن حق ندارد که بیش از دو سال کامل فرزندش را شیر دهد و اگر زن و مرد با توافق یکدیگر بخواهند پیش از دو سال از شیر بگیرند این نیکو است و فصال همان از شیر گرفتن است.»

آن حضرت (علیه السلام) در جای دیگری فرمود:

«المطلقة ينفق عليها حتى تضع حملها وهي أحق بولدها أن ترضعه بما تقبله امرأة أخرى إن الله عز وجل «لا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» ... قال كانت المرأة منّا ترفع يدها إلى زوجها إذا أراد مجامعتها فتقول لا أدعك لأتني أخاف أن أحمل على ولدي ويقول الرجل لا أجامعك إني أخاف أن تعلقى فأقتل ولدي فنهى الله عز وجل أن تضار المرأة الرجل وأن يضار الرجل المرأة وأما قوله «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» فإنه نهى أن يضار بالصبي أو يضار أمه في رضاعه وليس لها أن تأخذ في رضاعه فوق حولين كاملين وإن أرادا فصلاً عن تراضٍ منهما قبل ذلك كان

ص: 198

شوهر باید نفقه زن باردار مطلقه خویش را تا هنگام وضع حمل بپردازد و مادر مطلقه برای شیر دادن نوزاد خویش از دیگران شایسته تر است اگر به اجرتی که زن بیگانه می پذیرد راضی شود. خداوند سبحان می فرماید: نباید بر مادر و فرزندش به خاطر یکدیگر زیانی وارد شود، و نه بر پدر و فرزندش (از ناحیه یکدیگر ضرری وارد آید) و بر وارث (او نیز) لازم است مثل این کار را انجام دهد (هزینه مادر را در دوران شیر دادن تأمین نماید)... حضرت در ادامه فرمود: چه بسا زنی - که بچه شیر می دهد- شوهر خویش را از مباشرت جنسی باز دارد و به او بگوید: من تن به مباشرت جنسی نمی دهم؛ زیرا می ترسم با وجود این شیر خواره آبستن شوم و چه بسا مرد بگوید: من با تو مجامعت نمی کنم؛ زیرا می ترسم آبستن شوی و بدین سان فرزند شیرخوارم هلاک شود از این رو خداوند بزرگ نهی فرمود که زنی شوهرش را و یا مردی را متضرر نکند. و اما فرموده الهی که: و بر وارث (نیز لازم) است مثل این کار را انجام دهد. در صدد نهی از زیان دیدن فرزند یا مادر او در شیر خواری است و زن نمی تواند در چنین وضعی شیر دادن فرزند را بیش از دو سال کامل ادامه دهد و اگر زن و مرد با رضایت همدیگر قبل از پایان دو سال بخواهند بچه را از شیر بگیرند خوب است و باز داشتن از شیر همان «فطام» است (که بچه را از شیر می گیرند.)»

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره فرموده خداوند عز و جل «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» می فرماید:

«نهی الله عزوجل أن یضارَّ بالصَّبِّ أو یضارَّ بامه فی رضاعه ولیس لها أن تأخذ فی رضاعه فوق حولین کاملین فإن أراداً فصلاً عن تراضٍ منهما كما قال الله عزوجل كان ذلك إلیهما والفصال الفطام ولا ینبغی للوارث أن یضارَّ المرأة فیقول لا أدع ولدها

ص: 199

يأتيها قال ابو جعفر (عليه السلام) في قول الله عزوجل وعلى الوارث مثل ذلك قال هو في النّفقة؛(1)

خداوند عز و جل از این که به فرزند ضرری وارد شود و یا به مادرش برای شیردهی ضرری برسد نهی کرده است و مادر حق ندارد که بیش از دو سال کامل شیر دهد و اگر مرد و زن هر دو با توافق یکدیگر بخواهند فرزند را از شیر بگیرند همان گونه که خداوند عز و جل فرموده است، این اختیار با آن هاست و فصال همان فطام است (یعنی از شیر گرفتن) و برای وارث نیز شایسته نیست که به زن آسیبی برساند و بگوید که نمی گذارم فرزندش نزد او برود.»

امام باقر (عليه السلام) نیز درباره آیه شریفه «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» فرمود: «این در مورد نفقه است.»

از امام صادق (عليه السلام) نیز درباره آیه شریفه «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» سؤال شد؛ حضرت فرمود:

«لا ینبغی للوارث أن یضارّ المرأة فیقول لا أدع ولدها یأتيها ویضارّ ولدها إن کان لهم عنده شیء ولا ینبغی له أن یقتّر علیها؛(2) برای وارث شایسته نیست که به زن ضرری رساند و بگوید نمی گذارم فرزندش نزد او برود و نیز به فرزندش ضرری بزند اگر برای وارثان چیزی نزد فرزند است و نیز شایسته نیست که بر فرزند در نفقه سخت و تنگ بگیرد.»

سعد بن سعد اشعری گوید: از حضرت رضا (عليه السلام) درباره بچه پرسیدم که آیا بیش از دو سال به او شیر داده می شود؟ حضرت فرمود:

«عامین قلت فإن زاد علی سنتین هل علی أبویه من ذلك شیء قال لا. فقیه؛(3) دو

ص: 200

-
- 1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 21، ص: 454.
 - 2- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 101، ص: 133.
 - 3- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص: 475.

سال. گفتیم: اگر بیش از دو سال شود آیا در این رابطه چیزی بر پدر و مادر هست؟ حضرت فرمود: نه.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«الفرض فی الرضاع أحد وعشرون شهراً فما نقص عن أحد وعشرين شهراً فقد نقص المرضع وإن أراد أن يتم الرضاع فحولین کاملین؛(1) واجب در شیر دادن بیست و یک ماه است. هرچنه از بیست و یک ماه کم تر باشد شیردهنده کم گذاشته است و اگر شیردهنده می خواهد کامل شیر دهد، پس دو سال کامل.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«الرضاع واحد وعشرون شهراً فما نقص فهو جور علی الصبی؛(2)

مدّت شیر دادن کودک بیست و یک ماه است هر چه کم تر باشد ستم به بیچه است.»

عامر بن عبدالله گوید: شنیدم امام صادق(علیه السلام) می فرمود:

«كان علی قبر ابراهیم بن رسول الله(صلی الله علیه و آله) عذق یظله عن الشمس (حيث ما دارت فقیهه) فلما بیس العذق ذهب أثر القبر فلم یعلم مكانه وقال(علیه السلام) مات ابراهیم (ابن رسول الله(صلی الله علیه و آله) التوحید) و (كان التوحید) له ثمانية عشر شهراً فأتم الله عزّ وجلّ رضاعه فی الجنة؛ بر سر قبر ابراهیم پسر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) درخت خرمایی بود که بر قبر سایه می انداخت، چون نخل خرمای خشک شد اثر قبر از بین رفت و جای قبر گم شد. و حضرت فرمود: ابراهیم فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هجده ماه داشت که مُرد. خداوند دوران شیر خوارگی او را در بهشت تکمیل کرد.»

ص: 201

1- . طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 8، ص: 106.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 6، ص: 40.

40. درخواست اجرت شیر، از شوهر و یا وصی او

قرآن می فرماید: «فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأُتْمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسْتَزْنِعْ لَهُ أُخْرَى»؛ [\(1\)](#) «و اگر برای شما (فرزند را) شیر می دهند، پاداش آن ها را پردازید و (درباره شیردادن فرزند) به طور شایسته با یکدیگر مشاوره کنید و اگر به توافق نرسیدید زن دیگری او را شیر خواهد داد.»

امام صادق (علیه السلام) درباره مردی که مرده و همسری همراه با فرزندی از خویش به جای گذاشته و آن زن فرزند را به خدمت کار خویش سپرده تا او را شیر دهد سپس آمده تا اجرت شیردهی پسر را از وصی میّت طلب کند، فرمود:

«لها أجر مثلها وليس للوصی أن یخرجه من حِجْرها حتّی یدرك ویدفع إلیه ماله»؛ [\(2\)](#)

این زن می تواند مزد متعارف این شیردهی را بگیرد و وصی میّت حق ندارد فرزند را از دامن این مادر تا زمانی که فرزند بالغ شود و اموالش به او تحویل داده شود، بگیرد.»

ص: 202

1- . طلاق / 6.

2- . طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 8، ص: 106.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در مورد مردی که همسرش را طلاق می دهد در حالی که همسرش شیر می دهد، فرمود:

«هی ترضع إیّها أولى برضاع ولدها إن أحببت ذلك وتأخذ الذی تعطى المرصعة»؛⁽¹⁾

همسرش به شیردهی فرزندش سزاوارتر است اگر همسرش دوست داشته باشد که فرزندش را شیر دهد و نیز همان مزدی را می گیرد که به دایه داده می شود.»

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در مورد مردی که مرده و بچه ای به جا گذاشته و برای او دایه گرفته شده است حکم داد که:

«أجر رضاع الصّبیّ ممّا یرث من أبیه و امّه»؛⁽²⁾ مزد شیردهی فرزند از اموالی داده می شود که بچه از پدر و مادرش ارث می برد.»

و فرموده امام معصوم (علیه السلام):

«المطلّقة ینفق علیها حتّی ترضع حملها وهی أحقّ بولدها أن ترضعه بما تقبله امرأة اخرى یقول الله عزّوجلّ «لا تُضارّ والدّة بولدها»؛⁽³⁾ زن حامله ای که طلاق داده شده تا به هنگامی که وضع حمل کند باید مخارجش داده شود و این زن به فرزندش سزاوارتر است که او را با مبلغی که زن دیگری می پذیرد، شیر دهد. خداوند عز و جل می فرماید: نباید بر مادر و فرزندش به خاطر یکدیگر زیانی وارد شود.»

4.1. مهریه، بدهی شرعی و قانونی شوهر

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»؛⁽⁴⁾ «و مهر زنان را (بطور کامل) به عنوان یک بدهی (یا عطیه)، به آنان پردازید! (ولی) اگر آن ها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید!»

ص: 203

1- . بروجردی، حسین، جامع احادیث الشیعة فی احکام الشریعة، ج 26، ص: 816.

2- . همان، ج 26، ص: 816.

3- . همان، ج 26، ص: 817.

4- . نساء / 4.

«نحلة» در لغت به معنی بدهی و دین آمده، و به معنی بخشش و عطیه نیز هست، «راغب» در کتاب مفردات می گوید: به عقیده من این کلمه از ریشه «نحل»؛ «به معنی زنبور عسل» آمده است؛ زیرا بخشش و عطیه شباهتی به کار زنبوران عسل در دادن عسل دارد.

«صدقاتهن»؛ جمع صداق به معنی مهر است. آیه فوق به دنبال بحثی که در آیه گذشته درباره انتخاب همسر بود، اشاره به یکی از حقوق مسلم زنان می کند و تأکید می نماید که: «مهر زنان را به طور کامل همانند يك بدهی بپردازید» یعنی همان طور که در پرداخت سایر بدهی ها مراقب هستید که از آن چیزی کم نشود، در مورد پرداخت مهر نیز باید همان حال را داشته باشید (این در صورتی است که «نحلة» را به معنی بدهی بگیریم) و اگر به معنی عطیه و بخشش باشد تفسیر آیه چنین خواهد شد: «مهر را که يك عطیه الهی است و خدا به خاطر این که زن حقوق بیش تری در اجتماع داشته باشد و ضعف نسبی جسمی او از این راه جبران گردد به طور کامل ادا کنید».

«فَإِنْ طَبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِينًا مَّرِينًا»؛ در آغاز آیه برای حفظ حقوق زنان با صراحت دستور می دهد که باید تمام مهر را به آنان پرداخت کنند، ولی در ذیل آیه برای احترام گذاردن به احساسات طرفین و محکم شدن پیوندهای قلبی و جلب عواطف می گوید: «اگر زنان با رضایت کامل خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند برای شما حلال و گوارا است» تا در محیط زندگی زناشویی

تنها قانون و مقررات خشک حکومت نکنند؛ بلکه بموازات آن عاطفه و محبت نیز حکم فرما باشد.

42. مهریه، پشتوانه مالی و روانی برای زن

در عصر جاهلیت نظر به این که برای زنان ارزشی قائل نبودند، غالباً مهر را که حق مسلم زن بود در اختیار اولیای آن ها قرار می دادند، و آن را ملك مسلم آن ها می دانستند گاهی نیز مهر يك زن را ازدواج زن دیگری قرار می دادند به این گونه که مثلاً برادری، خواهر خود را به ازدواج دیگری در می آورد که او هم در مقابل، خواهر خود را به ازدواج وی در آورد، و مهر این دو زن همین بود.

اسلام بر تمام این رسوم ظالمانه خط بطلان کشید، و مهر را به عنوان يك حق مسلم به زن اختصاص داد، و در آیات قرآن کرارا مردان را به رعایت کامل این حق توصیه کرده است.

در اسلام برای مهر مقدار معینی تعیین نشده است و بسته بتوافق دو همسر است اگر چه در روایات فراوانی تأکید شده که مهر را سنگین قرار ندهند، ولی این يك حکم الزامی نیست؛ بلکه مستحب است.

اکنون این سؤال پیش می آید که مرد و زن هر دو از ازدواج و زناشویی به طور یکسان بهره می گیرند، و پیوند زناشویی پیوندی است بر اساس منافع متقابل طرفین، با این حال چه دلیلی دارد که مرد مبلغ کم یا زیادی به عنوان مهر به زن پردازد؟ وانگهی آیا این موضوع به شخصیت زن لطمه نمی زند، و شکل خرید و فروش به ازدواج نمی دهد؟!.

روی همین جهات است که بعضی بشدت با مسأله مهر مخالفت می کنند، مخصوصاً معمول نبودن مهر در میان غربی ها برای غرب زده ها به این فکر دامن می زند، در حالی که نه تنها حذف مهر، به شخصیت زن نمی افزاید؛ بلکه وضع او را به مخاطره می افکند.

توضیح این که درست است که مرد و زن هر دو از زندگی زناشویی به طور یکسان سود می برند، ولی نمی توان انکار کرد که در صورت جدایی زن و مرد زن متحمل خسارت بیش تری خواهد شد زیرا:

اولاً مرد طبق استعداد خاص بدنی معمولاً در اجتماع نفوذ و تسلط بیش تری دارد، و هر چند بعضی می خواهند به هنگام سخن گفتن این حقیقت روشن را انکار کنند اما وضع زندگی اجتماعی بشر که با چشم می بینیم حتی در جوامع اروپایی که زنان به اصطلاح از آزادی کامل برخوردارند نشان می دهد که ابتکار اعمال پر- درآمد بیش تر در دست مردان است.

به علاوه مردان برای انتخاب همسر مجدد امکانات بیش تری دارند، ولی زنان بیوه مخصوصاً با گذشت قسمتی از عمر آن ها، و از دست رفتن سرمایه جوانی و زیبایی، امکاناتشان برای انتخاب همسر جدید کم تر است.

با توجه به این جهات روشن می شود که امکانات و سرمایه ای را که زن با ازدواج از دست می دهد بیش از امکاناتی است که مرد از دست می دهد، و در حقیقت مهر چیزی است به عنوان جبران خسارت برای زن و وسیله ای برای تأمین زندگی آینده او، و علاوه مسأله مهر معمولاً به شکل ترمزی در برابر تمایلات مرد نسبت به جدایی و طلاق محسوب می شود.

درست است که مهر از نظر قوانین اسلام با برقرار شدن پیمان ازدواج به- ذمه مرد تعلق می گیرد و زن فوراً حق مطالبه آن را دارد، ولی چون معمولاً به صورت بدهی بر ذمه مرد می ماند، هم اندوخته ای برای آینده زن محسوب می شود، و هم پشتوانه ای برای حفظ حقوق او و از هم نپاشیدن پیمان زناشویی (البته این موضوع استثنائاتی دارد، ولی آن چه گفتیم در غالب موارد صادق است).

و اگر بعضی برای مهر تفسیر غلطی کرده اند و آن را يك نوع "بهای زن" پنداشته اند ارتباط به قوانین اسلام ندارد؛ زیرا در اسلام مهر به هیچ وجه جنبه بها و قیمت کالا ندارد، و بهترین دلیل آن همان صیغه عقد ازدواج است که در آن رسماً "مرد" و «زن» به عنوان دو رکن اساسی پیمان ازدواج به حساب آمده اند، و مهر يك چیز اضافی و در حاشیه قرار گرفته است، به همین دلیل اگر در صیغه عقد، اسمی از مهر نبرند عقد باطل نیست، در حالی که اگر در خرید و فروش و معاملات اسمی از قیمت برده نشود مسلماً باطل خواهد بود، (البته باید توجه داشت اگر در عقد ازدواج نامی از مهر برده نشود شوهر موظف است که در صورت آمیزش جنسی، «مهر المثل» یعنی مهری همانند زنانی که هم طراز او هستند بپردازد).

از آن چه گفته شد نتیجه می گیریم که مهر جنبه "جبران خسارت" و «پشتوانه برای احترام به حقوق زن» دارد، نه قیمت و بها و شاید تعبیر به «نحله» به معنی «عطیه» در آیه اشاره به این قسمت باشد. (1)

ص: 207

43. هفت نکته اساسی در ارتباط با مهریه بانوان

1. آیات ذیل منطوقاً و مفهوماً، بر وجوب پرداخت مهریه به عنوان یک دین مسلم شوهر، دلالت دارد:

«وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»؛ (1) «و مهر زنان را (بطور کامل) به عنوان يك بدهی (یا عطیه)، به آنان بپردازید! (ولی) اگر آن ها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید!»

«وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا»؛ (2)

«و برای شما حلال نیست که چیزی از آن چه به آن ها داده اید، پس بگیرید.»

2. عدم جواز ازدواج، بدون قرار مهریه و صدق

زراره می گوید: از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردم از این که تا چه مقداری از مهریه برای رسول خدا در ازدواج با نساء، حلال است؟ حضرت فرمودند:

«مَا شَاءَ مِنْ شَيْءٍ قُلْتُ فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَأَمْرًا مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ»؛ (3) قَالَ لَا تَحِلُّ الْهَبَةُ إِلَّا لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآمَّا غَيْرُهُ فَلَا يَصْلُحُ لَهُ نِكَاحٌ إِلَّا بِمَهْرٍ»؛ (4)

تا هر مقداری که باشد، زراره می گوید به امام گفتم، پس این آیه چه می گوید «وَأَمْرًا مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ»، حضرت فرمودند: ازدواج بدون مهریه مخصوص پیامبر است، و اما برای غیر پیامبر اسلام، ازدواج بدون مهریه جایز نیست.»

ص: 208

1- . نساء / 4.

2- . بقره / 229.

3- . أحزاب / 50.

4- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 21، ص: 250.

حلبی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که حضرت در مورد بانوئی که بدون مهریه به ازدواج مردی درآمده بود فرمودند:

«إِنَّمَا كَانَ هَذَا لِلنَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) وَأَمَّا لِعَيْرِهِ فَلَا يَصْلُحُ هَذَا حَتَّى يُعَوِّضَهَا شَيْئًا يُقَدِّمُ إِلَيْهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَلَّ أَوْ كَثُرَ وَلَوْ تَوَبَّ أَوْ دَرَّهَمٌ وَقَالَ يُجْزِي الدَّرَّهَمُ؛ (1) این نوع ازدواج که بدن مهریه است مخصوص پیامبرص است اما دیگران باید مهریه ای تعیین شود چه کم و چه زیاد، ولو این مهریه یک لباس یا یک درهم باشد.»

حماده می گوید از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردم از این که مردی در ازدواج خود با بانوئی شرط گذاشت که همسر دیگری انتخاب نکند و آن بانو، این شرط را بجای مهریه خود پذیرفت، حضرت فرمودند:

«هَذَا شَرْطٌ فَاسِدٌ لَا يَكُونُ النِّكَاحُ إِلَّا عَلَى دَرَّهَمٍ أَوْ دَرَّهَمَيْنِ؛ (2)

این شرط فاسد است و ازدواج بدون مهریه، جایز نیست و لو این مهریه یک درهم یا دو درهم.»

3. حد اقل و حد اکثر واجبی برای مهریه، تعیین و اثبات نشده است:

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«الصَّدَاقُ مَا تَرَاضِيَ عَلَيْهِ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ فَهَذَا الصَّدَاقُ؛ مهریه آن ستنکه طرفین بر آن توافق کنند چه مقدار آن کم باشد و چه زیاد، این مهریه خواهد بود.»

4. فقط مهریه و صدق مورد توافق، معتبر است و لو سیرری باشد، و لاغیر: علاوه بر دلیل «المؤمنون عند شروطهم» روایت ذیل نیز دلالت بر این مطلب دارد:

ص: 209

1- . همان، ج 21، ص: 240.

2- . همان، ج 21، ص: 250.

امام باقر(علیه السلام) در مورد فردی که مهریه همسر خود را در جلسه خصوصی، مبلغی معین کرده بود، ولی در بین عموم مردم، مبلغ بیش تری را اعلام می کرد فرمودند:

«هُوَ الَّذِي أَسْرَرَ وَ كَانَ عَلَيْهِ النَّكَاحُ؛ (1) آن مبلغی که در جلسه خصوصی توافق کرده اند ملاک خواهد بود.»

سند این روایت به خاطر وجود موسی بن بکر، مورد اختلاف است، چون وی واقفیه است اما گفته اند این روایات را مشایخ، قبل از وقف، از وی نقل کرده اند و قبل از وقف، ایشان از ثقات بوده است، لذا این روایت، حکم صحیح را دارد.

5. چنان چه در مورد زن، فریبی از طرف خانواده او صورت پذیرد، پرداخت مهریه، به عهده فریب کار و، ولی زن می باشد، و روایت صحیح زیر بر این حکم دلالت دارد:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِيعٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ وَلِيِّهَا فَوَجَدَ بِهَا عَيْبًا بَعْدَ مَا دَخَلَ بِهَا قَالَ فَقَالَ إِذَا دَلَّسْتَ الْعُقُلَاءَ وَالْبُرَصَاءَ وَالْمَجْنُونَةَ وَالْمُفْضَاةَ وَمَنْ كَانَ بِهَا زِمَانَةٌ ظَاهِرَةً فَإِنَّهَا تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا مِنْ غَيْرِ طَلَاقٍ وَيَأْخُذُ الزَّوْجُ الْمَهْرَ مِنْ وَلِيِّهَا الَّذِي كَانَ دَلَّسَهَا فَإِنْ لَمْ يَكُنْ وَلِيُّهَا عَلِمَ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَ تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا قَالَ وَإِنْ أَصَابَ الزَّوْجُ شَيْئًا مِمَّا أَخَذَتْ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ وَ إِنْ لَمْ يُصِبْ شَيْئًا فَلَا شَيْءَ لَهُ قَالَ وَ تَعْتَدُ مِنْهُ عِدَّةَ الْمُطَلَّاقَةِ إِنْ كَانَ دَخَلَ بِهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا فَلَا عِدَّةَ عَلَيْهَا وَلَا مَهْرَ لَهَا.» (2)

ص: 210

1- . همان، ج 21، ص: 245.

2- . همان، ج 21، ص: 250.

6. عروسی و دخول، قبل از دادن مهر، جایز است:

«عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً أَيْحَلُّ لَهُ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَبْلَ أَنْ يُعْطِيََهَا شَيْئًا قَالَ نَعَمْ؛ زَرَّارَةُ مِي كَوَيْدِ اَزْ اِمَامِ صَادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام) سَأَوْتُ كَرْدَمَ اَزْ مَرْدِي كِه اَزْدَوَاجِ كَرْدِه بُوْد، كِه اَيَا اَن مَرْد قَبْلَ اَزْ پَرْدَاخْتِ چِيْزِي اَزْ مَهْرِيَه مِي تَوَانْدِ عَرُوسِي وَ دَخُولِ كَنْد؟، حَضْرَتِ فَرْمُودَنْد: بَلِه.»

7. مذمت سوء نیت شوهر، نسبت به اصل پرداخت مهریه:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ وَلَا يَجْعَلُ فِي نَفْسِهِ أَنْ يُعْطِيََهَا مَهْرَهَا فَهُوَ زَنَّا؛ اِمَامِ صَادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام) دَر مَوْرِدِ مَرْدِي كِه اَزْدَوَاجِ كَرْدِه بُوْد وَ بِنَايِ پَرْدَاخْتِ مَهْرِيَه رَا نِدَاخْتِ فَرْمُودَنْد: كَارِ اَيْنِ مَرْدِ (هَمَانَنْد) زِنَاخْت.»

آن حضرت (عليه السلام) در جای دیگری می فرماید:

«مَنْ أَمَهَرَ مَهْرًا ثُمَّ لَا يَنْوِي قَضَاءَهُ كَانَ بِمَنْزِلَةِ السَّارِقِ؛ مَرْدِي كِه مَهْرِيَه اِي رَا قَبُولِ مِي كَنْد اِمَا بِنَايِ پَرْدَاخْتِ نِدَاْرِدِ هَمَانَنْدِ دَزْدِ اَسْت.»

44. حقوق زن بعد از طلاق

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«أَسَدٌ كِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَدَّ كَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ»

ص: 211

وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسَرِّضُوا لَهُ الْآخِرَى؛ (1) «آن‌ها [زنان مطلقه] را هر جا خودتان سکونت دارید و در توانایی شماست سکونت دهید؛ و به آن‌ها زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ کنید (و مجبور به ترك منزل شوند)؛ و اگر باردار باشند، نفقه آن‌ها را بپردازید تا وضع حمل کنند؛ و اگر برای شما (فرزند را) شیر می‌دهند، پاداش آن‌ها را بپردازید؛ و (درباره فرزندان، کار را) با مشاوره شایسته انجام دهید؛ و اگر به توافق نرسیدید، آن دیگری شیردادن آن بچه را بر عهده می‌گیرد.»

تفسیر

آیه بعدی، توضیح بیش‌تری درباره حقوق زن بعد از جدایی می‌دهد، هم از نظر «مسکن» و «نفقه» و هم از جهات دیگر. نخست درباره چگونگی مسکن زنان مطلقه می‌فرماید: «آن‌ها را هر جا خودتان سکونت دارید و امکانات شما ایجاب می‌کند سکونت دهید؛» «أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكُنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ».

«وجد» (بر وزن حکم) به معنی توانایی و تمکن است، بعضی از مفسران تفسیرهای دیگری برای آن ذکر کرده‌اند که در نتیجه به همین معنی باز می‌گردد، راغب نیز در مفردات می‌گوید: تعبیر به «مِنْ وُجْدِكُمْ» مفهومش این است که به مقدار توانایی و به اندازه غنای خود مسکن مناسب برای زنان مطلقه در نظر بگیرید.

طبیعی است آن‌جا که مسکن بر عهده شوهر است بقیه نفقات نیز بر عهده او خواهد بود دنباله آیه که در باره «نفقه» زنان باردار سخن می‌گوید نیز شاهد این مدعا است.

ص: 212

سپس به حکم دیگری پرداخته می گوید: «به آن ها زیان نرسانید تا کار را بر آن ها تنگ کنید و مجبور به نقل مکان و ترك نفقه شما شوند»؛ «وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ».

مبادا کینه توزی ها و عداوت و نفرت شما را از راه حق و عدالت منحرف سازد، و آن ها را از حقوق مسلم خود در مسکن و نفقه محروم کنید، و آن چنان در فشار قرار گیرند که همه چیز را رها کرده، فرار کنند!

در سومین حکم در مورد زنان باردار می گوید: «و اگر باردار باشند مخارج آن ها را تا زمانی که وضع حمل کنند بدهید»؛ «وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ».

زیرا مادام که وضع حمل نکرده اند در حال عده هستند، و نفقه و مسکن بر همسر واجب است.

و در چهارمین حکم در مورد حقوق «زنان شیرده» می فرماید: «اگر حاضر شدند بعد از جدایی، فرزندان را شیر دهند اجر و پاداش آن ها را بپردازید»؛ «فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ».

اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن بر حسب عرف و عادت.

و از آن جا که بسیار می شود نوزادان و کودکان مال المصالحه اختلافات دو همسر بعد از جدایی واقع می شوند در پنجمین حکم يك دستور قاطع در این زمینه صادر کرده، می فرماید: «در باره سرنوشت فرزندان با مشاوره یکدیگر و به طور شایسته تصمیم بگیرید»؛ «وَأْتِمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ».

مبادا اختلافات دو همسر ضربه بر منافع کودکان وارد سازد از نظر جسمی و ظاهری گرفتار خسران شوند، و یا از نظر عاطفی از محبت و شفقت لازم محروم

بمانند، پدر و مادر موظفند خدا را در نظر گیرند، و منافع نوزاد بی دفاع را فدای اختلافات و اغراض خویش نکنند.

جمله «و اتمروا» از ماده «ایتمار» گاه به معنی «پذیرا شدن دستور» و گاه به معنی «مشاوره» می آید، و در این جا معنی دوم مناسب تر است و تعبیر «بمعروف» تعبیر جامعی است که هر گونه مشاوره ای را که خیر و صلاح در آن باشد شامل می گردد.

و از آن جا که گاهی توافق لازم میان دو همسر بعد از طلاق برای حفظ مصالح فرزند و مسأله شیر دادن حاصل نمی شود در ششمین حکم می فرماید: «و اگر هر کدام بر دیگری سخت گرفتید و به توافق نرسیدید زن دیگری می تواند شیر دادن آن بچه را بر عهده گیرد تا کشمکش ها ادامه نیابد»؛ «وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسْتَضِعْ لَهُ الْآخَرَى».

اشاره به این که اگر اختلاف ها به طول انجامید خود را معطل نکنید، و کودک را به دیگری بسپارید، در درجه اول حق مادر بود که این فرزند را شیر دهد، اکنون که با سخت گیری و کشمکش این امر امکان پذیر نیست نباید منافع کودک را به دست فراموشی سپرد، باید آن را بر عهده دایه ای گذارد.

آیه بعد، هفتمین و آخرین حکم را در این زمینه بیان کرده، می افزاید:

«آن هایی که امکانات وسیعی دارند، از امکانات خود انفاق کنند، و آن ها که تنگ دستند، از آن چه خدا به آن ها داده انفاق نمایند، خداوند هیچ کس را جز به اندازه آن چه به او داده، تکلیف نمی کند»؛ «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَ مَن قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا».

آیا این دستور یعنی انفاق به اندازه توانایی، مربوط به زنانی است که بعد از

جدایی، شیر دادن کودکان را بر عهده می گیرند، و یا مربوط به ایام عده است که در آیات قبل به طور اجمال اشاره شده بود، و یا مربوط به هر دو است؟.

معنی اخیر از همه مناسب تر است، هر چند جمعی از مفسران، آن را تنها مربوط به زنان شیرده دانسته اند، در حالی که در آیات گذشته در این باره تعبیر به «اجر» شده نه «نقعه و انفاق».

به هر حال آن ها که توانایی کافی دارند، باید مضایقه و سختگیری نکنند، و آن ها که تمکن مالی ندارند، بیش از توانایی خود مأمور نیستند، و زنان نمی توانند ایرادی به آن ها داشته باشند.

به این ترتیب به آن ها که دارند بخل کنند، و نه آن ها که ندارند مستحق ملامتند.

و در پایان آیه، برای این که تنگی معیشت، سبب خارج شدن از جاده حق و عدالت نگردد، و هیچ يك زبان به شکایت نگشایند، می فرماید: «خداوند به زودی بعد از سختی ها، آسانی و راحتی قرار می دهد»؛ «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا».

یعنی غم مخورید، بیتابی نکنید، دنیا به يك حال نمی ماند، مبدا مشکلات مقطعی و زودگذر رشته صبر و شکیبایی شما را پاره کند.

این تعبیر برای همیشه و مخصوصاً هنگام نزول این آیات که مسلمانان از نظر معیشت سخت در فشار بودند، نوید و بشارتی است از آینده امیدبخش صابران، و اتفاقاً چیزی نگذشت که خداوند درهای رحمت و برکت خود را به روی آن ها گشود.

1. احکام «طلاق رجعی»

«طلاق رجعی» آن است که شوهر ما دام که عده به سر نیامده هر زمان بخواهد می تواند بازگردد و پیوند زناشویی را برقرار سازد، بی آن که نیاز به عقد تازه ای باشد، و جالب این که رجوع با کم تر سخن و عملی که نشانه بازگشت باشد حاصل می گردد.

بعضی از احکامی که در آیات فوق آمده، مانند نفقه و مسکن، مخصوص عده طلاق رجعی است، و هم چنین مسأله عدم خروج زن از خانه همسرش در حال عده و اما در طلاق بائن یعنی طلاقی که قابل رجوع نیست (مانند سومین طلاق) احکام فوق وجود ندارد.

تنها در مورد زن باردار حق نفقه و مسکن تا زمان وضع حمل ثابت است.

تعبیر به «لا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»؛ «تو نمی دانی شاید خداوند وضع تازه ای به وجود آورد.» نیز اشاره به این است که همه یا قسمتی از احکام فوق، مربوط به طلاق رجعی است (1).

2. خدا تکلیف ما لا یطاق نمی کند

نه تنها حکم عقل؛ بلکه حکم شرع نیز بر این معنی گواه است که تکالیف

ص: 216

1- . جهت مطالعه بیش تر ر.ک: نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج 32، ص: 121.

انسان‌ها باید در حدود توانایی آن‌ها باشد، جمله «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» که در ضمن آیات فوق آمده نیز اشاره به همین معنی است.

ولی در بعضی از روایات می‌خوانیم که منظور از «ما آتاهَا»، «ما اعلمها» است، یعنی خداوند هر کس را به مقداری تکلیف می‌کند که به او «اعلام» کرده است، و لذا به این آیه در مباحث «اصل برائت» در علم اصول استدلال کرده‌اند، که اگر انسان حکمی را نمی‌داند، مسئولیتی در برابر آن ندارد.

ولی از آن‌جا که عدم آگاهی، گاهی سبب عدم توانایی می‌شود، ممکن است، منظور، جهلی باشد که سرچشمه عجز گردد.

بنا بر این آیه می‌تواند مفهوم وسیعی داشته باشد، که هم عدم قدرت را شامل شود و هم جهل را که موجب عدم قدرت بر انجام کار می‌گردد.

3. اهمیت نظام خانواده

دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلقه و حقوق آن‌ها در آیات فوق به کار رفته، و حتی بسیاری از ریزه کاری‌های این مسأله، در آیات قرآن، که در حقیقت قانون اساسی اسلام است، بازگو شده، دلیل روشنی است به اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ حقوق زنان و فرزندان قائل است.

از طلاق تا آن‌جا که ممکن است جلوگیری می‌کند، و ریشه‌های آن را می‌خشکاند، اما هر گاه کار به بن بست کشید و چاره‌ای جز طلاق و جدایی نبود، اجازه نمی‌دهد، حقوق فرزندان و یا زنان در این کشمکش پایمال گردد، حتی طرح جدایی را طوری می‌ریزد که امکان بازگشت غالباً وجود داشته باشد.

دستوراتی هم چون امساک به معروف و جدایی به معروف و نیز عدم زیان و

ضرر و تضییق و سخت گیری نسبت به زنان، و هم چنین مشاوره شایسته برای روشن ساختن سرنوشت کودکان، و مانند این ها که در آیات فوق آمده است، همگی گواه بر این معنی است.

اما متأسفانه عدم آگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور، و یا عدم عمل به آن در عین آگاهی، سبب شده است که در هنگام جدایی و طلاق مشکلات زیادی برای خانواده ها و مخصوصاً فرزندان، به وجود آید، و این نیست جز به خاطر این که مسلمانان از چشمه فیض بخش قرآن دور ماندند. مثلاً با این که قرآن با صراحت می گوید: زنان مطلقه نباید در دوران عده از خانه شوهر بیرون روند و نه شوهر حق دارد آن ها را بیرون بفرستد، کاری که اگر انجام شود، امید بازگشت غالب زنان به زندگی زناشویی بسیار زیاد است، اما کم تر زن و مرد مسلمانی را پیدا می کنید که بعد از جدایی و طلاق به این دستور اسلامی عمل کند، و این راستی مایه تأسف است. (1)

45. دوازده نکته در مورد حقوق زن بعد از طلاق

جمع بندی و نظر نهائی

1. طلاق در طهر و بدون نزدیکی انجام شود؛

1. شوهر، حق اخراج مطلقه رجعیه را در زمان عده، از خانه خویش ندارد؛

3. مطلقه رجعیه در مدت عده، حق خروج از منزل زوج، را ندارد؛

4. نفقه مطلقه رجعیه در مدت عده، به عهده شوهر است؛

ص: 218

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 24، ص: 247.

5. عده مطلقه در زن حامله، وضع حمل است، و در یائسه مشکوکه، در همه اقسام طلاق، سه طهر است؛

6. اجرت شیر دادن به فرزند بعد از طلاق و وضع حمل، به عهده زوج است؛

7. در صورت بروز ناشایستگی قطعی اعم از جنسی و غیره در زن مطلقه، وجوب اسکان برداشته می شود؛

8. بعد از طلاق و وضع حمل، مشاوره با مطلقه بر سر موضوع فرزند، انجام شود؛

9. در دوران عده، نباید مطلقه را مورد اذیت و آزار قرار داد؛

10. وجوب اسکان و نفقه و عدم خروج و اخراج مطلقه، مخصوص طلاق رجعی است، اما در طلاق بائن، این وجوب نیست؛

11. در ذیل آیات مذکور بگونه ای ظریف، سعی شده است زمینه های رجوع شوهر به مطلقه، فراهم شود و این موضوع در روایات تصریح شده است؛

12. از اطلاق آیات و تفسیر روایات، می توان مطلوبیت نسبی اسکان و نفقه و عدم اذیت و آزار مطلقه را حتی در غیر طلاق رجعی در شرائط مناسب، استفاده نمود، علاوه بر این که عموم «تعاونوا علی البر والتقوی و لاتعاونوا علی الاثم والعدوان» نیز موید این نظر است.

46. حقوق زن، بعد از فوت شوهر

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ

ص: 219

حَكِيمٌ * وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ * كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ (1) «و کسانی که از شما در آستانه مرگ قرار می گیرند و همسرانی از خود به جا می گذارند، باید برای همسران خود وصیت کنند که تا يك سال، آن ها را (با پرداختن هزینه زندگی) بهره مند سازند؛ به شرط این که آن ها (از خانه شوهر) بیرون نروند (و اقدام به ازدواج مجدد نکنند). و اگر بیرون روند، (حقی در هزینه ندارند؛ ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آن چه درباره خود، به طور شایسته انجام می دهند. و خداوند، توانا و حکیم است. و برای زنان مطلقه، هدیه مناسبی لازم است (که از طرف شوهر، پرداخت گردد). این، حقی است بر مردان پرهیزکار. این چنین، خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد؛ شاید اندیشه کنید!»

تفسیر

«و الَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ»؛ کلمه «وصیة» در این جا مفعول مطلق است برای فعلی تقدیری، و تقدیر آیه «لیواصوا وصیة» است، و این که کلمه «حول» را با الف و لام تعریف کرده خالی از دلالت بر این نیست که آیه شریفه قبل از تشریح عده وفات یعنی چهار ماه و ده روز نازل شده چون زنان عرب جاهلیت، بعد از مرگ شوهران خود يك سال تمام در خانه می نشستند، یعنی شوهر نمی کردند، و این آیه شریفه سفارش می کند به مردان که برای همسران خود وصیتی کنند و مالی معین نمایند، که بعد از مرگشان به ایشان بدهند، مالی که کفاف مخارج يك سال ایشان را بدهد، بدون این که از خانه های خود اخراج شوند،

ص: 220

چیزی که هست از آن جایی که این تعیین مال، حق زنان است و حق چیز است که هم می توان آن را استیفا کرد و هم از آن صرف نظر نمود، لذا می فرماید: اگر زنان شوهر مرده در این مدت از خانه شوهر بیرون شدند، دیگر شما ورثه شوهر تقصیری در ندادن آن مال ندارید، و یا اگر خواستند به طور شایسته شوهر کنند دیگر شما مسئول نیستید، و این نظیر سفارشی است که به اشخاص مشرف به مرگ کرده که چیزی از مال خود را برای والدین و خویشاوندان وصیت کنند و فرمود: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (1).

و از آن چه گذشت این معنا روشن گردید که آیه مورد بحث به وسیله آیه شریفه ای که عده وفات را چهار ماه و ده روز معین کرده، و نیز به آیه ای که برای زنان دارای فرزند، هشت يك و برای زنان بی اولاد چهار يك مال شوهر را ارث معین می کند، نسخ شده است.

«وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ...»؛ این آیه شریفه درباره تمام مطلقات است، چیزی که هست، از این که حکم را وابسته به صفت تقوا کرده، استفاده می شود که حکم وجوبی نیست؛ بلکه استحبابی است. (2).

ص: 221

1- . بقره / 180.

2- . برای این که قبلاً نیز گفتیم که دادن خرجی به زن مطلقه و طلاق گرفته، واجب نیست تنها در مورد زنی واجب است که نه مهری معین دارد و نه تصرف شده است و اما زنی که تصرف شده و مهر دارد، همان مهر را به او می دهند، و اگر مهریه اش معین نشده مهر المثل می برد و آن که مهرش معین شده ولی تصرف نشده، نصف همان مهر را می برد، پس اطلاق آیه در صورتی محفوظ می ماند که ما حکم دادن متاع (خرجی) را مستحبی دانسته و بگوئیم: در همه اقسام طلاق مستحب است که تا خارج شدن زن از عده، نفقه ای به او بدهند.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ کلمه «عقل» در لغت به معنای بستن و گره زدن است. (1) و به همین مناسبت ادراکاتی هم که انسان دارد و آن‌ها را در دل پذیرفته و پیمان قلبی نسبت به آن‌ها بسته، عقل نامیده اند، و نیز مدرکات آدمی را و آن قوه ای را که در خود سراغ دارد و به وسیله آن خیر و شر و حق و باطل را تشخیص می دهد، «عقل» نامیده اند، و در مقابل این عقل، جنون و سفاهت و حماقت و جهل قرار دارد که مجموع آن‌ها کمبود نیروی عقل است، و این کمبود به اعتباری جنون، و به اعتباری دیگر سفاهت، و به اعتبار سوم حماقت، و به اعتبار چهارم جهل نامیده می شود.

کلماتی که در قرآن کریم بر انواع ادراکات آدمی دلالت می کنند

کلماتی که در قرآن کریم درباره انواع ادراکات انسانی آمده، بسیار است و چه بسا تا بیست جور لفظ برسد، مانند «ظن»، «حسبان»، «شعور»، «ذکر»، «عرفان»، «فهم»، «فقه»، «درایت»، «یقین»، «فکر»، «رأی»، «زعم»، «حفظ»، «حکمت»، «خبرت»، «شهادت»، و «عقل»، که کلماتی نظیر «فتوی» و «بصیرت» نیز ملحق به آن‌ها است و بد نیست در این جا معنای این کلمات را بدانیم، لذا می گوئیم:

کلمه «ظن» به معنای تصدیق بیش از پنجاه درصد و نرسیده به صد در صد است؛ زیرا که اگر به درجه صد در صد برسد جزم و قطع می شود.

کلمه «حسبان» هم به معنای ظن است، با این تفاوت که گویا استعمال کلمه حسبان در مورد ظن استعمالی است استعاری، مانند کلمه «عد؛ شمردن»

ص: 222

1- و لذا طنابی را که با آن پا و یا زانوی شتر را می بندند نیز «عقال» می گویند مثلاً می گویند «عقل البعیر؛ شتر را عقال کن.»

چون همه می دانیم که لفظ حساب کردن و لفظ شمردن، معنای اصلی اش چیست، ولی ما همین دو کلمه را در مورد احتمال راجح نیز استعمال می کنیم، و می گوییم: من فلانی را از شجاعان می دانستم، و از دلاوران به حساب می آوردم، و منظور این است که او را در هنگام شمردن شجاعان، ملحق به آنان می دانستم.

و اما کلمه «شعور» که به معنای ادراک دقیق است از ماده «شعر؛ به فتح شین» گرفته شده، که به معنای مو بوده و ادراک دقیق را از آن جا که مانند موباریک است، شعور خوانده اند و مورد استعمال این کلمه محسوسات است، نه معقولات و به همین جهت حواس ظاهری را مشاعر می گویند.

و کلمه «ذکر»، به معنای پیش کشیدن صورت هایی است که در خزینه ذهن انبار شده، و آن را بعد از آن که از نظر و فکر غایب بوده، حاضر سازیم، و یا اگر حاضر بوده، نگذاریم غایب شود.

و اما کلمه «عرفان و معرفت»، به معنای آن است که انسان صورتی را که در قوه دراکه اش ترسیم شده، با آن چه که در خزینه ذهنش پنهان دارد، تطبیق کند، و تشخیص دهد که این همان است یا غیر آن، و بدین جهت است که گفته اند معرفت عبارت است از ادراک بعد از علم قبلی.

اما کلمه «فهم» به معنای آن است که ذهن آدمی در برخورد با خارج به نوعی عکس العمل نشان داده و صورت خارج را در خود نقش کند.

و کلمه «فقه» به معنای آن است که فهم، یعنی همان صورت ذهنی را بپذیرد، و در پذیرش و تصدیق آن مستقر شود.

و کلمه «درایت» به معنای فرو رفتن در این نقش و دقت در آن برای درک

خصوصیات و اسرار و مزایای نهفته آن است، و به همین جهت، این کلمه در مقام بزرگداشت و تعظیم به کار می رود، هم چنان که می بینیم در آیات شریفه «الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ»؛ (1) و آیات «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ»؛ (2) استعمال شده، می فهماند که تشخیص خصوصیات و اسرار قیامت و اسرار لیلۃ القدر امری عظیم است که کسی قادر به درک آن نیست و اما یقین عبارت است از این که همان درک ذهنی آن چنان قوت و شدت داشته باشد که دیگر قابل سستی و زوال نباشد.

و کلمه «فکر» به معنای نوعی سیر و مرور بر معلومات موجود حاضر در ذهن است، تا شاید از مرور در آن، و یک بار دیگر در نظر گرفتن آن، مجهولاتی برای انسان کشف شود.

و کلمه «رأی» به معنای تصدیقی است که از همان فکر و تجدید نظر در مطالب حاضر در ذهن پیدا می شود، چیزی که هست بیش تر در علوم عملی که پیرامون آن چه "باید کرد" و آن چه «نباید کرد»، بحث می کند، استعمال می شود، نه در علوم نظری که مربوط است به امور تکوینی. کلمات سه گانه «قول» و «بصیرت» و «افتاء» هم نزدیک به همین معنا را می دهد، با این تفاوت که استعمال «قول» در تصدیق حاصل از فکر، استعمال در معنای لغوی آن (گفتن) نیست؛ بلکه تقریباً شبیه به استعمال مجازی و استعاری و از قبیل به کار بردن «لازم» در مورد «ملزوم»

ص: 224

1- . حاقّة / 2.

2- . قدر / 2.

است، چون قول در هر چیز، بعد از آن است که اعتقاد به آن پیدا شده باشد، پس استعمال قول در خود اعتقاد، استعمال لازم در مورد ملزوم است.

و اما کلمه «زعم» به معنای تصدیق مطلب است، تصدیق از این حیث که مطلب نام برده صورتی است در ذهن، حال یا این تصدیق شصت در صد باشد، و یا صد در صد. (پس کلمه نام برده هم در مورد ظن استعمال می شود و هم در مورد قطع و جزم).

و کلمه «علم» همان طور که گفتیم به معنای احتمال صد در صد است، به طوری که حتی يك در صد هم احتمال خلاف آن داده نمی شود.

و کلمه «حفظ» به معنای ضبط کردن صورت آن چیزی است که برای ما معلوم شده است، به طوری که هیچ دگرگونی و تغییری در آن پیدا نشود.

و کلمه «حکمت»، به معنای صورت علمیه است، اما از این جهت که مطلبی محکم و استوار است.

و کلمه «خبرت» به معنای این است که شخص خبره صورت علمیه ای را که در ذهن دارد آن چنان بدان احاطه داشته باشد که بدانند از مقدمات آن چه نتایج بر آن مترتب می شود.

و کلمه «شهادت»، به معنای دیدن و رسیدن به عین يك چیز و یا يك صحنه است، حال یا به حس ظاهری مانند «دیدن»، «شنیدن»، «بوئیدن»، و «لمس محسوسات»، و یا به حس باطن مانند «مشاهده»، «درک یقینی وجدانیات»، درک این که مثلاً «من می دانم و اراده و محبت و بغض و نظائر آن را دارم».

همه الفاظی که تاکنون معنا کردیم به غیر از پنج لفظ اخیر تا حدی سر و کار

با ماده و حرکت و دگرگونیدارند، و به همین جهت در مورد خدای تعالی استعمال نمی شوند، مثلاً گفته نمی شود: خدای تعالی ظن می کند و می پندارد، و یا خیال می کند و یا می فهمد، و یا تفقه می کند و...

و اما الفاظ پنجگانه اخیر از آن جایی که مستلزم نقص و فقدان نیست، در مورد خدای سبحان نیز به کار می رود، هم چنان که می بینیم در آیات زیر به کار رفته «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ (1) «وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ»؛ (2) «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»؛ (3) «إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»؛ (4) «أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ (5).

درباره عقل و خردمندی انسان

حال به بحثی که داشتیم برگشته و می گوئیم: لفظ «عقل» همان طور که توجه فرمودید از این باب بر ادراك اطلاق می شود که در ادراك عقد قلبی به تصدیق هست و انسان را به این جهت عاقل می گویند، و به این خصیصه ممتاز از سایر جانداران می دانند که خدای سبحان انسان را فطرتاً این چنین آفریده که در مسائل فکری و نظری حق را از باطل، و در مسائل عملی خیر را از شر، و نافع را از مضر تشخیص دهد، چون از میان همه جانداران او را چنین آفریده که در همان اول پیدا شدن و هست شدن خود را درک کند و بداند که او، اوست و سپس او را به حواس ظاهری مجهز کرده تا به وسیله آن، ظواهر موجودات محسوس پیرامون خود را احساس کند،

ص: 226

1- . نساء / 176.

2- . سبا / 21.

3- . بقره / 234.

4- . یوسف / 83.

5- . فصلت / 53.

بیند و بشنود و بچشد و ببوید و لمس کند و نیز او را به حواسی باطنی چون: «اراده»، «حب»، «بغض»، «امید»، «ترس» و امثال آن مجهز کرده تا معانی روحی را به وسیله آن‌ها درک کند، و به وسیله آن معانی، نفس او را با موجودات خارج از ذات او مرتبط سازد و پس از مرتبط شدن، در آن موجودات دخل و تصرف کند، ترتیب دهد، از هم جدا کند، تخصیص دهد و تعمیم دهد و آن گاه در آن چه مربوط به مسائل نظری و خارج از مرحله عمل است، تنها نظر دهد و حکم کند، و در آن چه که مربوط به مسائل عملی است و مربوط به عمل است حکمی عملی کند، و ترتیب اثر عملی بدهد و همه این کارهایی را که می‌کند بر طبق مجرای می‌کند که فطرت اصلی او آن را تشخیص داده، و این همان عقل است.

لیکن بسا می‌شود که یکی یا چند قوه آدمی بر سایر قوا غلبه می‌کند و کورانی و طوفانی در درون به راه می‌اندازد، مثلاً درجه شهوتش از آن مقداری که باید باشد تجاوز می‌کند، و یا درجه خشمش بالا می‌رود، (و به حکم این که گفته اند: حقیقت سرابی است آراسته- هوا و هوس گرد برخاسته) چشم عقلش نمی‌تواند حقیقت را درک کند، در نتیجه حکم بقیه قوای درونیش باطل و یا ضعیف می‌شود، و انسان از مرز اعتدال یا به طرف وادی افراط، و یا به طرف وادی تقریط سقوط می‌کند، آن وقت عقل آدمی نظیر آن قاضی می‌شود که بر طبق مدارک باطل و شهادت‌های کاذب و منحرف و تحریف شده، حکم می‌کند، یعنی در حکمش از مرز حق منحرف می‌شود، هر چند که خیلی مراقب است به باطل حکم نکند، اما نمی‌تواند.

مراد از تعقل در قرآن کریم، ادراک توأم با سلامت فطرت است، نه تعقل تحت تأثیر

انسان عاقل هم در مواردی که يك يا چند تا از غرائز و امیال درونیش طغیان کرده یا عینک محبت به چشم عقل خود بسته، و یا عینک خشم، یا ترس زیاده از حد، یا امید بیجا، یا حرص، یا بخل، یا تکبر، در عین این که هم انسان است و هم عاقل نمی تواند به حق حکم کند؛ بلکه هر حکمی که می کند باطل است، و لو این که (مانند معاویه ها) حکم خود را از روی عقل بداند، اما اطلاق عقل به چنین عقلی، اطلاق به مسامحه است و عقل واقعی نیست، برای این که آدمی در چنین حالی از سلامت فطرت و سنن صواب بیرون است.

و خدای عز و جل هم، کلام خود را بر همین اساس ادا نموده و عقل را به نیرویی تعریف کرده که انسان در دیش از آن بهره مند شود، و به وسیله آن راه را به سوی حقائق معارف و اعمال صالحه پیدا نموده و پیش بگیرد، پس اگر عقل انسان در چنین مجرای قرار نگیرد، و قلمرو علمش به چهار دیوار خیر و شرهای دنیوی محدود گردد، دیگر عقل نامیده نمی شود، هم چنان که قرآن کریم از خود چنین انسان هایی حکایت می کند که در قیامت می گویند: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»؛ (1) «اگر ما می شنیدیم و تعقل می کردیم دیگر از دوزخیان نمی بودیم».

و نیز فرموده: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا، أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»؛ (2) «چرا در

ص: 228

1- . ملك / 10.

2- . حج / 46.

زمین سیر نکردند تا دارای دل‌هایی شوند که با آن تعقل کنند، و یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ آخر تاریک شدن چشم سر، کوری نیست، این چشم دل است که کور می‌شود، دل‌هایی که در سینه‌ها است.»

پس این آیات همان‌طور که ملاحظه گردید کلمه عقل را در علمی استعمال کرده که انسان خودش بدون کمک دیگران به آن دست یابد، و کلمه «سمع» را در علمی به کار برده که انسان به کمک دیگران آن را به دست می‌آورد، البته با سلامت فطرت در هر دو برای این که می‌فرماید آن عقل، عقلی است که با دل روشن توأم باشد نه با دل کور.

و نیز فرموده: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»؛ (1) و چه کسی از ملت ابراهیم که دین فطری است روی می‌گرداند به جز کسی که خود را سفیه و نادان کرده باشد.» در سابق هم گفتیم که آیه شریفه، به منزله عکس نقیض است، برای آن حدیثی که می‌فرماید: «العقل ما عبد به الرحمن...» (2)

عقل آن است که به وسیله آن خدای رحمان پرستش شود...

پس از همه آن چه تا این جا گفتیم این معنا روشن گردید که مراد از عقل در کلام خدای تعالی آن ادراکی است که با سلامت فطرت برای انسان دست دهد، و این جا است که معنای جمله «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» به خوبی روشن می‌شود، چون در این جمله بیان خدا مقدمه تمامیت علم است، و تمامیت علم هم مقدمه عقل و وسیله‌ای به سوی آن است، هم چنان که در جای

ص: 229

1- . بقره / 130.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 11.

دیگر نیز فرموده: «و تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضَّزُّ بِهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»؛⁽¹⁾ همه این مثل ها را برای انسان می زنیم، ولی وی آن ها را تعقل نمی کند، مگر کسانی که عالم باشند.

بحث روایتی در ذیل آیات طلاق

در سنن ابی داود از اسماء انصاریه بنت یزید بن سکن روایت کرده که گفت: در زمان رسول خدا همسر مرا طلاق داد، و تا آن ایام زن مطلقه عده نداشت، در همان روزهایی که من مطلقه شدم حکم عده طلاق نازل شد،⁽²⁾

که می فرمود: «و الْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»، پس به حکم این حدیث "اسماء انصاریه" اولین زنی است که بر آیه مربوط به عده طلاق عمل کرده است.

و در تفسیر عیاشی در ذیل آیه «و الْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»، از زراره روایت آمده که گفت: من از ربیعه الرأی شنیدم که می گفت: یکی از نظرات من این است که منظور از «قرء»هایی که خدای تعالی در قرآن نام برده همان طهر و پاکی بین دو حیض است نه خود حیض، من وقتی این را از ربیعه شنیدم به خدمت امام ابی جعفر (علیه السلام) شرفیاب شده جریان را به عرض آن حضرت رساندم.

فرمود: ربیعه این حرف را به رأی خود زده؛ بلکه از علی (علیه السلام) به او رسیده، عرضه داشتم: خدا شایسته ات بدارد مگر رأی علی (علیه السلام) این بوده؟ فرمود بله آن جناب قرء را طهر و پاکی از حیض می دانسته که در آن حال خون در رحم جمع می شود چون

ص: 230

1- . عنكبوت / 43.

2- . ابی داود، سلیمان بن اشعث ازدی السجستانی، السنن، ج 2، ح 2281.

قرء» به معنای جمع شدن است. و این جمع شدن خون هم چنان ادامه دارد تا ناگهان سرازیر می شود و حالت حیض پدید می آورد.

عرضه داشتم خدا شایسته ات بدارد، اگر مردی همسر خود را قبل از آن که با او جماع کرده باشد در حالت طهارت زن و در حضور دو شاهد عادل طلاق دهد آیا او نیز باید عده نگه دارد؟ با این که شوهر به او نزدیکی نکرده؟ فرمود بله، وقتی داخل حیض سوم شد عده اش تمام شده و می تواند شوهر کند...⁽¹⁾ مؤلف: این معنا به چند طریق از آن جناب نقل شده، و این که زراره بعد از کلام امام که فرمود: ربیعہ این حرف را به رأی خود زده؛ بلکه از علی (علیه السلام) به او رسیده است، پرسیده بود خدا شایسته ات بدارد مگر رأی علی (علیه السلام) این بوده، از این جهت بوده که در بین اهل سنت معروف شده بود که رأی علی (علیه السلام) این است که منظور از «قروء» حیض ها است، نه طهرها و پاکی ها، به شهادت روایتی که در تفسیر الدر المنثور آمده و از شافعی و عبد الرزاق و عبد بن حمید و بیهقی از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: شوهر «زن مطلقه» می تواند به او رجوع کند، تا زمانی که از حیض سوم غسل نکرده باشد، بعد از آن دیگر نمی تواند رجوع کند، و بر همه مردان حلال است که با وی ازدواج کنند.⁽²⁾

ولی ائمه اهل بیت منکر این نسبت هستند و به آن نسبت می دهند که فرموده:

«قرءها» عبارتند از پاکی و طهرها، نه حیض ها، هم چنان که در روایت ربیعہ هم همین را به آن جناب نسبت دادند، البته این نظریه را به عده ای دیگر از اصحاب

ص: 231

1- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 114.

2- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 275.

مانند زید بن ثابت و عبد الله بن عمر و عایشه نسبت داده اند، و از ایشان روایت هم کرده اند.

و در مجمع البیان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده، که در ذیل جمله «وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ»، فرمود: منظور حمل است و حیض. (1)

و در تفسیر قمی آمده است که خدای تعالی سه چیز را به خود زنان واگذار کرده (که خود آنان باید طبق واقع از آن ها خبر دهند؛ زیرا این چند چیز اموری است که به غیر خود زن کسی از آن خبردار نمی شود، تا بر طبق آن شهادت دهد) و آن عبارت است از پاکی و حیض و حاملگی. (2)

و نیز در همان تفسیر آمده که امام (علیه السلام) در ذیل جمله «وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» فرمود: حق مردان بر زنان بیش تر است از حقی که زنان بر مردان دارند. (3) مؤلف: این مطلب با تساوی حقوق زن و مرد منافات ندارد، به همان بیانی که در ذیل جمله نام برده گذشت.

و در تفسیر عیاشی در ذیل آیه «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» از ابی جعفر (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: خدای تعالی تا دو نوبت طلاق دادن زن را برای مرد جائز دانسته، بار سوم که او را به خانه آورد یا باید به خوبی نگه دارد، و یا به احسان او را تسریح و رها کند، که رها کردن به احسان، همان طلاق سوم است. (4)

ص: 232

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 1، ص: 326.

2- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 74.

3- . همان.

4- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 116.

و در تهذیب از ابی جعفر (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «طلاق سنت» این است که مردی همسرش را طلاق دهد، البته در حالی که زن در حال حیض نباشد، و در آن پاکی با وی جماع هم نکرده باشد، آن گاه به او رجوع نکند تا سه پاکی اش تمام شود، وقتی سه دوره از پاکی او تمام شد دیگر رابطه ای بین آن دو نمی ماند آن وقت همسرش یکی از مردانی خواهد بود که اگر خواست از او خواستگاری کند، و اگر پذیرفت می تواند دوباره با وی ازدواج کند و اگر نخواست نمی کند و اما اگر خواست قبل از تمام شدن پاکی هایش به او رجوع کند، دو نفر را بر رجوع خود شاهد گیرد و رجوع می کند که در این صورت با این که طلاقش داده بود باز زن اوست... (1)

47. حکمت تحریم رجوع بعد از طلاق سوم

اشاره

و در کتاب فقیه از حسن بن فضال روایت آمده است که گفت: من از حضرت رضا (علیه السلام) پرسیدم علت این که مرد بعد از طلاق سوم نمی تواند در عده رجوع کند، چیست؟

فرمود: خدای عز و جل برای دو نوبت اجازه طلاق به مردان داده، و فرموده: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»، و منظور از «تسریح»، طلاق سوم است، که بعد از آن دیگر نمی تواند با همسرش ازدواج کند، برای این که نافرمانی خدا را کرده، چون خدای تعالی طلاق را دوست نمی دارد و اگر ازدواج با همسر مطلقه را بعد از طلاق سوم تحریم کرده، علتش این است که نخواستسته مردم امر طلاق را سبک بشمارند و با طلاقهای پی در پی زنان را اذیت کنند... (2)

ص: 233

1- . طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 8، ص: 25.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص: 324.

نظر خاصه و عامه در باره وقوع سه طلاق با يك لفظ يا در يك مجلس

مذهب ائمه اهل بيت (عليهم السلام) به طوری که شیعه روایت کرده این است که طلاق با يك لفظ و یا در يك مجلس، فقط يك طلاق است، هر چند که گفته باشد: «طلقتك ثلاثا» - من سه بار طلاق دادم، و اما اهل سنت و عامه روایاتشان مختلف است، بعضی از آن روایات دلالت دارد بر این که سه طلاق به حساب می آید و چه بسا که اهل سنت همین نظریه را از علی و جعفر بن محمد (علیه السلام) هم روایت کرده اند.

و لیکن از بعضی دیگر از روایات آنان که صاحبان صحاح مانند مسلم و نسایی و ابی داود و غیر ایشان نقل کرده اند بر می آید که واقع شدن سه طلاق با يك لفظ چیزی بوده که عمر (خلیفه دوم) آن را در سال دوم و یا سوم خلافت خویش وضع نمود، از آن جمله در تفسیر الدر المنثور است که عبد الرزاق و مسلم و ابو داود و نسایی و حاکم بیهقی از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: طلاق در يك جلسه، در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ابی بکر و دو سال از خلافت عمر يك طلاق بود (هر چند که در يك جلسه می گفتند) تو را سه طلاقه کردم)، بعد از دو سال عمر درباره این مسأله گفت: مردم درباره طلاق که شارع برای آن ها مهلت قرار داده بود از من می خواهند که به عجله انجام شود، و چه خوب است ما خواسته آنان را امضا کنیم، و امضا کرد(1)

و در سنن ابی داود از ابن عباس روایت کرده که گفت: عبد یزید پدر رکانه، مادر رکانه را طلاق داد، و زنی از قبیله مزینه گرفت، آن زن نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و

ص: 234

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 279.

عرضه داشت: همان طور که این يك موی من (مویی از سر خود گرفته بود) به درد موی دیگر نمی خورد، عبد یزید هم برای من مثل همان است، (کنایه از این است که او مردی ندارد)، پس بین من و او جدایی بینداز. (1) رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را غیرت گرفت و رکانه و برادرانش را خواند آن گاه به اهل مجلس خود فرمود: به نظر شما آیا این پسر از نظر فلان و فلان شباهتی به عبد یزید دارد، و آیا این پسر دیگر از نظر فلان و فلان شبیه عبد یزید نیست؟ همه گفتند بله، پس رو کرد به عبد یزید و فرمود:

این زن مزینه ای را طلاق بده، او هم طلاق داد، بعد فرمود به همسر اول خود ام رکانه رجوع کن، عرضه داشت آخر من گفته ام "تو را سه طلاقه کردم"، فرمود: می دانم، ولی در عین حال رجوع کن، آن گاه این آیه را تلاوت کرد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ». (2)

این حدیث به توضیحی مختصر نیازمند است، و آن این است که عقد نکاح در چند جا از ناحیه زن قابل فسخ است، و زن بدون احتیاج به طلاق شوهر می تواند عقد را فسخ کند، یکی از آن موارد عارضه عنن یعنی قیام نکردن آلت تناسلی مرد است.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از ادعای آن زن مزینه ای چنین فهمید که می خواهد بگوید، عبد یزید به چنین عارضه ای مبتلا است، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برای این که اثبات کند که در او چنین عارضه ای هست یا نه، فرزندان عبد یزید را خواند، و همه حضار در مجلس شهادت دادند که از نظر قیافه، این اشخاص فرزندان عبد یزید هستند، پس

ص: 235

1- . ابی داود، سلیمان بن اشعث ازدی السجستانی، السنن، ج 2، ح 2196.

2- . طلاق / 1.

معلوم شد عبد یزید عنن نداشته و گرنه دارای فرزند نمی شد، در نتیجه، نزدیکی نکردنش با همسر جدیدش از بی میلی بوده، (روایات دیگری که این قصه را نقل کرده اند و در کنز العمال و غیره آمده و ذیلاً از نظر خواننده می گذرد، مؤید این معنا است، چون در آن ها آمده که عبد یزید از طلاق همسرش سخت اندوهناک بوده است).

بدین جهت بود که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دستور داد زن جدیدش را طلاق بدهد و در تفسیر الدر المنثور از بیهقی از ابن عباس روایت کرده که گفت: رکانه همسرش را در یک مجلس سه طلاقه کرد، بعد پشیمان شد، و از دوری او سخت اندوهناک گردیده و جریان را از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پرسید. حضرت پرسید، چه جور طلاقش دادی؟ عرضه داشت: در یک مجلس سه طلاقه اش کردم، حضرت فرمود خیلی خوب، پس یک بار او را طلاق داده ای، و اگر می خواهی رجوع کنی همین اکنون رجوع کن، به همین جهت فتوای ابن عباس این بود که طلاق تنها در هنگام پاکی صحیح است، و طلاق سنتی هم که خدا بدان امر کرده و فرموده: «فَطَلَّقَ وَهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ»، همین است. (1)

در این روایت دو سؤال هست:

اول این که: چرا در روایت بالا به نقل سنن ابی داود قصه مربوط به پدر رکانه یعنی عبد یزید بود، و در نقل الدر المنثور مربوط به خود رکانه آمده؟

جواب این سؤال این است که:

اولاً من در الدر المنثور در تفسیر آیه مورد بحث و آیه سوره طلاق چنین نقلی

ص: 236

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 279.

نیافتیم، و تنها همان روایت ابی داود آمده، و ثانیاً اگر در جای دیگر در الدر المنثور نقل شده علت این که قصه را مربوط به رکانه دانسته به احتمال قوی این است که وی بعد از نقل روایت قبلی گفته است:

این روایت صحیح نیست، چون عبد یزید اسلام را درک نکرده، و قبل از اسلام فوت کرده بود.

سؤال دوم این است که: چطور الدر المنثور بعد از نقل حدیث، مسأله طلاق در پاکی را نتیجه آن دانسته، و به آیه «فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ»، استشهاد کرده؟ جوابش این است که به حکم روایات شیعه و سنی، طلاق سنت که آیه نام برده ناظر به آن است، آن طلاقی است که شرایط صحت را داشته باشد و یکی از این شرایط این است که شوهر طلاق را در طهری واقع سازد که در آن پاکی با وی جماع نکرده باشد.

این معنا در روایات دیگر نیز آمده، و بحث در این که عمر به چه مجوزی سه طلاقه را در یک مجلس اجازه داده است، نظیر آن بحثی است که در مسأله متعه حج گذشت.

بعضی از مفسرین و یا فقها درباره واقع نشدن سه طلاق در یک مجلس استدلال کرده اند به آیه «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» و گفته اند که دو نوبت و سه نوبت طلاق بر طلاق در یک مجلس که بگویی: «من تو را سه طلاقه کردم»، صادق نیست، هم چنان که همین صادق نبودن در مورد لعان (نفرین کردن) مورد اتفاق همه است، که باید هر یک از شوهر و زن چهار مرتبه خدا را شاهد بگیرند.

و در مجمع البیان در ذیل جمله «أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ»، گفته در این که «منظور از آن چیست» دو قول است، یکی این که منظور، طلاق بار سوم است، دوم این که

منظور این است که زن در حال عده را به حال خود بگذارند تا از عده در آید، نقل از سدی و ضحاک، و این معنا از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نیز روایت شده است. (1)

روایاتی در مورد طلاق خلع و مبارات

و در تفسیر قمی در ذیل جمله «وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ...»، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود:

طلاق «خلع» این نیست که زن را آن قدر شکنجه دهی تا بگوید مهرم حلال و جانم آزاد؛ بلکه این در وقتی است که زن بگوید هیچ سوگندی که برای تو می خورم راست نمی گویم، و به آن وفا نمی کنم، و از این به بعد بدون اجازه ات از خانه بیرون می روم، و مرد اجنبی را به بسترت راه می دهم، و از جنابتی که از جماع تو حاصل شود غسل نمی کنم، و یا بگوید هیچ امری را از تو اطاعت نمی کنم، تا طلاقم دهی، اگر این را گفت، آن وقت بر شوهر حلال می شود آن چه مهر به او داده، پس بگیرد، و یا علاوه بر آن مقداری هم از مال زن را که زن قادر بر آن است طلب کند، و با رضایت طرفین در طهری که با او جماع نکرده طلاقش دهد، در حالی که شهود هم حاضر باشند، در چنین شرایطی طلاق بائن خواهد بود، هر چند که يك طلاق است، و دیگر شوهر نمی تواند در عده رجوع کند، و بعد از عده، او هم مانند سایرین يك خواستگار است، اگر زن راضی شد دوباره خود را به عقد او در می آورد، و اگر خواست

ص: 238

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 1، ص: 329.

در نمی آورد، پس اگر خود را به عقد او در آورد، نزد شوهر دو طلاق دیگر محل دارد، و جا دارد که شوهر بر زن شرط کند، آن شرطی را که صاحب مبارات (1) می کند. (2)

فرق طلاق مبارات با طلاق خلع این است که در طلاق خلع تنها زن طالب جدایی است، و به همین جهت مرد می تواند هم مهری را که داده، پس بگیرد، و هم چیزی از مال زن را مطالبه نموده بگوید: «اگر فلان چیز را به من بدهی طلاق می دهم»، ولی در طلاق مبارات هر دو طالب جدایی هستند، و به همین جهت شوهر نمی تواند علاوه بر، پس گرفتن مهر چیز دیگری را طلب کند. در مبارات، مرد شرط می کند که اگر دوباره، به مهریه ات برگردی و آن را طلب کنی من هم به همسری تو برمی گردم.

و یا بگوید اگر تو چیزی از آن چه را که به من داده ای درخواست کنی من هم به همسری تو برمی گردم.

و نیز فرمود: طلاق خلع و مبارات و تخییر تنها و تنها در حال پاکی بدون جماع، و با شهادت دو نفر شاهد عادل صحیح است، و زنی که به خلع مطلقه شده اگر شوهر دیگری اختیار کند و از او هم طلاق بگیرد بر شوهر اول حلال است که با وی ازدواج کند.

و نیز فرمود: مردی که زنش را به طلاق خلع یا مبارات طلاق داده نمی تواند

ص: 239

1- . بری ء و بیزار شدن از یکدیگر را مبارات گویند، " طلاق مبارات " یعنی این که زن و شوهر که از یکدیگر بیزار شده و قرار بگذارند که زن قسمتی از مهر و کابین خود را به مرد ببخشد و طلاق بگیرد و مرد نیز از آن چه داده صرف نظر کند.

2- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج 1، ص: 75.

در عده رجوع کند، مگر این که زن پشیمان شود، آن وقت می تواند آن چه گرفته به او برگرداند و رجوع کند.

در این حدیث کلمه «تخیر» آمده بود که لازم است معنا شود، بعد از آن که آیه شریفه «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكُمْ...»؛⁽¹⁾

نازل شد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) همسران خود را در ماندن در همسری آن جناب و طلاق خود دادن و رفتن مخیر کرد، برادران اهل سنت به اتفاق به این آیه استناد کرده اند که شوهر می تواند زن خود را مخیر کنید، و همین که گفت تو مخیری، اگر زن هم راضی بوده، در حقیقت طلاق واقع شده، ولی مذهب امامیه این است که این حکم مخصوص رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است، و روایت بالا هر چند از امام صادق(علیه السلام) است، لیکن به خاطر معارضه و مخالفتش با روایاتی دیگر مورد قبول و عمل قرار نگرفته است.

و در «من لا یحضره الفقیه» از امام باقر(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: آن گاه که زن به شوهرش صریحاً بگوید: «دیگر هیچ دستوری را از تو اطاعت نمی کنم» حال چه این که توضیح هم بدهد و چه ندهد برای مرد حلال است با گرفتن چیزی از او، طلاقش دهد، و اگر چیزی گرفت دیگر نمی تواند در عده رجوع کند.⁽²⁾

و در تفسیر الدر المنثور است که احمد از سهل بن ابی حثمه روایت آورده که گفت: حبیبه دختر سهل زن ثابت بن قیس بن شماس بود، و از او بدش می آمد، چون مردی کوچک و زشت رو بود، به ناچار نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمد، و عرضه داشت یا رسول الله من قدرت دیدن او را ندارم، و اگر ترس از خدا نبود تف

ص: 240

1- . احزاب / 28.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 3، ح 4823.

به روی او می انداختم حضرت فرمود: آیا حاضری آن باغچه ای که مهریه ات کرده به او برگردانی؟ عرضه داشت: آری، باغچه را برگردانید، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بین آن دو جدایی انداخت، و این اولین خلعی بود که در اسلام واقع شد. (1)

و در تفسیر عیاشی از امام باقر(علیه السلام) روایت کرده که در تفسیر کلام خدا که فرموده: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا...» فرمود: خدای تعالی بر زناکار غضب کرده صد تازیانه برای کیفر او معین کرد، بنا بر این هر کس که بر زناکار خشم بگیرد و بیش از صد تازیانه بزند من نزد خدا از او بیزارم، خدای تعالی هم فرموده: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا». (2)

و در کتاب کافی از ابی بصیر روایت کرده است که گفت: از امام صادق(علیه السلام) پرسیدم آن چه زنی است که دیگر برای شوهرش حلال نیست تا آن که شوهری دیگر کند؟ فرمود: زنی است که شوهرش او را طلاق دهد، بعد رجوع کند و بار دوم طلاقش دهد و باز رجوع کند، و سپس بار سوم طلاق دهد، این جا است که دیگر برای شوهرش حلال نیست، تا آن که شوهری دیگر کند و آن شوهر شیرینی و «عسیله» جماع او را بچشد. (3)

کلمه «عسیله» به معنای جماع است، در صحاح گفته: در جماع، عسیله است.

یعنی لذتی است که تشبیه به عسل شده، و اگر «های» تصغیر در آخرش آورده اند برای این است که «عسل» غالباً مؤنث استعمال می شود، بعضی هم

ص: 241

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 281.

2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 117.

3- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 6، ص: 75.

گفته اند برای این است که «هاء» نام برده بر يك قطعه از غسل دلالت کند هم چنان که وقتی می خواهند يك تکه طلا را نام ببرند می گویند: «ذهبه»، این بود گفتار صاحب صحاح. و در این که امام فرمود: «و عسیله او را بچشد» اقتباسی از کلام رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شده که در داستان مردی به نام رفاعه فرمود: «لا حتی تذوقی عسیلته و یدوق عسیلتک»، و داستان وی چنین بود:

در تفسیر الدر المنثور از بزاز و طبرانی و بیهقی روایت آمده که رفاعه بن سموأل همسرش را طلاق داد، همسرش خدمت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رسید و عرضه داشت: یا رسول الله عبد الرحمن با من ازدواج کرده، ولی با او نیست مگر چیزی مثل این (و اشاره کرد به رشته ای از جام هاش)، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) جوابش را نداد، و او هم چنان تکرار کرد تا آن که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: به نظرم می خواهی دوباره به همسری رفاعه برگردی؟ نه، ممکن نیست مگر بعد از آن که تو عسیله او را بچشی و او عسیله تو را بچشد. (1)

مؤلف: این روایت از روایات معروف است، جمع کثیری از صاحبان صحاح و غیر ایشان از اهل سنت نیز آن را نقل کرده اند، و بعضی از محدثین شیعه، نیز هر چند الفاظ آن مختلف نقل شده، لیکن بیش تر نقل ها مشتمل بر جمله نام برده است.

و در تہذیب از امام صادق(علیه السلام) روایت آمده که درباره متعه سؤال شد که آیا عقد متعه هم در محلل شدن کافی است یا حتما باید عقد دائم باشد؟ فرمود: نه، کافی نیست، برای این که خدای تعالی در آیه شریفه «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ

ص: 242

حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ، فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا»، می فرماید اگر شوهر دوم که در حقیقت محلل است او را طلاق داد آن گاه شوهر اول می تواند با او ازدواج کند، و در متعه طلاق نیست. (1)

و نیز در همان کتاب از محمد بن مضارب روایت شده که گفت: از حضرت رضا (علیه السلام) پرسید: آیا مرد خواجه هم محلل می شود؟ فرمود: نه (2)

و در تفسیر قمی در ذیل آیه «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ... وَ لَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَاراً لِّتَعْتَدُوا...»؛ (3)

می گوید: امام (علیه السلام) فرمود وقتی طلاقش داد دیگر نمی تواند به او برگردد مگر آن که آن چه را که گرفته برگرداند.

و در کتاب فقیه از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: برای مرد شایسته نیست که همسرش را طلاق بدهد و دوباره رجوع کند، در حالی که احتیاجی به او نداشته باشد، و آن گاه دوباره طلاقش دهد، چون این ضرری است که خدای عز و جل از آن نهی فرموده، مگر این که در رجوعش بنای نگهداری از او داشته باشد. (4)

و تفسیر عیاشی در ذیل جمله «وَ لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا...» از عمرو بن جمیع و او بدون ذکر سند از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده که در حدیثی فرمود: و کسی که از این امت قرآن بخواند و داخل آتش دوزخ شود از آن هایی است که آیات خدا را به مسخره گرفته است.

و در صحیح بخاری در ذیل آیه «وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ...» آمده

ص: 243

1- . طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 6، ص: 34.

2- . همان.

3- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 76.

4- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 3، ح 4762.

که خواهر معقل بن یسار از شوهرش طلاق گرفت، و شوهرش در عده وی رجوع نکرد، تا از عده در آمد، بعدا خواستگاریش کرد، ولی معقل نمی پذیرفت، پس این آیه در موردش نازل گردید: «فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ» (1).

در تفسیر الدر المنثور این حدیث را از او و از عده ای از صاحبان صحاح از قبیل نسایی و ابن ماجه و ترمذی و ابی داود و غیر ایشان نقل کرده است. (2)

و نیز در تفسیر الدر المنثور، از سدی روایت آمده که گفت: آیه نام برده در شأن جابر بن عبد الله أنصاری نازل شده، او دختر عمویی داشت که شوهرش طلاقش داد، و با این که عده اش تمام شده بود می خواست رجوع کند جابر جلوگیری می کرد و می گفت تو دختر عموی ما را طلاق داده ای دوباره می خواهی با او ازدواج کنی؟ و خود آن زن علاقمند به شوهرش بود، این آیه نازل شد که چرا از ازدواج زنان جلوگیری می کنید. (3)

مؤلف: برادر و پسر عمو بنا بر مذهب ائمه اهل بیت، ولایتی نسبت به خواهر و دختر عمو ندارند، بنا بر این اگر مسلم بگیریم که یکی از دو روایت بالا درست است، و آیه درباره منع معقل و یا جابر نازل شده، قهرا باید بگوئیم نهی در آن نه در مقام تحدید کردن ولایت است، و نه جعل حکمی وضعی؛ بلکه فقط می خواهد ارشاد کند به این که مانع شدن از این که زن و شوهری دوباره به هم برگردند عمل زشتی است، و یا اگر در مقام بیان حکم تکلیفی باشد می خواهد کراهت و یا حرمت

ص: 244

- 1- . ابی عبدالله محمد بن اسما عیل البخاری، ج 19، ص: 98، ح 4805.
- 2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 286.
- 3- . همان، ج 1، ص: 287.

تکلیفی این عمل را برساند حال این عمل چه از ناحیه برادر و یا پسر عمو باشد، و چه از ناحیه بیگانه.

در فقه شیعه و سنی این مسأله مورد اختلاف است که آیا برادر ولایتی نسبت به ازدواج خواهر دارد یا خیر، ابو حنیفه و شافعی در يك قولش و نیز مالک قائل به ولایت شده اند، و شیعه قائل به این است که ولایت ندارد، چون دلیلی بر آن نیست. (1)

روایاتی درباره شیر دادن به فرزند و احکام آن

و در تفسیر عیاشی در ذیل آیه «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ...» از امام صادق روایت آمده که این آیه را تلاوت کرد، سپس فرمود: فرزند، ما دام که شیر می خورد متعلق به پدر و مادر است، و هر دو بالسویه با فرزندشان مرتبطند، ولی همین که از شیر گرفته شد پدر از مادر و بستگان وی به او نزدیک تر و سزاوارتر است، و اگر پدر، زنی را پیدا کند که با روزی چهار درهم او را شیر بدهد، و مادر گفت من پنج درهم می گیرم، پدر قانوناً می تواند فرزند را از همسرش بگیرد، و به دایه بدهد، لیکن این عمل اخلاقاً درست نیست، و نوعی اجبار و خشونت نسبت به فرزند است، و او را در دامن مادرش باقی گذاشتن به لطف و مهربانی و مدارا نزدیک است. (2)

و نیز در همان کتاب و از همان جناب روایت آورده که در ذیل جمله «لَا تُصَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا...» فرمود: بسیار اتفاق می افتاد که زن هنگام جماع، دست رد به سینه شوهر می زد، و می گفت می ترسم حامله شوم، با این که من بیچه دار هستم، و چه بسا می شد که شوهر از جماع خودداری می کرد و می گفت می ترسم حامله شوی و دختر آوری، و

ص: 245

1- . طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج 2، ص: 148.

2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 120.

من مبتلا به کشتن وی شوم، و، لذا در اسلام خدای تعالی نهی کرد از این که مرد موجب زیان زن گردد و یا زن باعث ضرر مرد شود. (1) و نیز در همان کتاب از امام باقر و یا امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در ذیل جمله «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» فرمود: منظور خرج است، اگر شوهر در همین ایام از دنیا برود نفقه زن مطلقه اش را باید ورثه او بدهند. (2)

و نیز در همان کتاب از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در معنای همین جمله فرمود: وارث هم مانند خود متوفی نباید زن مطلقه را آزار دهد، مثلاً بگوید نمی گذارم بچه اش به دیدنش برود، و زن مطلقه هم وارث را نباید آزار دهد، مثلاً اگر ورثه چیزی نزد او دارند از دادنش مضایقه نکند، و ورثه نباید بر آن کودک سخت بگیرند. (3)

باز در کافی از حماد، از امام صادق (علیه السلام) روایت آمده که فرمود: بعد از فطام دیگر رضاعی نیست، می گوید: پرسیدم فدایت شوم فطام چیست؟ فرمود: حولین - دو سال شیرخوارگی - که خداوند فرموده است. (4)

مؤلف: این که امام کلمه «حولین» را در جواب آورده خواسته است که عبارت آیه را حکایت کرده باشد، و به همین جهت فرمود: آن حولین که خدا فرموده و گرنه فطام به معنای از شیر گرفتن است.

و در تفسیر الدر المنثور است که عبد الرزاق در کتاب مصنف و ابن عدی از جابر بن عبد الله روایت کرده اند که گفت، رسول خدا فرمود: بعد از «حلم»؛ «رسیدن

ص: 246

1- . همان.

2- . همان، ج 1، ص: 121.

3- . همان.

4- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 5، ص: 443.

به حد بلوغ) دیگر یتیمی باقی نمی ماند، یعنی وقتی طفل یتیم به حد بلوغ رسید دیگر مشمول احکام خاص یتیمان نیست. (1) و نیز فرمود: بعد از فصال دیگر رضاعی نیست، یعنی بعد از دو سال دیگر نباید طفل را شیر داد.

و نیز فرمود: سکوت از روز تا به شب در اسلام نیست (و این خود نوعی روزه بود که از صبح تا به شب سکوت کنند).

و باز فرمود: وصال در روزه نیست، یعنی دو شبانه روز یا بیش تر روزه یکسره مشروع نیست، و هیچ نذری در معصیت نیست، و هیچ نفقه ای در معصیت نیست، اگر کسی که نفقه اش بر مسلمان واجب است از مسلمان بخواهد که خرج شرایش را هم بدهد، بر مسلمان واجب نیست این گونه مخارج را بپردازد، و هیچ سوگندی در قطع رحم معتبر و واجب الوفاء نیست، و هیچ کس حق ندارد هنگام ضعف اسلام، بعد از آن که خدا هجرت به سرزمین های اسلام را واجب کرده در سرزمین های کفر سکونت اختیار کند، و هیچ کس حق ندارد هنگام قدرت اسلام و فتح و پیروزی مسلمین به جایی که اسلام در آن جا ضعیف است هجرت کند، و هیچ سوگندی که بین زن و شوهر خورده می شود واجب الوفاء نیست، و نه بین فرزند با پدرش و نه بین برده با مالکش، و هیچ طلاق قبل از نکاح معتبر نیست، و هیچ گونه آزادی قبل از مالک شدن، بر برده صحیح نیست.

روایاتی راجع به عده زن مطلقه و شوهر مرده

و در تفسیر عیاشی از ابی بکر حضرمی از امام صادق (علیه السلام) روایت آمده که فرمود:

ص: 247

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 288.

وقتی آیه شریفه «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا لَا يَرَوْنَ لِنَفْسِهِمْ أُزْبَعَةً أَمْرًا وَعَشْرًا» نازل شد، زنان شروع کردند به بگومگویی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که: ما نمی توانیم چهار ماه و ده روز صبر کنیم، حضرت به ایشان فرمود: در جاهلیت وقتی یکی از شما شوهرش می مرد مدفوع شتری می گرفت و پشت سر خود می انداخت، و بعد از مرگ شوهر خود، در پرده می نشست تا درست يك سال بگذرد، آن وقت در مثل همان روز آن مدفوع را بر می داشت و می سائید و به چشم خود سر مه می کرد، و آن گاه شوهر می گرفت حالا چطور شده که در برابر چهار ماه و ده روز که حکم خداست نمی توانید صبر کنید؟ (1)

و در تهذیب از امام باقر (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: در تمامی اقسام نکاح، وقتی شوهر می میرد بر زن واجب است که چهار ماه و ده روز عده نگهدارد، چه عقد دائم باشد و چه متعه و چه ملکیت، و آن زن چه آزاد باشد و چه کنیز. (2)

و در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که گفت:

بحضورش عرضه داشتم: فدایت شوم چطور شد که عده زن مطلقه، سه حیض و یا سه ماه شد، و عده زن شوهر مرده چهار ماه و ده روز؟ فرمود: اما سه حیض مطلقه برای این بود که رحم وی از فرزند استبراء شود، و معلوم گردد که از شوهرش حامله نیست، چون درست است که زن حامله هم ممکن است حیض ببیند، اما ممکن نیست سه ماه پشت سر هم حیض شود، و اگر حیض شود معلوم می گردد که حامله نیست.

ص: 248

1- . همان، ج 1، ص: 121.

2- . طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 8، ص: 157.

و اما عده زن شوهر مرده، از این رو چهار ماه و ده روز شد که: خدای تعالی يك جا به نفع زن حکم کرده، و در جای دیگر به نفع مرد، به ضرر زن حکم نموده است تا در مسأله «ایلاء» رعایت عدالت شده باشد، که شوهر به منظور اذیت و ضرر رساندن به زن سوگند می خورد که تا ابد با او نزدیکی نکند، خدای تعالی به نفع زن «ابد» را محدود به چهار ماه کرده، و فرموده: «لَلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَزْوَاجِهِمْ أَشْهُرٌ»، در نتیجه هرگز برای هیچ مردی جائز نیست که بیش از چهار ماه زن خود را معطل کند، چون خدای تعالی که خالق زنان است می داند منتهی صبر زنان در دوری از مردان چهار ماه است، و جای دیگر به ضرر او حکم کرده، چون به او دستور داده که هر گاه شوهرش فوت کرد، چهار ماه و ده روز عده نگهدارد، پس در عده وفات همان را از او گرفته که در مسأله ایلاء به او داده است، و از شوهرش هم همان را در ایلاء گرفته که در هنگام مرگش به او داده است. (1)

این معنا از حضرت رضا و حضرت هادی (علیه السلام) نیز به طریقی دیگر نقل شده است.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در ذیل آیه «لا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ...» فرمود: هر گاه مرد قبل از وطی همسرش او را طلاق دهد نصف مهرش را باید بدهد، و اگر همه را داده نصف آن را، پس می گیرد و اگر اصلاً مهریه ای برایش معین نکرده به خوبی و خوشی و رعایت این که عمل پسندیده ای باید انجام دهد چیزی به او بدهد، آن که توانگر است به قدر توانش، و آن هم که فقیر

ص: 249

است به قدر توانایی خود، و چنین مطلقه ای عده ندارد، می تواند در همان ساعت شوهر کند. (1)

و در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که درباره مردی که زنش را قبل از وطی طلاق داده فرموده است: بر عهده او است که نصف مهرش را بدهد البته در صورتی که مهری برایش معین کرده باشد، و اگر معین نکرده، باید نصف مهریه ای را که معمولاً برای چنان زنی معین می کنند بدهد (مهر المثل). (2)

در این روایت جمله «متاع بمعروف» در آیه شریفه تفسیر شده است.

و در کتاب کافی و تهذیب و تفسیر عیاشی و غیر آن ها از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) در تفسیر جمله: «الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ»، روایاتی آمده که فرمودند: منظور از ولی، دختر و پسر است، که با ولایتی که نسبت به آنان داشتند بین آن دو ازدواج برقرار کردند، با همان ولایت می توانند از گرفتن نصف مهر صرف نظر کنند. (3)

مؤلف: روایات در این باب بسیار است، و در بعضی از روایات وارده، از طرق اهل سنت و جماعت، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) آمده که فرموده اند: تنها شوهر است که اختیار نکاح به دست اوست.

مترجم: در نتیجه، و بنا بر این روایات، معنای آیه چنین می شود که چنین زنانی، نصف مهر می برند، مگر آن که به شوهران ببخشند، و یا شوهر آن نصف دیگر را ببخشد و پس نگیرد.

ص: 250

1- . تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 124

2- . کافی، ج 6، ص: 106

3- . کافی، ج 6، ص: 106 و تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 125

و در کافی و فقیه و تفسیر عیاشی و قمی در ذیل آیه شریفه «حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی...» به طرق بسیاری از امام باقر و امام صادق(علیه السلام) روایت آمده که فرمودند: منظور از صلاة وسطی، نماز ظهر است.⁽¹⁾

این معنا از ائمه اهل بیت در روایاتی که از ایشان نقل شده به کلمه واحد آمده است، و بین روایات ائمه، هیچ اختلافی دیده نمی شود، بله، در بعضی از آن ها آمده است که منظور از آن نماز جمعه است، ولی چیزی که هست این که: از همان ها نیز استفاده می شود که ظهر و جمعه را یک نوع گرفته اند، و عبارت از نماز نیمه روز که در جمعه به صورتی و در غیر جمعه به صورتی دیگر خوانده می شود دانسته اند، نه این که مانند نماز صبح و ظهر دو نوع نماز و مربوط به دو وقت باشد، هم چنان که این معنا در کافی و تفسیر عیاشی از زراره از امام باقر(علیه السلام) آمده و عبارت روایت کافی چنین است:

خدای تعالی فرموده: «حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی»، و منظور از نماز وسطی نماز ظهر است، یعنی اولین نمازی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) خواند، که از دو جهت وسطی نامیده شده، یکی از این جهت که درست در وسط روز خوانده می شود و دوم این که، بین نماز صبح که اول روز است، و نماز عصر که اواخر روز است قرار دارد.

آن گاه فرمود: این آیه وقتی نازل شد که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در سفر

ص: 251

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 3، ص: 271؛ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 1، ح 600 و عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 127.

بود و در سفر در رکعت دوم قنوت خواند، و آن دو رکعت را در سفر و حضر (غیر سفر) به همان حال باقی گذاشت، و برای شخص مقیم و غیر مسافر دو رکعت دیگر اضافه کرد، و همین دو رکعت اضافی ظهر را در روز جمعه به خاطر دو خطبه ای که در نماز جمعه واجب است، و نیز برای این که باید آن دو خطبه را امام بخواند از نماز ظهر روز جمعه برداشت، از این جهت کسی که ظهر جمعه، نماز را بدون جماعت بخواند، باید مانند روزهای دیگر چهار رکعت بخواند....

و این روایت به طوری که ملاحظه می کنید ظهر و جمعه را يك نماز دانسته و حکم می کند به این که هر دو نماز وسطی هستند، ولی بیش تر این روایات سندهایشان از وسط بریده است، بعضی هم که سندش تمام است متن آن خالی از تشویش و اضطراب نیست، مانند همین روایت کافی که از يك طرف می گوید در نماز ظهر قنوت خواند، و آن دو رکعت را در سفر و حضر به همان حال گذاشت.

و از طرف دیگر می گوید: برای شخص مقیم دو رکعت دیگر اضافه کرد، به این که حضری هم مقیم است، و باید چهار رکعت نماز بخواند، از همه این ها گذشته اصلاً انطباق روایات بر آیه شریفه واضح نیست، و خدا می داند.

و در تفسیر الدر المنثور است که احمد و ابن منیع و نسایی و ابن جریر و شاشی و ضیاء همگی از طریق زیرقان روایت کرده اند که جمعی از قریش نشسته بودند که زید بن ثابت از کنارشان رد شد، دو جوان را نزدش فرستادند تا از وی معنای صلوات وسطی را بپرسند. (1) زید گفت: نماز ظهر است. دو جوان برگشتند و نزد اسامه بن زید شده و از او پرسیدند، او هم گفت: نماز ظهر است، چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در

ص: 252

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ص: 301.

هجیر مشغول نماز بود و به جز يك صف و دو صف با او نبودند، مردم مشغول گفتگو و معامله شان بودند، و به همین جهت این آیه نازل شد که:

«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»، به دنبال نزول آیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود مردمی که در هنگام نماز مشغول گفتگو و معامله بودند، یا این که از این عمل خود دست بر می دارند و یا آن که خانه هایشان را آتش می زنم.

این شأن نزول از زید بن ثابت و غیر از او به طرق دیگری روایت شده است و خواننده باید توجه داشته باشد که اقوال مفسرین در تفسیر صلوات وسطی مختلف است و بیش تر اختلافشان ناشی از اختلافی است که در روایات قوم است، در نتیجه یکی گفته: نماز صبح است، و آن را از علی (علیه السلام) و از بعضی صحابه نقل کرده اند.

و بعضی گفته اند: نماز ظهر است و آن را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از عده ای از صحابه نقل کرده اند جمعی گفته اند: نماز عصر است و آن را باز به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و جمعی از صحابه نسبت داده اند، و سیوطی در الدر المنثور نزدیک به پنجاه و چند روایت بر طبق این نسبت آورده، بعضی دیگر گفته اند: نماز مغرب است، بعضی گفته اند: صلوات وسطی در بین همه نمازها نامعلوم است، هم چنان که شب قدر در بین شب ها نامعلوم است، و بر طبق گفته خود، روایاتی از صحابه آورده اند، بعضی هم گفته اند: نماز عشاء است، و بعضی آن را نماز جمعه دانسته اند.

و در مجمع البیان در تفسیر جمله: «وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»، می گوید: قنوت به معنای دعا کردن در نماز و به حال ایستاده است، و همین معنا از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) روایت شده است. (1)

ص: 253

این مطلب از بعضی صحابه نیز نقل شده است.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق(علیه السلام) روایت آورده که در معنای جمله نام برده فرمود: منظور این است که انسان نسبت به نمازش اهتمام بورزد، و بر اوقات آن محافظت کند، و خلاصه هیچ کار دیگری، او را در نماز مشغول نسازد. (1)

مؤلف: خواننده متوجه است که منافاتی میان این دو روایت نیست.

و در کافی از امام صادق(علیه السلام) در ذیل جمله: «فَرَجَالًا أَوْ رُكْبَانًا...» روایت کرده که فرمود: این در وقتی است که از درنده یا دزد بترسد، که در حال راه رفتن و دویدن بعد از تکبیر به جای رکوع و سجود اشاره می کند. (2)

و در فقیه از همان جناب روایت آورده که درباره نماز «زحف؛ جنگ» فرمود:

عبارت است از تکبیر و تهلیل و تسبیح و دیگر هیچ، آن گاه این آیه را تلاوت کردند. (3) و نیز در همان کتاب از همان جناب روایت آورده که فرمود: اگر در سرزمین هولناکی واقع شدی و ترسیدی که دزدی و یا درنده ای به تو حمله ور شود، نماز واجب خود را می توانی بالای مرکب بخوانی. (4)

و باز در همان کتاب از امام باقر(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: کسی که از دزدان راه ترس دارد، بر بالای مرکبش نماز را می خواند، و برای رکوع و سجده اش اشاره می کند. (5)

روایات در این معانی بسیار زیاد است.

ص: 254

-
- 1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 127.
 - 2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 3، ص: 457.
 - 3- . طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 1، ح 1341 و 1342 و 1343.
 - 4- . همان.
 - 5- . همان.

و در تفسیر عیاشی از ابی بصیر روایت کرده که گفت: از آن جناب از این کلام خدا پرسیدم که می فرماید: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ»، فرمود: حکم این آیه که می فرماید: خرجی يك سال همسر را باید وصیت کرد، نسخ شده، پرسیدم: جریان چگونه بوده است؟ فرمود: قرار این بود که هر گاه مردی از دنیا رفت نخست از اصل مالش خرجی يك سال همسر و یا همسرانش را جدا بر می داشتند، و دیگر به ایشان ارث نمی دادند، ولی آیه ای که هشت يك مال را برای زن بچه دار و چهار يك مال را برای زنی که شوهرش بچه ندارد، ارث معین کرده این آیه را نسخ کرد، و بعد از آن اگر خرجی زن را بدهند به حساب ارث او می دهند. (1)

و نیز در همان کتاب از معاویة بن عمار روایت کرده که گفت: از آن جناب از کلام خدای عز و جل پرسیدم که می فرماید: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ...»، فرمود: این آیه به وسیله آیه تربص چهار ماه و ده روز و نیز به وسیله آیه میراث نسخ شده است. (2)

معنای نسخ شدن آن به وسیله آیه میراث روشن شد، و اما نسخ شدنش به وسیله آیه عده وفات برای این است که آیه مورد بحث مشتمل بر دو چیز بود، یکی همان که، خرجی يك سال را از مال شوهر می برد، دوم این که، در مدت يك سال از خانه شوهر بیرون نمی رود، و اگر رفت خرجی يك سال را به او نمی دهند، آیه، عده وفات را می گوید که زن تنها چهار ماه و ده روز از شوهر کردن خودداری می کند.

و در کتاب کافی و تفسیر عیاشی آمده، که شخصی از امام صادق (علیه السلام) سؤال

ص: 255

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 129.

2- . همان.

کرد مردی که زنش را طلاق داده، آیا باید چیزی از مال به او بدهد؟ فرمود بله، مگر آن مرد دوست نمی دارد از نیکوکاران باشد، مگر نمی خواهد از پرهیزکاران باشد؟! (1)

حقوق و شخصیت و موقعیت اجتماعی زن، از نظر اسلام و دیگر ملل مذاهب

از آن جایی که قانونگذار قوانین اسلام، خدای تعالی است همه می دانیم که اساس قوانینش (مانند قوانین بشری) بر پایه تجارب نیست، که قانونی را وضع کند و بعد از مدتی به نواقص آن پی برده ناگزیر لغوش کند؛ بلکه اساس آن مصالح و مفاسد واقعی بشر است، چون خدا به آن مصالح و مفاسد آگاه است، لیکن به حکم تعرف الاشیاء باضدادها، ما برای درک ارزش قوانین الهی چه بسا نیازمند باشیم به این که در احکام و قوانین و رسوم دائر در میان امت های گذشته و حاضر تامل و دقت کنیم.

از سوی دیگر پیرامون سعادت انسانی بحث کنیم، و به دست آوریم که به راستی سعادت واقعی بشر در چیست؟، و آن گاه نتیجه این دو بررسی را با یکدیگر تطبیق کنیم تا ارزش قوانین اسلام و مذاهب و مسلک های اقوام و ملت های دیگر را به دست آوریم، و روح زنده آن را در بین ارواح آن قوانین متمایز بینیم، و اصلاً مراجعه به تواریخ ملل و سیر در آن ها و بررسی خصائل و مذاهب ملل عصر حاضر برای همین است که به قدر و منزلت اسلام پی ببریم، نه این که احتمال می دهیم در اقوال گذشته و معاصر، قانون بهتر و کامل تری هست و می خواهیم به جستجوی آن برخیزیم.

ص: 256

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 6، ص: 104 و عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 124.

و به همین منظور مسأله را از چند نقطه نظر مورد بحث قرار می دهیم.

1. این که زن در اسلام چه هویتی دارد؟ و هویت زن را با هویت مرد مقایسه کنیم.

2. زن در نظر اسلام چه ارزش و موقعیتی در اجتماع دارد، تا معلوم کنیم تأثیر زن در زندگی بشریت تا چه حد است؟.

3. این که: در اسلام چه حقوق و احکامی برای زن تشریح شده است؟.

4. تشریح آن احکام و قوانین بر چه پایه ای بوده است.

و همان طور که گفتیم برای روشن تر شدن بحث ناگزیریم آن چه را که تاریخ از زندگی زن در قبل از اسلام ضبط کرده پیش بکشیم، و در آن نظری بکنیم، ببینیم اقوام قبل از اسلام و اقوام غیر مسلمان بعد از اسلام تا عصر حاضر چه اقوام متمدن و چه عقب افتاده، با زن چه معامله ای می کردند؟ و معلوم است که بررسی تاریخی این مسأله به طور کامل از گنجایش این کتاب بیرون است، ناگزیر شمه ای از تاریخ را از نظر می گذرانیم و می گذریم.

48. نحوه تعامل با زنان در ملت های عقب مانده

زندگی زن در امت ها و قبائل وحشی، از قبیل ساکنین افریقا و استرالیا و جزائر مسکون در اقیانوسیه و امریکای قدیم و غیر این ها نسبت به زندگی مردان نظیر زندگی حیوانات اهلی بود، آن نظری که مردان نسبت به حیوانات اهلی داشتند همان نظر را نسبت به زن داشتند، و به زنان با همان دید می نگریستند.

به این معنا که انسان به خاطر طبع استخدای که در او هست همان طور که این معنا را حق خود می شمرد، که مالک گاو و گوسفند و شتر و سایر حیوانات اهلی

خود باشد، و در آن حیوانات هر نوع تصرفی که می خواهد بکند، و در هر حاجتی که برایش پیش می آید به کار ببندد، از مو و کرک و گوشت و استخوان و خون و پوست و شیر آن استفاده کند، و به همین منظور برای حیوان طویله می ساخت، و حفظش می کرد، و نر و ماده آن ها را به هم می کشانید تا از نتایج آن ها هم استفاده کند، بار خود را به پشت آن ها می گذاشت، و در کار شخم زمین و کوبیدن خرمن و شکار، آن ها را به کار می گرفت، و به طرق مختلف برای کارهای دیگر، که نمی توان شمرد، حیوانات را استخدام می کرد.

و این حیوانات بی زبان از بهره های زندگی و آن چه که دل هایشان آرزو می کرد از خوردنی و نوشیدنی و مسکن و جفت گیری و استراحت آن مقدار را دارا بودند که مالکش در اختیارش بگذارد، و انسان هم آن مقدار در اختیار حیوانات می گذاشت که مزاحم و منافی با اغراضش نباشد، او این حیوانات را تسخیر کرد، تا به زندگی او سود رساند، نه این که مزاحم زندگی او باشد.

و به همین جهت بسیار می شد که بهره کشی از آن زبان بسته ها، مستلزم رفتاری می شد که از نظر خود آن حیوانات بسیار ظالمانه بود، و اگر حیوان زبان می داشت و خودش ناظر در سرنوشت خود بود فریادش از این زورگویی های عجیب بلند می شد، چه بسیار حیوانی که بدون داشتن هیچ جرمی مظلوم واقع می شد، و چه بسیار حیوان ستم کشی که از ظلم صاحبش به استغاثه در می آمد و امروز هم در می آید، و کسی نیست که به دادش برسد، و چه بسیار ستم کاری که بدون هیچ مانعی به ظلم خود ادامه می دهد، چه بسیار حیواناتی که بدون داشتن هیچ گونه استحقاق، زندگی لذت بخشی دارند، و تنها به خاطر این که سگ خوش قواره ای

است از کاخ‌ها و بهترین ماشین‌ها و بهترین غذاها برخوردار باشند، و فلان اسب فقط به خاطر این که نژاد خوبی دارد در ناز و نعمت به سر برده و در مسأله تخم‌گیری از او استفاده کنند.

و برعکس چه بسیار حیواناتی که بدون هیچ تقصیری، در سخت‌ترین شرایط زندگی کنند، و مانند الاغ باربر و اسب عصاره‌ی، دائماً در زحمت و سختی باشند.

حیوان برای خودش هیچ حقی از حقوق زندگی ندارد، و در سایه حقوقی که صاحبش برای خودش قائل است زندگی می‌کند، اگر کسی پای سگی و یا اسبی را بشکند از این نظر تعقیب نمی‌شود که چرا حیوان بی‌زبان را آزردی، و حق او را پایمال ساختی؟! بلکه از این نظر تعقیب می‌شود که چرا به صاحب حیوان ضرر رساندی، و حیوان قیمتی او را از قیمت انداختی، همه این‌ها برای این است که انسان، زندگی و هستی حیوانات را دنباله‌رو زندگی خود و فرع هستی خود می‌داند، و ارزش جایگاه آن‌ها را طفیلی ارزش وجودی خود می‌شمارد.

در این امت‌ها و قبائل زندگی زنان نیز در نظر مردان چنین زندگی بی‌بود، یعنی مردان زندگی زنان را پیرو زندگی خود می‌دانستند، و معتقد بودند که زنان برای خاطر مردان خلق شده‌اند، و به طور اجمال و سر بسته و بدون این که فکر کنند چه می‌گویند، می‌گفتند: هستی و وجود زنان و زندگی شان تابع هستی و زندگی مردان است، و عیناً مانند حیوانات هیچ استقلال‌ی در زندگی و هیچ حقی ندارند و زن، ما دام که شوهر نکرده تحت سرپرستی و ولایت پدر است، و بعد از ازدواج تحت ولایت شوهر است، آن هم ولایت بدون قید و شرط و بدون حد و مرز.

در این امت‌ها مرد می‌توانست زن خود را به هر کس که بخواهد بفروشد، و

یا ببخشد و یا او را مانند يك کالا قرض دهد تا از او کام بگیرند، بچه دار شوند، یا به خدمت بگیرند و یا بهره‌هایی دیگر بکشند، و مرد حق داشت او را تنبیه و مجازات کند، کتک بزند، زندان کند، و حتی به قتل برساند، و یا او را گرسنه و تشنه رها کند، حال او بمیرد یا زنده بماند، و نیز حق داشت او را مخصوصاً در مواقع قحطی و یا جشن‌ها مانند گوسفند چاق بکشد، و گوشتش را بخورد، و آن چه را که از مال مربوط به زن بود، مال خودش می‌دانست، حق زن را هم، حق خود می‌شمرد، مخصوصاً از جهت دادوستد و سایر معاملاتی که پیش می‌آمد خود را صاحب اختیار می‌دانست.

ویر زن لازم بود که از مرد (پدرش باشد یا شوهرش) در آن چه امر و دستور می‌دادند کورکورانه اطاعت کند، چه بخواهد و چه نخواهد و باز به عهده زن بود که امور خانه و اولاد و تمامی ما یحتاج زندگی مرد را در خانه فراهم نماید، و باز به عهده او بود که حتی سخت‌ترین کارها را تحمل کند، بارهای سنگین را به دوش بکشد، گل کاری و امثال این کارها را بکند، و در قسمت حرفه و صنعت پست‌ترین حرفه را بپذیرد.

و این رفتار عجیب، در بین بعضی از قبائل به حدی رسیده بود که وقتی يك زن حامله بچه خود را به دنیا می‌آورد بلافاصله باید دامن به کمر بزند و به کارهای خانه پردازد. در حالی که شوهرش با نداشتن هیچ کسالتی خود را به بیماری بزند، و در رختخواب بخوابد و زن بدبختش به پرستاری او پردازد، این‌ها کلیاتی بود از حقوقی که زن در جامعه عقب مانده داشت، و از بهره‌هایی که از زندگی اش می‌برد، که البته اهل هر قرن از قرن‌ها بربریت و وحشیگری و خصلت‌ها و خصوصیت‌های مخصوص به خود داشته، سنت‌ها و آداب قومی با اختلاف عادات موروثشان و

اختلاف مناطق زندگی و جوی که بر آن زندگی احاطه داشت، مختلف می شد که هر کس به کتب تألیف شده در این باب مراجعه کند، از آن عادات و رسوم آگاه می شود.

49. زندگی زن ها در امت های پیشرفته قبل از اسلام

منظور ما از امت های متمدن و پیشرفته آن روز، آن امت هایی است که تحت رسوم ملی و عادات محفوظ و موروثی زندگی می کرده اند بدون این که رسوم و عاداتشان مستند به کتابی یا مجلس قانونی باشد، مانند مردم چین و هند و مصر قدیم و ایران و نظائر این ها.

آن چه در این باب در بین تمامی این امت ها مشترک بوده، این بود که زن در نظر این اقوام هیچ گونه استقلال و حریت و آزادی نداشته، نه در اراده اش و نه در اعمالش؛ بلکه در همه شؤون زندگی اش تحت قیمومت و سرپرستی و ولایت بوده، هیچ کاری را از پیش خود منجز و قطعی نمی کرده، و حق مداخله در هیچ شانی از شؤون اجتماعی را نداشته است (نه در حکومت، نه در قضاوت، و نه در هیچ شانی دیگر).

حال ببینیم با نداشتن هیچ حقی از حقوق، چه وظائفی به عهده داشته است؟ اولاً تمامی آن وظائفی که به عهده مرد بوده به عهده او نیز بوده است، حتی کسب کردن و زراعت و هیزم شکنی و غیر آن، و ثانیاً علاوه بر آن کارها، اداره امور خانه و فرزند هم به عهده او بوده، و نیز موظف بود که از مرد در آن چه می گوید و می خواهد اطاعت کند.

البته زن در این گونه اقوام، زندگی مرفه تری نسبت به اقوام غیر متمدن داشته

است، چون اینان دیگر مانند آن اقوام به خود اجازه نمی دادند زنی را بکشند، و گوشتشان را بخورند، و به طور کلی از مالکیت محرومشان نمی دانستند؛ بلکه زن فی الجمله می توانست مالک باشد، مثلاً ارث ببرد، و اختیار ازدواج داشته باشد، گو این که ملکیت و اختیاراتش در این گونه موارد هم، به استقلال خود او نبود.

در این جوامع مرد می توانست زنان متعدد بگیرد، بدون این که حد معینی داشته باشد، و می توانست هر يك از آنان را که دلش خواست طلاق دهد، و شوهر بعد از مرگ زنش می توانست بدون فاصله، زن بگیرد، ولی زن بعد از مرگ شوهرش نمی توانست شوهر کند، و از معاشرت با دیگران در خارج منزل، غالباً ممنوع بود.

و برای هر يك از این امت ها بر حسب اقتضای مناطق و اوضاع خاص به خود، احکام و رسوم خاصی بود، مثلاً امتیاز طبقاتی که در ایران وجود داشت چه بسا باعث می شد زنان از طبقه بالا حق مداخله در ملک و حکومت و حتی رسیدن به سلطنت و امثال آن را داشته باشند، و یا مثلاً بتوانند با محرم خود چون پسر و برادر ازدواج کنند، ولی دیگران که در طبقه پائین اجتماع بودند چنین حقی را نداشته باشند.

و مثلاً در چین از آن جا که ازدواج نوعی خودفروشی و مملوکیت بود، و زن در این معامله خود را یکباره می فروخت، قهراً دیگر معقول نبود که اختیارات يك زن ایرانی را داشته باشد، و همین طور هم بود يك زن چینی از ارث محروم بود، و حق آن را نداشت که با مردان و حتی با پسران خود سر يك سفره بنشیند، و مردان می توانستند دو نفری و یا چند نفری يك زن بگیرند، و در بهره گیری از او، و استفاده از

کار او با هم شریک باشند، آن وقت اگر بچه دار می شد غالباً فرزند از آن مردی بود که کودک به او بیش تر شباهت داشت.

و مثلاً در هند، از آن جایی که معتقد بودند زن پیرو مرد و مانند یکی از اعضای بدن او است دیگر معقول نبود که بعد از شوهر، ازدواج برای او حلال و مشروع باشد؛ بلکه تا ابد باید بی شوهر زندگی کند و؛ بلکه اصلاً نباید زنده بماند، چون گفتیم زن را به منزله عضوی از شوهر می دانستند، و در نتیجه همان طور که بر حسب رسوم خود مردگان را می سوزاندند، زن زنده را هم با شوهر مرده اش آتش می زدند، و یا اگر زمانی زنده می ماندند، در کمال ذلت و خواری زندگی می کردند.

زنان هند قدیم در ایام حیض، نجس و پلید بودند، و دوری کردن از آنان لازم بود، و حتی لباس هایشان و هر چیزی که با دست یا جای دیگر بدنشان تماس می گرفت، نجس و خبیث بود.

و می توان وضع زنان در این امت ها را این طور خلاصه کرد که: نه انسان بودند و نه حیوان؛ بلکه برزخی بین این دو موجود به حساب می آمدند، به این معنا که از زن، به عنوان یک انسان متوسط و ضعیف استفاده می کردند، انسانی که هیچ گونه حقی ندارد، مگر این که به انسان های دیگر در امور زندگی کمک کند، مثل فرزند صغیر که حد وسطی است بین حیوان و انسان کامل، به سایر انسان ها کمک می کند، اما خودش مستقلاً حقی ندارد، و تحت سرپرستی و ولایت پدر یا سایر اولیای خویش است، بله بین فرزند صغیر و زن، اینفرق بود که فرزند بعد از بلوغش از تحت سرپرستی خارج می شد، ولی زن تا ابد تحت سرپرستی دیگران بود.

50. زن در میان کلدانیان، آشوریان، رومیان و یونانیان قدیم

امت‌هایی که تاکنون نام بردیم، امت‌هایی بودند که بیش‌تر آداب و رسوم‌شان بر اساس اقتضاء منطقه و عادات موروثی و امثال آن بود، و ظاهراً به هیچ‌کتاب و قانونی تکیه نداشت، در این میان امت‌هایی از قبیل کلدانیان و رومیان و یونانیان هستند که تحت سیطره قانون و یا کتاب هستند.

اما کلدیه و آشور، که قوانین «حامورابی» در آن حکومت می‌کرد، به حکم آن قوانین، زن را تابع همسرش دانسته و او را از استقلال محروم می‌دانستند. و نیز به حکم آن شریعت، زن نه در اراده اش استقلال داشت و نه در عمل، حتی اگر زن از شوهرش در امور معاشرت اطاعت نمی‌کرد و یا عملی را مستقلاً انجام می‌داد، مرد می‌توانست او را از خانه بیرون کرده، و یا زنی دیگر بگیرد، و بعد از آن حق داشت با او معامله یک‌برده را بکند، و اگر در تدبیر امور خانه اشتباهی می‌نمود مثلاً اسراف می‌کرد، شوهر می‌توانست شکایتش را نزد قاضی ببرد، و بعد از آن که جرم او اثبات شد، او را در آب غرق کند.

و اما روم، که از قدیمی‌ترین امت‌هایی است که قوانین مدنی وضع کرده است، اولین باری که دست به وضع قانون زد، حدود چهار صد سال قبل از میلاد بود که به تدریج، در صدد تکمیل آن برآمد، و این قانون، نوعی استقلال به خانه داده، که در آن چهار دیواری دستورات سرپرست خانه واجب‌الاجراء است، و این سرپرست یا شوهر است و یا پدر فرزندان که نوعی ربوبیت و سرپرستی نسبت به اهل خانه دارد، و اهل خانه باید او را بپرستند، همان‌طور که خود او در کودکی پدران گذشته خود را که قبل از او تاسیس خانواده کردند می‌پرستید، و این سرپرست

اختیار تام دارد، و اراده او در تمامی آن چه که می خواهد و به آن امر می کند نسبت به اهل خانه اش یعنی زنان و فرزندان نافذ و معتبر است، حتی اگر صلاح بداند که فلان زن و یا فلان فرزند باید کشته شود، باید بدون چون و چرا اطاعتش می کردند، و کسی نبود که با وی مخالفت کند.

و زنان خانه یعنی همسر و دختر و خواهر وضع بدتری نسبت به مردان و حتی پسران داشتند، با این که مردان و پسران هم تابع محض سرپرست خانه بودند، ولی زنان اصولاً جزء جامعه نبودند، و در نتیجه به شکایت آن ها گوش نمی دادند، و هیچ معامله ای از ایشان معتبر و نافذ نمی شد، و مداخله در امور اجتماعی به هیچ وجه از آنان صحیح نبود، ولی مردان خانه، یعنی اولاد ذکور و برادران سرپرست و حتی پسر خوانده ها (چون در آن روزها پسرخواندگی در میان رومیان و هم چنین یونانیان و ایرانیان و اعراب معمول بوده) می توانستند با اجازه سرپرست مستقل شوند، و همه امور زندگی خود را اداره کنند.

زنان در روم قدیم جزء اعضای اصلی خانه و خانواده نبودند، خانواده را تنها مردان تشکیل می دادند، زنان تابع خانواده بودند، در نتیجه قرابت اجتماعی رسمی که مؤثر در مسأله توارث و امثال آن ست، مختص در بین مردان بود (مردان بودند که از یکدیگر ارث می بردند، و یا مثلاً شجره دودمانشان به وسیله ایشان حفظ می شد) و اما زنان نه در بین خود خویشاوندی (خواهری و دختر عمویی و غیره) داشتند، و نه در بین خود و مردان، حتی بین زن و شوهر خویشاوندی نبود، بین پسر با مادرش و بین خواهر و برادرش و بین دختر و پدرش ارتباط خویشاوندی که باعث توارث شود نبود.

بلکه تنها قرابت طبیعی (که باعث اتصال زن و مردی به هم و تولد فرزندی از آن دومی شد) وجود داشت، و بسا می شد که همین نبودن قرابت رسمی مجوز آن می شد که با محارم یکدیگر ازدواج کنند، و سرپرست خانه، که، ولی همه دختران و زنان خانه بود، با دختر خود ازدواج کند، چون، ولی دختر و سرپرست او بود همه رقم اختیاری در او داشت.

و سخن کوتاه این که در اجتماع خانواده، وجود زن در نظر رومیان وجودی طفیلی، و زندگیش تابع زندگی مردان بود، زمام زندگی و اراده اش به دست سرپرست خانه بود، که یا پدرش باشد اگر پدری در خانه بود، و یا همسرش اگر در خانه کسی به نام همسر باشد، و یا مردی دیگر غیر آن دو، و سرپرست خانه هر کاری می خواست با او می کرد، و هر حکمی که دلش می خواست می راند.

چه بسا می شد که او را می فروخت، و یا به دیگران می بخشید، و یا برای کام گیری به دیگران قرض می داد، و چه بسا به جای حقی که باید بپردازد (مثلاً قرض یا مالیات) خواهر یا دخترش را در اختیار صاحب حق می گذاشت، و چه بسا او را با کتک و حتی کشتن مجازات می کرد، تدبیر مال زنان نیز به دست مردان بود، هر چند که آن مال مهریه ای باشد که با ازدواج به دست آورده، و یا با اذن، ولی خود کسب کرده باشد، ارث را که گفتیم نداشت و از آن محروم بود، و اختیار ازدواج کردن دختر و زن به دست پدر و یا یکی از بزرگان قوم خود بود، طلاقش هم که به دست شوهر بود و... آری این بود وضع زن در روم.

و اما یونان، وضع زن در آن جا و اصولاً وضع به وجود آمدن خانواده و ربوبیت و سرپرستی خانواده، نزدیک همان وضع روم بود.

یعنی قوام و رکن اجتماع مدنی و هم چنین اجتماع خانوادگی نزد آنان، مردان بودند، و زنان تابع و طفیلی مردان به حساب می آمدند، و به همین جهت زن در اراده و در افعال خود استقلال نداشت؛ بلکه تحت ولایت و سرپرستی مرد بود. لیکن همه این اقوام، در حقیقت قوانین خود را، خودشان نقض کردند، برای این که اگر برای زن استقلالی قائل نبودند، باید همه جا قائل نباشند، یعنی همان طوری که يك كودك نه در منافعش مستقل است و نه در جرائمش، باید در مورد زنان نیز این طور حکم می کردند که اگر در اراده و اعمالشان آن جا که مثلاً می خواهند چیزی بخرند و یا بفروشند مستقل نیستند، در جرائمشان هم مستقل نباشند، یعنی اگر کار خلافی کردند، نباید خودشان جریمه شوند، و یا شکنجه گردند؛ بلکه باید، ولی و سرپرستشان جریمه پردازد.

ولی همان طور که گفتیم، این اقوام، طفیلی بودن زن را فقط در طرف منافعشان حکم می کردند، اگر کار نیکی می کردند پاداش آن ها به کیسه سرپرست آن ها می رفت و اما اگر کار بدی می کردند، خودشان شکنجه می شدند.

و این خود عیناً یکی از شواهد و؛ بلکه از دلایلی است که دلالت می کند بر این که در تمامی این قوانین زن را به این نظر که موجودی است ضعیف و جزئی است از اجتماع، اما جزئی ناتوان و محتاج به قیم، مورد توجه قرار ندادند؛ بلکه به این دید به او نگاه کرده اند که موجودی است مضر، و مانند میکروبی است که مزاج اجتماع را تباه می کند، و صحت آن را سلب می نماید، چیزی که هست می دیدند که اجتماع حاجت حیاتی و ضروری به این میکروب دارد؛ زیرا اگر زن نباشد نسل

بشر باقی نمی ماند، لذا می گفتند: چاره ای نیست جز این که باید به شان وی اعتنا کنیم و وبال امر او را به عهده بگیریم.

پس اگر جرمی و خیانتی کرد باید خودش عذاب آن را بچشد، و اما اگر کار نیکی کرد و سودی رسانید مردان از آن بهره مند شوند، و برای ایمنی از شرش نباید هیچ گاه آزادش گذاشت، که هر کاری خواست بکند، عینا مانند يك دشمن نیرومندی که در جنگ شکست خورده باشد و او را اسیر گرفته باشند، ما دام که زنده است باید مقهور و زیر دست باشد، اگر کار بدی کند شکنجه می شود، و اگر کار نیکی کند تشکر و تقدیر از او به عمل نمی آید.

و همین که دیدید می گفتند که قوام اجتماع به وجود مردان است، باعث شد که معتقد شوند به این که اولاد حقیقی انسان، فرزندان پسر می باشند، و بقای نسل به بقای پسران است، (و اگر کسی فرزند پسر نداشته باشد و همه فرزندان دختر باشند، در حقیقت بلا عقب و اجاق کور است)، و همین اعتقاد منشأ پیدایش عمل تبنی (فرزندگیری) شد، یعنی باعث آن شد که اشخاص بی پسر، پسر دیگری را فرزند خود بخوانند و ملحق به خود کنند، و تمامی آثار فرزند واقعی را در مورد او هم مترتب سازند، برای این که می گفتند خانه ای که در آن فرزند پسر نیست محکوم به ویرانی و نسل صاحب خانه محکوم به انقراض است، لذا ناچار می شدند بچه های پسر دیگران را فرزند خود بخوانند، تا به خیال خودشان نسلشان منقرض نشود، و با این که می دانستند این فرزند خوانده، فرزند دیگران است و از نسل دیگران آمده، مع ذلك فرزند قانونی خود به حساب می آوردند، و به او ارث می دادند و از او ارث می بردند، و تمامی آثار فرزند صلبی را در مورد او مترتب و جاری می کردند.

و وقتی مردی از این اقوام یقین می کرد که عقیم است و هرگز بچه دار نمی شود، دست به دامن یکی از نزدیکان خود از قبیله: برادر و برادرزاده می شد، و او را به بستر همسر خود می برد تا با او جماع کند، و از این جماع فرزندی حاصل شده، و او آن فرزند را فرزند خود بخواند و خاندان او باقی بماند.

مسئله ازدواج و طلاق نیز در یونان و روم نزدیک به هم بود، در هر دو قوم تعدد زوجات جایز بود، اما در یونان اگر زن از یکی بیش تر می شد یکی از آن زنان، زن قانونی و رسمی بود و بقیه غیر رسمی.

51. زن و تعاملات، در قبایل عرب

عرب از همان زمان های قدیم در شبه جزیره عربستان زندگی می کرد، سرزمینی بی آب و علف و خشک و سوزان، و بیش تر سکنه این سرزمین، از قبائل صحرائین و دور از تمدن بودند، و زندگی شان با غارت و شبیخون، اداره می شد، عرب از يك سو، یعنی از طرف شمال شرقی به ایران و از طرف شمال به روم و از ناحیه جنوب به شهرهای حبشه و از طرف غرب به مصر و سودان متصل بودند، و به همین جهت عمده رسومشان رسوم توحش بود، که در بین آن رسوم، احیاناً اثری از عادات روم و ایران و هند و مصر قدیم هم دیده می شد.

عرب برای زن نه استقلالی در زندگی قائل بود و نه حرمت و شرافتی، بلکه حرمتی که قائل بود برای بیت و خاندان بود، زنان در عرب ارث نمی بردند، و تعدد زوجات آن هم بدون حدی معین، جایز بود، هم چنان که در یهود نیز چنین است، و هم چنین در مسئله طلاق برای زن اختیاری قائل نبود، و دختران را زنده به گور می کرد، اولین قبیله ای که دست به چنین جنایتی زد، قبیله بنو تمیم بود، و به خاطر

پیش آمدی بود که در آن قبیله رخ داد، و آن این بود که با نعمان بن منذر جنگ کردند، و عده ای از دخترانشان اسیر شدند که داستانشان معروف است، و از شدت خشم تصمیم گرفتند دختران خود را خود به قتل برسانند، و زنده دفن کنند و این رسم ناپسند به تدریج در قبائل دیگر عرب نیز معمول گردید، و عرب هر گاه دختری برایش متولد می شد به فال بد گرفته و داشتن چنین فرزندی را ننگ می دانست به طوری که قرآن می فرماید:

«يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ»؛⁽¹⁾ یعنی پدر دختر از شنیدن خبر ولادت دخترش خود را از مردم پنهان می کرد و بر عکس هر چه پیش تر دارای پسر می شد (هر چند پسر خوانده) خوشحال تر می گردید، و حتی بچه زن شوهرداری را که با او زنا کرده بود، به خود ملحق می کرد و چه بسا اتفاق می افتاد که سران قوم و زورمندان، بر سر يك پسری که با مادرش زنا کرده بودند نزاع می کردند، و هر يك آن پسر را برای خود ادعا می نمودند.

البته از بعضی خانواده های عرب این رفتار هم سرزده، که به زنان و مخصوصاً دختران خود در امر ازدواج استقلال داده، و رعایت رضایت و انتخاب خود او را کرده باشند، که این رفتار از عرب، شبیه همان عاداتی است که گفتیم در اشراف ایرانیان معمول بود، و خود یکی از آثار امتیاز طبقاتی در جامعه است.

و به هر حال رفتاری که عرب با زنان داشت، ترکیبی بود از رفتار اقوام متمدن و رفتار اقوام متوحش، ندادن استقلال به زنان در حقوق، و شرکت ندادن آنان در امور اجتماعی از قبیل حکومت و جنگ و مسأله ازدواج و اختیار دادن امر ازدواج به

ص: 270

زنان اشراف را از ایران و روم گرفته بودند، و کشتن آنان و زنده به گور کردن و شکنجه دادن را از اقوام بربری و وحشی اقتباس کرده بودند، پس محرومیت زنان عرب از مزایای زندگی مستند به تقدیس و پرستش رئیس خانه نبود؛ بلکه از باب غلبه قوی و استخدام ضعیف بود.

و اما مسأله «پرستش» در بین عرب این چنین بود که همه اقوام عرب (چه مردان و چه زنان) بت می پرستیدند، و عقائدی که درباره بت داشتند شبیه همان عقائدی است که صابئین درباره ستاره و ارباب انواع داشتند، چیزی که هست بت های عرب بر حسب اختلافی که قبائل در هواها و خواسته ها داشتند مختلف می شد، ستارگان و ملائکه (که به زعم ایشان دختران خدا هستند) را می پرستیدند و از ملائکه و ستاره صورت هایی در ذهن ترسیم نموده و بر طبق آن صورت ها، مجسمه هایی می ساختند، که یا از سنگ بود و یا از چوب، و هواها و افکار مختلفشان به آن جا رسید که قبیله بنی حنیفه به طوری که از ایشان نقل شده بتی از «خرما»، «کشک»، «روغن»، «آرد» و... درست کرده و سال ها آن را می پرستیدند و آن گاه دچار قحطی شده و خدای خود را خوردند! شاعری در این زمینه چنین گفت:

أكلت حنیفة ربها

زمن التقحم و المجاعة

لم يحذروا من ربهم

سوء العواقب و التباعة

قبیله بنی حنیفه در قحطی و از گرسنگی پروردگار خود را خوردند و نه از پروردگار خود حذر کردند، و نه از سوء عاقبت این کار پروا نمودند!! و بسا می شد که مدتی سنگی را می پرستیدند، اما آن گاه که به سنگ زیبایی می رسیدند سنگ اول را دور انداخته و دومی را برای خدایی بر می گزیدند، و اگر چیزی پیدا نمی کردند برای

ص: 271

پرستش مقداری خاک جمع نموده و گوسفند شیردهی می آوردند و شیرش را روی آن خاک می دوشیدند، و از آن گل بتی می ساختند و بلا فاصله به دور همان بت، طواف می کردند! و زنان محرومیت و تیره بختی هایی که در این جوامع داشتند در دل و فکر آنان ضعفی ایجاد کرد، و این ضعف فکری اوهام و خرافات عجیب و غریبی در مورد حوادث و وقایع مختلف در آنان پدید آورد، که کتب تاریخی این خرافات و اوهام را ضبط کرده است.

و این بود خلاصه ای از احوال زن در مجتمع انسانی در ادوار مختلف قبل از اسلام، و در عصر ظهور اسلام.

همان طور که در اول بحث وعده داده بودیم، تمامی سعی خود را در اختصار گویی به کار بردیم، و از همه آن چه که گفتیم، چند نتیجه به دست می آید:

اول این که: بشر در آن دوران درباره زن دو طرز تفکر داشت، یکی این که زن را انسانی در سطح حیوانات بی زبان می دانست، و دیگر این که او را انسانی پست و ضعیف در انسانیت می پنداشت، انسانی که مردان، یعنی انسان های کامل در صورت آزادی او از شر و فسادش ایمن نیستند، و به همین جهت باید همیشه در قید تبعیت مردان بماند، و مردان اجازه ندهند که زنان آزادی و حریتی در زندگی خود کسب کنند، نظریه اول با سیره اقوام وحشی و نظریه دوم با روش اقوام متمدن آن روز مناسب تر است.

دوم این که: بشر قبل از اسلام نسبت به زن از نظر وضع اجتماعی نیز دو نوع طرز تفکر داشت، بعضی از جوامع زن را خارج از افراد اجتماع انسانی می دانستند، و معتقد بودند زن جزء این هیکل ترکیب یافته از افراد نیست؛ بلکه از شرایط زندگی او

است، شرایطی که بشر بی نیاز از آن نمی باشد، مانند خانه که از داشتن و پناه بردن در آن چاره ای ندارد، و بعضی دیگر معتقد بودند زن مانند اسیری است که به بردگی گرفته می شود، و از پیروان اجتماع غالب است، و اجتماعی که او را اسیر کرده، از نیروی کار او استفاده می کند، و از ضربه زدنش هم جلوگیری می نماید.

سوم این که: محرومیت زن در این جوامع همه جانبه بود، و زن را از تمامی حقوقی که ممکن بود از آن بهره مند شود، محروم می دانستند، مگر به آن مقداری که بهره مندی زن در حقیقت به سود مردان بود، که قیّم زنان بودند.

چهارم این که: اساس رفتار مردان با زنان عبارت بود از غلبه قوی بر ضعیف و به عبارت دیگر هر معامله ای که با زنان می کردند بر اساس قریحه استخدام و بهره کشی بود، این روش امت های غیر متمدن بود، و اما امت های متمدن علاوه بر آن چه که گفته شد این طرز تفکر را هم داشتند که زن انسانی است ضعیف الخلقه، که توانایی آن را ندارد که در امور خود مستقل باشد، و نیز موجودی است خطرناک که بشر از شر و فساد او ایمن نیست و چه بسا که این طرز تفکرها در اثر اختلاط امت ها و زمان ها در یکدیگر اثر گذاشته باشند.

52. زن و تحولات و تعاملات در اسلام

اشاره

سراسر دنیا عقائدی را که شرح دادیم، هم چنان درباره زن داشت، و رفتارهایی که گفتیم معمول می داشت، و زن را در شکنجه گاه ذلت و پستی زندانی کرده بود، به طوری که ضعف و ذلت، يك طبيعت ثانوی برای زن شده و گوشت و استخوانش با این طبیعت می روئید، و با این طبیعت به دنیا می آمد و می مرد، و کلمات زن و

ص: 273

ضعف و خواری و پستی نه تنها در نظر مردان؛ بلکه در نظر خود زنان نیز مثل واژه های مترادف و چون انسان و بشر شده بود، با این که در معانی متفاوتی وضع شده بودند، و این خود امری عجیب است، که چگونه در اثر تلقین و شستشوی مغزی فهم آدمی واژگونه و معکوس می گردد، و تو خواننده عزیز اگر به فرهنگ محلی امت ها مراجعه کنی، هیچ امتی را نخواهی یافت، نه امت های وحشی و نه امت های متمدن که مثل هایی ساری و جاری درباره ضعف زنان و خواری آنان، در آن فرهنگ وجود نداشته باشد؛ بلکه به هر يك از این فرهنگ ها مراجعه کنی، خواهی دید که با همه اختلافاتی که در اصل زبان و سیاق ها و لحن های آن هست، انواعی از استفاده و کنایه و تشبیه مربوط به کلمه «زن» خواهی یافت، و خواهی دید که مرد ترسو و یا ضعیف و یا بی عرضه و یا خواری طلب و یا ذلت پذیر و یا تن به ذلت ده رازن می نامند، مثل این شعر عرب که می گوید:

و ما أدری و لیت اخال أدری

أقوم آل حصن ام نساء

نمی دانم و ای کاش می دانستم که آل حصن مردانند و یا زنان، و صدها هزار از این گونه مثلهای شعری و نثری را در هر لغتی خواهی یافت.

و این به تنهایی برای اهل تحقیق کافی است که بفهمد جامعه بشری قبل از اسلام چه طرز تفکری درباره زنداشته است، و دیگر حاجت ندارد به این که سیره نویسان و کتب تاریخی فصل جداگانه و یا کتابی مختص به دادن آماری از عقائد امت ها و ملت ها در مورد زنان نوشته باشند، برای این که خصال روحی و جهات وجودی هر امت و ملتی در لغت و آداب آن امت و ملت تجلی می کند.

و در هیچ تاریخ و نوشته ای قدیمی چیزی که حکایت از احترام و اعتنا بشان

زن کند، نخواهی یافت، مگر مختصری در تورات و در وصایای عیسی بن مریم (علیه السلام) که باید به زنان مهربانی کرد و تسهیلاتی برای آنان فراهم نمود.

و اما اسلام یعنی آن دینی که قرآن برای تاسیس آن نازل گردیده، در حق زن نظریه ای ابداع کرده که از روزی که جنس بشر پا به عرضه دنیا گذاشت تا آن روز چنین طرز تفکری در مورد زن نداشت، اسلام در این نظریه خود، با تمام مردم جهان در افتاد، و زن را آن طور که هست و بر آن اساسی که آفریده شده، به جهان معرفی کرد، اساسی که به دست بشر منهدم شده و آثارش نیز محو گشته بود.

اسلام عقائد و آرایبی که مردم درباره زن داشتند و رفتاری که عملاً با زن می کردند را بی اعتبار نموده و خط بطلان بر آن ها کشید.

هویت زن در اسلام

اسلام بیان می کند که زن نیز مانند مرد انسان است، و هر انسانی چه مرد و چه زن فردی است از انسان که در ماده و عنصر پیدایش او دو نفر انسان نر و ماده شرکت و دخالت داشته اند، و هیچ يك از این دو نفر بر دیگری برتری ندارد، مگر به تقوا، هم چنان که کتاب آسمانی خود می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى، وَجَعَلْنَاكُمْ شُرُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ (1) به طوری که ملاحظه می کنید قرآن کریم هر انسانی را موجودی گرفته شده و تألیف یافته از دو نفر انسان نر و ماده می داند، که هر دو به طور متساوی ماده وجود و تکون

ص: 275

1- «هان ای مردم، ما يك يك شما را از نر و ماده آفریدیم، و شما را شعبه و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، و بدانید که گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.» (حجرات / 13)

او هستند، و انسان پدید آمده (چه مرد باشد و چه زن) مجموع ماده ای است که از آن دو فرد گرفته شده است.

قرآن کریم در معرفی زن مانند آن شاعر نغمه‌ساز: «و انما امهات الناس اوعیه»⁽¹⁾، و مانند آن دیگری نغمه‌ساز:

بنونا بنو ابنا و بناتنا

بنوهن ابنا الرجال الأبعاد⁽²⁾

بلکه هر فرد از انسان (چه دختر و چه پسر) را مخلوقی تألیف یافته از زن و مرد معرفی کرد، در نتیجه تمامی افراد بشر امثال یکدیگرند، و بیانی تمام تر و رساتر از این بیان نیست، و بعد از بیان این عدم تفاوت، تنها ملاک برتری را تقوا قرار داد.

و نیز در جای دیگر فرمود: «أَنْتِي لَا أُضِيْعُ عَمَلِ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى، بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»⁽³⁾ در این آیه تصریح فرموده که کوشش و عمل هیچ کس نزد خدا ضایع نمی شود، و این معنا را تعلیل کرده به این که چون بعضی از بعض دیگر هستید، و صریحاً نتیجه آیه قبلی که می فرمود: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...»⁽⁴⁾

را بیان می کند، و آن این است که مرد و زن هر دو از یک نوع هستند، و هیچ فرقی در اصل خلقت و بنیاد وجود ندارند.

آن گاه همین معنا را هم توضیح می دهد به این که عمل هیچ یک از این دو صنف نزد خدا ضایع و باطل نمی شود، و عمل کسی به دیگری عاید نمی گردد،

ص: 276

1- . مادران تنها و تنها صدف و ظرف پیدایش انسان ها هستند.

2- . فرزندان پسران ما، فرزندان خودمان هستند و اما فرزندان دختران ما، فرزند مردمی بیگانه اند.

3- . «من عمل هیچ عامل را ضایع و بی نتیجه نمی کنم چه مرد و چه زن، بعضی از شما از بعضی دیگر هستید.» (آل عمران / 195)

4- . حجرات / 13.

مگر این که خود شخص عمل خود را باطل کند. و به بانگ بلند اعلام می دارد: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ»؛ (1) نه مثل مردم قبل از اسلام که می گفتند: «گناه زنان به عهده خود آنان و عمل نیک شان و منافع وجودشان مال مردان است!» و ما انشاء الله به زودی توضیح بیش تری در این باره خواهیم داد. پس وقتی به حکم این آیات، عمل هر يك از دو جنس مرد و زن (چه خوبش و چه بدش) به حساب خود او نوشته می شود، و هیچ مزیتی جز با تقوا برای کسی نیست، و با در نظر داشتن این که یکی از مراحل تقوا، اخلاق فاضله (چون ایمان با درجات مختلفش و چون عمل نافع و عقل محکم و پخته و اخلاق خوب و صبر و حلم) است، پس يك زنی که درجه ای از درجات بالای ایمان را دارد، و یا سرشار از علم است، و یا عقلی پخته و وزین دارد، و یا سهم بیش تری از فضائل اخلاقی را دارا می باشد، چنین زنی در اسلام ذاتا گرامی تر و از حیث درجه بلندتر از مردی است که هم طراز او نیست، حال آن مرد هر که می خواهد باشد، پس هیچ کرامت و مزیتی نیست، مگر تنها به تقوا و فضیلت.

و در معنای آیه قبلی؛ بلکه روشن تر از آن آیه زیر است، که می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً، وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (2)

ص: 277

1- «هر کسی در گرو عمل خویش است.» (مدثر / 38)

2- «هر آن کس که عمل صالح بجا آورد، چه مرد باشد و چه زن، به شرطی که عملش توأم با ایمان گردد، بر او زندگی طیب و پاکی داده و اجرشان بر طبق بهترین عملی که می کردند می دهیم.» (نحل / 97)

و نیز آیه زیر است که می فرماید: «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (1)

و نیز آیه زیر است که می فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا»؛ (2)
علاوه بر این آیات که صریحاً تساوی بین زن و مرد را اعلام می کند، آیات دیگری هست که صریحاً بی اعتنایی به امر زنان را نکوهش نموده، از آن جمله می فرماید: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ، يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ، أَيُّسِرُكُمْ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ، أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (3).

و این که می فرماید خود را از شرمساری از مردم پنهان می کند، برای این است که ولادت دختر را برای پدر ننگ می دانستند، و منشأ عمده این طرز تفکر این بود که مردان در چنین مواقعی تصور می کردند که این دختر به زودی بزرگ خواهد شد، و ملعبه و بازیچه جوانان قرار خواهد گرفت، و این خود نوعی غلبه مرد بر زن است، آن

ص: 278

1- «و هر کس عملی صالح کند، چه مرد باشد و چه زن، به شرط این که ایمان داشته باشد، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و بدون حساب روزی خواهند داشت.» (مؤمن / 40)

2- «و کسی که عملی را از اعمال صالحه انجام دهد، چه مرد باشد و چه زن، البته به شرط آن که دارای ایمان باشد، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و به اندازه خردلی ستم نمی شوند.» (نساء / 124)

3- «و هر گاه یکی از آنان اطلاع حاصل می کند که خداوند دختری به او داده، صورتش شروع به سیاه شدن می کند و این در حالی است که مالا مال از خشم است و خود را از شرمساری، از مردم پنهان نموده، فکر می کند، آیا پیه و روغن این ذلت را بر خود بمالد و دخترش را نگهدارد و یا برای رهایی از این ننگ، او را زنده زنده در خاک کند، آگاه باشید که در این طرز تفکر سخت خطا کرده اند.» (نحل / 59)

هم در يك امر جنسی که به زبان آوردن آن مستهجن و زشت است، در نتیجه، ننگ زبان زد شدنش به ریش پدر و خاندان او می چسبد.

همین طرز تفکر، عرب جاهلیت را واداشت تا دختران بی گناه خود را زنده زنده دفن کنند. سبب دیگر قضیه را که علت اولی این انحراف فکری بود در گذشته خواندید، و خدای تعالی در نکوهش از این عمل نکوهیده، تأکید کرده و فرمود: «وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ»؛ (1) از بقایای این گونه خرافات بعد از ظهور اسلام نیز در بین مسلمانان ماند، و نسل به نسل از یکدیگر ارث بردند، و تاکنون نتوانسته اند لکه ننگ این خرافات را از صفحه دل بشویند، به شهادت این که می بینیم اگر زن و مردی با یکدیگر زنا کنند، ننگ زنا در دامن زن تا ابد می ماند، هر چند که توبه هم کرده باشد، ولی دامن مرد ننگین نمی شود، هر چند که توبه هم نکرده باشد، با این که اسلام این عمل نکوهیده را هم برای زن ننگ می داند، و هم برای مرد، هم او را مستحق حد و عقوبت می داند و هم این را، هم به او صد تازیانه می زند و هم به این.

53. موقعیت اجتماعی زن در اسلام

اسلام بین زن و مرد از نظر تدبیر شؤون اجتماع و دخالت اراده و عمل آن دو در این تدبیر، تساوی برقرار کرده، علتش هم این است که همان طور که مرد می خواهد بخورد و بنوشد و بپوشد، و سایر حوائجی که در زنده ماندن خود به آن ها محتاج است به دست آورد، زن نیز همین طور است، و، لذا قرآن کریم می فرماید: «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» (2).

ص: 279

1- «روزی که از دختر زنده به گور شده می پرسند به چه گناهی کشته شد.» (تکویر / 9)

2- «شما زنان و مردان از جنس همدیگر می باشید.» (آل عمران / 195)

پس همان طور که مرد می تواند خودش در سرنوشت خویش تصمیم بگیرد و خودش مستقلاً عمل کند و نتیجه عمل خود را مالک شود، هم چنین زن چنین حقی را دارد بدون هیچ تفاوت: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (1).

پس زن و مرد در آن چه که اسلام آن را حق می داند برابرند، و به حکم آیه «وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ»؛ (2) چیزی که هست خدای تعالی در آفرینش زن دو خصلت قرار داده که به آن دو خصلت، زن از مرد امتیاز پیدا می کند.

54. دو خصلت ویژه در آفرینش زن

اول این که: زن را در مثل به منزله کشتزاری برای تکون و پیدایش نوع بشر قرار داده، تا نوع بشر در داخل این صدف تکون یافته و نمو کند، تا به حد ولادت برسد، پس بقای نوع بشر بستگی به وجود زن دارد، و به همین جهت که او کشتزار است مانند کشتزارهای دیگر احکامی مخصوص به خود دارد و با همان احکام از مرد ممتاز می شود.

دوم این که: از آن جا که باید این موجود، جنس مخالف خود یعنی مرد را مجذوب خود کند، و مرد برای این که نسل بشر باقی بماند به طرف او و ازدواج با او و تحمل مشقت های خانه و خانواده جذب شود، خداوند در آفرینش، خلقت زن را لطیف قرار داد، و برای این که زن مشقت بچه داری و رنج اداره منزل را تحمل کند، شعور و احساس او را لطیف و رقیق کرد، و همین دو خصوصیت، که یکی در جسم او است و دیگری در روح او، تأثیری در وظائف اجتماعی محول به او دارد.

ص: 280

1- «سود و زیان کارش، عاید خودش می شود.» (بقره / 286)

2- «آن چه حق می داند، حق واقعی است.» (یونس / 82)

این بود مقام و موقعیت اجتماعی زن، و با این بیان موقعیت اجتماعی مرد نیز معلوم می شود و نیز پیچیدگی و اشکالی که در احکام مشترك بین آن دو و احکام مخصوص به هر يك از آن دو، در اسلام هست حل می گردد، هم چنان که قرآن کریم می فرماید: «وَلَا تَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ، لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبَ بُوًّا، وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبَ بَنًّا، وَ سَدُّوا اللَّهُ مِنَ فَضْلِهِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ (1) و منظورش از این گفتار آن است که اعمالی که هر يك از زن و مرد به اجتماع خود هدیه می دهد باعث آن می شود که به فضلی از خدا اختصاص یابد، بعضی از فضل های خدای تعالی فضل اختصاصی به یکی از این دو طائفه است، بعضی مختص به مردان و بعضی دیگر مختص به زنان است.

مثلاً مرد را از این نظر بر زن فضیلت و برتری داده که سهم ارث او دو برابر زن است، و زن را از این نظر بر مرد فضیلت داده که خرج خانه را از گردن زن ساقط کرده است، پس نه مرد باید آرزو کند که ای کاش خرج خانه به عهده ام نبود، و نه زن آرزو کند که ای کاش سهم ارث من برابر برادرم بود، بعضی دیگر برتری را مربوط به عمل عامل کرده، نه اختصاص به زن دارد و نه به مرد؛ بلکه هر کس فلان قسم اعمال را کرد، به آن فضیلت ها می رسد (چه مرد و چه زن) و هر کس نکرد نمی رسد (باز چه مرد و چه زن) و کسی نمی تواند آرزو کند که ای کاش من هم فلان برتری را می داشتم، مانند فضیلت ایمان و علم و عقل و سائر فضائلی که دین آن را فضیلت می داند.

این قسم فضیلت فضلی است از خدا که به هر کس بخواهد می دهد، و لذا

ص: 281

1- . «هرگز آرزوی این را نکنید که آن چه دیگران بیش از شما دارند داشته باشید، مردان از آن چه بدست می آورند، بهره ای و زنان از آن چه کسب می کنند بهره ای دارند و همواره فضل خدا را از خدا بخواهید که خدا به هر چیزی دانا است.» (نساء / 32)

در آخر آیه می فرماید: «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»، دلیل بر آن چه ذکر کردیم آیه شریفه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ...»؛⁽¹⁾ است، به آن بیانی که به زودی خواهد آمد.

55. احکام مختص و مشترك زن و مرد در اسلام

اشاره

و اما احکام مشترك بين زن و مرد و احکامی که مختص به هر يك از این دو طائفه است:

در اسلام زن در تمامی احکام عبادی و حقوق اجتماعی شريك مرد است، او نیز مانند مردان می تواند مستقل باشد، و هیچ فرقی با مردان ندارد (نه در ارث و نه در کسب و انجام معاملات، و نه در تعلیم و تعلم، و نه در به دست آوردن حقی که از او سلب شده، و نه در دفاع از حق خود و نه احکامی دیگر) مگر تنها در مواردی که طبیعت خود زن اقتضا دارد که با مرد فرق داشته باشد.

و عمده آن موارد مسأله عهده داری حکومت و قضا و جهاد و حمله بر دشمن است (و اما از صرف حضور در جهاد و کمک کردن به مردان در اموری چون مداوای آسیب دیدگان محروم نیست) و نیز مسأله ارث است که نصف سهم مردان ارث می برد، و یکی دیگر حجاب و پوشاندن مواضع زینت بدن خویش است، و یکی اطاعت کردن از شوهر در هر خواسته ای است که مربوط به تمتع و بهره بردن باشد.

و در مقابل، این محرومیت ها را از این راه تلافی کرد که «نفقه» را یعنی هزینه زندگی را به گردن پدر و یا شوهرش انداخته، و بر شوهر واجب کرده که نهایت درجه توانایی خود را در حمایت از همسرش به کار ببرد، و حق تربیت فرزند و پرستاری او را نیز به زن داده است.

ص: 282

و این تسهیلات را هم برای او فراهم کرده که: جان و ناموسش و حتی آبرویش را (از این که دنبال سرش حرف بزنند) تحت حمایت قرار داده، و در ایام عادت حیض و ایام نفاس، عبادت را از او ساقط کرده، و برای او در همه حالات، ارفاق لازم دانسته است.

پس، از همه مطالب گذشته، این معنا به دست آمد که زن از جهت کسب علم، بیش از علم به اصول معارف و فروع دین (یعنی احکام عبادات و قوانین جاریه در اجتماع) وظیفه و جوبی دیگر ندارد، و از ناحیه عمل هم همان احکامی را دارد که مردان دارند، به اضافه این که اطاعت از شوهرش نیز واجب است، البته نه در هر چیزی که او بگوید و بخواهد؛ بلکه تنها در مسأله مربوط به بهره های جنسی، و اما تنظیم امور زندگی فردی یعنی رفتن به دنبال کار و کاسبی و صنعت، و نیز در تنظیم امور خانه، و نیز مداخله در مصالح اجتماعی و عمومی، از قبیل دانشگاه رفتن و یا اشتغال به صنایع و حرفه های مفید برای عموم و نافع در اجتماعات، با حفظ حدودی که برایش معین شده، هیچ يك بر زن واجب نیست.

و لازمه واجب نبودن این کارها این است که وارد شدنش در هر يك از رشته های علمی و کسبی و تربیتی و امثال آن، فضلی است که خود نسبت به جامعه اش تفضل کرده، و افتخاری است که برای خود کسب نموده، و اسلام هم این تفاخر را در بین زنان جایز دانسته است، بر خلاف مردان که جز در حال جنگ نمی توانند تفاخر کنند، و از آن نهی شده اند.

این بود آن چه که از بیانات گذشته ما به دست می آمد که سنت نبوی هم مؤید آن است، و اگر بحث ما بیش از حوصله این مقام طول نمی کشید، نمونه هایی

از رفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با همسرش خدیجه (س) و دخترش فاطمه ص و سایر زنان و زنان امت خود و آن چه درباره زنان سفارش کرده و نیز شمه ای از طریقه ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و زنانشان مانند زینب دختر علی (علیه السلام) و فاطمه و سکینه دختر حسین (علیه السلام) و غیر ایشان را نقل می کردیم.

حیات اجتماعی سعادتمندان، حیات منطبق با خلقت و فطرت است

و اما آن اساسی که اسلام احکام نام برده را بر آن اساس تشریح کرده، همانا فطرت و آفرینش است، و کیفیت این پایه گذاری در آن جا که درباره مقام اجتماعی زن بحث می کردیم، روشن شد، ولی در این جا نیز توضیح بیش تری داده و می گوئیم: برای جامعه شناس و اهل بحث، در مباحثی که ارتباط با جامعه شناسی دارد، جای هیچ شکی نیست که وظائف اجتماعی و تکالیف اعتباری که منشعب از آن وظائف می شود، سرانجام باید منتهی به طبیعت شود، چون این خصوصیت توان طبیعی انسان بود که از همان آغاز خلقتش او را به تشکیل "اجتماع نوعی" هدایت کرد، به شهادت این که می بینیم هیچ زمانی نبوده که نوع بشر، دارای چنین اجتماعی نوعی نبوده باشد، البته نمی خواهیم بگوئیم اجتماعی که بشر طبق مقتضای طبیعتش تشکیل می داده، همواره سالم هم بوده، نه، ممکن است عواملی آن اجتماع را از مجرای صحت و سلامت به سوی مجرای فساد کشانده باشد، همان طور که ممکن است عواملی بدن طبیعی و سالم آدمی را از تمامیت طبیعی آن خارج نموده و به نقص در خلقت گرفتارش کند، و یا آن را از صحت طبیعی به در آورده و مبتلا به بیماری و آفتش سازد.

پس اجتماع با تمامی شؤون و جهاتش چه این که اجتماعی صالح و فاضل

باشد و چه فاسد، بالآخره منتهی به طبیعت می شود، چیزی که هست آن اجتماعی که فاسد شده، در مسیر زندگی به عاملی برخورد کرده است که فاسدش کرده، و نگذاشته به آثار خوب اجتماع برسد، (به خلاف اجتماع فاضل).

پس این يك حقیقت است که دانشمندان در مباحث اجتماعی خود یا تصریحاً و یا به طور کنایه به آن اشاره کرده اند، و قبل از همه آنان کتاب خدای عز و جل با روشن ترین و واضح ترین بیان، به آن اشاره کرده و فرموده: «الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى»؛ (1) و نیز فرموده: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»؛ (2) و نیز فرموده: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛ (3).

و آیات دیگر که متعرض مسأله قدر است.

پس تمامی موجودات و از آن جمله انسان در وجودش و در زندگی به سوی آن هدفی که برای آن آفریده شده، هدایت شده است، و در خلقتش به هر جهاز و ابزاری هم که در رسیدن به آن هدف به آن جهاز و آلات نیازمند است مجهز گشته و زندگی با قوام و سعادت‌مندانه اش، آن قسم زندگی ای است که اعمال حیاتی آن منطبق با خلقت و فطرت باشد، و انطباق کامل و تمام داشته باشد و وظائف و تکالیفش در آخر منتهی به طبیعت شود، انتهای درست و صحیح، و این همان

ص: 285

1- «پروردگار ما همان کسی است که خلقت هر چیزی را داد و سپس آن را هدایت نمود.» (طه / 50)

2- «پروردگارت همان کسی است که بیافرید و اجزای آفرینش را متناسب کرد و کسی است که هر چیزی را تقدیر و سپس هدایت فرمود.» (اعلی / 3)

3- «به نفس سوگند و تناسبی که در آن قرار داده، آن گاه تقوا و فجورش را به او الهام کرد.» (شمس / 8)

حقیقتی است که آیه زیر بدان اشاره نموده و می فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»، رو به سوی دینی بیاور که افراط و تفریطی از هیچ جهت ندارد، دینی که بر طبق آفرینش تشریح شده، آفرینشی که انسان هم يك نوع از موجودات آن است، انسانی که خلقت او و فطرتش تبدیل پذیر نیست، دین استوار هم، چنین دینی است (1)

فطرت در مورد وظائف و حقوق اجتماعی افراد و عدالت بین آنان چه اقتضایی دارد؟

حال ببینیم فطرت در وظائف و حقوق اجتماعی بین افراد چه می گوید، و چه اقتضایی دارد؟

با در نظر داشتن این معنا که تمامی افراد انسان دارای فطرت بشری هستند، می گوئیم:

آن چه فطرت اقتضاء دارد این است که باید حقوق و وظائف یعنی گرفتاری ها و دادنی ها بین افراد انسان مساوی باشد، و اجازه نمی دهد يك طائفه از حقوق بیش تری برخوردار و طائفه ای دیگر از حقوق اولیه خود محروم باشد، لیکن مقتضای این تساوی در حقوق، که عدل اجتماعی به آن حکم می کند، این نیست که تمامی مقامهای اجتماعی متعلق به تمامی افراد جامعه شود (و اصلاً چنین چیزی امکان هم ندارد) چگونه ممکن است مثلاً يك بچه، در عین کودکی و يك مرد سفیه نادان در عین نادانی خود، عهده دار کار کسی شود که هم در کمال عقل است، و هم تجربه ها در آن کار دارد، و یا مثلاً يك فرد عاجز و ضعیف عهده دار کار کسی شود که

ص: 286

تنها کسی از عهده اش بر می آید که قوی و مقتدر باشد، حال این کار مربوط به هر کسی که می خواهد باشد، برای این که تساوی بین صالح و غیر صالح، افساد حال هر دو است، هم صالح را تباه می کند و هم غیر صالح را.

بلکه آن چه عدالت اجتماعی اقتضا دارد و معنای تساوی را تفسیر می کند این است که در اجتماع، هر صاحب حقی به حق خود برسد، و هر کس به قدر وسعش پیش برود، نه بیش از آن، پس تساوی بین افراد و بین طبقات تنها برای همین است که هر صاحب حقی، به حق خاص خود برسد، بدون این که حقی مزاحم حق دیگری شود، و یا به انگیزه دشمنی و یا تحکم و زورگویی یا هر انگیزه دیگر به کلی مهمل و نامعلوم گذاشته شود، و یا صریحاً باطل شود، و این همان است که جمله: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ...»، به آن بیانی که گذشت، به آن اشاره می کند، چون جمله نام برده در عین این که اختلاف طبیعی بین زنان و مردان را می پذیرد، به تساوی حقوق آن دو نیز تصریح می کند.

56. معنای تساوی در مورد حقوق زن و مرد

اشاره

از سوی دیگر مشترك بودن دو طائفه زن و مرد در اصول مواهب و جودى، يعنى در داشتن اندیشه و اراده، که این دو، خود مولد اختیار هستند، اقتضا می کند که زن نیز در آزادی فکر و اراده و در نتیجه در داشتن اختیار، شریک با مرد باشد، همان طور که مرد در تصرف در جمیع شؤون حیات فردی و اجتماعی خود به جز آن مواردی که ممنوع است، استقلال دارد، زن نیز باید استقلال داشته باشد، اسلام هم که دین فطری است این استقلال و آزادی را به کامل ترین وجه به زن داده، هم چنان که در بیانات سابق گذشت.

ص: 287

آری، زن از برکت اسلام مستقل به نفس و متکی بر خویش گشت، اراده و عمل او که تا ظهور اسلام گره خورده به اراده مرد بود، از اراده و عمل مرد جدا شد، و از تحت ولایت و قیمومت مرد در آمد، و به مقامی رسید که دنیای قبل از اسلام با همه قدمت خود و در همه ادوارش، چنین مقامی به زن نداده بود، مقامی به زن داد که در هیچ گوشه از هیچ صفحه تاریخ گذشته بشر چنین مقامی برای زن نخواهید یافت، و اعلامیه ای در حقوق زن همانند اعلامیه قرآن که می فرماید: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ...»؛ (1) نخواهید جست.

لیکن این به آن معنا نیست که هر چه از مرد خواسته اند از او هم خواسته باشند، در عین این که در زنان عواملی هست که در مردان نیز هست، زنان از جهتی دیگر با مردان اختلاف دارند.

(البته این جهت که می گوئیم جهت نوعی است نه شخصی، به این معنا که متوسط از زنان در خصوصیات کمالی، و ابزار تکامل بدنی عقب تر از متوسط مردان هستند).

سخن ساده تر این که: هر چند ممکن است، یک یا دو نفر زن فوق العاده و هم چنین یک یا دو نفر مرد عقب افتاده پیدا شود، ولی به شهادت علم فیزیولوژی، زنان متوسط از نظر دماغ (مغز) و قلب و شریانها و اعصاب و عضلات بدنی و وزن، با مردان متوسط الحال تفاوت دارند، یعنی ضعیفتر هستند. و همین باعث شده است که جسم زن لطیف تر و نرم تر، و جسم مرد خشن تر و محکم تر باشد و احساسات لطیف از قبیل دوستی و رقت قلب و میل به جمال و زینت بر زن غالب تر و بیش تر

ص: 288

از مرد باشد و در مقابل، نیروی تعقل بر مرد، غالب تر از زن باشد، پس حیات زن، حیاتی احساسی است، هم چنان که حیات مرد، حیاتی تعقلی است.

و به خاطر همین اختلافی که در زن و مرد هست، اسلام در وظائف و تکالیف عمومی و اجتماعی که قوامش با یکی از این دو چیز یعنی تعقل و احساس است، بین زن و مرد فرق گذاشته، آن چه ارتباطش به تعقل بیش تر از احساس است (از قبیل ولایت و قضا و جنگ) را مختص به مردان کرد، و آن چه از وظائف که ارتباطش بیش تر با احساس است تا تعقل مختص به زنان کرد، مانند پرورش اولاد و تربیت او و تدبیر منزل و امثال آن، آن گاه مشقت بیش تر وظائف مرد را از این راه جبران کرده که: سهم ارث او را دو برابر سهم ارث زن قرار داد، (معنای این در حقیقت آن است که نخست سهم ارث هر دو را مساوی قرار داده باشد، بعدا ثلث سهم زن را به مرد داده باشد، در مقابل نفقه ای که مرد به زن می دهد).

و به عبارتی دیگر اگر ارث مرد و زن را هیجده تومان فرض کنیم، به هر دو نه تومان داده و سپس سه تومان از آن را (که ثلث سهم زن است) از او گرفته و به مرد بدهیم، سهم مرد دوازده تومان می شود، برای این که زن از نصف این دوازده تومان هم سود می برد.

در نتیجه، برگشت این تقسیم به این می شود که آن چه مال در دنیا هست دو ثلثش از آن مردان است، هم ملکیت و هم عین آن، و دو ثلث هم از آن زنان است، که يك ثلث آن را مالك هستند، و از يك ثلث دیگر که گفتیم در دست مرد است، سود می برند.

پس، از آن چه که گذشت روشن شد که غالب مردان (نه کل آنان) در امر تدبیر

قوی ترند، و در نتیجه، بیش تر تدبیر دنیا و یا به عبارت دیگر، تولید به دست مردان است، و بیش تر سودها و بهره گیری و یا مصرف، از آن زنان است، چون احساس زنان بر تعقل آنان غلبه دارد، (و ما انشاء الله در ذیل آیات ارث توضیح بیش تری در این باره خواهیم داد)، اسلام علاوه بر آن چه که گذشت تسهیلات و تخفیف هایی نسبت به زنان رعایت نموده، که بیان آن نیز گذشت.

عدم اجرای صحیح قانون به معنای نقص در قانونگذاری نیست

حال اگر بگوییم این همه ارفاق که اسلام نسبت به زن کرده، کار خوبی نبوده است، برای این که همین ارفاقها زن را مصرفی بار می آورد، درست است که مرد حاجت ضروری به زن دارد، و زن از لوازم حیات بشر است، ولی برای رفع این حاجت لازم نیست که زن، یعنی نیمی از جمعیت بشر تخدیر شود و هزینه زندگیش به گردن نیمی دیگر بیفتد، چون چنین روشی همان طور که گفتیم زن را فشل بار می آورد، و دیگر حاضر نیست سنگینی اعمال شاقه را تحمل کند، و در نتیجه موجودی ضعیف و خوار بار می آید، و چنین موجودی به شهادت تجربه، به درد تکامل اجتماعی نمی خورد.

در پاسخ می گوئیم: این اشکال ناشی از این است که بین مسأله قانونگذاری و اجرای قانون، خلط شده است، وضع قوانینی که اصلاحگر حال بشر باشد مسأله ای است، و اجراء آن به روشی درست و صالح و بار آمدن مردم با تربیت شایسته، امری دیگر، اسلام قانون صحیح و درستی در این باره وضع کرده بود، و لیکن در مدت سیر گذشته اش (یعنی چهارده قرن)، گرفتار مجریان غیر صالح بود، اولیائی صالح و مجاهد نبود تا قوانین اسلام را به طور صحیح اجرای کنند، نتیجه اش هم این

شد که احکام اسلام تأثیر خود را از دست داد، و تربیت اسلامی (که در صدر اسلام، مردان و زنان نمونه و الگویی بار آورد) متوقف شد، و؛ بلکه به عقب برگشت.

این تجربه قطعی، بهترین شاهد و روشن گر گفتار ما است، که قانون هر قدر هم صحیح باشد، ما دام که در اثر تبلیغ عملی و تربیت صالح در نفس مستقر نگردد و مردم با آن تربیت خوی نگیرند اثر خود را نمی بخشد، و مسلمین غیر از زمان کوتاه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و حکومت علی(علیه السلام) از حکومتها و اولیای خود که دعوی دار ولایت و سرپرستی امور آنان بودند، هیچ تربیت صالحی که علم و عمل در آن توأم باشد ندیدند این معاویه است که بعد از استقرار یافتن بر اریکه خلافت در منبر عراق، خطاب های ایراد می کند که حاصلش این است که من با شما نمی جنگیدم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید، خودتان می دانید، می خواهید بگیرید و می خواهید نگیرید؛ بلکه برای این با شما می جنگیدم که بر شما حکومت کنم و به این هدف رسیدم.

و نیز سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر زمامداران که دست کمی از معاویه نداشتند، و به طور قطع اگر نورانیت خود این دین نبود، و اگر نبود که این دین به نور خدایی روشن شده، که هرگز خاموش نمی شود، هر چند که کفار نخواهند، قرن ها قبل از این اسلام از بین رفته بود.

مترجم: کسی که به قوانین اسلام در مورد زنان خرده می گیرد، باید دوره ای از ادوار گذشته اسلام را نشان دهد که در آن دوره تمامی قوانین اسلامی اجرا شده باشد و مردم با خوی اسلام بار آمده باشند و این قوانین زنان را تخریر کرده باشد و مهمل و

مصرفی بار آورده باشد، و چنین دوره ای در تمامی چهارده قرن گذشته، برای اسلام پیش نیامده است.

آزادی زن در تمدن غرب

هیچ شکی نیست که پیشگام در آزاد ساختن زن از قید اسارت و تأمین استقلال او، در اراده و عمل اسلام بوده است، و اگر غربی ها (در دوران اخیر) قدمی در این باره برای زنان برداشته اند، از اسلام تقلید کرده اند (و چه تقلید بدی کرده و با آن روبرو شده اند) و علت این که نتوانستند به طور کامل تقلید کنند، این است که احکام اسلام چون حلقه های يك زنجیر به هم پیوسته است (و هم چون چشم و خط و خال و ابرو است) و روش اسلام که در این سلسله حلقه ای بارز و مؤثری تام التأثير است، برای همین مؤثر است که در آن سلسله قرار دارد، و تقلیدی که غربی ها از خصوص این روش کرده اند، تنها از صورت زلیخای اسلام نقطه خال را گرفته اند که معلوم است خال به تنهایی چقدر زشت و بدقواره است.

و سخن کوتاه این که، غربی ها اساس روش خود را بر پایه مساوات همه جانبه زن با مرد در حقوق قرار داده اند، و سال ها در این باره کوشش نموده اند و در این باره وضع خلقت زن و تاخر کمالی او را (که بیان آن به طور اجمال گذشت) در نظر نگرفته اند.

و رأی عمومی آنان تقریباً این است که تاخر زن در کمال و فضیلت، مستند به خلقت او نیست؛ بلکه مستند به سوء تربیتی است که قرن ها با آن تربیت مریبی شده، و از آغاز خلقت دنیا تا کنون، در محدودیت مصنوعی به سر برده است، و گرنه طبیعت و خلقت زن با مرد فرقی ندارد.

ایراد و اشکالی که به این سخن متوجه است این است که همان طور که خود

غربی‌ها اعتراف کرده‌اند، اجتماع‌از قدیم‌ترین روز شکل‌گرفتنش به‌طور اجمال و سر بسته حکم به تاخر کمال زن از مرد کرده، و اگر طبیعت زن و مرد یک نوع بود، قطعاً و قهراً خلاف آن حکم هر چند در زمانی کوتاه ظاهر می‌شد، و نیز خلقت اعضای رئیسه و غیر رئیسه زن، در طول تاریخ تغییر وضع می‌داد، و مانند خلقت مرد، می‌شد.

مؤید این سخن روش خود غربی‌ها است که با این که سال‌ها است کوشیده و نهایت درجه عنایت خود را به کار برده‌اند تا زن را از عقب ماندگی نجات بخشیده و تقدم و ارتقای او را فراهم کنند، تاکنون نتوانسته‌اند بین زن و مرد تساوی برقرار سازند، و پیوسته آمارگیری‌های جهان این نتیجه را ارائه می‌دهد که در این کشورها در مشاغلی که اسلام زن را از آن محروم کرده، یعنی قضا و ولایت و جنگ، اکثریت و تقدم برای مردان بوده، و همواره عده‌ای کم‌تر از زنان عهده‌دار این گونه مشاغل شده‌اند.

و اما این که غربی‌ها از این تبلیغاتی که در تساوی حقوق زن و مرد کردند، و از تلاش‌هایی که در این مسیر نموده‌اند، چه نتایج عایدشان شد در فصلی جداگانه تا آن جا که بر ایمان ممکن باشد انشاء الله شرح خواهیم داد. (1)

57. تعاملات مرد و زن، و محکمه خانوادگی

اشاره

قرآن کریم می‌فرماید:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ

ص: 293

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 2، ص: 371.

فَعَطُّوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا * وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا»؛ (1) «مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتریهایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و به خاطر اتفاق هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند. و زنان صالح، زنانی هستند که متواضعند، و در غیاب (همسر خود)، اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می کنند. و (اما) آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! (و اگر مؤثر واقع نشد،) در بستر از آن ها دوری نمایید! (و اگر هیچ راهی جز شدت عمل، برای وادار کردن آن ها به انجام وظایفشان نبود،) آن ها را تنبیه کنید! و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آن ها نجوید! (بدانید) خداوند، بلندمرتبه و بزرگ است. (و قدرت او، بالاترین قدرت هاست.) و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر، و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آن ها کمک می کند؛ زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیات همه، با خبر است).»

مجتهد بانو امینی در تفسیر مخزن العرفان می گوید:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ»؛ «قیم» کسی را گویند که مهم کس دیگر را انجام دهد، و قیام صیغه مبالغه است، و فضل فزونی بعضی است نسبت ببعض دیگر و چون غالباً بالطبع هم در تدبیر و هم در نیرومندی و تحمّل شدائد

ص: 294

مردها بر اغلب زن ها فزونی دارند و چنان چه دانشمندان گفته اند و نیز بتجربه معلوم شده زندگانی زن ها احساسی و عاطفی است و بر نازک کاری و ظرافت تکیه دارد به این جهات «وَبِمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ» یعنی و نیز از جهت انفاق مردها بر زن ها و مهر و بعض خصوصیات دیگر فرموده «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ» خدای تعالی مردها را در این جهات بر زن ها فضیلت داده و باید دانست که این فضیلت و برتری مردها بر زن ها از جهت قوت عقلی و نیروی بدنی به طور کلی بر کلی است نه به طور شمول بر تمام افراد؛ زیرا چنان چه معلوم است خیلی از زنهایی بوده و هستند که در تدبیر و عقل؛ بلکه در قوای بدنی بر بعضی از مردها فضیلت دارند.

«فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»؛ پس از بیان فضیلت مردها بر زن ها ظاهراً آیه در مقام بیان فضیلت زن ها برآمده که فضیلت زن ها در چیست و شاید می خواهد خاطر نشان کند که همین طوری که مردها را بر زن ها برای آنجهاتی که بعضی از مردها را فضیلت داده بر بعضی از زن ها همین طور بعضی از زن ها را نیز بر بعضی دیگر آن ها فزونی داده و فضیلت زن در این صفاتی است که بعضی از آن ها در آیه بیان شده:

1. «صالحات»؛ زن های صالح و شایسته؛

2. «قانتات»؛ قنوت به معنی اطاعت و خضوع دائمی است؛

3. «حافظات للغیب»؛ یعنی حفظ می کنند خودشان و عورتشان را در حال غائب بودن ازواجشان.

«وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ»؛ نشوز به معنی سرپیچی از اطاعت شوهر است از روی تکبر و بدالالت «تخافون» ظهور علائم و آثار

آن ست. و برای جلوگیری از تمکین نکردن زن از شوهرش خدای تعالی بمردها بسه عمل دستور می دهد که بترتیب برای علاج نشوز زن عمل نمایند و ظاهراً این حکم ارشادی است نه مولوی که به طور وجوب و لزوم باشد که وقتی علانم ظهور نشوز زن خود را دید بسه علاج دست بزند:

1. «فَعِظُوهُنَّ»؛ او را موعظه و نصیحت کنید؛

2. «وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ»؛ اگر موعظه سودی نبخشید از بستر او دوری نمائید؛

3. اگر این دو عمل فائده نبخشید «وَ اضْرِبُوهُنَّ» موقع آن می رسد که او را بزنید.

«فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً»؛ پس از حکم ارشادی برای جلوگیری از نشوز زن از آن سه عمل هر يك، پس از دیگری فرموده، پس اگر زن تمکین نمود دیگر هیچ ستم بر او روا ندارید اشاره به این که قوت و برومندی شما مردها سبب نشود که به خود مغرور گردید و چنین گمان کنید که ستم نمودن بر زن که ضعیف تر از خود می دانید روا است بایست بدانید خدا بزرگ و غالب است و حقّ مظلوم را از ظالم می گیرد.

«وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا»؛ و هرگاه برای اصلاح بین زن و شوهر به این امریکه در آیات بالا تعیین کرد کافی نشد و ترسیدید جدائی و دشمنی بین زن و شوهر از این جهات یا بجهت دیگر تولید گردد در این مورد باید بین آن ها داوری شود به این طور که «حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ» داوری از کسان مرد «وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا» و داوری از طرف زن و هر يك حکم را تفویض به او بنمایند اگر واقعا آن ها اراده اصلاح دارند خداوند بین آن ها اتفاق و دوستی ایجاد

می نماید، آیه اشاره به این است که بدانید سبب لَمَّی تمام امور خدا است و اراده و خواست او غالب و حاکم بر امور است باید تمام امور را به او تفویض کنید. (1)

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛ کلمه «قیم» به معنای آن کسی است که مسئول قیام به امر شخصی دیگر است، و کلمه «قوام» و نیز «قیام» مبالغه در همین قیام است، و مراد از جمله: «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ آن زیادت هایی است که خدای تعالی به مردان داده، به حسب طاقتی که بر اعمال دشوار و امثال آن دارند، چون زندگی زنان يك زندگی احساسی و عاطفی است، که اساس و سرمایه اش رقت و لطافت است، و مراد از جمله: «بِمَا أَنْفَقُوا» مهریه ای است که مردان به زنان می دهند، و نفقه ای است که همواره به آنان می پردازند.

و از عمومیت علت به دست می آید که حکمی که مبتنی بر آن علت است یعنی قیم بودن مردان بر زنان نیز عمومیت دارد، و منحصر به شوهر نسبت به همسر نیست، و چنان نیست که مردان تنها بر همسر خود قیمومت داشته باشند؛ بلکه حکمی که جعل شده برای نوع مردان و بر نوع زنان است، البته در جهات عمومی که ارتباط با زندگی هر دو طایفه دارد، و بنا بر این، پس آن جهات عمومی که عامه مردان در آن جهات بر عامه زنان قیمومت دارند، عبارت است از مثل حکومت و قضا (مثلا) که حیات جامعه بستگی به آن ها دارد، و قوام این دو مسئولیت و یا بگو دو مقام بر نیروی تعقل است، که در مردان بالطبع بیش تر و قوی تر است، تا در زنان

ص: 297

1- . امین، نصرت بیگم، تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن، ج 4، ص: 63.

هم چنین دفاع از سرزمین با اسلحه که قوام آن برداشتن نیروی بدنی و هم نیروی عقلی است، که هر دوی آن ها در مردان بیش تر است تا در زنان.

و بنا بر این، این که فرمود: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، اطلاقی تام و تمام دارد، و اما جملات بعدی که می فرماید:

«فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ...»؛ که ظاهر در خصوصیتی است که بین زن و شوهر هست نمی خواهد این اطلاق را مقید کند؛ بلکه می خواهد فرعی از فروع این حکم مطلق را ذکر نموده، جزئی از میان جزئیات آن کلی را بیان کند، پس این حکم جزئی است که از آن حکم کلی استخراج شده، نه این که مقید آن باشد. «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»؛ مراد از صالح همان معنای لغوی کلمه است، و آن همان است که به لیاقت شخص نیز تعبیر می شود، و کلمه «قنوت» عبارت است از دوام طاعت و خضوع، و از این که در مقابل این گونه زنان زنان ناشزه را قرار داد، و فرمود: «وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ» به دست می آید که مراد از «صالحات» نیز همسران صالح است، نه هر زن صالح، و خلاصه حکمی که روی صالحات کرده، و فرموده صالحات چنین و چنانند، مخصوص زنان در حال ازدواج است نه مطلق زنان.

و در این جمله که به تعبیر (زنان صالح چنین و چنانند) دستور داده که زنان صالح باید چنین و چنان باشند در واقع حکم مربوط به شؤون زوجیت و کیفیت معاشرت منزلی را بیان کرده، و این حکم در عین حال حکمی است که در سعه و ضیقش تابع علتش، یعنی همان قیومت مرد بر زن از نظر زوجیت است، پس بر

زن واجب است شوهر را اطاعت کند، و او را در هر شانی که به شؤون زوجیت راجع می شود حفظ نماید.

مراد و مفاد از «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»

و به عبارتی دیگر همان طور که قیومت صنف مردان بر صنف زنان در مجتمع بشری تنها مربوط می شود به جهات عامه ای که زنان و مردان هر دو در آن جهات شریکند، و چون جهاتی است که نیازمند به تعقل بیش تر و نیروی زیادتر است که در مردان وجود دارد، یعنی امثال حکومت و قضا و جنگ بدون این که استقلال زن در اراده شخص و عمل فردی او خدشه ای بخورد، و بدون این که مرد حق داشته باشد اعتراض کند که تو چرا فلان چیز را دوست می داری و یا فلان کار را می کنی، مگر آن که زن کار زشت را دوست بدارد، یا مرتکب شود، به شهادت این که فرمود: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ».

هم چنین قیومت مرد بر زنش به این نیست که سلب آزادی از اراده زن و تصرفاتش در آن چه مالک آن است بکند، و معنای قیومت مرد این نیست که استقلال زن را در حفظ حقوق فردی و اجتماعی او، و دفاع از منافعش را سلب کند، پس زن هم چنان استقلال و آزادی خود را دارد، هم می تواند حقوق فردی و اجتماعی خود را حفظ کند، و هم می تواند از آن دفاع نماید و هم می تواند برای رسیدن به این هدف هایش به مقدماتی که او را به هدف هایش می رساند متوسل شود.

بلکه معنای قیومت مرد این است که مرد به خاطر این که هزینه زندگی زن را از مال خودش می پردازد، تا از او استمتاع ببرد، پس بر او نیز لازم است در تمامی آن چه مربوط به استمتاع و هم خوابگی مرد می شود او را اطاعت کند، و نیز ناموس

او را در غیاب او حفظ کند، و وقتی غایب است مرد بیگانه را در بستر او راه ندهد، و آن بیگانه را از زیباییهای جسم خود که مخصوص شوهر است تمتع ندهد و نیز در اموالی که شوهرش در طرف ازدواج و اشتراك در زندگی خانوادگی به دست او سپرده و او را مسلط بر آن ساخته خیانت نکند.

پس معنای آیه مورد بحث این می شود که زنان مسلمان سزاوار است صفت صلاح را پیشه خود بسازند، که اگر چنین کنند قهراً قاننات خواهند بود، یعنی همواره و دائماً شوهران خود را در هر چه که از ایشان بخواهند اطاعت خواهند کرد، البته هر چیزی که با تمتع شوهران ارتباط داشته باشد، و واجب است بر آنان که جانب خود را در همه چیزهایی که متعلق حق شوهران است در غیاب شوهران حفظ کنند.

و اما جمله «بِمَا حَفِظَ اللَّهُ» ظاهراً کلمه «ما» در آن مصدریه است و حرف «با» به اصطلاح بای آلت است، و معنای جمله این است که زنان مطیع شوهران خویشند، و حافظ غیب ایشانند، به حفظی که خدا از حقوق ایشان کرده، چون قیمومت را برای آنان تشریح و اطاعتشان و حفظ غیبتشان را بر زنان واجب فرموده است.

ممکن هم هست حرف «با» را برای مقابله بگیریم، که در این صورت معنای آیه چنین می شود: واجب است بر زنان قنوت و حفظ الغیب شوهران، در مقابل این که خدای تعالی حقوق آنان را حفظ نموده، و آنان را- که در جاهلیت جزء انسان ها به شمار نمی آمدند.

داخل مجتمع بشری نموده، و در این ظرف حقوقشان را احیا کرد، و بر مردان واجب فرمود مهر و نفقه ایشان را بپردازند، ولی معنای اول روشن تر است.

البته در این میان معانی دیگری از ناحیه مفسرین برای آیه شده، که ما از ذکر آن ها صرف نظر کردیم، چون آیه شریفه با هیچ يك از آن ها مساعد نبود.

«وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ»؛ کلمه «نشوز» به معنای عصیان و استکبار از اطاعت است، و مراد از خوف نشوز این است که علائم آن به تدریج پیدا شود، و معلوم گردد که خانم می خواهد ناسازگاری کند، و اگر در جمله: «فعظوهن» فای تفریع را آورد، و موعظه را نتیجه ترس از نشوز، قرار داد، نه از خود نشوز، شاید برای این بوده که رعایت حال موعظه را در بین علاجهای سه گانه کرده باشد، و بفهماند از میان این سه راه علاج موعظه عاجی است که هم در حال نشوز مفید واقع می شود، و هم قبل از نشوز، و هنگام پیدا شدن علامتهای آن و علاجهای سه گانه همان است که عبارت:

«فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ»؛ بر آن دلالت می کند، و گو این که این راه های علاج با حرف و او به یکدیگر عطف شده، و حرف و او دلالتی بر ترتیب ندارد، ولی از معنای آیه می دانیم که بین این سه علاج ترتیب هست، و می خواهد بفرماید اول او را موعظه کنید، اگر موعظه اثر نگذاشت با او قهر کنید، و رختخوابتان را جدا سازید، و اگر این نیز مفید واقع نشد، او را بزیند دلیل بر این که رعایت تدریج و ترتیب لازم است این است که ترتیب نام برده به حسب طبع نیز وسایل گوناگونی از کیفر دادن است، هر کس بخواهد کسی را کیفر کند طبیعتاً اول از درجه ضعیف آن شروع می کند، و سپس به تدریج کیفر را شدید و شدیدتر می سازد، بنا بر این ترتیبی که از آیه فهمیده می شود از سیاق آن به دست می آید، نه از حرف و او.

و ظاهر جمله «وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ» این است که بستر محفوظ باشد، ولی در بستر با او قهر کند، مثلاً در بستر پشت به او کند، و یا ملاحظه نکند، و یا طوری دیگری بی میلی خود را به او بفهماند، گو این که ممکن است با مثل این عبارت جدا کردن بستر نیز اراده بشود، ولی بعید است (معمولاً وقتی بخواهند بگویند بسترت را از او جدا کن نمی گویند در بستر از او کناره بگیر) و ای بسا معنای اول از این نظر تأیید شود، که مضجع را به لفظ جمع آورده، چون بنا بر این که منظور جدا کردن مضجع بوده باشد، دیگر به حسب ظاهر احتیاج نبود کلمه نام برده را به لفظ جمع بیاورد، و کثرت را بفهماند (زیرا کسی، همسرش مضجع دارد که هر شب با او بخوابد).

«فَإِنْ أَطَعْتُمْ فَلَاحَ تَبَغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً...»؛ یعنی اگر در اثر اعمال آن سه راه علاج به اطاعت شما در آمدند، دیگر علیه آنان بهانه جویی مکنید، و با این که اطاعت شما می کنند برای اذیت و آزارشان دنبال بهانه نگردید، و در آخر این مطلب را تعلیل می کند به این که «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً» و اعلام می دارد به این که مقام پروردگارشان علی و کبیر است، پس از قدرت و تقوی که بر زنان خود دارند مغرور نشوند و سوء استفاده نموده در اثر غرور به آن ها ظلم و استعلا و استکبار نکنند، و همواره به یاد علو مقام پروردگارشان باشند.

58. نقش میانجی گر صالح (علیه السلام) در رفع اختلافات زن و شوهر

«وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا...»؛ کلمه «شِقَاق» به معنای قهر کردن و عداوت است، خدای سبحان برای مواردی که احتمال برود کار زن و شوهر به دشمنی بیانجامد دستور داده يك حکم از طرف زن، و يك حکم از طرف مرد به

مسأله رسیدگی کنند؛ زیرا دخالت يك حكم این خطر را دارد که او جانب يك طرف را بگیرد، و حکم جائزانه کند، و معنای این که فرمود: «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» این است که اگر واقعا هر دو طرف نزاع بنای اصلاح داشته باشند، و عناد و لجبازی در کارشان نباشد خدای تعالی به وسیله این دو حکم بین آن دو توافق و اصلاح برقرار می کند، چون وقتی دو طرف زمام اختیار خود را به حکم خود بدهند (حکمی که خودشان پسندیده اند) قهرا توافق حاصل می شود.

ولی در آیه شریفه حصول توافق را به خدای تعالی نسبت داده، به این که سبب عادی یعنی اصلاح خواهی آن دو تسلیم بودنشان در برابر حکمی که حکم ها می کنند در کار هست، و باید نتیجه را به این سبب نسبت بدهد، لیکن به خدای تعالی نسبت داد تا در ضمن بفهماند سبب حقیقی و آن کسی که میان اسباب ظاهری و مسببات آن ها رابطه برقرار می کند خدای تعالی است، او است که هر حقی را به صاحب حق می دهد، و در آخر آیه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا»، و مناسبت این جمله با مضمون آیه روشن است.

59. گفتاری در معنای قیومت مردان بر زنان

اشاره

این معنا بر احدی پوشیده نیست، که قرآن کریم همواره عقل سالم انسان ها را تقویت می کند، و جانب عقل را بر هوای نفس و پیروی شهوات و دلدادگی در برابر عواطف و احساسات تند و تیز ترجیح می دهد، و در حفظ این ودیعه الهی از این که ضایع شود توصیه می فرماید، و این معنا از آیات کریمه قرآنی آن قدر روشن است که احتیاجی به آوردن دلیل قرآنی ندارد، برای این که آیاتی که به صراحت و یا به اشاره

و به هر زبان و بیانی این معنا را افاده می کند یکی دو تا ده تا نیست که ما آن ها را نقل کنیم.

قرآن کریم در عین حال مسأله عواطف پاک و درست و آثار خوبی که آن عواطف در تربیت افراد دارد از نظر دور نداشته، اثر آن را در استواری امر جامعه پذیرفته، در آیه شریفه «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ (1) دو صفت از صفات عاطفی را به عنوان دو صفت ممدوح مؤمنین ذکر کرده، می فرماید مؤمنین نسبت به کفار خشن و نسبت به خودشان مهربانند.

و در آیه «لِتَسَدُّ كُنُوزَ إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً»؛ (2) مودت و رحمت را که اموری عاطفی هستند، دو تا نعمت از نعم خود شمرده و فرموده، از جنس خود شما، همسرانی برایتان قرار داد، تا دل هایتان با تمایل و عشق به آنان آرامش یابد، و بین شما مردان و همسران مودت و رحمت قرار داد، و در آیه «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»؛ (3) علاقه به زینت و رزق طیب را که آن نیز مربوط به عواطف است مشروع معرفی نموده، به عنوان سرزنش از کسانی که آن را حرام دانسته اند، فرموده: (بگو چه کسی زینت ها و رزق طیب را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم کرده است؟).

چیزی که هست قرآن کریم عواطف را از راه هماهنگ شدن با عقل تعدیل نموده، عنوان پیروی عقل به آن ها داده است، به طوری که عقل نیز سرکوب کردن آن مقدار عواطف را جایز نمی داند.

ص: 304

1- . فتح / 29.

2- . روم / 21.

3- . اعراف / 32.

در بعضی از مباحث سابق نیز گذشت که یکی از مراحل تقویت عقل در اسلام این است که احکامی را که تشریح کرده بر اساس تقویت عقل تشریح کرده، به شهادت این که هر عمل و حال و اختلافی که مضر به استقامت عقل است و باعث تیرگی آن در قضاوت و در اداره شؤون مجتمعی می شود تحریم کرده، نظیر شرب خمر، و قمار، و اقسام معاملات غری، و دروغ، و بهتان، و افترا، و غیبت، و امثال آن.

خوب معلوم است که هیچ دانشمندی از چنین شریعتی و با مطالعه همین مقدار از احکام آن جز این توقع ندارد که در مسائل کلی و جهات عمومی و اجتماعی زمام امر را به کسانی بسپارد که داشتن عقل بیش تر امتیاز آنان است، چون تدبیر امور اجتماعی از قبیل حکومت و قضا و جنگ نیازمند به عقل نیرومندتر است، و کسانی را که امتیازشان داشتن عواطف تند و تیزتر و امیال نفسانی بیش تر است، از تصدی آن امور محروم سازد، و نیز معلوم است که طایفه مردان به داشتن عقل نیرومندتر و ضعف عواطف، ممتاز از زنانند، و زنان به داشتن عقل کم تر و عواطف بیش تر ممتاز از مردانند.

و اسلام همین کار را کرده، و در آیه ای که گذشت فرموده: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز در طول زندگیش بر این جریان داشت، یعنی هرگز زمام امور هیچ قومی را به دست زن نسپرد، و به هیچ زنی منصب قضا نداد، و زنان را برای جنگیدن دعوت نکرد، - البته برای جنگیدن، نه صرف شرکت در جهاد، برای خدمت و جراحی و امثال آن- . و اما غیر این امور عامه و اجتماعی، از قبیل تعلیم و تعلم، و کسب، و پرستاری بیماران، و مداوای آنان، و امثال این گونه امور که دخالت عواطف منافاتی با مفید بودن عمل ندارد، زنان را از آن منع نفرمود، و

سیرت نبویه بسیاری از این کارها را امضا کرد، آیات قرآن نیز خالی از دلالت بر اجازه این گونه کارها برای زنان نیست، چون لازمه حریت زن در اراده و عمل شخصی این است که بتواند این گونه کارها را انجام دهد، چون معنا ندارد از يك طرف زنان را در این گونه امور از تحت ولایت مردان خارج بدانند، و ملکیت آنان را در قبال مردان معتبر بشمارد، و از سوی دیگر نهیشان کند از این که به نحوی از انحا ملکشان را اداره و اصلاح کنند، و هم چنین معنا ندارد به آنان حق دهد که برای دفاع از خود در محکمه شرع طرح دعوی کنند، و یا شهادت بدهند، و در عین حال از آمدن در محکمه و حضور نزد والی یا قاضی جلوگیری شود. و هم چنین سایر لوازم استقلال و آزادی.

بلی دامنه استقلال و آزادی زنان تا آن جایی گسترده است که به حق شوهر مزاحمت نداشته باشد، چون گفتیم در صورتی که شوهر در وطن حاضر باشد زن در تحت قیمومت او است، البته قیمومت اطاعت و در صورتی که حاضر نباشد مثلاً به سفر رفته باشد موظف است غیبت او را حفظ کند، و معلوم است که با در نظر گرفتن این دو وظیفه هیچ يك از شؤون جایز زن در صورتی که مزاحم با این دو وظیفه باشد دیگر جایز و ممضی نیست.

روایاتی در ذیل آیات گذشته مربوط به مسأله فضل الهی، روابط زن و شوهر...

در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ...»، گفته: معنایش این است که هیچ يك از شما نگوید ای کاش فلان نعمت و آن زن زیبا که فلان آقا دارد من می داشتم، برای این که چنین آرزویی حسد به شمار می آید، ولی می توانید

بگویند: پروردگارا مثل آن نعمت و مثل آن زن را به من نیز مرحمت بفرما آن گاه اضافه کرده همین معنا از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است (1).

عیاشی نیز در تفسیر خود نظیر این معنا را از امام صادق (علیه السلام) و در تفسیر برهان از ابن شهر آشوب از امام باقر و امام صادق (عهما) روایت کرده که در تفسیر جمله «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» و نیز در تفسیر جمله «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ» فرموده اند: این آیات درباره علی (علیه السلام) نازل شده است (2).

البته منظور روایت مذکور تطبیق فضایل علی (علیه السلام) بر آیه های نام برده است.

و در کافی و تفسیر قمی از ابراهیم بن ابی البلاد از پدرش از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: هیچ کس نیست که خدا رزقش را مقدر نکرده باشد، هر نفسی از ناحیه خدای تعالی رزقش از راه حلال و توأم با عافیت معین شده، ولی برای امتحان همان رزق را از راه حرام برایش پیش می آورد، تا معلوم شود آیا دست به حرام دراز می کند یا نه، اگر دست به سوی آن حرام دراز کرد، خدای تعالی همان مقدار از رزق حلالش را به عنوان تقاص سلب می کند، البته نزد خدا غیر این دو جور رزق فضل بسیاری هست، و همین فضل منظور بوده که فرموده: «وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»؛ (3) «از خدا در خواست فضل او را بکنید».

این روایت را عیاشی از اسماعیل بن کثیر نقل کرده، (و آخر سند را بریده) که رسول خدا چنین فرمود (4): و نیز این معنا از ابی الهذیل از امام صادق (علیه السلام) روایت

ص: 307

- 1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص: 87.
- 2- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 366، ح 9.
- 3- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 5، ص: 80، ح 2.
- 4- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 239، ح 116.

شده (1)، و قمی نیز قریب به آن را در تفسیر خود از حسین بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است (2).

و در صحیح ترمذی از ابن مسعود روایت کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: از خدای تعالی فضل او را بطلبید که خدا در خواست از او را دوست می دارد (3).

و در الدر المنثور است که ابن جریر از طریق حکیم بن جبیر از مردی که نامش را نبرده روایت آورده که او گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: از خدا فضل او را بطلبید که خدای تعالی دوست می دارد بندگان از فضلش طلب کنند، و یکی از بهترین عبادت ها انتظار فرج است (4).

و شیخ طوسی (ره) در تهذیب به سند خود از زراره روایت آورده که گفت: من از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که آیه «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» را می خواند، و می فرمود: منظور خدای تعالی از این موالی اولی الارحام است، که در ارث بردن، اولای از دیگرانند، و منظور اولیا نعمت نیست؛ بلکه منظور این است که هر خویشاوند که به میت و به رحمی که میت را به سوی خود می کشاند نزدیک تر است او از دیگران به بردن ارثش سزاوارتر است (5).

و در همان کتاب به سند خود از ابراهیم بن محرز روایت کرده که گفت من نزد امام ابی جعفر (علیه السلام) حاضر بودم، که شخصی از آن جناب پرسید: مردی به همسرش

ص: 308

- 1- . همان، ج 1، ص: 239، ح 117.
- 2- . همان، ج 1، ص: 240، ح 119.
- 3- . ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح.
- 4- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 149.
- 5- . طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 9، ص: 268، ح 2.

می گوید: اختیارت با خودت حضرت فرمود: چگونه ممکن است اختیارش با خودش باشد، با این که خدای تعالی اختیار او را به دست شوهرش داده، و فرموده: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، نه این سخن هیچ ارزش و اعتباری ندارد(1).

و در الدر المنثور است که ابن ابی حاتم از طریق اشعث بن عبد الملک از حسن روایت کرده که گفت: زنی نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمد، و از شوهرش شکایت کرد که به وی سیلی زده است، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: باید قصاص شود لیکن چیزی نگذشت که آیه: شریفه: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» نازل شد، و زن بدون قصاص برگشت(2).

الدر المنثور این روایت را به چند طریق دیگر از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل کرده، و در بعضی از آن طرق چنین آمده: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود تو چیزی می خواهی و لیکن خدای تعالی چیزی دیگر را خواست(3)، و شاید مورد آن زن از موارد نشوز بوده، و گرنه ذیل آیه شریفه که می فرماید: «فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا»، (اگر زن در اطاعت شما باشد به هیچ راهی نمی توانید به او ستم کنید) منافات با روایت دارد.

در ظاهر این روایات اشکال دیگری هست، از این جهت که از ظاهر آن ها بر می آید این که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: «القصاص؛ باید قصاص شود» بیان حکم مسأله ای است که آن زن پرسیده، نه این که آن جناب به عنوان يك قاضی حکم به قصاص کرده باشد، چون اگر چنین بوده باید هر دو طرف دعوی در محکمه حاضر

ص: 309

1- . همان، ج 8، ص: 88، ح 221.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 151.

3- . همان.

شده باشند، و لازمه بیان حکم بودن این است که آیه شریفه "الرجال" برای تخطئه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شده باشد، و خواسته باشد بفرماید پیامبر در حکمی که کرد و تشریحی که فرمود اشتباه کرد، و این با عصمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منافات دارد، نسخ هم نمی تواند باشد؛ زیرا نسخ وقتی تصور دارد که به حکم منسوخ عمل شده باشد، و معلوم است که به چنین قصاصی که گفتیم یک طرفی است عمل نشده بود.

و در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود از امام باقر (علیه السلام) آمده که کلمه (قانتات) را به معنای زنان مطیع تفسیر فرموده (1).

و در مجمع البیان در تفسیر جمله: «فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اصْرِبُوهُنَّ...»، از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: هجر در مضاجع به این است که در رختخواب زن برود، ولی پشت خود را به او کند، و نیز در معنای (زدن) از آن جناب روایت کرده که باید با مسواک او را زد (2).

و در کافی به سند خود از ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در تفسیر جمله: «فَابِعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا» فرمود: این دو حکم باید با زن و شوهر شرط کنند، که هر حکمی که کردند آن دو قبول کنند، اگر حکم کردند که باید از هم جدا شوند، بپذیرند، و اگر حکم کردند که باید با هم باشند بپذیرند (3).

این معنا و هم چنین قریب به آن به چند طریق دیگر هم در کافی و هم در تفسیر عیاشی آمده است.

و در تفسیر عیاشی از ابن مسلم از امام باقر (علیه السلام) روایت آورده که فرمود:

ص: 310

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 137.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص: 95.

3- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، ج 6، ص: 146، ح 3.

امیرالمؤمنین در مورد زنی که به ازدواج مردی در آمده بود و مرد با او و کسان او شرط کرده بود که اگر همسری دیگر اختیار کند و از او کناره گیری نماید، و یا کنیزی بر سرش بگیرد خود به خود طالق باشد، چنین قضاوت کرد: که شرط خدا قبل از شرط شما واجب الوفا است، (و خدای تعالی قبل از این که شما چنین شرطی بکنید بر عموم امت شرط کرد که مرد، اختیار گرفتن چهار همسر را دارد) بنا بر این شوهر اگر خواست می تواند به شرط خود وفا کند و اگر خواست می تواند او را طلاق ندهد، و همسر دیگری نیز بگیرد، و یا کنیزی اختیار کند، و اگر او سر راهش را بگیرد، شوهر می تواند قهر کند، و در بستر پشت به او بخوابد؛ زیرا خدای تعالی فرموده: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثًا وَ رُبَاعًا»، و نیز درباره گرفتن کنیزان فرموده: احل لكم مما ملکت ایمانکم و درباره رابطه زناشویی فرموده: «و اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ، وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ، وَ اضْرِبُوهُنَّ، فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا». (1)

و در الدر المنثور (2)

است که بیهقی از اسما بنت یزید انصاری روایت کرده که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شده در حالی که آن جناب در بین اصحابش قرار داشت، اسما عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت باد، من از طرف زنان خدمت شما آمده ام، یا رسول الله جانم به فدایت بدان که هیچ زنی در شرق و غرب از آمدن من به نزد تو خبردار نشده، مگر آن که نظریه اش مثل همین نظریه ای است که من عرض می کنم.

خدای تعالی تو را به حق مبعوث کرد به سوی مردان و زنان (عالم) و ما به تو

ص: 311

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 240، ح 121.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 153.

ایمان آوردیم، و به معبود تو که تو را فرستاده نیز ایمان آوردیم، و ما طایفه زنان محصور در چهار دیواری خانه ها، و تحت سیطره مردان هستیم، و در عین حال پایه و اساس خانه و زندگی شما مردانیم این مائیم که شهوات شما را بر می آوریم، و به فرزندان شما حمله می شویم، و اما شما مردان در دین اسلام برتری هایی بر ما یافته اید، شما به نمازهای جمعه، و جماعت و به عیادت بیماران، و به تشییع جنازه می روید، همه ساله می توانید پشت سر هم به حج بروید، و از همه این ها ارزنده تر این که شما مردان می توانید در راه خدا جهاد کنید، و چون شما به سوی حج و یا عمره و یا به سوی جهاد می روید اموال شما را حفظ می کنیم، و برای شما پارچه می بافیم، تا لباس برایتان بدوزیم، و اموال شما را تر و خشک می کنیم، (در نسخه ای دیگر آمده اولادتان را تربیت می کنیم)، پس آیا در اجر و ثواب با شما شریک نیستیم؟ حضرت با همه رخسارش روی به اصحاب خود کرد و سپس فرمود: آیا سخن هیچ زنی بهتر از سؤال این زن درباره امر دینیش شنیده اید؟ عرضه داشتند: یا رسول الله، هیچ احتمال نمی دادیم زنی به چنین مطالبی راه پیدا کند، آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متوجه آن زن شد، و سپس به وی فرمود: ای زن برگرد، و به همه زنانی که این سؤال را دارند، اعلام کن که همین که شما به خوبی شوهرداری کنید، خشنودی او را به دست آورید، و تابع موافقت او باشد، اجر همه این ها معادل است با اجر همه آن هایی که برای مردان شمردی، زن برگشت در حالی که از شدت خوشحالی مکرر می گفت: «لا اله الا الله، الله اکبر».

روایات در این معنا در جوامع حدیث از طرق شیعه و اهل سنت بسیار وارد شده، و از میان همه آن روایات زیباتر روایتی است که مرحوم کلینی در کافی از

ابی ابراهیم موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: (جهاد زن این است که نیکو شوهرداری کند) (1)،

و از جامع ترین کلمات در این باره سخنی است که در نهج البلاغه آمده، سخنی که علاوه بر جامعیت مشتمل است برأس اساس تشریح احکام راجع به زنان (2)،

و این سخن را کافی نیز به سند خود از عبد الله بن کثیر از امام صادق (علیه السلام) از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل کرده (3)، و نیز به سند خود از اصبع بن نباته از آن جناب آورده، که در نام های که به فرزندش نوشته فرموده: «ان المرأة ريحانة وليست بقهرمانة» (4)، (زن ريحانه است نه قهرمان).

و هم چنین کلام دیگری که در این باره از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: (زن لعبت است، هر کس او را گرفت مراقب باشد ضایعش نسازد)، آری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تعجب می کرد از مردی که همسرش را می زند، و آن گاه با همان دست با وی معانقه می کند (5).

در کافی نیز به سند خود از ابی مریم از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: (آیا جای تعجب نیست که کسی همسرش را بزند، و آن گاه با او دست به گردن شود؟ و امثال این بیانات در احادیث بسیار زیاد است، که اگر کسی در آن ها دقت کند نظریه اسلام درباره زنان را درک می کند (6).

ص: 313

- 1- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، ج 5، ص: 507، ح 4.
- 2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 405.
- 3- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، ج 5، ص: 510، ح 3.
- 4- . همان، ج 5، ص: 510، ح 3.
- 5- . همان، ج 5، ص: 510، ح 2.
- 6- . همان، ج 5، ص: 509، ح 1.

حال به بحثی که پیرامون داستان اسماء دختر یزید انصاری داشتیم بر می گردیم، اگر کسی در این حدیث و در نظایر آن که داستان هایی از مراجعه زنان به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و گفتگویشان با آن جناب در مسائل راجع به شرایع دین را حکایت می کند، و نیز در احادیثی که از حقوق مختلف زنان خبر می دهد دقت کند، این معنا برایش روشن می شود که زنان در عین این که در حجابند، و مسئولیتشان اداره داخل خانه ها است، و بیش تر به شؤون زندگی منزلی می پردازند در عین حال ممنوع از مرآده و آمد و شد به نزد، ولی امر، و نیز تلاش در حل مشکلاتی که احیاناً پیش می آید نبوده اند، و این همان آزادی عقیده ای است که ما در ضمن بحث پیرامون آزادی عقیده، در آخر سوره آل عمران در باره اش بحث کردیم. و از حدیث نام برده و نظایر آن سه نکته استفاده می شود.

سه نکته

استفاده سه نکته از روایت اسماء بنت یزید، پیرامون موقعیت و شخصیت زن در اسلام:

اول این که: طریقه مرضیه زن در اسلام این است که به تدبیر امور داخلی منزل و تربیت اولاد پردازد، و این طریقه در عین این که سنتی است پسندیده، و غیر واجب، و لیکن ترغیب و تشویق هایی که درباره آن شده، - از آن جایی که جو مسلمین جو تقوا و به دست آوردن رضای خدا و ترجیح ثوابهای آخرت بر بهره های دنیوی، و تربیت بر اساس اخلاق صالحه زنان یعنی عفت و حیا و محبت اولاد و عشق ورزیدن به زندگی در محیط خانه و امثال آن بوده- این سنت مستحب هم چنان محفوظ مانده است.

اشتغال به این شوون، و اهمتامی که در زنده نگه داشتن عواطف پاکی که خدای عز و جل در وجود زنان به ودیعه سپرده زنان را مشغول به خود کرد، و فرصتشان نداد که در مجامع مردان داخل شده، و با آنان حتی در حدودی که خدا به آنان اجازه داده بود اختلاط کنند، شاهد این معنا همین است که این سنت هم چنان در بین مسلمانان در طول قرنهای طولانی روی پای خود ایستاده بود، تا آن که بی بندوباری زنان مغرب زمین به عنوان آزادی زنان در جوامع مسلمین رخنه یافت، و بدون این که مسلمانان خودشان متوجه شوند بدترین جنایات را بر مرد و زنشان وارد آورد، و آن عبارت بود از تباهی اخلاق، و فساد زندگی، و به زودی دود این افسار گسیختگی به چشمشان خواهد رفت.

آری اگر اهل قرا ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند خدای تعالی برکاتی از آسمان به رویشان باز می کرد، و آن وقت از آسمان و زمین برخوردار می شدند و لیکن آیات خدا را تکذیب کردند، و نتیجه اش این شد که گرفتار شدند.

دوم این که: جای تردیدی باقی نمی ماند که ممنوعیت زنان از شرکت در امر جهاد و امر قضاوت و حکومت بر مردم سنت واجبیه بوده است.

ارزش احکام اسلامی در محیط و ظرف اجتماعی تحت حاکمیت اسلام، معلوم می گردد:

سوم این که: اسلام این محرومیت زنان را مهمل نگذاشته، و آن را به مزیتی برابر آن جبران کرده است، مثلاً اگر زنان از فضیلت جهاد در راه خدا محروم شده اند خدای تعالی این فضیلت را به فضیلتی دیگر معادل آن جبران نموده، و مزایا و فضایلی به او داده که در آن افتخاراتی حقیقی هست، مثلاً اسلام نیکو شوهرداری

کردن را جهاد زن قرار داده، و شاید همین مطلب در بین ما (البته مایی که فعلاً در ظرف زندگی فاسدی قرار داریم) آن طور که هست ارزش خود را نشان ندهد، ولیکن در ظرف زندگی ای که اسلام حاکم بر آن است (و در آن ظرف برای هر چیزی به مقدار ارزش واقعیش ارج نهاده می شود، و در آن همه تلاش ها و رقابت ها بر سر فضایی از انسانیت است که مورد رضامندی خدای سبحان باشد، خدایی که ارزش هر يك از فضایل را آن طور که هست می شناسد، و برای سلوک هر انسانی مسلکی را معین نموده، و آن انسان را به پیمودن آن مسلک تشویق نموده، و برای ملازم بودن خطی که برایش ترسیم کرده بها و ارزشی معین کرده، که معادل انواع خدمات انسانی، و معادل اعمال آن است) در چنین ظرفی دیگر هیچ خطی بر خطی دیگر برتری ندارد، ساده تر بگوییم در چنین ظرفی فضیلت آن مردی که در معرکه قتال حاضر می شود، و با کمال سخاوت خون خود را ایثار می کند، از فضیلت زنی که وظیفه شوهرداریش را انجام می دهد، برتر نیست، و نیز آن مرد حاکمی که سرپرستی جامعه را به عهده گرفته، چرخ زندگی مجتمع را می چرخاند، هیچ افتخاری بر آن زن ندارد، و آن مردی که بر مسند قضا تکیه زده هیچ برتری نسبت به زنی که کودکش را تر و خشک می کند ندارد، چون منصب حکومت و قضا- البته برای کسی که در آن دو منصب طبق حق عمل کند، و حق را به حق دار برساند- جز خون دل و مشقت دنیوی اثری ندارد چون در ظرف اسلام و برای مرد مسلمان قبول این منصب ها در حقیقت خود را به معرض مخاطر و مهالك افکندن است، چون هر لحظه ممکن است حق بیچاره ای را که به جز رب العالمین حامی بی ندارد ضایع کند، «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ»؛ (1) رب

ص: 316

العالمینی که در کمین ستم کاران است، بنا بر این چه افتخاری هست برای مردان بر زنانی که اگر این مسئولیت ها را نپذیرفته اند، برای این است که رب العالمین از آنان نخواست، و از آنان چیز دیگری خواسته و برایشان، خطی دیگر ترسیم کرده، که باید ملازم خط خود باشند، و راه خود را بروند.

پس در مجتمع اسلامی این پست ها وقتی افتخار می شود، و زمانی اثر خود را می بخشد، و وقتی تعبد به آن برای صاحبش صحیح و مشروع می گردد، که صاحبش در پذیرفتن آن نوعی ایثار کرده باشد، و طوری تربیت شده باشد که هر پستی را که اجتماع به او می دهد در نظرش مسئولیت و بار گران باشد، و در قبول آن از خودگذشتگی به خرج دهد، در چنین مجتمعی اگر به مرد بگویند تو باید به میدان جنگ بروی، یا کشور را اداره کنی، به خاطر رضای خدا این بار سنگین را به دوش می کشد، و اگر به زن بگویند تو باید در خانه‌مانی و نسل را تربیت کنی، او نیز به خاطر خدا قبول می کند، و هیچ تناقضی هم در این دو قسم حکم نمی بیند.

آری اختلاف شئون و مقامات اجتماعی و اعمال بشری به حسب اختلاف مجتمعات، و جو آن ها چیزی نیست که کسی بتواند آن را انکار کند، يك سرباز، یا يك حاکم، و یا يك قاضی مسلمان، اگر افتخار می کند به خاطر يك احترام خرافی و غیر واقعی نیست؛ بلکه يك کرامت واقعی است، و آن این است که توانسته در راه خدا مسئولیتی سنگین را به عهده بگیرد، ولی يك سرباز غیر مسلمان که در محیطی مادی تربیت یافته، او نیز در جنگیدن و خون دادن و این که حاضر شده است جان خود را در راه وطن خود بدهد افتخار می نماید، لیکن به خاطر يك احترام خرافی، و غیر واقعی افتخار می کند، و آن این است که وقتی کشته شد و به اعتقاد او

نابود و هیچ و پوچ گشت، مردم نامش را در فهرست فداکاران در راه وطن می برند، و از خود نمی پرسد وقتی من هیچ و پوچ شدم کجا هستم که از تعظیم نامم لذت ببرم.

و هم چنین يك ستاره سینما در آن جامعه احترامی پیدا می کند، که حتی رئیس جمهور هم آن احترام را نداشته باشد، در حالی که شغلشان و آن چه در طول عمر به مردم می دادند، بزرگ ترین عامل سقوط مقام زنان بود، و شنیع ترین فحشا و سزاوار شنیع ترین سرزنش بودند.

پس همه این ها که گفتیم علتش این است که ظرف زندگی خوبی ها و بدی ها و افتخارات و ننگ ها را معین می کند، چه بسیار جمعیت ها که يك امر ناچیز و حقیر را تعظیم، و يك امر مهم و ارزنده را تحقیر می کنند، پس هیچ بعید نیست که اسلام اموری را تعظیم کند، و ما مسلمانانی که در محیط مادیت و غرب زدگی بار آمده ایم آن را حقیر بشماریم، یا اسلام اموری را حقیر بشمارد که در چشم و درك ما بسیار عظیم باشد، و بر سر آن ها سر و دست بشکنیم، و ظرف در صدر اسلام ظرف تقوا و ایثار آخرت بر دنیا بود، نه ظرفی که فعلاً ما داریم. (1)

60. سرپرستی نظام خانواده در اسلام

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»؛ «مردان سرپرست و خدمت گزار زنان هستند»؛ برای توضیح این جمله باید توجه داشت که خانواده يك واحد كوچك اجتماعي است و همانند يك اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد؛ زیرا رهبری و سرپرستی دسته جمعی که زن و مرد مشترکاً آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد

ص: 318

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 4، ص: 544.

در نتیجه مرد یا زن یکی باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» و تحت نظارت او باشد، قرآن در این جا تصریح می کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود (اشتباه نشود منظور از این تعبیر استبداد و اجحاف و تعدی نیست؛ بلکه منظور رهبری واحد منظم با توجه به مسئولیت ها و مشورت های لازم است).

این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئتی (حتی يك هیئت دو نفری) مأمور انجام کاری شود حتما باید یکی از آن دو، «رئیس» و دیگری «معاون یا عضو» باشد و گر نه هرج و مرج در کار آن ها پیدا می شود- سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است.

و این موقعیت به خاطر وجود خصوصیتی در مرد است مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار عواطف بیش تری بهره مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیش تر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.

به علاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه های زندگی، و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانانه همسر و فرزند، این حق را به او می دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد.

البته ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند، ولی شاید کرارا گفته ایم که قوانین به تك تك افراد و نفرات نظر ندارد؛ بلکه نوع و کلی را در نظر می گیرد، و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیش تری دارند، اگر چه زنان نیز وظائفی می توانند به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست.

جمله «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛ نیز اشاره به همین حقیقت است؛ زیرا در قسمت اول می فرماید: «این سرپرستی به خاطر تفاوت هایی است که خداوند از نظر آفرینش، روی مصلحت نوع بشر میان آن ها قرار داده» در قسمت آخر می فرماید: «و نیز این سرپرستی به خاطر تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداختهای مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند».

ولی ناگفته پیدا است که سپردن این وظیفه به مردان نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آن ها است و نه سبب امتیاز آن ها در جهان دیگر؛ زیرا آن صرفاً بستگی به تقوی و پرهیزگاری دارد، همان طور که شخصیت انسانی يك معاون از يك رئیس ممکن است در جنبه های مختلفی بیش تر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون خود شایسته تر است.

«فالصالحات قانعات حافظات للغيب»؛ در این جا اضافه می فرماید که زنان در برابر وظائفی که در خانواده به عهده دارند دو دست هاند:

دسته اول: صالحان و درست کاران، و آن ها کسانی هستند که خاضع و متعهد در برابر نظام خانواده می باشند و نه تنها در حضور شوهر؛ بلکه در غیاب او، «حفظ الغیب» می کنند، یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی شوند، و در برابر حقوقی که خداوند برای آن ها قائل شده و با جمله «بِمَا حَفِظَ اللَّهُ» به آن اشاره گردیده و وظائف و مسئولیت های خود را به خوبی انجام می دهند.

بدیهی است مردان موظفند در برابر این گونه زنان نهایت احترام و حق- شناسی را انجام دهند.

اشاره

دسته دوم: زنانی هستند که از وظائف خود سرپیچی می کنند و نشانه های ناسازگاری در آن ها دیده می شود، مردان در برابر این گونه زنان وظائف و مسئولیت هایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام گردد، و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت تجاوز نکنند، این وظائف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است:

«وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ (1) فَعِظُوهُنَّ»؛ مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه های سرکشی و عداوت و دشمنی در آن ها آشکار می گردد که قرآن در جمله فوق از آن ها چنین تعبیر می کند: «زنانی را که از طغیان و سرکشی آن ها می ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» و به این ترتیب آن ها که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می گذارند قبل از هر چیز باید به وسیله اندرزه های دوستانه و بیان نتایج سوء این گونه کارها آنان را به راه آورد و متوجه مسئولیت خود نمود.

«وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ»؛ «در صورتی که اندرزه های شما سودی نداد، در بستر از آن ها دوری کنید.» و با این عکس العمل و بی اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آن ها آشکار سازید شاید همین «واکنش خفیف» در روح آنان مؤثر گردد.

«وَأَصَدِّبُوهُنَّ»؛ در صورتی که سرکشی و پشت پازدن به وظائف و مسئولیت ها از حد بگذرد و هم چنان در راه قانون شکنی با لجاجت و سرسختی گام بردارند، نه اندرزه ها تأثیر کند، و نه جدا شدن در بستر و کم اعتنایی نفعی بیخشد و راهی جز "

ص: 321

1- . «نشوز» از «نشز» (بر وزن نذر) به معنی زمین مرتفع و بلند است و در این جا کنایه از سرکشی و طغیان می باشد.

شدت عمل "باقی نماند، برای وادار کردن آن ها به انجام تعهدها و مسئولیت های خود چاره منحصر به- خشونت و شدت عمل گردد، در این جا اجازه داده شده که از طریق «تنبیه بدنی» آن ها را به انجام وظائف خویش وادار کنند.

اشکال

ممکن است ایراد کنند که چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند؟!

پاسخ

جواب این ایراد با توجه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و هم چنین با توضیحاتی که روان شناسان امروز می دهند چندان پیچیده نیست زیرا:

اولاً: آیه شریفه، مسأله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه شناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری درباره آنان مفید واقع نشود، و اتفاقاً این موضوع تازه ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که طرق مسالمت آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، متوسل به خشونت می شوند، نه تنها از طریق ضرب؛ بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات هایی شدیدتر از آن نیز قائل می شوند که تا سرحد اعدام پیش می رود.

ثانیاً: «تنبیه بدنی» در این جا - همان طور که در کتب فقهی نیز آمده است- باید ملایم و خفیف باشد به طوری که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن گردد و نه باعث کبودی بدن.

ثالثاً: روان کاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی به نام «مازوشیسم» (آزارطلبی) هستند و گاه که این حالت در آن‌ها تشدید می‌شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است، بنا بر این ممکن است ناظر به چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در موارد آنان جنبه آرام بخشی دارد و یک نوع درمان روانی است.

مسلم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حق ندارد بهانه گیری کرده، در صدد آزار زن برآید، لذا به دنبال این جمله می‌فرماید: «فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً»؛ «اگر آن‌ها اطاعت کنند به آن‌ها تعدی نکنید.»

اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات‌هایی خواهند شد؟

در پاسخ می‌گوئیم آری مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلف از وظائف مجازات می‌گردند حتی مجازات بدنی، منتها چون این کار غالباً از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظف است که مردان متخلف را از طرق مختلف و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظائف خود آشنا سازد.

داستان مردی که به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود و علی (علیه السلام) او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر وادار به - تسلیم کرد معروف است.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا»؛ و در پایان مجدداً به مردان هشدار می‌دهد که از

موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوء استفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرت‌ها است بیندیشند؛ «زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است».

محکمه صلح خانوادگی

«وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا...»؛ در این آیه اشاره به مسأله بروز اختلاف و نزاع میان دو همسر کرده، می‌گوید: اگر نشانه‌های شکاف و جدایی در میان دو همسر پیدا شد، برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم نمودن مقدمات صلح و سازش يك نفر داور و حکم از فامیل مرد و يك داور و حکم از فامیل زن انتخاب کنید، سپس می‌فرماید: «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا»؛ «اگر این دو حکم با حسن نیت و دل‌سوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می‌کند و به وسیله آنان میان دو همسر الفت می‌دهد».

و برای این که به «حکمین» هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند از نیت آن‌ها با خبر و آگاه است»؛ «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا».

محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شده یکی از شاهکارهای اسلام است.

این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله:

1. محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعاً مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیط‌ها متفاوت است، یعنی همان‌گونه که در «دادگاه‌های جنایی» نمی‌توان با مقیاس محبت و عاطفه کار کرد، در محیط خانواده نیز نمی‌توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقررات بی‌روح گام برداشت، در این جا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می‌دهد

که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی به دو همسر دارند و می توانند عواطف آن ها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند.

2. در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هر گونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند احساسات یکدیگر را آن چنان جریحه- دار می کنند که اگر به اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیت و محبت سابق خبری نخواهد بود، و همانند دو فرد بیگانه می شوند که به حکم اجبار باید وظائفی را انجام دهند، اصولاً- تجربه نشان داده است که زن و شوهری که راهی آن گونه محاکم می شوند دیگر زن و شوهر سابق نیستند. ولی در محکمه صلح فامیلی یا این گونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی شود و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است آن اثر سوء را نخواهد داشت.

3. داوران در محاکم معمولی، در جریان اختلافات غالباً بی تفاوتند، و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آن ها تأثیری ندارد، دو همسر به خانه بازگردند، یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، برای آن ها فرق نمی کند.

در حالی که در محکمه صلح فامیلی مطلب کاملاً به عکس است؛ زیرا داوران این محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند، و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عده هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسئولیت های ناشی از آن تأثیر دارد، و، لذا آن ها نهایت کوشش را به خرج می دهند که صلح و صمیمیت در میان این دو

برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد! 4. از همه این ها گذشته چنین محکمه ای هیچ يك از مشکلات و هزینه های سرسام-آور و سرگردانی های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچ گونه تشریفاتی طرفین می توانند در کم ترین مدت به مقصود خود نائل شوند. ناگفته روشن است که حکمین باید از میان افراد پخته و با تدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند.

با این امتیازات که شمردیم معلوم می شود که شانس موفقیت این محکمه در اصلاح میان دو همسر به مراتب بیش تر از محاکم دیگر است.

مسئله حکمین و شرایط آن ها و دایره نفوذ حکم و داوری آن ها درباره دو همسر در فقه اسلامی مشروحا بیان شده است از جمله این که: دو حکم باید بالغ و عاقل و عادل و نسبت به کار خود بصیر و بینا باشند.

اما در مورد نفوذ حکم و داوری آن ها در مورد دو همسر بعضی از فقهاء حکم آن دو را هر چه باشد لازم الاجراء دانسته اند و ظاهر تعبیر به «حکم» در آیه فوق نیز همین معنی را می رساند؛ زیرا مفهوم حکمیت و داوری، نفوذ حکم است، ولی بیش تر فقهاء نظر حکمین را تنها در مورد سازش و رفع اختلاف میان دو همسر، لازم الاجراء دانسته اند و حتی معتقدند اگر حکمین شرائطی بر زن یا شوهر بکنند، لازم الاجراء است، اما در مورد جدایی، حکم آن ها به تنهایی نافذ نیست. و ذیل آیه که اشاره به مسأله اصلاح می کند با این نظر سازگارتر است. توضیح بیش تر را در این زمینه در کتب فقهی بخوانید. (1)

ص: 326

1. خداوند متعال در آیه شریفه 34 از سوره نساء، مراحل مختلف قبل و بعد از نشوز را تبیین نموده است؛ «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ».
2. زنان صالحه و وظیفه شناس در آیه مبارکه، تکریم شده اند؛ «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ».
3. آزادی زن در محدوده استعداد و توان آن، محترم شمرده شده است؛ «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».(1)
4. زن هائی که با موعظه و نصیحت، متنبه شوند و دست از لجبازی بردارند، شوهران آن ها مجاز به هیچگونه برخورد منفی با آن ها نیستند؛ «فَإِنْ أَعْطَيْنَاكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا».
5. ترتیبی که در آیه آمده است باید در برخورد و تعامل با زن، رعایت شود.
6. این گونه استفاده می شود از آیه و روایات، که جایز نیست ابتداء به هجر در برخورد با زن ناشزه، قبل از موعظه و نصیحت، کما این که جایز نیست ابتداء به ضرب، قبل از این که موعظه و هجر، عملی شود.
7. معلوم نیست چنان چه در پیش گیری نشوز و موارد خوف نشوز، موعظه و هجر اتفاق نیفتاده باشد، شوهر بتواند اقدام به ضرب نماید.
8. شاید بتوان گفت که در موارد خوف شقاق بینهما، نباید اقدام به ضرب و حتی هجر نمود، بلکه انتخاب میانجی گر صالح، اولویت و تعیین دارد.

ص: 327

9. در صورت رعایت همه ی موارد مذکور، آیه دلالت بر تأدیب و ضرب و زدن دارد، ولی با همه شرائطی که در روایات و آیات، گفته شده است از قبیل این که نباید ضرب در صورت باشد و نباید موجب سیاهی و کبودی و قرمزی و شکستگی و جراحت شود. 10. در صورت نشوز زن، عفو و گذشت و صبوری بهترین گزینه است، کما این که انبیاء وائمه و اولیاء و بزرگان از علماء، چنین می کردند و با صبر و تحمل خود، یا موجب تنبه زن می شدند و یا افتخار تحمل و ایثار و گذشت را در صفحات تاریخ، به نام خود ثبت می کردند.

63. مجازات زنان منحرف شوهر دار

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشِدُّهُنَّ يَهْدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا»؛ (1) «و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آن ها بطلبید! اگر گواهی دادند، آنان [زنان] را در خانه ها (ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرارسد؛ یا این که خداوند، راهی برای آن ها قرار دهد.»

تفسیر

«وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ...»؛ واژه «فاحشة» چنان که قبلاً هم اشاره کرده ایم، در اصل به معنی کار و یا گفتار بسیار زشت است و اگر در مورد «زنا» و عمل منافی

ص: 328

عفت به کار می رود، نیز به همین مناسبت است. و این کلمه در 13 مورد در قرآن مجید آمده است، که گاهی در مورد «زنا» و گاهی در مورد «لواط» و گاهی در اعمال زشت ننگین به طور کلی استعمال شده است.

همان طور که غالب مفسران از آیه شریفه فهمیده اند، آیه اشاره به مجازات زنان شوهرداری است که آلوده "فحشاء" می شوند، و می گوید: اگر همسران شما آلوده به «زنا» شدند، چهار نفر را به عنوان شهود بر این کار دعوت کنید، اگر چهار نفر به این موضوع گواهی دادند، آن ها را در خانه ها محبوس سازید، تا مرگ آن ها فرا رسد.

دلیل بر این که آیه فوق اشاره به «زنا» محصنه» می کند، علاوه بر قرینه ای که در آیه بعد است، تعبیر به «مِنْ نِسَائِكُمْ»؛ «از همسرانتان» می باشد؛ زیرا این تعبیر در مورد همسران در قرآن مکرر وارد شده است، بنا بر این مجازات عمل منافی عفت برای زنان شوهردار در این آیه «حبس ابد» تعیین شده است.

ولی بلا-فاصله می گوید: «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا»؛ «و یا این که خداوند راهی برای آن ها قرار بدهد»؛ بنا بر این باید مجازات حبس درباره آن ها ادامه یابد، تا مرگ آن ها فرا رسد، و یا این که قانون جدیدی از طرف خداوند برای آن ها معین شود.

از این تعبیر استفاده می شود که این حکم، يك حکم موقت بوده، و از همان آغاز اعلام شده است که در آینده (پس از آماده شدن محیط و افکار) حکم جدیدی درباره آن ها نازل خواهد شد، و در آن موقع زنانی که مشمول این قانون شده اند، و هنوز در قید حیات هستند، طبعاً از زندان آزاد خواهند شد، و مجازات دیگری نیز در مورد آن ها عملی نخواهد گردید، آزادی آن ها از زندان به خاطر الغای حکم سابق

است، و اما عدم اجرای مجازات جدید درباره آن ها به خاطر این است که قانون مجازات شامل مواردی که قبل از آمدن قانون انجام یافته نمی گردد، و به این ترتیب قانون آینده هر چه باشد راهی برای نجات این زندانیان است، ولی البته این قانون جدید شامل حال تمام کسانی که در آینده مرتکب می شوند خواهد بود.

و اما این که بعضی احتمال داده اند که منظور از جمله «أَوْ يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» این است که خداوند به وسیله دستور آینده درباره سنگ سار کردن این گونه افراد، راهی برای آزادی آن ها گشوده است درست نیست؛ زیرا هیچ گاه با تعبیر «لهن سببلا» (راهی به سود آنان) سازگار نمی باشد چه این که اعدام راه نجات نمی باشد.

زیرا می دانیم قانونی که بعداً در اسلام برای مرتکبین زنای محصنه، مقرر گردید، قانون «رجم» (سنگ سار کردن) بود. (این قانون در احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) به طور مسلم وارد شده است، اگر چه در قرآن به آن اشاره ای نگردیده است).

از آن چه در بالا- گفتیم، روشن می شود، که آیه فوق هرگز نسخ نشده؛ زیرا نسخ در مورد احکامی است که از آغاز به صورت مطلق گفته شود، نه به صورت موقت و محدود، در حالی که آیه فوق حکم «حبس ابد»، رابه عنوان يك حکم محدود و موقت ذکر کرده است. و اگر مشاهده می کنیم که در پاره ای از روایات تصریح شده، که آیه فوق به وسیله احکامی که درباره مجازات عمل منافی عفت دارد شده، نسخ گردیده است، منظور از آن نسخ اصطلاحی نیست؛ زیرا نسخ در زبان روایات به هر گونه تقیید و تخصیص حکم گفته می شود..

ضمناً باید توجه داشت که دستور محبوس ساختن این گونه زنان در خانه ها حکمی است که از يك سو به نفع آن هاست؛ زیرا از محبوس ساختن در زندان های

عمومی به مراتب بهتر است، و از سوی دیگر تجربه نشان داده که زندان های عمومی اثر عمیقی در آلوده شدن اجتماع دارد؛ زیرا این مراکز معمولاً به صورت آموزش گاه بزرگ مفاسد در می آید که افراد مجرم در آن جا تجربیات خود را در معاشرت دائمی توأم با وقت وسیع در اختیار یکدیگر می گذارند. (1)

تفسیر

بیان آیات در باره زن و مرد زناکار

«وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ... مِنْكُمْ»؛ وقتی می خواهند بگویند فلانی فلان عمل را انجام داده هم می گویند: «فلان اتاه» و هم تعبیر می کنند «فلان اتی به»، و کلمه «فاحشه» از ماده «ف-ح-ش» به معنای طریقه شنیعه است، ولی استعمالش در عمل شنیع زنا شایع شده است، و در قرآن کریم در آیه زیر بر لواط و یا هم بر آن و هم بر عمل مساحقه- هم جنس بازی زنان- اطلاق شده است.

«إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَدَّ بَعَثَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ (2) و ظاهراً و به طوری که بیش تر مفسرین گفته اند: مراد از فاحشه در آیه مورد بحث عمل زنا باشد، مفسرین روایتی هم نقل کرده اند، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی آیه تازیانه در اول سوره نور نازل شد فرمود: این همان راه علاج و سیلی است که خدای تعالی در آیه پانزده سوره نساء وعده اش را داده است.

شاهد این ظهور، ظهور دیگری است در آیه و آن این است که از لحن آیه

ص: 331

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 307.

2- . «شما عمل فاحشه را مرتکب می شوید، عملی را که قبل از شما در احدی از مردم دنیا سابقه نداشته.» (عنکبوت / 28)

شریفه فهمیده می شود که حکمش دائمی نیست و به زودی نسخ می شود چون می فرماید: «أَوْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا»؛ (1) «و یا خدا راه
علاجی برایشان قرار دهد» و هیچ دلیلی نقل نشده که گفته باشد این حد چند صباحی در مورد مساحقه جاری شد، و سپس بحدی و
حکمی دیگر نسخ شده است، پس معلوم می شود آیه شریفه همان طور که گفتیم درباره زنا نازل شده است، و از جمله: «أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ...»
بر می آید که عدد نام برده باید از مردان باشد.

«فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ...»؛ در این جمله مسأله حبس کردن دائمی زن مورد بحث را مترتب کرده بر شهادت دادن شهود، نه بر
أصل وقوع عمل زشت، و خلاصه کلام این که، تنها وقتی حکم حبس ابد از ناحیه حاکم صادر می شود که چهار شاهد بر صدور عمل
فاحشه از زن شهادت دهد، و اگر شهود شهادت ندهند حکم صادر نمی شود، هر چند حاکم یقین به صدور آن داشته باشد، و این خود
یکی از منت های خدای سبحان بر امت اسلام است، که نسبت به او عفو و اغماض اعمال فرموده است.

حکم نام برده حبس دائمی است، به قرینه این که نهایت مدت حبس را مرگ زن قرار داده، و فرموده: «حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ»؛ «تا مرگ
ایشان را دریابد»؛ چیزی که هست تعبیر حبس ابد آن هم در زندان نیاورد؛ بلکه فرمود آن ها را در خانه ها نگه بدارید تا مرگشان فرارسد،
این نیز دلیل روشنی است بر این که خواسته است کار را بر مسلمانان آسان بگیرد، و از سخت گیری اغماض کند، و این که فرمود: «تا
مرگشان برسد» و یا «خدا راه نجاتی برایشان مقرر بدارد» منظور نجات از حبس ابد است، و

ص: 332

در این که تردید کرد، و فرمود: «یا آن و یا این» اشاره ای است به این که امید آن هست که حکم حبس ابد نسخ شود، هم چنان که همین طور هم شد، برای این که حکم تازیانه حکم حبس ابد را نسخ کرد، و این از ضروریات است که حکم جاری درباره زناکاران در اواخر عمر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد، و بعد از رحلت آن جناب در بین مسلمانان جاری گردید، و مسأله زندانی کردن بعد از رحلت آن جناب اصلاً مورد عمل واقع نشد.

پس آیه شریفه به فرضی که دلالت کند بر حکم زنان زناکار، هیچ تردیدی نیست در این که به وسیله آیه تازیانه نسخ شده است: «وَالَّذِينَ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا».

این دو آیه از نظر مضمون متناسب با همند و ضمیر مؤنث-ها- در جمله «یا تیانها» به طور قطع به کلمه «فاحشة» بر می گردد، و این خود مؤید این معنا است که زمینه هر دو آیه بیان حکم زنا است، و بنا بر این آیه دوم متمم حکم در آیه اول است، چون آیه اول تنها حکم زنان زناکار را متعرض شده، و آیه دوم حکم زن و مرد هر دو را بیان می کند، و آن عبارت است از ایذاء یعنی شکنجه دادن، پس در نتیجه از مجموع دو آیه حکم مرد زناکار و زن زناکار با هم استفاده می شود، و آن این است که هر دو را کتک می زنند، و خصوص زن زناکار را در خانه حبس می کنند.

لیکن این معنا با آیه بعد که می فرماید: «اگر توبه کردند و به صلاح گرانیدند دست از آن دو بردارید...» سازگار نیست، برای این که در آیه مورد بحث می فرمود: زن را تا ابد در خانه حبس کنید، و این آیه می فرماید: اگر توبه کردند رهاشان کنید، به

ناچار باید گفت: منظور از دست برداشتن از آن دو، دست برداری از كَتك و شكنجه آن دو است، نه از حبس که حبس به حال خود باقی است.

و به همین جهت است که برخی از مفسرین به تبع بعضی از روایات که به زودی می آید گفته اند: آیه اول درباره حکم زناي زنان ثیب - بیوه- است، و آیه دوم در مقام بیان حکم دختران بکری است که مرتکب زنا شوند. و مراد از ایذاء همان حبس کردن دختران بکر، و سپس آزاد کردن آنان در صورت توبه و اصلاح است، لیکن دو سؤال باقی می ماند یکی این که اگر این طور باشد چرا در آیه اول خصوص زن زانیه را نام برد؟ و در آیه دوم هیچ دلیلی نیاورد که بفهماند منظور دختران بکر است، دوم این که چرا در آیه اول خصوص زن زانیه را نام برد و در آیه دوم زن و مرد را با هم اسم برد؟ و فرمود: «وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ».

به ابی مسلم مفسر نسبت داده اند که گفته است آیه اول در مقام بیان حکم مساحقه زن با زن است، و آیه دوم در صدد بیان حکم لواط مردان با مردان است، و هیچ يك از دو آیه نسخ نشده است، ولی فساد این گفتار روشن است، اما آیه اول به همان دلیلی که قبلاً در ذیل جمله:

«وَاللَّاتِي يَأْتِيَنِ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ...»؛ خاطر نشان ساختیم، و اما آیه دوم به دلیل این که در سنت ثابت شده که حد لواط قتل است هم چنان که در حدیثی صحیح از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمده که فرمود: هر کس از شما عمل قوم لوط را مرتکب شود هم فاعل را بکشید و هم مفعول را، و این حکم یا حکمی است ابتدایی و غیر منسوخ، و یا حکمی است ناسخ حکم آیه، پس به هر حال گفتار ابی مسلم را باطل می کند. و آن چه سزاوار و صحیح است که درباره معنای آیه گفته شود- البته با

در نظر داشتن ظاهری که از دو آیه به ذهن خطور می کند و قرآنی که گفتار دو آیه محفوف به آن هاست، و نیز با در نظر گرفتن اشکال هایی که در معنا کردن مفسرین بود- و خدا داناتر است- این است که آیه شریفه متضمن حکم زناى زنان شوهردار است، به دلیل این که در آیه شریفه تنها نام زنان را برده است.

خواهی گفت: اگر منظور این بوده باشد باید می فرمود: «من زوجاتکم» چرا فرمود: «من نساءکم» جوابش این است که اطلاق کلمه «نساء» بر معنای «همسران» شایع است، آن هم مخصوصاً در جایی که این کلمه اضافه شود به ضمیر مردان، و به صورت «نساءکم» اطلاق گردد، تا چه رسد به جایی که اضافه نشود؛ مثل آیه «وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ»؛⁽¹⁾ (مهریه زنان را بپردازید) که می دانیم منظور از زنان همان همسران است، و نیز مانند آیه «مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ»؛⁽²⁾ (از آنان زنانان که با آن ها نزدیکی کرده اید)، که معلوم است منظور همسران می باشد و بنا بر این حکم اولی و موقت این گونه زنان این است که آنان را در خانه ها تحت نظر بگیرند، و سپس این حکم مبدل شد به حکم سنگ سار، و این آن طور که جبائی پنداشته نسخ آیه قرآن به وسیله سنت و روایت نیست، چون نسخ عبارت است از این که آیه ای که به ظاهرش حکمی دائمی را متضمن است به وسیله آیه ای دیگر نسخ گردد، و مسأله مورد بحث ما چنین نیست؛ زیرا آیه حبس ابد در خانه ظهوری در دائمی بودن حکمش که ندارد هیچ؛ بلکه ظهور در این دارد که به زودی حکمش مبدل به حکمی دیگر می شود، چون فرموده: «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» و این تعبیر

ص: 335

1- . نساء / 4.

2- . نساء / 23.

ظهور در این دارد که حکم حبس ابد زنان به زودی به حکمی دیگر مبدل می شود، حال اگر کسی بخواهد این تبدیل حکم را نسخ بنامد عیبی ندارد، ولی نباید آن را نسخ آیه قرآن به وسیله روایت بشمرد، چون خود آیه قرآن در این جا اشعار دارد بر این که به زودی حکمش برداشته می شود، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هم در آن روایت خواسته است آیه قرآن را بیان کند. و آیه دوم متضمن حکم زنا بی بدون احصان است، یعنی زنا بی زن، و زن بی شوهر، و آن حکم عبارت است از ایذاء و شکنجه، حال چه این که مراد از این شکنجه حبس باشد و چه زدن با لنگه کفش، یا سرزنش با زبان، و یا غیر این ها، و این آیه بنا بر این به وسیله آیه تازیانه سوره نور نسخ شده، و اما روایاتی که می گوید آیه شریفه متضمن حکم دختران بکر است روایاتی است آحاد- که در طول این تفسیر خبر واحد را معنا کردیم- و علاوه بر این هم مرسل است یعنی سند ندارد و هم اهل فن آن ها را به خاطر مرسل بودن ضعیف دانسته اند- و خدا داناتر است.

«فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمَا...»؛ اگر توبه را مقید کرد باصلاح، برای این بود که بفهماند وقتی توبه حقیقی و دارای محتوی می شود که باعث اصلاح آدمی گردد، و توبه نه تنها بلفظ و لقلقه زبان توبه واقعی نیست؛ بلکه به حالت انفعالی که دوام نیابد و فاسدی را اصلاح نکند، نیز توبه واقعی تحقق نمی یابد.

بحث روایی

در تفسیر صافی از تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که در ذیل

آیه «وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ...» فرمود: این آیه نسخ شده و منظور از سبیل همان حدودی است که باید جاری شود(1).

در تفسیر عیاشی از امام صادق(علیه السلام) روایت آورده که شخصی از آن جناب از این آیه سؤال کرد حضرتش فرمود: این آیه نسخ شده، شخص دیگر پرسید آن روزها که نسخ نشده بود به چه صورت مورد عمل قرار می گرفت؟ فرمود: به این صورت که اگر زنی زنا می داد و چهار نفر علیه او شهادت می دادند او را در خانه ای حبس می کردند، و با او سخن نمی گفتند، و بسخنش گوش نمی دادند، و با او نشست و برخاست نمی کردند، تنها آب و طعامش را برایش می بردند، تا بمیرد و یا بعدها خدا راه چاره ای برایش مقرر سازند، که ساخت، و آن این بود که اگر بی شوهر بوده تازیانه اش بزنند، و اگر شوهر دار بوده سنگ سار شود، شخصی پرسید: معنای آیه «وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ» چیست؟ فرمود: معنایش این است که اگر دختر بکر همین عمل زشتی را که اگر بیوه زن مرتکب آن می شد به آن گرفتاری مبتلا می گشت مرتکب شود، باید شکنجه شود، آن گاه در پاسخ از سؤال از معنای شکنجه فرمود: یعنی حبس می شود(2).

(تا آخر حدیث).

این قصه یعنی حکم جاری در مورد زنان در صدر اسلام که حبس کردن تا آخر عمر در خانه ها بوده، مطلبی است که به چند طریق از طرق اهل سنت از ابن عباس و قتاده و مجاهد و غیر ایشان روایت شده است.

اولی از سدی نقل شده که گفته است حبس کردن در خانه حکمی بود

ص: 337

1- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر صافی، ج 1، ص: 339.

2- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 227-228.

مخصوص بیوه زنان، و اما ایذایی که در آیه دوم آمده حکم مخصوص دوشیزگان و کنیزان باکره بوده، و خواننده عزیز در این که در این باره چه باید گفت روشن گردید. (1)

64. تعاملات خاص پیامبر (صلی الله علیه و آله) و همسران آن حضرت

اشاره

قرآن می فرماید:

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسَدُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا * وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا * إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا * وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا * وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»؛ (2) «ای همسران پیامبر! شما هم چون یکی از آنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید، پس به گونه ای هوس انگیز

ص: 338

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 4، ص: 372.

2- . احزاب / 32 الی 37.

سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویند! و در خانه های خود بمانید، و هم چون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را پردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. آن چه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و خبیر است! به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راست گو و زنان راست گو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاک دامن و زنان پاک دامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است. هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است! (به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده ات «زید»] می گفتم: «همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز!»؛ «و پیوسته این امر را تکرار می کردی»؛ و در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند؛ و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد؛ و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود).»

«یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ عَنِ الْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»؛ این آیه برابری زنان پیغمبر با سایر زنان را نفی می‌کند، و می‌فرماید: شما با سایر زنان برابر نیستید اگر تقوی به خرج دهید، و مقام آن‌ها را به همان شرطی که گفته شد بالا می‌برد، آن‌گاه از پاره‌ای از کارها نهی، و به پاره‌ای از کارها امر می‌کند، امر و نهی که متفرع بر برابر نبودن آنان با سایر زنان است، چون بعد از آن که می‌فرماید شما مثل سایر زنان نیستید، با کلمه «فاء- پس» آن امر و نهی را متفرع بر آن نموده، فرموده، پس در سخن خضوع نکنید، (و چون سایر زنان آهنگ صدا را فریبنده نسازید)، و در خانه‌های خود بنشینید، و کرشمه و ناز مکنید...، با این که این امور بین زنان پیغمبر و سایر زنان مشترک است.

پس از این جا می‌فهمیم که آوردن جمله «شما مثل سایر زنان نیستید» برای تأکید است، و می‌خواهد این تکالیف را بر آنان تأکید کند، و گویا می‌فرماید شما چون مثل دیگران نیستید، واجب است در امثال این تکالیف کوشش و رعایت بیش‌تری بکنید، و در دین خدا بیش‌تر از سایر زنان احتیاط به خرج دهید.

مؤید و؛ بلکه دلیل بر این که تکلیف همسران آن جناب سخت‌تر و شدیدتر است، این است که پاداش و کیفرشان دوچندان است، همان‌طور که دیدید آیه قبلی آن را مضاعف خواند، و معقول نیست تکلیف از همه یکسان باشد، ولی کیفر و پاداش از بعضی مضاعف، پس اگر کیفر و پاداش بعضی مضاعف بود، باید بفهمیم که تکلیف آنان مؤکد، و مسئولیت‌شان سنگین‌تر است.

«فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»؛ بعد از آن که علو مقام، و

رفعت منزلت همسران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را به خاطر انتسابشان به آن جناب بیان نموده، این علو مقامشان را مشروط به تقوی نموده، و فرموده که فضیلت آنان به خاطر اتصال شان به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نیست؛ بلکه به خاطر تقوی است، اینک در این جمله ایشان را از خضوع در کلام نهی می کند، و خضوع در کلام به معنای این است که در برابر مردان آهنگ سخن گفتن را نازک و لطیف کنند، تا دل او را دچار ریه، و خیالهای شیطانی نموده، شهوتش را بر انگیزانند، و در نتیجه آن مردی که در دل بیمار است به طمع بیفتد، و منظور از بیماری دل، نداشتن نیروی ایمن است، آن نیرویی که آدمی را از میل به سوی شهوات باز می دارد.

«وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا»؛ یعنی سخن معمول و مستقیم بگوئید، سخنی که شرع و عرف اسلامی (نه هر عرفی) آن را پسندیده دارد، و آن سخنی است که تنها مدلول خود را برساند، (نه این که کرشمه و ناز را بر آن اضافه کنی، تا شنونده علاوه بر درک مدلول آن دچار ریه هم بشود).

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى... وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ کلمه «قرن» امر از ماده «قر» است، که به معنای پا بر جا شدن است، و اصل این کلمه «اقررن» بوده، که یکی از دو تا «راء» آن حذف شده است، ممکن هم هست از ماده «قار، یقار» به معنای اجتماع، و کنایه از ثابت ماندن در خانه ها باشد، و مراد این باشد که ای زنان پیغمبر! از خانه های خود بیرون نیایید.

و کلمه «تبرج» به معنای ظاهر شدن در برابر مردم است، همان طور که برج قلعه برای همه هویدا است، و کلمه «جاهلیة اولی» به معنای جاهلیت قبل از بعثت است، پس در نتیجه مراد از آن، جاهلیت قدیم است، و این که بعضی (1)

ص: 341

گفته اند مراد از آن دوران هشتصد ساله ما بین آدم و نوح است، و یا گفته اند(1):

زمان داوود و سلیمان است، و یا گفتار آنان که گفته اند زمان ولادت ابراهیم است، و یا گفتار آنان که گفته اند(2) زمان فترت بین عیسی و محمد (صلوات الله علیهما) است، اقوالی است بدون دلیل.

«وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ این آیه دستور می دهد که اوامر دینی را امتثال کنند، و اگر از بین همه اوامر فقط نماز و زکات را ذکر نمود، برای این است که این دو دستور رکن عبادت، و معاملات است، و بعد از ذکر این دو به طور جامع فرمود: و خدا و رسولش را اطاعت کنید.

و طاعت خدا عبارت است از امتثال تکالیف شرعی او، و اطاعت رسولش به این است که آن چه با ولایتی که دارد امر و نهی می کند، امتثال شود، چون امر و نهی او نیز از ناحیه خدا جعل شده، خدا او را به حکم «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»؛(3) ولی مؤمنین کرده، و فرمان او را فرمان خود خوانده.

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ کلمه «انما» در آیه انحصار خواست خدا را می رساند، و می فهماند که خدا خواسته که رجس و پلیدی را تنها از اهل بیت دور کند، و به آنان عصمت دهد، و کلمه «أَهْلَ الْبَيْتِ» چه این که صرفاً برای اختصاص باشد، تا غیر از اهل خانه داخل در حکم نشوند، و چه این که این کلمه نوعی مدح باشد، و چه این که نداء، و به معنای «ای اهل بیت» بوده باشد، علی ای حال دلالت دارد بر این که دور کردن رجس و پلیدی از

ص: 342

1- . همان.

2- . همان.

3- . «پیغمبر ولایتش به مؤمنین از خود آنان مقدم تر است.» (احزاب / 16)

آنان، و تطهیرشان، مسأله ای است مختص به آنان، و کسانی که مخاطب در کلمه «عنکم؛ از شما» هستند.

بنا بر این در آیه شریفه در حقیقت دو قصر و انحصار به کار رفته، یکی انحصار اراده و خواست خدا در بردن و دور کردن پلیدی و تطهیر اهل بیت، دوم انحصار این عصمت و دوری از پلیدی در اهل بیت.

«أَهْلَ الْبَيْتِ» در آیه «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» چه کسانی هستند؟

حال باید دید اهل بیت چه کسانی هستند؟ به طور مسلم فقط زنان آن جناب اهل بیت او نیستند، برای این که هیچ گاه صحیح نیست ضمیر مردان را به زنان ارجاع داد، و به زنان گفت «عنکم؛ از شما»؛ بلکه اگر فقط همسران اهل بیت بودند، باید می فرمود: «عنکن»، بنا بر این، یا باید گفت مخاطب همسران پیامبر و دیگران هستند هم چنان که بعضی (1)

دیگر گفته اند: مراد از اهل البیت، اهل بیت الحرام است، که در آیه «إِن أَوْلِيَاءُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ» آنان را متقی خوانده، و بعضی (2)

دیگر گفته اند: مراد اهل مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، و بعضی (3)

گفته اند: همه آن کسانی است که در عرف جزو خاندان آن جناب به شمار می روند، چه همسرانش، و چه خویشاوندان و نزدیکانش، یعنی آل عباس، آل عقیل، آل جعفر، و آل علی، و بعضی (4)

دیگر گفته اند: مراد خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و همسران اوست، و

ص: 343

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 22، ص: 16.

2- . همان، ج 2، ص: 13.

3- . همان، ج 22، ص: 14.

4- . همان، ج 22، ص: 13.

شاید آن چه به عکرمه و عروه نسبت داده اند همین باشد، چون آن ها گفته اند: مراد تنها و تنها همسران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است.

تا این که مخاطب هم چنان که بعضی (1) دیگر گفته اند: غیر از همسران آن جناب هستند و خطاب در «عنکم؛ از شما» متوجه اقربای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است، یعنی آل عباس، آل علی، آل عقیل، و آل جعفر.

و به هر حال، مراد از بردن رجس و تطهیر اهل بیت تنها همان تقوای دینی، و اجتناب از نواهی، و امتثال اوامر است، و بنا بر این معنای آیه این است که خدای تعالی از این تکالیف دینی که متوجه شما کرده سودی نمی برد، و نمی خواهد سود ببرد؛ بلکه می خواهد شما را پاک کند، و پلیدی را از شما دور سازد، و بنا بر این آیه شریفه در حد آیه «ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ»؛ (2) می باشد، و اگر معنا این باشد، آن وقت آیه شریفه، با هیچ يك از چند معنایی که گذشت نمی سازد، چون این معنا با اختصاص آیه به اهل بیت منافات دارد؛ زیرا خدا این گونه تطهیر را برای عموم مسلمانان و مکلفین به احکام دین می خواهد، نه برای خصوص اهل بیت، و حال آن که گفتیم آیه شریفه دو انحصار را می رساند، که انحصار دوم تطهیر اهل بیت است.

و اگر بگویی مراد از بردن رجس، و تطهیر کردن، همانا تقوای شدید و کامل است، و معنای آیه این است که این تشدید که در تکالیف متوجه شما کردیم،

ص: 344

1- . همان، ج 22، ص: 14.

2- . «خدا نمی خواهد بیهوده بار شما را سنگین کند، بلکه می خواهد پاکتان سازد، و نعمت خود را بر شما تمام کند.» (مأئده / 6)

و در برابر اجر دو چندان هم وعده تان دادیم، برای این نیست که خود ما از آن سودی ببریم؛ بلکه برای این است که می خواهیم پلیدی را دور نموده و تطهیرتان کنیم.

و در این معنا هم اختصاص رعایت شده، و هم عمومیت خطاب به همسران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و به دیگران، چیزی که هست در اول، خطاب را متوجه خصوص همسران آن جناب نمود، و در آخر یعنی در کلمه «عنکم» متوجه عموم.

لیکن این حرف هم صحیح نیست، برای این که در آخر، خطاب متوجه غیر از ایشان شده، و اگر بگویی خطاب متوجه همه است چه همسران و چه غیر آنان، می گوییم: این نیز باطل است، برای این که غیر از همسران شریک در تشدید تکلیف نبودند، و اجر دو چندان هم ندارند، و معنا ندارد خدای تعالی بفرماید: اگر به شما همسران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تکالیف دشوارتری کردیم، برای این است که خواستیم عموم مسلمانان و شما را پاک نموده و پلیدی را از همه دور کنیم.

خواهی گفت: چرا جایز نباشد که خطاب متوجه همسران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و خود رسول خدا(صلی الله علیه و آله) باشد، با این که تکلیف خود رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هم مانند تکالیف همسرانش شدید است؟

در پاسخ می گوییم: نباید همسران آن جناب را با خود آن جناب مقایسه کرد، چون آن جناب مؤید به داشتن عصمت خدایی است، و این موهبتی است که با عمل و اکتساب به دست نمی آید، تا بفرماید تکلیف تو را تشدید کردیم، و اجرت را مضاعف نمودیم، تا پاکت کنیم، چون معنای این حرف این است که تشدید تکلیف، و دو چندان کردن اجر مقدمه و یا سبب است برای به دست آمدن عصمت، و به همین جهت هیچ يك از مفسرین این احتمال را نداده اند که خطاب

متوجه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و همسرانش باشد و بس. و اگر ما آن را جزو اقوال ذکر کردیم، به عنوان این است که این هم يك احتمال است، و خواستیم با ایراد این احتمال نظریه آن مفسرینی که گفته اند: مراد خصوص همسران آن جناب است تصحیح کنیم، نه این که بگوییم: کسی از مفسرین این احتمال را هم داده.

و اگر مراد بردن رجس و پاک کردن، به اراده خدا باشد، و در نتیجه مراد این باشد که خدا می خواهد به طور مطلق، و بدون هیچ قیدی شما را تطهیر کند، نه از راه توجیه تکالیف، و نه از راه تکلیف شدید؛ بلکه اراده مطلقه ای است از خدا که شما پاک و از پلیدی ها دور باشید، چون اهل بیت پیغمبرید، در این صورت معنای آیه منافی با آن شرطی است که کرامت آنان مشروط بدان شد، و آن عبارت بود از تقوی، حال چه این که مراد از اراده، اراده تشریحی باشد، و چه تکوینی، هر يك باشد با شرط نمی سازد، پس معلوم می شود اراده مطلقه نیست.

اثبات مراد از «اهل البیت»

اثبات این که مراد از «أَهْلَ الْبَيْتِ» و مخاطب آیه تطهیر، خمسه طیبه (پیغمبر، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) هستند:

با این بیانی که گذشت آن روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده تأیید می شود، چه در آن روایت آمده که آیه شریفه در شأن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و علی و فاطمه و حسن و حسین(علیه السلام) نازل شده است، و احدی در این فضیلت با آنان شرکت ندارد.

و این روایات بسیار زیاد، و بیش از هفتاد حدیث است، که بیش تر آن ها از طرق اهل سنت است، و اهل سنت آن ها را از طرق بسیاری، از ام سلمه، عایشه، ابی سعید خدری، سعد، وائلة بن الاسقع، ابی الحمراء، ابن عباس، ثوبان غلام آزاد

شده رسول خدا(صلی الله علیه و آله) عبد الله بن جعفر، علی، و حسن بن علی(علیه السلام) که تقریباً از چهل طریق نقل کرده اند.

و شیعه آن را از حضرت علی، امام سجاد، امام باقر، امام صادق و امام رضا(علیه السلام)، و از ام سلمه، ابی ذر، ابی لیلی، ابی الاسود دؤلی، عمرو بن میمون اودی، و سعد بن ابی وقاص، بیش از سی طریق نقل کرده اند.

حال اگر کسی بگوید: این روایات بیش از این دلالت ندارد که علی و فاطمه و حسنین(علیه السلام) نیز مشمول آیه هستند، و این منافات ندارد با این که همسران رسول خدا نیز مشمول آن باشند، چون آیه شریفه در سیاق خطاب به آنان قرار گرفته.

در پاسخ می گوییم: بسیاری از این روایات و به خصوص آن چه از ام سلمه- که آیه در خانه او نازل شده- روایت شده است، تصریح دارد بر این که آیه مخصوص همان پنج تن است، و شامل همسران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نیست، که ان شاء الله روایات مزبور که بعضی از آن ها دارای سندی صحیح هستند، از نظر خواننده خواهد گذشت.

و اگر کسی بگوید: آن روایات باید به خاطر ناسازگاری اش با صریح قرآن طرح شود، چون روایت هر قدر هم صحیح باشد، وقتی پذیرفته است که با نص صریح قرآن منافات نداشته باشد، و روایات مذکور مخالف قرآن است، برای این که آیه مورد بحث دنبال آیاتی قرار دارد که خطاب در همه آن ها به همسران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است، پس باید خطاب در این آیه نیز به ایشان باشد.

در پاسخ می گوییم: همه حرف ها در همین است، که آیا آیه مورد بحث متصل به آن آیات، و تتمه آن ها است یا نه؟ چون روایاتی که بدان اشاره شد، همین

را منکر است، و می فرماید آیه مورد بحث به تنهایی، و در يك واقعه جداگانه نازل شده، و حتی در بین این هفتاد روایت، يك روایت هم وجود ندارد، که بگوید آیه شریفه دنبال آیات مربوط به همسران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نازل شده، و حتی احدی هم از مفسرین این حرف را نزده اند، حتی آن ها هم که گفته اند آیه مورد بحث مخصوص همسران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است، مانند عکرمه و عروه، نگفته اند که: آیه در ضمن آیات نازل شده.

پس آیه مورد بحث از جهت نزول جزو آیات مربوط به همسران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و متصل به آن نیست، حال یا این است که به دستور رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دنبال آن آیات قرارش داده اند، و یا بعد از رحلت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) اصحاب در هنگام تألیف آیات قرآنی در آن جا نوشته اند، مؤید این احتمال این است که اگر آیه مورد بحث که در حال حاضر جزو آیه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» است، از آن حذف شود، و فرض کنیم که اصلاً جزو آن نیست، آیه مزبور با آیه بعدش که می فرماید: «وَاذْكُرْنَ كَمَالَ اتِّصَالِ وَانْسِجَامِ رَا دَارِد، وَ اتِّصَالِشْ بَه هَمْ نَمِي خُورِد.

پس معلوم می شود جمله مورد بحث نسبت به آیه قبل و بعدش نظیر آیه «الْيَوْمَ يَسَّرَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛⁽¹⁾ است که در وسط آیاتی قرار گرفته که آن چه خوردنش حرام است می شمارد، که در جلد پنجم این کتاب در سوره مائده گفتیم که: چرا آیه مزبور در وسط آن آیات قرار گرفته، و این بی نظمی از کجا ناشی شده است.

بنا بر آن چه گفته شد، کلمه «أَهْلَ الْبَيْتِ» در عرف قرآن اسم خاص است که هر جا ذکر شود، منظور از آن، این پنج تن هستند، یعنی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و

ص: 348

علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام)، و بر هیچ کس دیگر اطلاق نمی شود، هر چند که از خویشاوندان و اقربای آن جناب باشد، البته این معنا، معنایی است که قرآن کریم لفظ مذکور را بدان اختصاص داده، و گر نه به حسب عرف عام، کلمه مزبور بر خویشاوندان نیز اطلاق می شود.

کلمه «رجس» - به کسره را، و سکون جیم - صفتی است از ماده رجاست، یعنی پلیدی، و قذارت، و پلیدی و قذارت هیاتی است در نفس آدمی، که آدمی را وادار به اجتناب و نفرت می نماید، و نیز هیاتی است در ظاهر موجود پلید، که باز آدمی از آن نفرت می نماید اولی مانند پلیدی رذائل، دومی مانند پلیدی خوک، هم چنان که قرآن کریم این لفظ را در هر دو معنا اطلاق کرده، درباره پلیدی ظاهری فرموده: «أَوْ لَحْمٍ خَنِزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ»؛ (1) و هم در پلیدی های معنوی، مانند شرك و كفر و اعمال ناشایست به کار برده و فرموده: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ»؛ (2) و نیز فرموده: «وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ (3)

و این کلمه به هر معنا که باشد نسبت به انسان عبارت است از ادراکی

ص: 349

1- «یا گوشت خوک که پلید است.» (انعام / 145)

2- «و آن هایی که در دل بیمارند، قرآن پلیدی دیگری بر پلیدی هایشان می افزاید، و می میرند در حالی که کافرند.» (توبه / 125)

3- «و کسی که خدا بخواهد گمراهش کند، دلش را تنگ و ناپذیرا می کند، به طوری که پذیرفتن حق برایش چون رفتن به آسمان غیر ممکن باشد، خدا این چنین پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند مسلط می سازد.» (انعام / 125)

نفسانی، و اثری شعوری، که از علاقه و بستگی قلب به اعتقادی باطل، یا عملی زشت حاصل می شود، وقتی می گوییم (انسان پلید، یعنی انسانی که به خاطر دل بستگی به عقاید باطل، یا عمل باطل دلش دچار پلیدی شده است).

مفاد آیه تطهیر، معصوم بودن اهل بیت (علیهم السلام)

توضیح این که مفاد آیه تطهیر معصوم بودن اهل بیت (علیهم السلام) از اعتقاد و عمل باطل و ملازم بودن با اعتقاد و عمل حق، به اراده تکوینی خداوند است.

و با در نظر گرفتن این که کلمه رجس در آیه شریفه الف و لام دارد، که جنس را می رساند، معنایش این می شود که خدا می خواهد تمامی انواع پلیدی ها، و هیأت های خبیثه، و رذیله، را از نفس شما ببرد، هیأت هایی که اعتقاد حق، و عمل حق را از انسان می گیرد، و چنین ازاله ای با عصمت الهی منطبق می شود، و آن عبارت است از صورت علمیه ای در نفس که انسان را از هر باطلی، چه عقاید و چه اعمال حفظ می کند، پس آیه شریفه یکی از ادله عصمت اهل بیت است.

برای این که قبلاً گفتیم اگر مراد از آیه، چنین معنایی نباشد؛ بلکه مراد از آن تقوی و یا تشدید در تکالیف باشد، دیگر اختصاصی به اهل بیت نخواهد داشت، خدا از همه بندگان تقوی می خواهد، نه تنها از اهل بیت، و نیز گفتیم که یکی از اهل بیت خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، و با این که آن جناب معصوم است، دیگر معنا ندارد که خدا از او تقوی بخواهد.

پس چاره ای جز این نیست که آیه شریفه را حمل بر عصمت اهل بیت کنیم، و بگوییم: مراد از بردن رجس، عصمت از اعتقاد و عمل باطل است، و مراد از تطهیر در جمله «يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً» که با مصدر تطهیر تأکید شده، زایل ساختن اثر رجس

به وسیله وارد کردن مقابل آن است، و آن عبارت است از اعتقاد به حق، پس تطهیر اهل بیت عبارت شد، از این که ایشان را مجهز به ادراک حق کند، حق در اعتقاد، و حق در عمل، و آن وقت مراد از اراده این معنا (خدا می خواهد چنین کند)، نیز اراده تکوینی می شود، چون قبلاً هم گفتیم اراده تشریحی را که منشأ تکالیف دینی و منشأ متوجه ساختن آن تکالیف به مکلفین است، اصلاً با این مقام سازگار نیست (چون گفتیم اراده تشریحی را نسبت به تمام مردم دارد نه تنها نسبت به اهل بیت).

پس معنای آیه این شد که خدای سبحان مستمراً و دائماً اراده دارد شما را به این موهبت یعنی موهبت عصمت اختصاص دهد به این طریق که اعتقاد باطل و اثر عمل زشت را از شما اهل بیت ببرد، و در جای آن عصمتی بیاورد که حتی اثری از آن اعتقاد باطل و عمل زشت در دل هایتان باقی نگذارد.

«وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا»؛ از ظاهر سیاق بر می آید که مراد از «ذکر»، معنای مقابل فراموشی باشد، که همان یاد آوری است، چون این معنا مناسب تأکید و تشدید است که در آیات شده است، پس در نتیجه این آیه به منزله سفارش و وصیتی است بعد از وصیت به امثال تکالیف که قبلاً متوجه ایشان کرده است، و در کلمه «فِي بُيُوتِكُنَّ» تأکیدی دیگر است (چون می فهماند مردم باید امثال امر خدا را از شما یاد بگیرند، آن وقت سزاوار نیست شما که قرآن در خانه هایتان نازل می شود، اوامر خدا را فراموش کنید).

و معنای آیه این است که شما زنان پیغمبر باید آن چه را که در خانه هایتان از آیات خدا و حکمت تلاوت می شود، حفظ کنید، و همواره به خاطرتان بوده باشد، تا از آن غافل نمانید، و از خط سیری که خدا برایتان معین کرده تجاوز نکنید.

این است معنای آیه، نه آن که دیگران گفته اند که: مراد از ذکر، شکر خدا است، و معنای آیه این است که خدا را شکر کنید، که شما را در خانه هایی قرار داد که در آن قرآن و سنت خوانده می شود، چون این معنا از سیاق آیه و به خصوص با در نظر گرفتن جمله «إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا» دور است.

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... أَجْرًا عَظِيمًا»؛ شریعت مقدسه اسلام در کرامت و حرمت اشخاص از نظر دین داری فرقی بین زن و مرد نگذاشته، و در آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ (1) به طور اجمال به این حقیقت اشاره می نماید، و در آیه «أَنِّي لَا أُضَيِّعُ عَمَلًا عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ»؛ (2) به آن تصریح، و سپس در آیه مورد بحث با صراحت بیش تری آن را بیان کرده است.

فرق بین اسلام و ایمان

اشاره به فرق بین اسلام و ایمان و اشاره به این که در شریعت اسلام از نظر حرمت و کرامت بین زن و مرد فرق نیست:

پس مقابله ای که در جمله «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» بین اسلام و ایمان انداخته، می فهماند که این دو با هم تفاوت دارند، و نوعی فرق بین آن دو هست، و آن آیه ای که بفهماند آن نوع تفاوت چیست؟ آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ

ص: 352

1- «ای مردم ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم، و قبيله قبيله تان کردیم، تا یکدیگر را بشناسید، به درستی گرامی ترین شما نزد خدا با تقوی ترین شما است.» (حجرات / 13)

2- «من اجر هیچ يك از عمل کنندگان شما را ضایع نمی کنم، چه مرد باشد و چه زن.» (آل عمران / 195)

آمَنَّا» است، که اینک همه آن از نظر خواننده می گذرد: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قَوْلُوا اسَلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ... إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ (1) که می فهماند اولاً اسلام به معنای تسلیم دین شدن از نظر عمل است، و عمل هم مربوط به جوارح و اعضای ظاهری بدن است، و ایمان امری است قلبی، و ثانیاً این که گفتیم ایمان امری است قلبی، عبارت است از اعتقاد باطنی، به طوری که آثار آن اعتقاد در اعمال ظاهری و بدنی نیز ظاهر شود.

پس اسلام عبارت شد از تسلیم عملی برای دین، به این که همه تکالیف آن را بیاوری، و آن چه از آن نهی کرده ترك کنی، و «مسلمون» و «مسلمات» مردان و زنانی هستند که این طور تسلیم دین شده باشند، و اما «مؤمنین» و «مؤمنات» مردان و زنانی هستند که دین خدا را در دل خود جای داده باشند، به طوری که وقتی به اعمال آنان نگاه می کنی، پیداست که این شخص در دل به خدا ایمان دارد، پس هر مؤمنی مسلمان هست، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست.

«وَ الْقَائِمِينَ وَ الْقَائِمَاتِ»؛ کلمه «قنوت» به طوری که گفته اند به معنای ملازمت در اطاعت و خضوع است، و در نتیجه معنای دو کلمه مورد بحث مردان و زنانی است که ملازم اطاعت خدا، و همواره در برابر او خاضعند.

«وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ»؛ کلمه «صدق» به معنای هر فعل و قولی است که

ص: 353

1 - «اعراب گفتند ما ایمان آورده ایم، بگو هنوز ایمان نیاورده اید، و لیکن بگویید اسلام آوردیم، چون هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده - تا آن جا که می فرماید: - تنها و تنها مؤمنین آن کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده، و بعد از آن دیگر شك نکردند، و با مال و جان خود در راه خدا جهاد نمودند.» (حجرات / 14 و 15)

مطابق با واقع باشد، و مرد و زن با ایمان هم در ادعای دین داری صادقند، و هم در گفتار راست می گویند، و هم خلف وعده نمی کنند.

«وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ»؛ اینان کسانی هستند که هم در هنگام مصیبت و بلا، صبر می کنند، و هم در هنگام اطاعت، و هم آن جا که گناهی پیش آمده، در ترك آن صابرند.

«وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ»؛ کلمه «خشوع» به معنای خواری و تذلل باطنی و قلبی است، هم چنان که کلمه «خضوع» به معنای تذلل ظاهری، و با اعضای بدن است.

«وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ»؛ کلمه «صدقة» به معنای خرج کردن مال است در راه خدا، که یکی از مصادیق آن زکات واجب است.

«وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ»؛ مراد از «صوم» روزه های واجب و مستحب هر دو است.

«وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ»؛ یعنی کسانی که فروج خود را حفظ می کنند، و آن را در غیر آن چه خدا حلال کرده به کار نمی بندند. «وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ»؛ یعنی «وَالذَّاكِرَاتِ اللَّهُ» که کلمه «اللَّهُ» به خاطر این که معلوم بوده حذف شده یعنی، و کسانی که ذکر خدا را بسیار می کنند، هم با زبان و هم با قلب، و این ذکر شامل نماز و حج نیز هست.

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ نکره آمدن مغفرت و اجر، به منظور تعظیم آن است.

در تفسیر قمی در ذیل آیه «یا ایُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ» آمده که سبب نزول این آیه این بود که چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جنگ خیبر برگشت، و در آن جنگ گنجینه های آل ابی الحقیق نصیب مسلمانان شد، همسرانش به آن جناب عرضه داشتند این گنجینه ها را به ما بده، حضرتش فرمود: بر طبق دستور خدای تعالی در بین همه مسلمانان تقسیم کردم، همسران از وی در خشم شدند، و گفتند تو چنان گمان کرده ای که اگر ما را طلاق دهی دیگر در همه فامیل ما یک همسر کفو پیدا نمی شود که ما را بگیرد؟

خدای تعالی از این سخن ایشان برای رسول گرامی اش غیرت کرد، و به آن جناب دستور داد از ایشان کناره گیری کند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیست و نه روز از ایشان کناره گیری نموده و در مشربه ام ابراهیم منزل گزید، تا آن که یک نوبت حیض دیدند، و پاک شدند، آن گاه آیه «یا ایُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ... أَجْرًا عَظِيمًا» را فرستاد، که در آن همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را مخیر کرد بین باقی ماندن بر همسری آن جناب، و بین طلاق گرفتن.

و اولین کسی که در بین همسران برخاست ام سلمه بود، عرضه داشت: من خدا و رسول را اختیار می کنم، دنبال او سایر همسران یکی یکی برخاستند، و با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از در آشتی معانقه کردند، و کلام ام سلمه را همی گفتند (1).

مؤلف: قریب به این معنا از طرق اهل سنت نیز روایت شده، و در آن آمده: اولین کسی که برخاست و گفت من خدا و رسولش را اختیار کردم عایشه بود (2).

ص: 355

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 2، ص: 192.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 5، ص: 194-196.

و در کافی به سند خود از داوود بن سرحان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: زینب دختر جحش گفت: رسول خدا پنداشتند اگر ما را طلاق دهد شوهر برای ما قحطی است، و این در هنگامی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیست و نه روز از آنان کناره گیری کرده بود، وقتی زینب این حرف را زد، خدای تعالی جبرئیل را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاد، و گفت: «قُلْ لِأَزْوَاجِكُمْ...»، پس همسران گفتند: ما خدا و رسول او را و خانه آخرت را برگزیدیم (1).

و در همان کتاب به سند خود از عیص بن قاسم، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفت: از آن جناب این مسأله را پرسیدم که مردی همسر خود را مخیر می کند، و همسرش جدایی را می گزیند، آیا به صرف این گزینش جدا می شود یا نه؟ فرمود: نه، این حکم تنها مخصوص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، که از ناحیه خدا مأمور شد همسرانش را مخیر کند، و او هم از باب امتثال امر خدا این کار را کرد، تازه اگر همسرانش جدایی را اختیار می کردند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طلاقشان می داد، و صرف اختیار زنان طلاق نمی شود، خدای تعالی هم به مسأله طلاق تصریح کرده، و فرموده: «قُلْ لِأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرْذِنُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعِكُنَّ وَ أُسْرَحِكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» (2).

و در مجمع البیان آمده که واحدی به سند خود از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با حفصه (دختر عمر) نشسته بودند

ص: 356

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، ج 6، ص: 138، ح 4.

2- . همان، ج 6، ص: 137، ح 3.

با هم مشاجره کردند و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پرسید: میل داری مردی بین من و تو حکم شود؟ حفصه عرضه داشت: آری.

پس کسی را فرستاد نزد عمر، عمر وقتی آمد به دخترش گفت: حرف بزن، حفصه گفت: یا رسول الله(صلی الله علیه و آله) تو سخن بگو، ولی غیر از حق چیزی مگو، عمر چون این بشنید، دست بلند کرد و محکم به صورت دخترش زد، و این سیلی را دوباره تکرار کرد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به عمر فرمود: دست نگه دار، پس عمر به دخترش گفت: ای دشمن خدا، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) جز حق نمی گوید، به آن خدایی که او را به حق مبعوث کرده، اگر احترام محضر او نبود دست خود را نگه نمی داشتی، آن قدر می زدم تا بمیری، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برخاست و به بالا خانه ای که داشت رفت، و تا یک ماه با احدی از همسرانش نیامیخت، و در همان غرفه صبحانه و شام می خورد، پس خدای تعالی این آیات را فرو فرستاد(1).

65. ارتباطات و تعاملات همسران پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله)

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«تَرْوَجَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِخَمْسَ عَشْرَةَ امْرَأَةً وَدَخَلَ بِثَلَاثَ عَشْرَةَ مِنْهُنَّ وَقُبِضَ عَنْ تِسْعِ فَأَمَّا اللَّتَانِ لَمْ يَدْخُلْ بِهِمَا فَعَمْرَةُ وَ السَّنَى (2) وَأَمَّا الثَّلَاثَ عَشْرَةَ اللَّاتِي دَخَلَ بِهِنَّ فَأَوْلُهُنَّ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ ثُمَّ سَوْدَةَ [سَوْدَةَ] بِنْتُ زَمْعَةَ ثُمَّ أُمُّ سَلَمَةَ وَ اسْمُهَا هِنْدُ بِنْتُ أَبِي أُمَيَّةَ ثُمَّ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ عَائِشَةُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ حَفْصَةُ بِنْتُ عَمْرِ ثُمَّ زَيْنَبُ بِنْتُ

ص: 357

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 8، ص: 353.

2- . فی القاموس «السَّنى» بنت أسماء بن الصلت ماتت قبل أن یدخل بها النبى(صلی الله علیه و آله). و قيل: اسمها «سبأ بنت أبى الصلت السلمية» كما فی بعض التوارىخ.

خُزَيْمَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ أُمُّ الْمَسَاكِينِ ثُمَّ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ ثُمَّ أُمُّ حَبِيبَةَ رَمْلَةَ بِنْتُ أَبِي سَفْيَانَ ثُمَّ مَيْمُونَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ ثُمَّ زَيْنَبُ بِنْتُ عَمَيْسٍ ثُمَّ جُوَيْرِيَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ ثُمَّ صَفِيَّةُ بِنْتُ حَبِيبِ بْنِ أَخْطَبَ وَالتِّي وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ لَهُ سَرِيَّتَانِ يَفْسِمُ لَهُمَا مَعَ أَزْوَاجِهِ مَارِيَةَ وَرِيحَانَةَ الْخَنْدِفِيَّةَ وَالتَّسْعَ اللَّاتِي قُبِضَ عَنْهُنَّ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ وَأُمُّ سَلَمَةَ وَزَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ وَ مَيْمُونَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ وَأُمُّ حَبِيبَةَ بِنْتُ أَبِي سَفْيَانَ وَصَفِيَّةُ بِنْتُ حَبِيبِ بْنِ أَخْطَبَ وَ جُوَيْرِيَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ وَ سَوْدَةَ [سَوْدَةُ] بِنْتُ زَمْعَةَ وَأَفْضَلُهُنَّ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ ثُمَّ أُمُّ سَلَمَةَ بِنْتُ الْحَارِثِ؛ (1) رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با پانزده زن ازدواج کرد، و با سیزده نفر از آنان در آمیخت، و چون از دنیا رفت نه نفر از آنان همسرش بودند، و اما آن دو نفری که آن جناب با ایشان آمیزش نکرد، یکی عمرة بود، و دیگری سنا، و اما آن سیزده نفری که با ایشان بیامیخت، اول خدیجه دختر خویلد بود، و بعد از او با سوده دختر زمعه ازدواج کرد، و سپس با ام سلمه که نامش هند، و دختر ابی امیه بود، و سپس با ام عبد الله عایشه دختر ابی بکر، و آن گاه با حفصه دختر عمر، و سپس با زینب دختر خزیمه بن حارث ام المساکین، و بعد از او با زینب دختر جحش، آن گاه با ام حبیب رمله دختر ابی سفیان، و بعد از او با میمونه دختر حارث، و سپس با زینب دختر عمیس، آن گاه با جویریة دختر حارث، و بعد از او با صفیه دختر حبیب بن اخطب، و آن که خود را به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بخشید خوله دختر حکیم سلمی بود. و آن جناب علاوه بر این همسران، دو کنیز داشت، یکی ماریه قبطیه، و دیگری ریحانه خندفیه، که با آنان نیز معامله همسران آزاد را می کرد، یعنی شب های خود را بین همسران و این دو کنیز تقسیم می کرد. و آن نه نفری که در هنگام رحلت آن جناب همسرش بودند، عبارت بودند از عایشه، حفصه، ام سلمه، زینب

ص: 358

1- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الخصال، ج 2، ص: 420.

دختر جحش، میمونه دختر حارث، ام حبیب دختر ابو سفیان، جویریة، سوده، صفیه، که از همه فاضلتر خدیجه، و بعد از او ام سلمه و سپس میمونه بود. (1)

و در مجمع البیان در ذیل آیه «یا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ...» آمده که محمد بن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از علی بن عبد الله بن الحسین، از پدرش، از علی بن الحسین (علیه السلام) روایت کرده، که مردی در حضورش گفت: شما از اهل بیتی هستید که خدا شما را آمرزیده، امام سجاد غضب کرد و فرمود: ما سزاوارتریم به این که آن چه خدا در همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عملی کرد درباره ما عملی کند، ما معتقدیم که نیکو کار از ما را دو برابر اجر داد، و بد کار از ما را دو برابر عذاب، نه آن که تو پنداشته ای (که چون آمرزیده شده ایم، دست از عبادت برداریم، و هر کاری خواستیم بکنیم) (2).

و در تفسیر قمی روایتی با سند از امام صادق از پدرش (علیه السلام) در ذیل آیه «وَلَا تَبْرَجَنَّ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» آورده، و آن این است که حضرت فرمود: بعد از جاهلیت اول، جاهلیت دیگری نیز خواهد آمد (3).

این روایت نکته ای جالب و لطیف را از آیه شریفه استفاده کرده است. و در الدر المنثور است که طبرانی از ام سلمه روایت کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به فاطمه فرمود: همسرت و دو پسرانت را نزد من حاضر کن، فاطمه ایشان را به خانه ما آورد، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عباپی بافت فدک بر سر ایشان انداخت، و دست خود را روی سر همگی آنان گذاشت، و گفت: بار الها! این هاینده اهل محمد، - و در

ص: 359

- 1- . همان، ج 2، ص: 419، ش 13، باب 9.
- 2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 8، ص: 354.
- 3- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 2، ص: 193.

تقلی دیگر آمده این هاینده آل محمد-، پس صلوات و برکات خود را بر آل محمد قرار ده، همان طور که بر آل ابراهیم قرار دادی، و تو حمید و مجیدی، ام سلمه می گوید: پس من عبا را بلند کردم که من نیز جزو آنان باشم، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) عبا را از دستم کشید، و فرمود: تو عاقبت به خیر هستی (1).

این روایت را صاحب غایة المرام هم از عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد، و او به سند خود از ام سلمه نقل کرده است.

66. ارتباط و تعامل ناصحیح دو نفر از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ * إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ * عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسَلِّمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا»؛ (2) «ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی؟! و خداوند آمرزنده و رحیم است. خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این گونه موارد) روشن ساخته؛ و خداوند مولای شماست و او دانا و حکیم است. (به خاطر بیاورید) هنگامی را که پیامبر

ص: 360

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 5، ص: 198.

2- . تحریم / 1 الی 5.

یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود؛ هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟ فرمود: خداوند عالم و آگاه مرا با خبر ساخت! اگر شما (همسران پیامبر) از کار خود توبه کنید (به نفع شماست، زیرا) دل هایتان از حق منحرف گشته؛ و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد)؛ زیرا خداوند یاور اوست و هم چنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند. امید است که اگر او شما را طلاق دهد، پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده، زانی غیر باکره و باکره!»

تفسیر

مقصود از تحریم پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن چه را که خدا برایش حلال کرده؛ «لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ»:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ خطابى است آميخته با عتاب، که چرا آن جناب پاره ای از حلالهای خدا را بر خود حرام کرده، ولی تصریح نکرده که آن چه حرام کرده چیست، و قصه چه بوده؟ چیزی که هست جمله «آیا خشنودی همسرانت را می خواهی؟» اشاره دارد بر این که آن چه آن جناب بر خود حرام کرده، عملی از اعمال حلال بوده، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را انجام می داده، و بعضی از همسرانش از آن عمل ناراضی بوده، آن جناب را در مضیقه قرار می دادند و اذیت می کرده اند، تا آن جناب ناگزیر شده سوگند بخورد که دیگر آن عمل را انجام ندهد.

پس اگر در جمله «یا ایُّهَا النَّبِیُّ» خطاب را متوجه آن جناب بدان جهت که نبی است کرده، و نه بدان جهت که رسول است، دلالت دارد که مسأله مورد عتاب مسأله شخصی آن جناب بوده، نه مسأله ای که جزو رسالت های او برای مردم باشد، و معلوم است که وقتی صحیح و مناسب بود بفرماید: «یا ایها الرسول» که مسأله مورد بحث مربوط به یکی از رسالت های آن جناب باشد.

و مراد از «تحریم» در جمله «لِمْ تُحَرِّمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ»، تحریم از طرف خدا نبوده؛ بلکه تحریم به وسیله نذر و سوگند بوده، آیه بعدی هم بر این معنا دلالت دارد، چون در آن جا سخن از سوگند کرده می فرماید: «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» معلوم می شود آن جناب با سوگند آن حلال را بر خود حرام کرده، چون خاصیت سوگند همین است که وقتی به عملی متعلق شود آن را واجب می کند، و چون به ترك عملی متعلق شود آن عمل را حرام می سازد، پس معلوم می شود آن جناب سوگند به ترك آن عمل خورده، و آن عمل را بر خود حرام کرده، اما حرام به وسیله سوگند.

آری منظور از تحریم چنین تحریمی است، نه این که حرمت آن عمل را برای شخص خودش تشریح کرده باشد، چون پیغمبر نمی تواند چیزی را که خدا حلالش کرده بر خود یا بر همه تحریم کند، و چنین اختیاری ندارد.

«تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاجِكَ»؛ یعنی تو با این تحریم می خواهی رضای زنان خود را به دست بیاوری، و این جمله بدل است از جمله «لَمْ تُحَرِّمْ». ممکن هم هست حال از فاعل آن باشد، و این جمله خود قرینه ای است بر این که عتاب مذکور در

حقیقت متوجه زنان آن حضرت است، نه خود او، جمله «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا...» و نیز جمله «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» این معنا را تأیید می کند.

«قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»؛ راغب گفته: هر جا کلمه «فرض» در مورد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در قرآن آمده، و با حرف «علی» متعدی شده، دلالت دارد بر وجوب آن عمل بر همه امت، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم داخل آنان است، و هر جا این کلمه در مورد آن جناب به وسیله حرف «لام» آمده، دلالت دارد بر این که آن عمل برای آن جناب ممنوع و حرام نیست، مثلاً وقتی می بینیم فرموده: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ»، و یا فرموده: «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ»، باید بفهمیم که آن جناب در این موارد منعی ندارد (1).

و کلمه «تحلة» در اصل «تحللة» بر وزن تذكرة و تکرمة بوده، و این کلمه مانند کلمه «تحلیل» مصدر است. راغب گفته: معنای آیه «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» این است که خدای تعالی راه چاره شکستن سوگند را که همان دادن کفاره است برای شما بیان کرده (2).

در نتیجه معنای آیه چنین می شود: خدای تعالی برای شما تقدیر کرد- گویی شکستن سوگند سود و بهره ای است که خدای تعالی به انسان داده، و از آن منع نفرموده، چون فرمود: «لکم»، و نفرمود: «علیکم» که سوگند خود را با دادن کفاره

ص: 363

1- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، مادة «فرض».

2- . همان، مادة «حل».

بشکنید، و خدا، ولی شما است، چون تدبیر امورتان به دست او است، و او است که برایتان تشریح احکام می کند و هدایتان می نماید، و او است دانای فرزانه.

این آیه دلالت دارد بر این که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به ترك عملی سوگند خورده بوده، و به وی دستور می دهد سوگند خود را بشکنند، چون فرموده: «فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ»، و فرمود «فرض الله لكم حث ايمانكم»، و «تحلة» از حل به معنای گشودن است، معلوم می شود سوگندی که آن جناب خورده بود آزدیش را سلب کرده بوده، و این با سوگند بر ترك عملی مناسب است، نه سوگند بر انجام فعلی.

افشای سرّ پیامبر (صلی الله علیه و آله)

توضیح آیاتی که افشای سرّ پیامبر(صلی الله علیه و آله) توسط یکی از همسرانش (حفصه دختر عمر) و آزار شدن پیامبر(صلی الله علیه و آله) را حکایت می کند و از پشتیبانی خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین و ملائکه از آن جناب خبر می دهد؛ «وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ...»:

«قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ»؛ کلمه «سر» به معنای مطلبی است که در دل خود پنهان کرده باشی و نخواهی دیگران از آن خبردار شوند، و کلمه «اسرار» که باب افعال همان «سر» است، به معنای این است که همان مطلب را برای کسی فاش سازی و سفارش کنی که آن را پنهان بدارد و به کسی اطلاع ندهد، و ضمیر در «نبات به» (به همان بعض ازواج بر می گردد، و ضمیر) به «به حدیث، و ضمیر در «أظهره» به رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، و ضمیر «علیه» به «انباء» یعنی افشای سر، و ضمیر در «عرف» و در «أعرض» به رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، و ضمیر در «بعضه» به حدیث بر می گردد، و اشاره به «هذا» به «انباء» یعنی افشای سر است.

و حاصل معنای آیه این است که: «و زمانی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) سری از اسرار خود را نزد بعضی از همسرانش - یعنی حفصه دختر عمر بن خطاب- افشا کرد، و به وی سفارش فرمود که این مطلب را به کسی نگوید، همین که حفصه آن سر را بر خلاف دستور آن جناب به دیگری گفت، و قسمتی از سر آن جناب را فاش نموده از فاش کردن بقیه آن سر خودداری نمود، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) جریان را به عنوان اعتراض به خود او خیر داد، یعنی خبر داد که تو سر مرا فاش کردی، آن زن پرسید چه کسی به تو خبر داد که من این کار را کرده ام، و سر تو را فاش ساخته ام؟ رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود خدای علیم و خبیر به من خبر داد، و او خدایی است که عالم به سر و علانیه، و با خبر از سرائر و اسرار است.

«إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ»؛ یعنی اگر شما دو زن به سوی خدا برگردید که هیچ، وسیله توبه خود را فراهم کرده اید، و اگر علیه آن جناب دست به دست هم دهید، بدانید که مولای او خدا است...

تمامی روایات اتفاق دارند بر این که منظور از آن دو زن حفصه و عایشه دو همسر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هستند.

و کلمه «صغت» فعل ماضی از ماده «صغو» است، و «صغو» به معنای میل است، که البته در این جا منظور میل به باطل و خروج از حالت استقامت است. خوب، پس مسلم شد که این دو زن، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را آزدند و علیه او دست به دست هم دادند، و دست به دست هم دادن علیه آن جناب از گناهان کبیره است، به دلیل این که فرموده:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً»؛ (1) و نیز فرموده: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». (2)

در این آیه خطاب را متوجه دو تا از همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کرده، و با این که دو نفر دو تا قلب دارد، قلب را به صیغه جمع آورده (3)

و این صرف استعمالی است که نظائرش بسیار است، (در فارسی هم خطاب به دو نفر می گوئیم: مگر دل هایتان چدنی است، و نمی گوئیم مگر دو دل شما چدنی است).

«وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ...»؛ کلمه «تظاهر» به معنای پشت به پشت هم دادن، و کمک کردن است، و اصل این کلمه «تتظاهرا» بوده، و ضمیر فعل " هو" برای این آورده شده که بفهماند خدای سبحان عنایت خاصی به آن جناب دارد، و به همین جهت بدون هیچ واسطه ای از مخلوقاتش خود او وی را یاری می کند، و متولی امور او می شود، و کلمه «مولی» به معنای، ولی و سرپرستی است که عهده دار امر «متولی علیه» باشد و او را در هر خطری که تهدیدش کند یاری نماید. و کلمه «جبریل» عطف است بر اسم جلاله (الله)، و کلمه «صالح المؤمنین» عطف است بر کلمه «جبریل»، و منظور از «صالح المؤمنین» - به طوری که گفته اند (4) - صلحای از مؤمنین است، و اگر کلمه «صالح» را مفرد آورده، معنای

ص: 366

1- «کسانی که خدا و رسول را آزار می دهند، خدای تعالی در دنیا و آخرت لعنتشان کرده و برایشان عذابی خوار کننده آماده کرده است.» (احزاب / 57)

2- «و کسانی که رسول خدا (ص) را آزار می دهند، عذابی دردناک دارند.» (توبه / 61)

3- و این یا به خاطر آن است که قلب حالات گوناگون دارد، حالاتی که واقعیت های گوناگون به صاحبش می دهد، آن چنان که گویی صاحب دل امروز آن شخص دیروزی نیست، به کلی دگرگون شده، و انسانی دیگر شده است.

4- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص: 316.

جمع از آن اراده کرده است، هم چنان که خود ما نیز می‌گوییم: هیچ آدم حسابی چنین کاری نمی‌کند، که منظورمان از آدم جنس انسان است، و منظورمان از کار هم جنس آن کار است نه يك کار. و نیز می‌گوییم:

من در سامر و حاضر بودم، با این که کلمه «سامر» در عین این که مفرد است به معنای جماعتی است که در شب در بیابان پیاده شوند و به گفتگو پردازند، و کلمه «حاضر» به معنای جمعیتی است که این کار را در شهر انجام دهند، پس این دو کلمه مفرد است، و معنای جمعیت را می‌دهد.

ولی این سخن درست نیست، صاحب این قول مضاف به جمع - صالح المؤمنین - را مقایسه کرده با مفرد دارای الف و لام، از قبیل الصالح و السامر و الحاضر، و گمان کرده همان طور که مفرد دارای الف و لام جنس را می‌رساند، مضاف به جمع هم همین طور، در حالی که چنین نیست، و ظاهر «صالح المؤمنین» معنایی است غیر آن معنایی که عبارت «الصالح من المؤمنین» آن را افاده می‌کند دومی افاده جنس می‌کند، ولی اولی جنسیت و کلیت را نمی‌رساند.

و در روایت وارده از طرق اهل سنت هم آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: مراد از صالح المؤمنین تنها علی (علیه السلام) است، و این معنا در روایات وارده از طرق شیعه از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز آمده، که به زودی از نظر خواننده گرامی خواهد گذشت، ان شاء الله. و مفسرین در این که منظور از صالح المؤمنین کیست اقوالی دیگر دارند، که چون هیچ يك دلیل نداشت از نقلش صرف نظر کردیم.

لحن و بیان عجیبی که در آیات متضمن پشتیبانی و تأیید رسول الله (صلی الله علیه و آله) به کار رفته است:

«وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ»؛ کلمه «ملائکه» مبتدا، و کلمه «ظهير» خبر آن است، و اگر خبر را مفرد آورده با این که مبتدا جمع می باشد برای این است که بفهماند ملائکه در پشتیبانی پیامبر متحد و متفقند، گویی در صف واحدی قرار دارند، و مثل تن واحدند، و اگر فرمود:

«ملائکه بعد از خدا و جبریل و صالح مؤمنین پشتیبان اویند» برای این بود که پشتیبانی ملائکه را بزرگ جلوه دهد، گویی نامبردگان در اول آیه يك طرف، و ملائکه به تنهایی يك طرف قرار دارند.

و در آیه شریفه در اظهار و پیروز ساختن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر دشمنان، و تشدید عتاب به آن هایی که علیه او پشت به پشت هم داده اند، لحنی عجیب به کار رفته، اولاً خطاب را متوجه خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نموده، او را به خاطر این که حلال خدا را حرام کرده عتاب نموده، بعد دستور می دهد سوگندش را بشکنند، و این لحن در حقیقت تأیید و نصرت آن جناب است به صورت عتاب.

خدای تعالی در آیه بعدی خطاب را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به سوی مؤمنین بر گردانیده، فرمود: «وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ» تا به وسیله این التفات قصه را برای مؤمنین نقل کند، و در نقل قصه نامی از آن همسر نبرد، و مطلب را مبهم ذکر کرد، و این نام نبرد، و نیز تأییدی که قبل از نقل قصه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کرده بود،

و هم چنین اصل پرده برداری از این ماجرا، و نیز نقل آن به طور سربسته همه و همه نوعی تأیید بیش تر از آن جناب به شمار می رود.

و سپس التفاتی دیگر به کار برده، خطاب را از مؤمنین برگردانیده، متوجه آن دوزن کرد، و به آن دو فرمود: دل هایتان در اثر عملی که کردید منحرف شده، و به جای این که به آن دو دستور دهد که توبه کنند، خاطر نشان ساخت که شما دو نفر بین دو امر قرار گرفته اید، یا این که از گناه خود توبه کنید، و یا علیه کسی که خدا مولای او است، و جبرئیل و صالح مؤمنین و ملائکه پشتیبان اویند، به اتفاق یکدیگر توطئه کنید، آن گاه اظهار امید کرده که اگر پیامبر طلاقشان دهد، خدای تعالی زنان بهتری نصیب آن جناب فرماید، و سپس به پیامبر امر می کند که با کفار و منافقین بجنگد، و آنان را در فشار قرار دهد.

و در آخر رشته کلام بدینجا منتهی می شود که دو تا مثل بیاورد، یکی برای کفار، و یکی برای مؤمنین.

خدای تعالی بعد از آن که در آیه «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ...» متعرض حال آن دوزن گردید، کلام خود را بین دو طرف ایمان و کفر به دوران انداخت، در یک آیه خطاب به مؤمنین کرد و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ...» و یکی را خطاب به کفار کرد و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدُوا...»، دو باره خطاب را به مؤمنین کرد و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا...»، و بار دیگر خطاب را از مؤمنین برگردانیده متوجه رسول گرامی خود نمود و فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ...»، و باز خطاب را متوقف نموده مثالی برای کفار زد و فرمود:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا...»، و مثالی برای مؤمنین زد و فرمود: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا...».

قوت اطاعت، ملاک برتری

اشاره به این که همه همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیکوکار و مأجور نبوده اند و بیان این که ملاک بهتر و برتری مفاد «أزواجاً خيراً مِنْكُمْ» توبه و قوت «اطاعت» است؛

«عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ...»؛ در این آیه بی نیازی خدا را خاطر نشان ساخته، می فرماید: هر چند شما به شرف زوجیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مشرف شده اید، لیکن کرامت نزد خدا به این حرف ها نیست؛ بلکه تنها به تقوی است و بس، هم چنان که در جای دیگر نیز فرموده: «فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا»؛ (1) یعنی خدای تعالی اگر برای شما زنان پیامبر اجر عظیم مهیا ساخته، برای این نیست که همسر او بیاید؛ بلکه برای این است که نیکوکارید، پس هر يك از شما که نیکوکار نباشد، نزد خدا پاداشی ندارد. خواننده گرامی کلمه «منکن» را از نظر، دور ندارد، چون حرف «من» برای تبعیض است، می فرماید: اجر عظیم مخصوص بعضی از شما همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، و آن بعض همان نیکوکاران است، معلوم می شود همسران آن جناب همه نیکوکار نبوده اند.

و نیز می فرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا وَ مَنْ يَقْنُتْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ

ص: 370

صَالِحاً نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِيماً»؛⁽¹⁾ از این آیه و مخصوصاً از کلمه «منکن» نیز بر می آید که همسران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از نظر هدایت و ضلالت و خوبی و بدی دو جور بودند، و همه یکسان نبودند.

و به همین جهت بود که دنبال اظهار بی نیازی خدا اظهار امید کرد، که اگر آن جناب طلاقتان دهد خدای تعالی زنانی بهتر از شما به او روزی کند، زنانی که مسلمان، مؤمن، عابد، توبه کار، قانت و سائح (روزه گیر) باشند، زنانی بیوه یا دوشیزگانی بکر.

پس هر زنی که با رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ازدواج می کرد، و متصف به مجموع این صفات بوده، بهتر از آن دوزن بوده، و این بهتری نبود مگر به خاطر این که دارای قنوت و توبه بودند، و یا دارای قنوت به تنهایی بوده و در سایر صفات با سایر زنان اشتراك داشتند و قنوت عبارت است از ملازمت به اطاعت و خضوع.

این معنایی که برای قنوت کردیم با جمله ای که در آخر سوره درباره مریم آمده که «وَ كَانَتْ مِنَ الْآفَاتِيْنِ» تأیید می شود، پس قنوت همان چیزی است که بعضی از زنان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فاقد آن بودند، و آن عبارت بود از اطاعت رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، که اطاعت خدا هم در آن است و آن دوزن نداشتند، و نیز تقوی از نافرمانی رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، و پرهیز از آزار او، که باز فاقد آن بودند.

با بیانی که گذشت فساد این گفتار روشن می شود که بعضی گفته اند: وجه بهتری زنان فعلی از زنان قبلی آن حضرت این است که زنان فعلی آن جناب دارای شرافت

ص: 371

1- «ای زنان پیامبر! هر يك از شما عملی کند که زشتیش واضح باشد، عذابش دو چندان خواهد بود، و این بر خدا آسان است، و هر يك از شما تسلیم خدا و رسولش باشد، و عملی صالح کند، او اجر او را نیز دو بار می دهند، و ما برای او رزقی کریم آماده کرده ایم.» (احزاب / 30 و 31)

همسری با آن جناب هستند، و زنان قبلی به خاطر جدایی از آن جناب این شرافت را از دست دادند، وجه فساد این سخن این است که اگر ملاک بهتری که در آیه شریفه آمده صرف همسری با آن جناب باشد، باید هر زنی که با آن جناب ازدواج می کرده افضل و اشرف از زنان مطلقه آن جناب باشد، هر چند آن صفاتی که در آیه ملاک کرامت و برتری است نداشته باشد، و در این صورت شمردن آن صفات در آیه شریفه هیچ مورد نداشته، (و چون خدای عز و جل منزله از بی مورد سخن گفتن است، پس ملاک برتری، زوجیت و همسری نیست؛ بلکه همان صفاتی است که در آیه ذکر شده).

در کشف آمده که اگر بررسی چرا در این آیه صفات را بدون "واو" عاطفه شمرده، و تنها بین دو صفت "ثیب" و «بکر» واو عاطفه آورده، در پاسخ می گوئیم: صفاتی که در اول آیه شمرده، مانعة الجمع نیستند، و ممکن است همه آن ها در يك نفر یافت شود، و به همین جهت واو عاطفه لازم نداشت، به خلاف دو صفت ثیب و بکر، ممکن نیست در آن واحد در يك فرد جمع شود؛ زیرا زنان یا بیوه اند، و یا دوشیزه

(1). (2)

نکته ها

اشاره

در تفسیر شریف «نمونه» این نکته ها ذیل آیات شریفه آمده است:

1. اوصاف همسر شایسته

در این جا قرآن شش وصف برای همسران خوب شمرده است که می تواند الگویی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد.

ص: 372

1- زمخشری، محمود بن عمر، تفسیر کشف، ج 4، ص: 567.

2- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 19، ص: 553.

نخست «اسلام» و سپس «ایمان» یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند، و سپس حالت «فنون» یعنی تواضع و اطاعت از همسر و بعد از آن «توبه» یعنی اگر کار خلافی از او سرزند در اشتباه خود اصرار نرزد، و از در عذرخواهی درآید. و بعد از آن «عبادت» خداوند، عبادتی که روح و جان او را بسازد، و پاک و پاکیزه کند، و سپس «اطاعت فرمان خدا» و پرهیز از هر گونه گناه.

قابل توجه این که «سائحات» جمع (سائح) را بسیاری از مفسران به معنی «صائم» و روزه دار تفسیر کرده اند، ولی به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید روزه بر دو گونه است «روزه حقیقی» که به معنی ترك غذا و آمیزش است، و «روزه حکمی» که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است، و منظور از روزه در این جا معنی دوم است (این گفته راغب با توجه به مناسبت مقام جالب به نظر می رسد، ولی باید دانست که سائح را به معنی کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می کند نیز تفسیر کرده اند)⁽¹⁾.

این نیز قابل توجه است که قرآن روی باکره و غیر باکره بودن زن تکیه نکرده، و برای آن اهمیتی قائل نشده؛ زیرا در مقابل اوصاف معنوی که ذکر شد این مسأله اهمیت چندانی ندارد.

ص: 373

1- . «سائح» از ماده «سیاحت» در اصل به جهان گردانی می گفتند که بدون زاد و توشه راه می افتادند، و با کمک های مردم زندگی می کردند، و از آنجا که روزه دار از غذا امساک می کند تا وقت افطار فرا رسد، و از این نظر شبیه سیاحت کنندگان است، این واژه به شخص «صائم» اطلاق شده است.

2. منظور از «صالح المؤمنین» کیست؟

بدون شك «صالح المؤمنین» معنی وسیعی دارد که همه مؤمنان صالح و با تقوا و کامل الایمان را شامل می شود، هر چند صالح در این جا مفرد است، و نه جمع، ولی چون معنی جنسی دارد از آن عمومیت استفاده می شود(1).

اما در این که مصداق اتم و اکمل آن در این جا کیست؟ از روایات متعددی استفاده می شود که منظور "امیر مؤمنان" علی(علیه السلام) است.

در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم:

«لقد عرف رسول الله(صلى الله عليه وآله) عليا(عليه السلام) اصحابه مرتين: اما مرة فحيث قال: من كنت مولاه فعلى مولاه و اما الثانية فحيث نزلت هذه الآية: «فإن الله هو مولاه و جبريل و صالح المؤمنین...» اخذ رسول الله(صلى الله عليه وآله) بيد علي(عليه السلام) فقال: ايها الناس هذا صالح المؤمنین! رسول خدا دو بار علی(علیه السلام) را (با صراحت) به یارانش معرفی کرده يك بار آن جا که فرمود: (در غدیر خم): هر کس من مولای او هستم علی مولای او است، و اما بار دوم هنگامی که آیه «فإن الله هو مولاه...» نازل شد، رسول خدا دست علی(علیه السلام) را گرفت و فرمود: ای مردم این «صالح المؤمنین» است!»(2)

این معنی را بسیاری از علمای اهل سنت نیز در کتاب های خود نقل کرده اند از جمله علامه «ثعلبی» و علامه «گنجی» در «کفایة الطالب» و «ابو حیان اندلسی» و «سبط ابن جوزی» و غیر آن ها.(3)

ص: 374

1- . بعضی «صالح» را در این جا جمع دانسته و گفته اند نظر به این که او «صالحوا» به هنگام اضافه حذف می شود در رسم الخط قرآن نیز نیامده است، ولی این معنی بعید به نظر می رسد.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص: 316.

3- . جهت مطالعه بیش تر ر.ک: حائری اسکویی، موسی، احقاق الحق، ج 3، ص: 311.

جمعی از مفسران از جمله «سیوطی» در «در المنثور» ذیل آیه مورد بحث و «قرطبی» در تفسیر معروف خود و هم چنین «آلوسی» در «روح المعانی» در تفسیر همین آیه این روایت را نقل کرده اند.

نویسنده «روح البیان» بعد از نقل این روایت از «مجاهد» می گوید:

مؤید این حدیث، حدیث معروف «منزله» است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «انت منی بمنزلة هارون من موسى؛ زیرا عنوان «صالحین» در آیات قرآن برای انبیاء آمده است، از جمله در آیه «وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ»؛⁽¹⁾ و در آیه «الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»؛⁽²⁾ می باشد (که در اولی عنوان «صالح» به جمعی از انبیاء، و در دومی به حضرت یوسف اطلاق شده است) و هنگامی که علی (علیه السلام) به منزله «هارون» باشد، او نیز مصداق صالح است.

کوتاه سخن این که: احادیث در این زمینه فراوان است، مفسر معروف محدث «بحرانی» در تفسیر «برهان» بعد از ذکر روایتی در این زمینه از محمد بن عباس⁽³⁾ نقل می کند که او 52 حدیث در این زمینه از طرق شیعه و اهل سنت جمع آوری کرده، سپس خود او به نقل قسمتی از آن می پردازد⁽⁴⁾.

ص: 375

1- . انبیاء / 72.

2- . یوسف / 101.

3- . به نظر می رسد که «محمد بن عباس» در این جا همان «ابو عبد الله» معروف به «ابن الحجام»، نویسنده کتاب «ما نزل من القرآن من اهل البيت (عليهم السلام)» است که جمعی از علماء گفته اند: کتابی است که هم چون آن تاکنون تألیف نیافته. (اردبیلی، محمدبن علی، جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، ج 2، ص: 134).

4- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص: 353.

3. نارضایی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از بعضی از همسران خود

در طول تاریخ بسیاری از بزرگانی که همسرانی در شأن خود نداشتند، و از عدم اجتماع شرائط لازم در آن ها رنج می بردند که در قرآن مجید نیز نمونه هایی از آن ها در میان انبیای بزرگ ذکر شده است.

آیات فوق نشان می دهد که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نسبت به بعضی از همسرانش چنین بود، آن ها به خاطر رقابتهایی که با یکدیگر داشتند گاه روح پاك حضرتش را جریحه دار می کردند، و گاه به اعتراض نسبت به او و یا افشاء سرش می پرداختند، تا آن جا که خداوند به سرزنش آنان و دفاع از پیامبرش پرداخته و مؤکدترین بیان را در این زمینه فرموده و حتی آن ها را تهدید به طلاق می کند، و چنان که دیدیم بعد از ماجرای آیات فوق پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدود يك ماه از همسرانش قهر کرد، شاید خود را اصلاح کنند! اصولاً تاریخ زندگی آن حضرت ص به خوبی نشان می دهد که بعضی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) نه تنها معرفت لازم را نسبت به مقام نبوت نداشتند؛ بلکه گاه او را هم چون يك فرد عادی مورد بازخواست، و حتی خدای نکرده مورد اهانت قرار می دادند! بنا بر این اصرار بر این معنا که همه آن ها افرادی شایسته و کاملی بوده اند بی دلیل به نظر می رسد آن هم با توجه به صراحت آیات فوق.

تاریخ اسلام نسبت به زنان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) مخصوصاً داستان جنگ «جمل» نیز نشان داد که این معنی نه تنها در عصر آن حضرت ص، که بعد از او نسبت به جانشینانش نیز تکرار شده است که این جا جای شرح همه این مسائل نیست.

اصولاً تعبیر آیات فوق که می گوید: «هر گاه پیامبر شما را طلاق دهد خداوند

زنانی از شما بهتر که واجد صفات ششگانه مذکور در آیه باشند به او می دهد" بیان گر این واقعیت است که لا اقل بعضی از همسران حضرت واجد این شرایط نبودند.

مراجعه به آیات سوره احزاب درباره زنان پیامبر(صلی الله علیه و آله) نیز نظر فوق را تأیید می کند.

4. افشای سر

رازداری نه تنها از صفات مؤمنان حقیقی است که هر انسان با شخصیتی باید رازدار باشد، این معنی در مورد دوستان نزدیک و همسر اهمیت بیش تری دارد، در آیات فوق خواندیم که چگونه خداوند بعضی از همسران پیامبر(صلی الله علیه و آله) را به خاطر ترك رازداری شدیداً ملامت و سرزنش می کند.

علی(علیه السلام) در حدیثی می فرماید:

«جمع خیر الدنيا والآخرة فی کتمان السر و مصادقة الاخيار، و جمع الشر فی الازاعة و مواخاة الاشرار؛ تمام خیر دنیا و آخرت در این دو چیز نهفته شده: کتمان سر و دوستی با نیکان و تمام شر در این دو چیز نهفته شده: افشای اسرار و دوستی با اشرار.»⁽¹⁾

5. نباید حلال خدا را بر خود حرام کنید

اموری که از سوی خداوند حلال یا حرام شده همه طبق مصالح دقیقی بوده و به همین دلیل جای آن ندارد که انسان حلالی را بر خود حرام، و یا حرامی را بر خود حلال نماید، حتی اگر سوگندی در این زمینه یاد کند- چنان که در آیات فوق آمده است- آن قسم را می توان شکست.

ص: 377

1- . قمی، عباس، سفینة البحار، قم، ج 2، ص: 469.

آری اگر مباحی که سوگند بر ترك آن خورده عمل مکروهی بوده باشد، یا از جهتی ترك آن اولی باشد در این صورت باید به قسم پایبند بود. (1)

67. ممنوعیت نسبت افک به همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

قرآن می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ * لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ * لَوْ لَا جَاءُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شَهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ فَآوَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ * وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * إِذْ تَلَقَوْهُ بِاللَّيْلِ يَبْتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ * وَ لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ * يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ (2)

«مسلمانان کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی (متشکل و توطئه گر) از شما بودند؛ اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است؛ بلکه خیر شما در آن است؛ آن ها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند؛ و از آنان کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست! چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که هم چون خود آن ها بود) گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغی بزرگ و آشکار است؟! چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟! اکنون که این گواهان را نیاوردند، آنان در

ص: 378

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 24، ص: 273.

2- . نور / 11 الی 17.

پیش گاه خدا دروغ گویانند! و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت شامل شما نمی شد، به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید! به خاطر بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید، و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید؛ و آن را کوچک می پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است! چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید: ما حق نداریم که به این سخن تکلم کنیم؛ خداوندا منزه می تو، این بهتان بزرگی است؟! خداوند شما را اندرز می دهد که هرگز چنین کاری را تکرار نکنید اگر ایمان دارید!»

تفسیر

بیان آیات مربوط به داستان افک

این آیات به داستان افک اشاره می کند، که اهل سنت آن را مربوط به عایشه ام المؤمنین دانسته اند، ولی شیعه آن را درباره ماریه قبطیه مادر ابراهیم معتقد است، همان ماریه که «مقوقس» پادشاه مصر او را به عنوان هدیه برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاد، و هر دو حدیث - چه آن حدیثی که از سنی ها است و چه آن حدیثی که از شیعه ها رسیده - خالی از اشکال نیست، که هم خودش و هم اشکالش در بحث روایتی خواهد آمد - ان شاء الله تعالی.

پس بهتر این است که به بحث پیرامون متن آیات پرداخته و به کلی فعلاً از روایات صرف نظر کنیم، ولی در عین حال این نکته را باید مسلم بدانیم که افک مورد بحث مربوط به یکی از خانواده های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده، حال یا همسرش و یا کنیز ام ولدش که شاید همین نکته هم به طور اشاره از جمله «و تَحَسَبُ بُونَهُ هَيْبًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» استفاده شود و هم چنین از آیات این داستان که می رساند مطلب

در میان مسلمانان شهرت یافت، و سر و صدا به راه انداخت و اشارات دیگری که در آیات هست این معنا فهمیده می شود.

و از آیات بر می آید که به بعضی از خانواده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت فحشاء دادند و نسبت دهندگان چند نفر بوده و داستان را در میان مردم منتشر کرده و دست به دست گردانده اند، و نیز به دست می آید که بعضی از منافقین یا بیمار دلان در اشاعه این داستان کمک کرده اند، چون به طور کلی اشاعه فحشاء در میان مؤمنین را دوست می داشتند، و لذا خدا این آیات را نازل کرده، و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دفاع فرمود.

«إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ...»؛ کلمه «افک» - به طوری که راغب گفته - به معنای مطلق دروغ است، و معنایش در اصل، هر چیزی است که از وجهه اصلی اش منحرف شود، وجهه ای که باید دارای آن باشد، مانند اعتقاد منحرف از حق به سوی باطل و عمل منحرف از صحت و پسندیدگی به سوی قباحت و زشتی، و کلام برگشته از صدق به سوی کذب و در کلام خدای تعالی در همه این معانی و موارد استعمال شده (1).

و نیز راغب می گوید: کلمه «عصبه» به معنای جماعت دست به دست هم داده و متعصب است (2). و بعضی (3)

دیگر گفته اند: در عدد ده تا چهل استعمال می شود.

خطاب در آیه شریفه و آیات بعدی اش به مؤمنین است، آن مؤمنینی که ظاهر

ص: 380

1- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ماده «افک».

2- . همان، ماده «عصب».

3- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 18، ص: 114.

ایمان را دارند، چه این که واقعا هم ایمان داشته اند، یا منافق بوده اند و در دل مرض داشته اند، و اما قول بعضی (1) از مفسرین که گفته اند مخاطب به چهار خطاب اول، و یا تنها مخاطب به خطاب دوم و سوم و چهارم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و آن زن و مرد متهم است صحیح نیست؛ زیرا مستلزم تفکیک میان خطاب هایی است که در ده آیه اول از آیات مورد بحث قرار دارند، چون بیش تر خطاب های مذکور که بیست و چند خطاب است متوجه عموم مؤمنین است، و با این حال بدون شك معنا ندارد چهار و یا سه خطاب اول آن، متوجه افراد معینی باشد.

بدتر از این حرف، سخن بعضی (2)

دیگر است که گفته اند: خطاب های چهارگانه و یا چون علاوه بر این که همان اشکال تفکیک در سیاق لازم می آید، گزاف گویی نیز هست (چون نه وجهی برایش متصور است و نه دلیلی بر آن هست).

و معنای آیه این است که کسانی که این دروغ را تراشیدند- لام در کلمه «الافک» لام عهد است- جماعت معدودی از شما هستید، که با هم تبانی و ارتباط دارند. و این تعبیر خود اشاره است به این که در این تهمت توطئه ای در کار بوده، مبنی بر این که این دروغ را بتراشند، و آن را اشاعه هم بدهند، تا قداست و نزاهت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را لکه دار ساخته، و او را در میان مردم رسوا سازند.

پس معلوم شد که جمله مذکور فایده ای را افاده می کند و آن طور که بعضی (3) پنداشته و گفته اند از باب تسلیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، و یا تسلیت آن جناب و مؤمنین متأثر از این پیش آمد نیست، چون سیاق با تسلیت سازگار نیست.

ص: 381

1- همان، ج 18، ص: 115.

2- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 7، ص: 131.

3- آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 18، ص: 115.

«لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»؛ مقتضای این که گفتیم خطاب متوجه عموم مؤمنین است، و مراد از آن نفی شریعت و اثبات خیریت این پیش آمد است، این است که یکی از سعادت های مجتمع صالح این است که اهل ضلالت و فساد در آن مجتمع شناخته شوند، تا جامعه نسبت به وضع آن ها بصیرت پیدا کند، و برای اصلاح این اعضای فاسده دست به اقدام زند، مخصوصاً در مجتمع دینی که سر و کارش با وحی آسمانی است، و در هر پیش آمدی وحیی بر آنان نازل می شود، و ایشان را موعظه و تذکر می دهد که چگونه از این پیش آمد استفاده کنند، و دیگر نسبت به امور خود سهل انگاری و غفلت روا ندارند؛ بلکه در امر دین خود و هر مهم دیگر زندگی شان احتیاط کنند.

دلیل بر این معنا، جمله «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ» است، چون اثم عبارت است از آثار سوئی که بعد از گناه برای آدمی باقی می ماند، پس ظاهر جمله این است که آن هایی که این تهمت را زده بودند به آثار سوء عملشان شناخته می شوند، و از دیگران متمایز می گردند و در نتیجه به جای این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را رسوا کنند خود مفتضح می شوند.

و اما قول مفسری (1) که گفته: مراد از «خیر بودن این پیش آمد برای متهمین»، این است که خدا به خاطر این تهمت اجرشان می دهد، هم چنان که مرتکبین آن را رسوا می کند، در صورتی درست است که خطاب در آیه متوجه خصوص متهمین باشد، و خواننده محترم در نظر دارد که گفتیم چنین نیست.

ص: 382

«وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ مفسرین (1)

کلمه «کبره» را به معنای معظم تهمت معنا کرده اند، و ضمیر آن را به تهمت برگردانده و گفته اند: معنایش این است: کسی که معظم این افک و مسئولیت بیش تر آن را گردن گرفته باشد و از میان تهمت زندگان از همه بیش تر آن را در میان مردم اشاعه داده باشد عذابی عظیم خواهد داشت.

توییح کسانی که وقتی اتهام دروغ (افک) را شنیدند آن را رد و تکذیب نکردند و بدون تحقیق و علم آن را شایع ساختند

«لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ»؛ این آیه توییح کسانی است که وقتی داستان افک را شنیدند آن را رد نمودند، و متهمین را اجل از چنین اتهامی ندانسته و نگفتند که این صرفاً افترا بی است آشکار.

جمله «ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ» از باب به کار بردن اسم ظاهر در جای ضمیر است، و اصل آن «و لولا ظننتم بانفسکم» بوده و اگر این طور نفرمود و آن طور فرمود برای این بود که بر علت حکم دلالت کند و بفهماند که صفت ایمان طبعاً مؤمن را از فحشاء و منکرات عملی و زبانی رادع و مانع است، پس کسی که متصف به ایمان است باید به افراد دیگری که چون او متصف به ایمان هستند ظن خیر داشته باشد، و درباره آنان بدون علم سخنی نگوید؛ زیرا همه اهل ایمان هم چون شخص واحدی هستند که متصف به ایمان و لوازم و آثار آن است.

ص: 383

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 7، ص: 131.

بنا بر این، معنای آیه چنین می شود که چرا وقتی افک را شنیدید به جای این که نسبت به مؤمنین متهم، حسن ظن داشته باشید، به تراشنده افک، حسن ظن پیدا کردید و بدون علم درباره اهل ایمان سخنی گفتید؟.

و این که فرمود: «قَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ» معنایش این است که شما مؤمنین و مؤمنات که شنونده افک بودید نگفتید که این مطلب افک و دروغی است آشکار، با این که بر حسب قاعده دینی خبری که مخبر آن علمی بدان ندارد، و ادعایی که مدعی آن شاهدهی بر آن ندارد، محکوم به کذب است، چه این که در واقع هم دروغ باشد، یا آن که در واقع راست باشد، دلیل بر این معنایی که ما کردیم جمله «فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ» است، که می فرماید: وقتی مدعی، شاهد نیاورد، نزد خدا- شرعا- محکوم است به دروغ گویی.

«لَوْ لَا جَاءَ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءٍ فَاذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ»؛ یعنی اگر در آن چه می گویند و نسبت می دهند راست گو باشند، باید بر گفته خود شاهد بیاورند و شهود چهارگانه را که گفتیم شهود در زنا هستند حاضر سازند، پس وقتی شاهد نیاورند شرعا محکومند به کذب، برای این که ادعای بدون شاهد کذب است و افک.

«وَلَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ «افاضه» در حدیث به معنای سر و صدا راه انداختن و تعقیب کردن يك داستان است و این که فرمود: «اگر فضل خدا نبود...» عطف است بر جمله «لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ...» و در جمله مورد بحث بار دیگر به مؤمنین حمله شده است و اگر

فضل و رحمت خدا را مقید به دنیا و آخرت کرده برای این بوده که دلالت کند بر این که عذابی که در ذیل آیه می آید عذاب دنیا و آخرت (هر دو) است.

و معنای آیه این است که اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت متوجه شما نمی شد، به خاطر این خوض و تعقیبی که درباره داستان افک کردید، عذاب عظیمی در دنیا و آخرت به شما می رسید.

«إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ...»؛ ظرف «اذ» متعلق به جمله «افضتکم» است. و تلقی قول، به معنای گرفتن و پذیرفتن سخنی است که به انسان القاء می کنند و اگر تلقی را مقید به السنه کرد، برای این بود که دلالت کند بر این که داستان افک صرف انتقال سخنی از زبانی به زبانی دیگر است، بدون این که درباره آن سخن، تدبر و تحقیقی به عمل آورند.

و بنا بر این، این که فرمود: «وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» از قبیل عطف تفسیری است که همان تلقی را تفسیر می کند. و باز اگر گفتن را مقید به دهانها کرد برای اشاره به این بود که قول عبارت است از گفتن بدون تحقیق و تبیین قلبی، که جز دهانها ظرف و موطنی ندارد و از فکر و اندیشه و تحقیق سر چشمه نگرفته است.

و معنای آیه این است که شما بدون این که درباره آن چه شنیده اید تحقیقی کنید، و علمی به دست آورید، آن را پذیرفتید و در آن خوض کرده دهان به دهان گردانیدید و منتشر ساختید.

و این که فرمود: «وَ تَحَسَّ بُؤْثُهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عَدَدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» معنایش این است که شما این رفتار خود را کاری ساده پنداشتید و حال آن که نزد خدا کار بس عظیمی

است، چون بهتان و افتراء است علاوه بر این بهتان به پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) است، چون شیوع افک درباره آن جناب در میان مردم باعث می شود که آن حضرت در جامعه رسوا گشته و امر دعوت دینی اش تباہ شود.

«وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا، سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ»؛ این آیه عطف است بر آیه «لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ...» و در آن برای با رسوم به مؤمنین حمله شده، و ایشان را توبیخ می فرماید که چرا چنین نگفتید؟ و کلمه «سبحانک» در این میان، کلمه ای است معترضه، و این از ادب قرآن کریم است که هر جا می خواهد کسی را منزّه از عیب معرفی کند، برای رعایت ادب نخست خدا را منزّه می کند.

کلمه «بهتان» به معنای افتراء است، و اگر آن را بهتان نامیده اند، چون شخص مورد افتراء را مبهوت می کند که یا للعجب من کی چنین حرفی رازده و یا چنین کاری را کرده ام؟ و اگر آن را بهتانی عظیم خوانده، بدین جهت بوده که تهمت مربوط به ناموس، آن هم ناموس متعلق به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده. و بهتان بودنش بدین سبب بوده که اخباری بدون علم و ادعایی بدون شاهد بوده، آن شاهی که شرحش در ذیل جمله «فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ» گذشت. و معنای آیه روشن است.

«يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا... وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ این دو آیه اندرز می دهد که تا ابد چنین عملی را تکرار نکنند. و معنای دو آیه روشن است.

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا...»؛ اگر این آیه با آیات راجع به افک نازل شده باشد و متصل به آن ها باشد و مربوط به نسبت زنا به مردم دادن و شاهد نیاوردن باشد، قهرا مضمونش تهدید تهمت زندگان است، چون افک از

مصادیق فاحشه است، و اشاعه آن در میان مؤمنین به خاطر این بوده که دوست می داشتند عمل زشت و هر فاحشه ای در بین مؤمنین شیوع یابد.

پس مقصود از «فاحشه» مطلق فحشاء است، چون زنا و قذف و امثال آن، و دوست داشتن این که فحشاء و قذف در میان مؤمنین شیوع پیدا کند، خود مستوجب عذاب الیم در دنیا و آخرت برای دوست دارنده است.

و بنا بر این، دیگر علت ندارد که ما عذاب در دنیا را حمل بر حد کنیم، چون دوست داشتن شیوع گناه در میان مؤمنین حد نمی آورد، بلکه اگر لام در «الفاحشه» را برای عهد بدانیم، و مراد از فاحشه را هم قذف تنها بگیریم، و حب شیوع را کنایه از قصد شیوع و خوض و دهن به دهن گرداندن قذف بدانیم، در آن صورت ممکن است عذاب را حمل بر حد کرد، ولی سیاق با آن نمی سازد.

علاوه بر این قذف به مجرد ارتکاب حد می آورد، و جهت ندارد که ما آن را مقید به قصد شیوع کنیم، و نکته ای هم که موجب این کار باشد در بین نیست که موجب سخط و عذاب خدا است، هر چند مردم از بزرگی آن بی خبر.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ این جمله تأکید و بزرگ داشت عملی است باشند.

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ»؛ این جمله تکرار همان امتنانی است که قبلاً هم یادآور شده بود، و معنایش روشن است.

اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود هیچ يك از شما هرگز پاك و تزكیه نمی شد

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا...»؛ در این آیه باز هم به یاد آوری امتنان به فضل و رحمت بازگشت شده و این اهتمام خود

مؤید این احتمال است که افك مورد بحث در آیه مربوط به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بوده، و اهتمام به خاطر احترامی است که آن جناب نزد خدای سبحان داشته است.

در این آیه که برای بار سوم امتنان به فضل و رحمت یادآوری می شود، جواب لولا را آورده، و فرموده اگر فضل و رحمت خدا به شما نبود هیچ يك از شما ابداً تزکیه و پاک نمی شد و این معنایی است که عقل هم بر آن دلالت دارد، چون افاضه کننده خیر و سعادت تنها خدای سبحان است، و تعلیم قرآنی نیز آن را افاده می کند، هم چنان که در جای دیگر فرموده:

«بِيَدِكَ الْخَيْرُ»؛ (1) «خیر تنها به دست تو است» و نیز فرموده: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»؛ (2) «آن چه خیر به تو می رسد از خدا است».

و این که فرموده: «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» اعراض از مطالب قبلی است، و حاصلش این است که خدای تعالی هر که را بخواهد تزکیه می کند، پس امر منوط به مشیت او است، و مشیت او تنها به تزکیه کسی تعلق می گیرد که استعداد آن را داشته، و به زبان استعداد آن را درخواست کند، که جمله «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» اشاره به همین درخواست به زبان استعداد است، یعنی، خدا شنوای خواسته کسی است که تزکیه را به زبان استعداد درخواست کند، و دانا به حال کسی است که استعداد تزکیه را دارد. (3)

و الحمد لله رب العالمین

ص: 388

1- . آل عمران / 26.

2- . نساء / 79.

3- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 15، ص: 128.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

